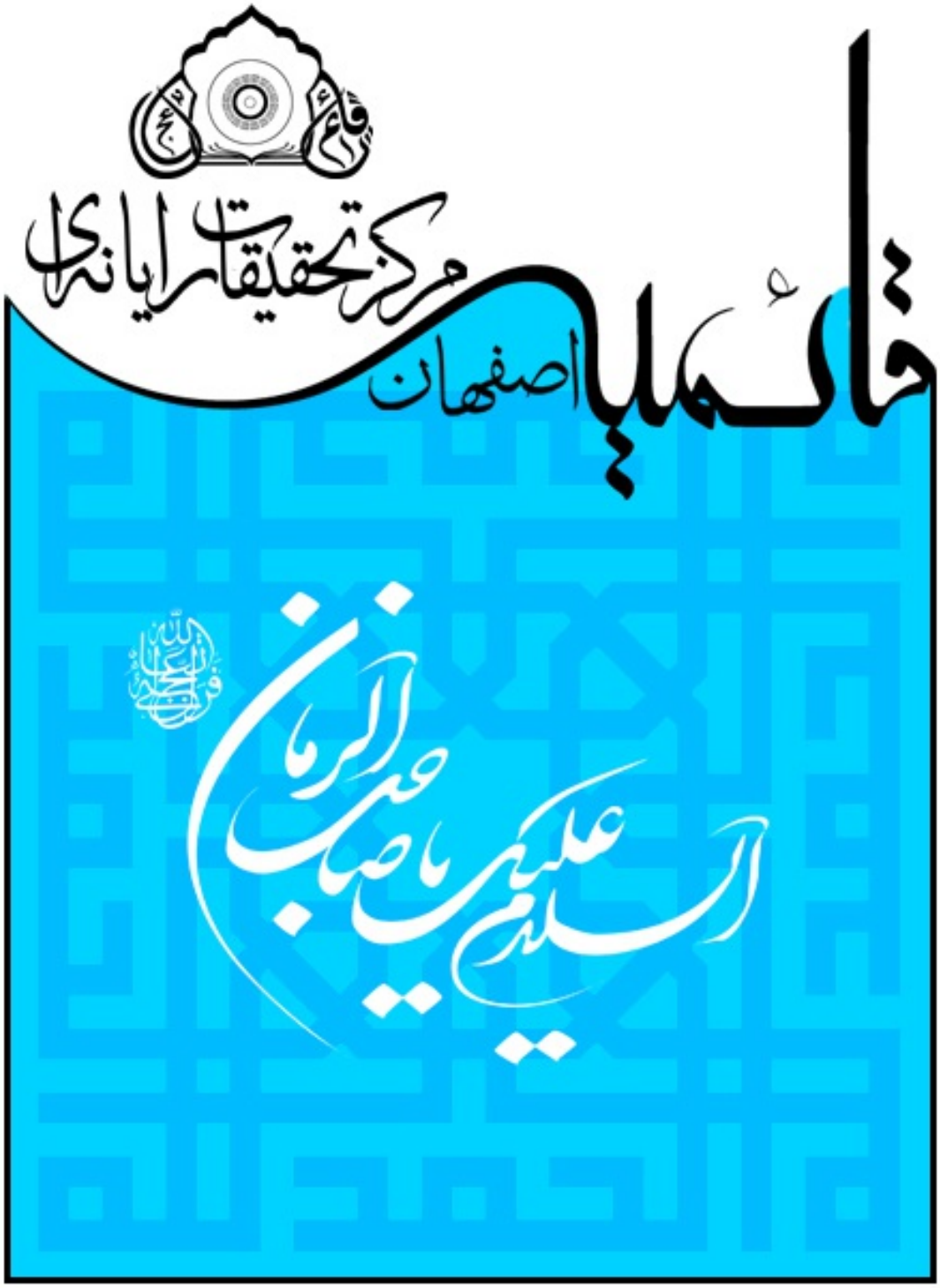

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

كتاب
ادب
الطبيب
اسحق بن علی رهاوی

بسم الله الرحمن الرحيم

ادب الطبیب

نویسنده:

اسحق بن علی رهاوی

ناشر چاپی:

انتشارات طب سنتی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
ادب الطبیب ----- ۱۰
مشخصات کتاب ----- ۱۰
ادب الطبیب رهاوی اثری جامع در اخلاق پزشکی ----- ۱۰
المقدمة: ----- ۱۱
اشاره ----- ۱۱
مؤلف الکتاب:- ----- ۱۲
منهج الکتاب:- ----- ۱۳
مخطوطة الکتاب:- ----- ۱۵
منهجنا فی تحقیق الکتاب:- ----- ۱۷
نص المخطوط[۱۴] ----- ۱۷
المقالة الاولی ----- ۱۹
اشاره ----- ۱۹
- الباب الأول- فی الأمانة و الاعتقاد الذی ینبغی أن یکون الطبیب علیه و الآداب التی یصلح بها نفسه و أخلاقه ----- ۱۹
الباب الثانی فی التدابیر المصلحة للأبحان، و بها یصلح الطبیب جسمه و أعضاءه. ----- ۲۶
اشاره ----- ۲۶
القول فی الدماغ و مصالحه ----- ۳۰
القول فی وصف محمود الأهویة للأصحاء و المرضی و المحمود من الأهویة للدماغ خاصة علی طریق المثال ----- ۳۱
القول فی الموافق من الحرکة و السکون لأبدان الناس و علی طریق المثال للدماغ و لسائر الأعضاء ----- ۳۲
القول فی الأستدلال علی وقت الریاضة من النوم ----- ۳۳
القول فی حاسة البصر و ما یوافقها ----- ۳۴
القول فی حس السمع و الأشیاء الموافقة له ----- ۳۵
القول فی حاسة الشم و الاشیاء الموافقة لها ----- ۳۶

القول فی حاسة المذاق و الأشیاء الموافقة لها ----- ۳۸
القول فی المأکول ----- ۳۹
القول فی المشروبات ----- ۴۱
القول فی الاستفراغ[۱۹۸] و الاحتقان ----- ۴۴
القول فی النوم و الیقظة ----- ۴۶
القول فی الأعراض النفسانیة ----- ۴۷
القول فی تغایر البلدان للأبدان بحسب أوضاعها[۲۳۶] ----- ۴۹
القول فی تغایر الصنائع و الأعمال للأبدان ----- ۵۰
القول فی العادات ----- ۵۱
القول فی قوی الجسم و افعالها ----- ۵۲
القول فی سحنة البدن ----- ۵۴
القول فی طبیعة البدن ----- ۵۴
القول فی الحث علی مصالح الأعضاء و أقدمها بعد الدماغ، القلب ----- ۵۶
القول فی الکبد ----- ۵۷
القول فی المعدة ----- ۵۷
القول فی الأمعاء و الطحال و المرارة و الکلی و المثانة ----- ۵۸
القول فی الرئة و الصدر ----- ۵۹
القول فی التدابیر و السیاسة التی ینبغی للطبیب ان یدبر نفسه بها فی کل یوم مدة حیاته ----- ۶۰
الباب الثالث فیما ینبغی للطبیب ان یتوقاه و یحذره ----- ۶۲
الباب الرابع فیما یجب علی الطبیب ان یوصی به خدم المریض ----- ۶۴
الباب الخامس فی آداب عوّاد المریض ----- ۶۵
الباب السادس فیما ینبغی للطبیب ان ینظر فیه من أمر الأدویة المفردة و المرکبة و فسادها ----- ۶۶
الباب السابع فیما ینبغی للطبیب ان یسأل عنه لمریض و غیره ممن یتولی خدمته ----- ۶۸
المقالة الثانیة ----- ۷۱

اشاره ----- ۷۱
الباب الثامن فیما للاصحاء و المرضی جمیعا یفتقده و یضمروه للطبیب فی وقت الصحهٔ و وقت المرض ----- ۷۱
الباب التاسع فی ان الصحیح و المریض یجب علیهما القبول من الطبیب ----- ۷۲
الباب العاشر فیما ینبغی للمریض ان یتقدم به الی أهله و خدمه ----- ۷۴
الباب الحادی عشر فیما ینبغی ان یعمله المریض مع عوّاده ----- ۷۵
الباب الثانی عشر فی شرف صناعهٔ الطب ----- ۷۷
الباب الثالث عشر فی ان الطبیب یجب له التشریف بحسب مرتبته من صناعهٔ الطب من الناس کافهٔ و لکن تشریفه من الملوک و افاضل الناس ینبغی ا
الباب الرابع عشر فی نوادر جرت لبعض الأطباء بعضها من جنس تقدمهٔ المعرفهٔ و هی تحث الطبیب علی تعرف طرق الانذار و بعضها مستظرفهٔ تحث ال
الباب الخامس عشر فی ان صناعهٔ الطب لا یصلح ان یعملها کل من التمسها لکن اللائقهٔ بهم فی خلقهم و اخلاقهم ----- ۸۶
الباب السادس عشر فی امتحان الأطباء ----- ۸۸
الباب السابع عشر فی الوجه الذی به یقدر الملوک علی ازالهٔ الفساد الداخل علی الأطباء و المرشد الی صلاح سایر الناس من جههٔ الطب و کیف کان ذلک
الباب الثامن عشر فی التحذیر من خدع المحتالین الذین یتسمون باسم الطب و الفرق بین خدعهم و الحیل الطبیهٔ ----- ۹۶
[الباب التاسع عشر] فی العادات[۵۷۲] المذمومهٔ التی قد اعتادها کثیر من الناس فهی تضر بالمرضی و الأطباء ----- ۱۰۰
الباب العشرین فیما ینبغی للطبیب ان یدّخره و یعدّه من وقت صحته لوقت مرضه و من زمان شبابه الی زمان شیخوخته[۵۷۴] ----- ۱۰۲
الملاحق ----- ۱۰۵
(۱) فهرس باسماء الاعلام ----- ۱۰۵
(۲) بعض المصطلحات الواردهٔ فی الکتاب ----- ۱۰۵
(۳) مصادر التحقیق ----- ۱۰۶
الفهارس ----- ۱۰۸
اشاره ----- ۱۰۸
[۱] فهرس الاعلام ----- ۱۰۸
الالف ----- ۱۰۸
الباء ----- ۱۰۸
الثاء ----- ۱۰۸

الجیم ----- ۱۰۸
الحاء ----- ۱۰۹
الخاء ----- ۱۰۹
الدال ----- ۱۰۹
الزای ----- ۱۰۹
السین ----- ۱۰۹
العین ----- ۱۰۹
الغین ----- ۱۰۹
الطاء ----- ۱۱۰
الکاف ----- ۱۱۰
المیم ----- ۱۱۰
الهاء ----- ۱۱۰
الیاء ----- ۱۱۰
- العقاقیر و الامراض (المصطلحات الطبیة) ----- ۱۱۰
الالف ----- ۱۱۰
الباء ----- ۱۱۱
التاء ----- ۱۱۱
الجیم ----- ۱۱۲
الحاء ----- ۱۱۲
الخاء ----- ۱۱۲
الدال ----- ۱۱۲
الذال ----- ۱۱۳
الراء ----- ۱۱۳
الزای ----- ۱۱۳

السین ----- ۱۱۳
الشین ----- ۱۱۴
الصاد ----- ۱۱۴
الضاد ----- ۱۱۴
الطاء ----- ۱۱۴
العین ----- ۱۱۴
الغین ----- ۱۱۵
الفاء ----- ۱۱۵
القاف ----- ۱۱۵
الکاف ----- ۱۱۵
اللام ----- ۱۱۶
المیم ----- ۱۱۶
النون ----- ۱۱۶
الهاء ----- ۱۱۷
الواو ----- ۱۱۷
الفهرست ----- ۱۱۷
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۱۳۰

ادب الطبیب

مشخصات کتاب

سرشناسه : رهاوی، اسحق‌بن علی

عنوان قراردادی : ادب‌الطبیب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ادب‌الطبیب/ [الرهاوی]؛ ترجمه محمدصادق شریعت‌پارسا، مریم پوتی، مینو علیمیرزایی.

مشخصات نشر : تهران: انتشارات طب سنتی ایران، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۴۶ ص.

فروست : طرح احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران؛ [ج.] ۱۶.

شابک : ۳-۰-۹۲۱۹۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر در قالب طرح احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران و با مشارکت و حمایت دانشگاه شاهد، مرکز تحقیقات طب سنتی ایران و سازمان علمی و فناوری ریاست جمهوری، ستاد توسعه علوم و فناوری گیاهان دارویی منتشر گردیده است.

موضوع : پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : پزشکی سنتی

موضوع : پزشکی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : گیاهان دارویی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : پزشکی اسلامی

شناسه افزوده : شریعت پارسا، محمدصادق، ۱۳۳۶، -مترجم

شناسه افزوده : پوتی، مریم، ۱۳۵۱، -مترجم

شناسه افزوده : علیمیرزایی، مینو، ۱۳۵۷، -مترجم

شناسه افزوده : ایران. ریاست جمهوری. ستاد توسعه علوم و فناوری گیاهان دارویی و طب ایرانی

شناسه افزوده : دانشگاه شاهد. مرکز تحقیقات طب سنتی ایران

شناسه افزوده : طرح احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران؛ [ج.] ۱۶.

رده بندی کنگره : R۱۳۵/ط۴۳ ۱۶.ج ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۶۱۰

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۱۵۷۴۵

ادب الطبیب رهاوی اثری جامع در اخلاق پزشکی

بسمه‌تعالی ضرورت آمیختگی آموزش پزشکی با اخلاق و احساس مسئولیت نسبت به حقوق مادی و معنوی انسانها، از قدیمی‌ترین ایام مورد توجه بوده است اما در طول تاریخ پزشکی کاری که برخی شخصیت‌های ممتاز پزشکی همچون بقراط (متوفی به سال ۳۷۷ قبل از میلاد) با تألیف کتبی همچون ناموس الطب، ترتیب الطب و کتاب العهد (که شاید زیربنای سوگند نامه معروف او باشد)

گامی جدی به جلو برداشته‌اند و الزامات اخلاق پزشکان را به تناسب نظام اندیشه و فلسفه مورد قبول خود مشخص نموده‌اند. علاوه بر این تقریبا اکثر کتب طبی دوران‌های گذشته بنحوی از آموزه‌ها یا تذکرات اخلاقی خالی نبود. در دوره شکوهمند تمدن اسلامی نیز تقریبا همه آثار مهم طبی از این‌گونه آموزه‌ها بهره‌مند است و حتی در برخی آثار همچون کتاب اخلاق الطبیب یا مهنه الطبیب محمد بن زکریای رازی و کامل الصناعه الطبیه از علی بن عباس مجوسی اهوازی سهم خاصی به اخلاق پزشکی داده شده است. (مثلا- در کتاب اخیر الذکر مقاله دوم در این زمینه است) گاهی نیز این‌گونه آموزه‌ها در قالب مناجات نامه ارائه کرده‌اند (از جمله مناجات طبی ابن میمون و مناجات عساف و ..)

اما امتیاز کار رهاوی تدوین کتاب مستقل در ۲ مقاله و جمعا مشتمل بر ۲۰ باب است.

رهاوی که نام کامل او اسحق بن علی الرهاوی است از پزشکان قرن سوم هجری است و شهرت او به رهاوی برگرفته از نام زادگاه او شهر رها (اورهای عربی، اورفای سریانی و ادسای یونانی) است. این شهر که در شمال عراق و جنوب ترکیه قرار داشت جایگاه حضور پزشکان و پایگاه اصلی مکتب پزشکی سریانی (قبل از اسلام) و محل آموزش و آمد و شد علمی در دوران تمدن اسلامی است. برخلاف ادعای برخی از مورخین غربی هیچ نشانی از مسلمان نبودن رهاوی وجود ندارد و بعکس در زمان حیات رهاوی، حضور قاطعانه اسلام در رها بیشتر انسان را به مسلمان بودن وی رهنمون می‌شود.

از رهاوی علاوه بر ادب الطبیب، ۲ کتاب دیگر نیز ذکر شده است (ابن ابی اصیبعه در کتاب عین الانباء می‌نویسد کان طبیبا متمیزا عالما بکلام جالینوس و له اعمال جیده فی صناعه الطب، سپس به کناش جمعه و کتاب الفرق وی اشاره می‌نماید.)

أدب الطبیب، ص: ۴

به‌هرحال با توجه به اینکه کلمه ادب را در علم لغت به حسن سلوک و اخلاق نیکو در تعامل با مردم معنا می‌کنند لذا ادب الطبیب را در زمان ما باید همان کلمه متداول Medical ethics را در منابع غربی دانست زیرا اتیکس که برگرفته از کلمه اتیکت یونانی بمعنای رفتار است در حقیقت اخلاق و رفتار پزشکی است و این همان است که در معنای ادب الطبیب وجود دارد.

انتشار محدود این کتاب فرصتی است که محققین طب سنتی ما به جایگاه ممتاز مقوله اخلاق در خدمات پزشکی توجه ویژه‌ای نمایند./

أدب الطبیب، ص: ۵

کتاب أدب الطبیب تألیف إسحق بن علی الرهاوی تحقیق الدکتور کمال السامرائی و الدکتور داود سلمان علی الطبعة الاولی- ۱۹۹۲.

أدب الطبیب، ص: ۸

المقدمة:

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم تعبیر (الأدب) فی اللغة، معناه السلوک الحسن و الخلق الرضی فی التعامل مع الناس، و لأن علوم اللغة من نثر و نظم تهذّب النفس، و تقوّم الشخصیة، فقد أطلق علیها علوم الأدب، ثم صارت تطلق هذه الکلمة علی ضروب المعرفة و العلوم النظریة، و التطبیقیة، فعرف منها أدب الرحلات، و الأدب الجغرافی، و أدب الجلیس، و ما علی هذا المنوال. کما اطلق هذا التعبیر علی ممارسة الصنائع فکان منها أدب السامع و المتکلم، و أدب القضاة) و أدب مخالطة الحکام، و أدب الندامی، و أدب ممارسة الطب. و قد صنف العلماء العرب فی جمیع هذه المیادین فعرف منها کتاب «أدب القاضی» لکل من محمد بن الحسن الشیبانی المتوفی سنة ۱۸۹ ه و القاضی الحسن بن زیاد اللؤلؤی المتوفی سنة ۲۰۴ ه، و «کتاب العشرة» لمسلم بن قتیبة الکوفی، و کتاب «أدب الملوک» أی

الأدب بحضرة الملوک، و کتاب «أدب الندیم» لکشاجم أبی الفتح بن الحسین، و کتاب «أخلاق الطبیب» لأبی بکر الرازی المتوفی سنة ۳۲۰ ه، و «کتاب التشویق الطبی» لأبی العلاء صاعد بن الحسن (اواخر القرن الخامس للهجرة) و منها أیضا کتاب «أدب الطبیب» لإسحاق بن علی الرهاوی، و هو هذا الکتاب الذی بأیدینا لتحقیقه.

یقصد إسحاق بن علی الرهاوی بتعبیر «أدب الطبیب» فی کتابه هذا ما یجب ان یکون علیه صاحب هذه المهنة من إیمان عمیق باللّه تعالی، و معرفة واسعة بعلوم مهنة الطب، و ما یحفظ صحة الجسم و العقل و النفس، و سلوک رضی فی تعامله مع المرضی، و ذویهم، و من حولهم من الاقرباء و الزائرین و الخدم. و اول من تناول معالجة هذا الموضوع هو إمام الأطباء الیونانیین أبقراط القوصی المتوفی سنة ۳۷۷ ق. م. فله فیه ثلاثة آثار قیمة هی «ناموس الطب»، و «ترتیب الطب» و کتاب «العهد» المعروف بالقسم المنسوب الی اسمه، و جمیعها تهدف الی ما علی الطبیب أن یتحلی به من الخلق الدمث، و لین الطبع، و التواضع مع زملائه و مرضاه، و ما یجب أن یکون علیه من قیافة لائقة، و نظافة الید، و الثوب،

أدب الطبیب، ص: ۹

و اللسان، و رأفة بالمریض، و صدق و إخلاص فی علاجه. کما وضع فی القسم وجوب إحترام الطبیب لمعلمه، و أن یعده بمنزلة أبیه، و یعد أبناء معلمه بمنزلة أخوته، و أن یحذر من وصف الأدویة القاتلة او المجهضة للحبالی، و أن یتفرّغ لتخصصه فی فنون الطب، و أن لا یفشی أسرار المرضی، و لا یطمع فی أموالهم أو حلالهم. و قد ترجمت جمیع هذه المآثر الأخلاقیة من لغتها الیونانیة الی العربیة ببغداد فی القرنین الثانی و الثالث للهجرة، و تبنی الأطباء العرب مضامینها الانسانیة و الأدبیة، و أخذوا عنها فی مؤلفاتهم و عملوا بها فی ممارساتهم، و أضافوا علیها ما ینسجم معها، و یؤیدها من أخلاق العرب و المسلمین، کما طوروا قسم ابقراط بحسب ذلک و أدخلوا فی مؤلفاتهم روح تلک الأخلاقیات، و أفردوا لها کتبا بکاملها. و أبرز هذه المؤلفات عنوانا و محتوی، و أوسعها، و أکثرها ترکیزا فی صلب موضوعها هو کتاب «أدب الطبیب» لإسحاق بن علی الرهاوی الذی بین أیدینا.

مؤلف الکتاب:-

لم نقف فی کتب التراجم علی ما یکفینا عن هویة و سیرة مؤلف کتاب «أدب الطبیب» إسحاق بن علی الرهاوی، فلم یذکره ابن الندیم المتوفی بعده بنحو قرن، و لم یذکره ابن القفطی المتوفی سنة ۶۴۶ ه. أما أبن أبی أصیبعة المتوفی سنة ۶۸۶ ه فله مأثرة فی کونه المؤرخ الوحید الذی لفت نظر الباحثین الی الطبیب إسحاق بن علی الرهاوی، غیر انه لم یشر فیما کتبه عنه فی مصنفه الکبیر «عیون الانباء فی طبقات الأطباء» الی نحلته العقائدیة و الدینیة، أو تأریخ مولده أو نشأته أو وفاته و لو احتمالا بحدود السنین، کما لم یذکر مستقره أو تطوافه و تجواله بین البلدان، غیر أنه أخذ أکثر من مرة عن کتابه «أدب الطبیب» فورد اسم هذا المؤلف، و اسم کتابه فی کتاب «عیون الانباء» لابن أبی أصیبعة فی سبعة مواضع[۱] نقلا عن عیسی ابن ماسة کان اثنان منها[۲]: ان الرهاوی قد أخذ عن ابن ماسه مباشرة، لا نقلا او روایة، و فیها ما یفیدنا أن الرهاوی عاصر یوحنا بن ماسویه المتوفی سنة ۲۴۳ ه الذی کان من أطباء الخلیفة المتوکل علی اللّه المتوفی[۳] سنة ۲۴۷ ه، و هذا التأریخ

أدب الطبیب، ص: ۱۰

یؤکد أن الرهاوی من أطباء القرن الثالث للهجرة، إن لم یکن من أطباء الثلث الأخیر منه بالتحدید. و فی روایات ابن أبی أصیبعة ما یدل علی ان الطبیب الرهاوی قد عاصر اطباء الخلفاء العباسیین فی تلک الحقبة الا انه لم یذکر شیئا عن دوره العلمی بین أولئک الأطباء، لنعرف فیما اذا کان عهدئذ متعلما فی بغداد أو معلما فیها، و ذلک لان أبن أبی أصیبعة تکلم عنه بأقتضاب شدید مکتفیا بقوله: «کان طبیبا متمیزا عالما بکلام جالینوس، و له أعمال جیدة فی صناعة الطب، ثم ذکر له ثلاثة کتب، أحدها: کناش جمعه من عشر مقالات لجالینوس المعروفة بالمیامر فی ترکیب الأدویة بحسب أمراض الأعضاء الآلمة من الرأس الی القدم. و کتاب ثان من

جوامع الأسكندريين لكتب جالينوس؛ و هى كتاب الفرق، و كتاب الصناعة الصغيرة، و كتاب النبض الصغير، و كتابه الى اغلوقن. كما ذكر له كتابا ثالثا هو كتاب «أدب الطبيب» و هو الكتاب الوحيد الذى نجا من الضياع فوصلنا كاملا لو لا بعض ما سقط من أوراق من النسخة التى بين أيدينا. كما سنبين ذلك فيما يأتى.

و يبدو من عنوانى الكتابين الأولين المنسوبين للرهاوى، و مضامين كتابه أدب الطبيب، أن الرهاوى كان يؤمن بفلسفة اليونانيين الأقدمين، و أنه تبنى أفكار جالينوس فى الطب و مارسه بموجبها، و أنه كان يعنى بعلم الأدوية و صيدلتها أيضا، كما أن كتبه جميعها تدل على أن هذا الطبيب المؤلف قد تفرغ للطب وحده، و ما له علاقة بأطرافه من الصيادلة و الممرضين، و خدم المرضى، و هذه نزعة لم تكن مألوفة عند غالبية الأطباء العرب الكبار، فى تلك العهود، فقد عرف عن هؤلاء المامهم بأكثر من علم واحد، أجادوا بأكثرها.

و من نسبة المؤلف الى مدينة «الرها» فمن المحتمل أنه من مواليد هذه المدينة، أو ما جاورها، كما يبدو من كثرة ما يردد من ذكر اللّه عزّ و جلّ و أيمانه به، و ثقته بعونه، و اجلاله لعظمته، أنه نشأ على التقوى، و طاعة الخالق فلا تفوته المناسبة دون ان يذكره بالمنة و الأسترحام، و ينسب اليه النعم فى تدبير أمور الكون، و خلق الانسان، و إبرائه من الأمراض، كما يؤمن بالثواب و العقاب.

لم يكن الرهاوى يهوديا بالتأكيد، كما توهم بعضهم من اسمه الأول، فقد وقع فى هذا الخطأ من نسبه الى يهود خيبر كما يلاحظ ذلك فى التعليق الذى خطه بعض من قرأ كتابه- أدب الطبيب- على الصفحة الأولى من النسخة المخطوطة التى بين أيدينا.

كانت مدينة الرها فى القرن الثالث للهجرة مركزا حضاريا لا معا بما تجمع فيها من

أدب الطبيب، ص: ۱۱

آثار اليونانيين قبل المسيحية و بعدها، فاجتذبت اليها الناس من كل صوب و حدب و سرعان ما أبدل هؤلاء اسم المدينة من الاسم اليونانى «أديسا» باسم سريانى «اورهاى» و استمرت هذه المدينة تحتفظ بهذا الأسم حتى يوم خضوعها للمسلمين فى سنة ۶۲۷ للميلاد- بداية القرن الأول للهجرة- و لما استولى عليها العثمانيون فى مطلع القرن التاسع للهجرة سموها «أورفه» و موقعها فى الوقت الراهن قرب الحدود العراقية السورية التركية.

و تميزت بغداد المعاصرة لمدينة الرها فى القرن الثالث للهجرة بكثرة عدد الأطباء و فى بوع بعضهم الطويلة فى الطب و فى ممارسته، فلا غرابة أن اجتذبت اليها طلاب المعرفة الطبية، و استثناجا كان من هؤلاء إسحاق بن على الرهاوى فتعلم الطب فيها و أتم تعلّمه و ربما يكون الرهاوى قد ذكر ذلك فى أحد كتبه المفقودة، أما كتابه «أدب الطبيب» فليس فيه ذكر أو اشارة لذلك، و انما قرأنا فيه انه تجوّل من ديار الشام و الجزيرة فذكر الرقة، و حلب، و الموصل، و الشام كما ذكر بغداد باسم دار السلام (عيون الانباء ص ۱۶۷) و ذكرها مرة اخرى فى ص ۶۸.

منهج الكتاب:-

إعتاد أكثر المؤلفين العرب على ان يصدروا كتبهم بمقدمة يذكرون فيها العوامل و الأسباب التى دفعتهم الى وضع مصنفاتهم، و لمن رفعوها، او قدموها لمن بين مخدوميهم من الأمراء، و الرؤساء، و الخلفاء. أما إسحاق بن على الرهاوى فيفيدنا فى مقدمة كتابه «أدب الطبيب» أنه وضع الكتاب لنفسه احتسابا و لتعميم ما فيه من الفوائد فى الطب، و ممارسته، فيقول فى مقدمة الكتاب[۴] «تكلفت جمع ما قدرت عليه من الأداب التى ينبغى للطبيب أن يؤدب بها نفسه، و الاخلاق المحمودة التى ينبغى أن يقوم بها طبعه» محتسبا للثواب فى ذلك واثقا بمعونة اللّه و تأييده. و قال أيضا[۵]: كان أول قصدنا من تأديب الطبيب، إنما قصدنا لصلاح نفسه، و تقويم أخلاقه أولا، و قد قدمنا ذلك على مصالح

أدب الطبيب، ص: ۱۲

جسمه لتقدم النفس بالشرف على البدن». و من فلسفة إسحاق بن على الرهاوى أن رعاية الطبيب لجسمه و حفظ صحته هى من

الظواهر التی تدفع مرضاه الی العمل بوصایاه فقال[۶]: «أنه من الصواب بعد ما قدمته من هذه الجمل أن أذکر جملا من الوصایا التی تحت الطبیب علی ما یصلح بقیة أعضاء البدن الکبار، و یستدل بها علی إصلاح باقی الأعضاء.

ثم اتبع ذلک بوصف سیرة الطبیب و کیف ینبغی أن یکون و کیف یرتب تدابیره لجسمه یوما یوما سائر أیام حیاته». کما ذکر الرهاوی أن الأطباء فی زمانه قد جهلوا أصول المهنة و طرق ممارستها، و کثر بینهم منتحلوها، فقصروا فی بلوغ الهدف منها، فرأی أن یضع هذا الکتاب تنبیها و توجیها لهم وردهم الی ما یجب ان یعملوه لإصلاح حالهم، و تصحیح معلوماتهم بالعلوم الطبیة و ممارستها.

و استهدف الرهاوی من وضع هذا الکتاب، إضافة الی تعلیم آداب المهنة، إبراز شرفها، و عظیم ما یستفاد منها فی حالتی الصحة و المرض، و ما ینبغی علی الطبیب من الثقة بعون اللّه تعالی، خالق الانسان و الأکوان، و انه هو الباری، و المعین، و الشافی. و هذا تثقیف روحی للطبیب یبعد من یتحلی به عن الدنایا و الخداع، و ابتزاز أموال البسطاء من الناس و المرضی، و یتحاشی ما یفسد صناعته سواء کان ذلک من جانبه، أو من جانب مریضه، و ما یوصل بینهما من الممرضین و الصیادلة و الخدم. کما ان فی هذا الکتاب توجیهات و نصائح للأطباء، و الصیادلة، و المرضی، و اهلهم، و من یقوم علی خدمتهم، و زائریهم إضافة الی معرفة مرکبات جسم الانسان، و ما فیه من أجهزة و أعضاء کأدوات الحس الخمس، و الأعضاء الرئیسة کالدماغ و القلب، و الکبد، و الأعضاء التی تخدمها کالمعدة و الکلیتین، و الطحال، و المثانة، و الرئة. و لمعرفة هذه الأعضاء لا بد من الألمام بتشریحها، و بوظائفها الغریزیة. و قد خصص الرهاوی لهذا الموضوع الباب الثانی و هو أطول أبواب الکتاب جمیعا و عدّه القاعدة التی یعتمد علیها ما فی الکتاب من معلومات فی الوقایة من الأمراض (تدبیر الأصحاء) و تشخیص الأمراض و علاجها (تدبیر المرضی). کما أدخل الرهاوی فی هذا الباب جدولا لأعمال الطبیب الیومیة و التی کان هو نفسه یمارسها بحرص و دقة و اهتمام. و تتضمن وصایاه نظافة الثوب، و الجسد، و ابتداء الیوم بالصلاة

أدب الطبیب، ص: ۱۳

الی اللّه تعالی ثم البدء بعیادة المرضی، و ضبط سجل لکل واحد منهم یرجع الیه عند تکرار الزیارة، او الأصابة بمرض جدید. کاتطرق فی هذا الباب، بعنایة خاصة، الی ما کان یعرفه الأطباء العرب بالاسباب الستة و هی: المأکل و المشرب، و الحرکة و السکون بما فیها النوم و الیقظة، و الإحتقان و الاستفراغ، و تأثیرات المحیط الخارجی و الانفعالات النفسیة، و محلات السکن، و المدن، و هی عوامل تناول بحثها بتفصیل الأطباء العرب کابن الطبری، و أبی بکر الرازی، و ابن رضوان و غیر هؤلاء کثیرون ممن عدّوا صحة الفرد و مرضه خاضعة لهذه العوامل بالزیادة أو النقصان. کما تطرق الرهاوی الی عوامل أخری لها علاقة بحفظ الصحة، أو تسبب المرض کالعادات و الأهویة، و الأمواه، و المهن، و الصنائع. و یبدو مما ورد فی کتاب «أدب الطبیب»، و فی کتاب «عیون الانباء» لابن أبی أصیبعة أن الأطباء قد کثر عددهم فی بغداد[۷] و غیرها من المدن، و اندس فیما بینهم من لیس له علم بصناعة الطب، بل اعتمد علی مهارته فی الخداع باسم الطب، فخصص الرهاوی لمعالجة هذه الحالة الخطیرة بابین أحدهما فی «إمتحان الطبیب»[۸] و الآخر «فی التحذیر من خدع المحتالین، و منتحلی صناعة الطب». و اذا حسبنا الرهاوی قد أدخل موضوع امتحان الطبیب (محنة الطبیب) فی کتاب «أدب الطبیب» لینبه الحکام الی حجب من لا یجید ممارسة هذه الصناعة، فانه بالتأکید لم یکن الأول الی هذه المبادرة فی الطب الاجتماعی، فقد سبقه کل من یوحنا بن ماسویه[۹] و حنین بن إسحاق فکان لهما کتابان کاملان بهذا الموضوع بینما للرهاوی قسم فی کتابه «أدب الطبیب». و یبدو أن الرهاوی قد اعتمد فی وضع کتابه «أدب الطبیب» علی تجربته الخاصة فی ممارسة مهنة الطب و اختلاطه بطبقات الناس، من فقراء و أغنیاء و أمراء و خلفاء، کما أعتمد فی وضع کتابه علی مؤلفات الأطباء و الفلاسفة الیونانیین امثال: فیثاغورس، و سقراط، و افلاطون، و ارسطو طالیس، و ابقراط، و هؤلاء هم کبار علماء الیونان فیما بین القرنین السادس و الثالث قبل المیلاد. کذلک أخذ فی کتابه «أدب الطبیب»، بتقدیر و إعجاب، عن جالینوس الذی خلفهم بأکثر من خمسة قرون. و فی الکتاب معلومات عن أطباء الأسکندریة بین القرنین الرابع و السادس للمیلاد ایضا مما

أدب الطبیب، ص: ۱۴

لا نجدها إلا فی کتاب «تأریخ الأطباء» لاسحاق بن حنین الذی أخذها بدوره عن کتاب بالعنوان نفسه لحکیم مدرسة الأسکندریة فی عهدها المتأخر یحیی النحوی[۱۰] غیر ان إسحاق الرهاوی لا یشیر الی هذین المصدرین بأی قدر، و لا نفی لهذا السبب أن یکون الرهاوی قد أخذ أیضا عن غیر هؤلاء من الاطباء الذین عاصروه أمثال: یوحنا بن ماسویه، و حنین بن إسحاق، و لکل من هؤلاء الأطباء مشارکات فی أدب الطبیب و فی امتحانه، فأغفل ذکر اسمائهم مثلما أغفل ذکر اسمی إسحاق بن حنین و یحیی النحوی.

و واضح أن مضامین کتاب «أدب الطبیب» مکملة لأفکار ابقراط و من کتب بعده فی السلوک المهنی للأطباء، فقد حدد هؤلاء ما کتبوه فی أخلاقیات الطبیب فی نفسه، و فی علاقته بالمرضی، و من له صلة بهم، أما إسحاق الرهاوی فی کتابه «أدب الطبیب» فقد توسع فی هذا الموضوع فشمل کل ما له علاقة بالطب و التطبیب بما فی ذلک ذوی المریض، و خدمه و زائریه، و من یرکّب له الدواء، و من یستحضره، و یسقیه إیاه، و من ینقل أخبار المریض الی طبیبه، و قد یسمح لنا، لهذه الشمولیة فی أهداف هذا الکتاب القیم، أن نطلق علیه اسم (السلوک فی الطب) أو (السلوک الطبی) أو ما هو علی هذا السیاق و المعنی، و هذه خاطرة لا یقصد بها التوجیه، فنحن من دعاة حفظ نصوص التراث کما هی لا الی تطویرها حتی لو أدی ذلک نفس الروح و المعنی.

مخطوطة الکتاب:-

یقول الباحث الفاضل فؤاد سزکین أنه عثر علی مخطوطة کتاب «أدب الطبیب» فی مکتبة (السلیمیة) بمدینة أدرنه الترکیة و رقمها ۱۶۵۸ و تأریخ نسخها سنة ۷۴۸ ه (و اسم ناسخها عبد اللّه بن المکین) و أضاف یقول: ثم تیسّر إنجاز ترجمتها الی اللغة الانکلیزیة من قبل الباحث مارتن لیفی سنة ۱۹۶۷ و نشرت هذه الترجمة فی مجلة الجمعیة الأمریکیة للفلسفة فی المجلد ۵۷ القسم الثالث[۱۱] و قد رجعنا الی هذه الترجمة فوجدنا ان مارتن لیفی

أدب الطبیب، ص: ۱۵

یذکر فی المقدمة[۱۲] أنه حصل علی المخطوطة من المکتبة (السلیمانیة) فی استنبول و هی تحمل الرقم نفسه ۱۶۵۸، و یؤکد علی انها نسخة فریدة، و هنا یثار التساؤل أین وجدت هذه المخطوطة؟ فی مدینة أدرنة کما یذکر سزکین، أم فی مدینة استنبول کما یذکر مارتن لیفی مع العلم انها تحمل الرقم نفسه و کلاهما یؤکدان انها نسخة فریدة.

قام الدکتور سزکین بعمل مشکور إذ نشر المخطوطة (السلیمیة) مصورة کما هی سنة ۱۹۸۵ و قد قام بعملیة النشر مرکز تأریخ العلوم العربیة الأسلامیة فی جامعة غوته فی مدینة فرانکفورت بالمانیا الاتحادیة، و هی النسخة التی اعتمدناها فی هذا التحقیق.

المخطوطة المنشورة مصورة علی ورق خاص مصنوع بطریقة جعلته یبدو أشبه ما یکون بالورق الذی کتب علیه الکتاب قبل مئات السنین. و هی مکتوبة بخط جید- (خط النسخ) غیر المنقوط فی أغلب کلماتها- و قد استعاض الناسخ عن ترقیم صفحاتها بتعقیبات علی أسفل بعض صفحاتها لا علی جمیعها. أما النسخة المصوّرة فان أوراقها رقمت بتسلسل و بأرقام مطبوعة علی منتصف الصفحات من عمل ماکنة الطباعة.

و المخطوطة التی بین أیدینا تقع فی مائة و اثنتا عشرة ورقة، و فی کل صفحة سبعة عشر سطرا و بمعدل اثنتی عشرة کلمة فی السطر الواحد. کتب فی الصفحة الأولی اسم الکتاب «أدب الطبیب» بحرف کبیر مقارنة بحروف متن الکتاب. و تحت عنوان الکتاب من جانبه الأیسر عبارة بخط دقیق هذا نصها «تصنیف إسحق بن علی الیهودی الخیبری الرهاوی» و هذه العبارة شطبت بخط دقیق و کتب تحتها عبارة «إسحاق بن علی الرهاوی» أی أن أحد قراء المخطوطة نسب الرهاوی اعتمادا علی اسمه الأول الی یهود خیبر، ثم جاء قارئ ثان بعد الأول فنفی أن یکون الرهاوی یهودیا فشطب ما کتبه القارئ الاول، و کتب عبارة «إسحاق بن علی الرهاوی» فقط. و بمحاذاة اسم الرهاوی من الجانب الأیسر کتب بخط دقیق عبارة «نظر فیه مترحما علی واقفه محمد بن محمد بن محمد القوصونی

لطف اللّه به و بالناس سنهٔ ۹۵۹» و هذا الشخص لا بد أنه کان من أحد قراء هذا الکتاب. و تحت کل ما تقدم کلمهٔ «وقف» بفاء طویلهٔ کتب أسفلها بخط الثلث و بحرف کبیر «سلطان بایزید خلد ملکه» و کتب فی الحافهٔ العلیا عبارهٔ «دار الشفاء وقف» و فی الزاویهٔ الیسری من أسفل کتب بخط دقیق جدا أحد أطباء دار الشفاء «نظر و استفاد من هذه الآداب الی لطف اللّه

أدب الطبیب، ص: ۱۶

و عطفه حسن بن قاسم و ذاک فی خدمهٔ ضعفاء الفقراء الطبیب بدار الشفاء المذکورهٔ فی سنهٔ ۹۷۹».

و فی الصفحهٔ الثانیهٔ من الکتاب یبدأ بالبسملهٔ و عبارهٔ (علیه توکلی و به نستعین) و ینتهی متن المخطوطهٔ فی الصفحهٔ رقم ۲۲۳ بعبارهٔ (تمّ الکتاب بعونه اللّه و توفیقه و له الحمد دائما سرمدا کتبه لنفسه و لمن شاء تعالی بعده العبد الراجی رحمهٔ ربه و غفرانه عبد اللّه بن المکین[۱۳] بهذه العبارهٔ ینتهی الکتاب. أما الوجه الثانی من هذه الورقهٔ الأخیرهٔ فیبدو واضحا انها لیست جزءا من الکتاب بل أضیفت الیه، و بحجم أصغر کما یستبان ذلک من حوافی تلک الورقهٔ المصورهٔ، و قد کتب فی هذه ما یأتی: (عبد اللّه بن عبد السلم بن ربیع الاسرائیلی اللاوی عفا اللّه عنه و عن والدیه و غمر الرحمهٔ علیه و ذلک فی مدهٔ عشرون [کذا] یوما فی ساعات مفرقهٔ منها آخرهن لیلهٔ الجمعهٔ ثانی عشر شعبان سنهٔ ثمانی و أربعین و سبعمائهٔ). و ربما کان هذا الاسم، و أغلب الاحتمال أنه أسم الناسخ، قد أوحی الی من کتب علی الصفحهٔ الأولی لقب الیهودی الخیبری بعد اسم إسحاق بن علی الرهاوی و قد فندنا هذه التسمیهٔ فیما تقدم.

تقع المخطوطهٔ فی مقالتین المقالهٔ الأولی: و قد فات الناسخ ان یکتبها فی مکانها، تضم الأبواب: الأول و حتی السابع. ثم تأتی المقالهٔ الثانیهٔ و تضم الأبواب: الثامن و حتی العشرین، أی أن الکتاب یقع فی عشرین بابا و عند مقارنهٔ النص الأنکلیزی لترجمهٔ الکتاب مع النص العربی فی مصور النسخهٔ التی نشرها الدکتور سزکین وجدنا ان النصوص العربیهٔ و الانکلیزیهٔ متطابقهٔ، أی ان الترجمهٔ هی لنسخهٔ المکتبهٔ السلیمیهٔ فی أدرنه، و قد لا حظنا فی صورهٔ مخطوطهٔ أدرنه وجود ختم المکتبهٔ السلیمیهٔ علی الصفحهٔ الأولی، و تحت الختم المذکور ختم آخر یشیر الی ان المخطوطهٔ قد صورت بالمایکروفلم، و ان رقم الفلم فی الأرشیف ۹۴۶، و لا نستبعد وجود نسخهٔ من المیکروفلم فی المکتبهٔ السلیمیهٔ فی استنبول.

و من هذه الملاحظهٔ نستنتج ما یأتی:

ان المخطوطهٔ فریدهٔ وحیدهٔ، و هی تعود الی المکتبهٔ السلیمیهٔ فی أدرنهٔ برقم ۱۶۵۸، و حیث ان مارتن لیفی یتعامل مع المکتبهٔ السلیمانیهٔ فی استنبول، کما ذکر فی مقدمهٔ الترجمهٔ

أدب الطبیب، ص: ۱۷

الانکلیزیهٔ، فیحتمل أنه قد حصل علی المایکر و فلم من المکتبهٔ الأخیرهٔ، فسجل فی الترجمهٔ الأنکلیزیهٔ ان المخطوطهٔ تعود الی المکتبهٔ السلیمانیهٔ فی استنبول، ان هذا مجرد اجتهاد، و یحتاج الموضوع الی الاستیضاح من ناشر صورهٔ المخطوطهٔ و من مترجمها الی اللغهٔ الانکلیزیهٔ للاطلاع علی حقیقهٔ الأمر.

إضافهٔ الی ما سبق لا حظنا عند مراجعهٔ النسخهٔ الانکلیزیهٔ أن مارتن لیفی لم یشر الی وجود ورقهٔ أو أکثر مفقودهٔ من المخطوطهٔ و محلها فی المکان الذی یفصل الباب التاسع عشر من الباب العشرین، و انه قام بتقسیم الفصل التاسع عشر علی قسمین، جعل القسم الاول و هو الفصل التاسع عشر، ینتهی فی نهایهٔ الصفحهٔ ۲۱۶، و جعل القسم الثانی الفصل الأخیر بعد أن وضع عنوان «الباب العشرون» فی بدایهٔ الصفحهٔ ۲۱۷ من النسخهٔ السلیمیهٔ.

و تختلف الابواب فی الطول، کما انها لا تتسلسل بموضوعاتها بترابط بین مادتها العلمیهٔ، غیر انها لا تخرج عن دائرهٔ الطب و التطبیب و آداب من له علاقهٔ بهذین الحقلین.

و قد اکتشفنا ان الباب الأخیر من المخطوطهٔ هو الباب التاسع عشر. و اثناء تدقیق المادهٔ و سیاق الکلام و المعنی تبین لنا ان هذا الباب هو التاسع عشر و الباب العشرون، و قد سقطت من الباب التاسع عشر و اول الباب العشرین بعض الاوراق، و یظهر سقوط هذه الاوراق

واضحا على الرغم من صحة تسلسل الارقام المطبوعة فى اعالى الصفحات من عدم تطابق التعقيبة فيما بين الصفحة ۲۱۶ و الصفحة ۲۱۷ اضافة الى انقطاع السياق بين الصفحتين المذكورتين.

و يبدو ان نسخة مارتن ليفى كانت كاملة و لم يسقط منها شىء من اوراقها، و تأكدنا من ذلك من متابعة الترجمة الانكليزية المنشورة فى مجلة الجمعية الامريكية للفلسفة التى مرّ ذكرها فيما تقدم، فكان الباب التاسع عشر و اول الباب العشرين كاملين، و عنوان الباب العشرين فاصلا بينهما.

و فى المخطوطة اغلاط كثيرة إملائية و نحوية و فى رسم بعض الحروف فتبدو بشكل غير مألوف كما فى (من) و فى (لا)، و فى حرف الهاء فى أول الكلمات، كذلك فى وضع النقط على حرف الباء و التاء و الثاء و الشين و الضاد، كما يكثر فى المخطوطة دمج مقطعى تعبير (مع ما) فيبدو هكذا (معما) و استعمال الياء بدل الهمزة ما لا يحصى عددها، و مثل ذلك فى استعمال واو الجمع.

أدب الطبيب، ص: ۱۸

منهجنا فى تحقيق الكتاب:-

كان سهلا قراءة المخطوطة لو لا تفنن الناسخ فى رسم بعض الحروف و الكلمات، و قد تجاوزنا صعوبة الانتباه الى كل ذلك بعد ان عرفنا طريقة الناسخ فى الكتابة. على ان بعض الكلمات عسرت علينا قراءتها فوضعناها بين قوسين للاشارة الى اننا لم نوفق الى قراءتها .. كما نقشنا بعض العبارات كما هى مرسومة دون ان نعرف لها معنى او تركنا لها مجالا ملأناه بالنقاط عددها بحسب طول العبارة المبهمة.

و ترجمنا لاسماء الاعلام فى هوامش التحقيق، كما عرفنا اسماء الادوية الواردة بالكتاب، و كذلك المصطلحات الفنية. و اللّه الموفق و منه الرضى.

المحققان

أدب الطبيب، ص: ۱۹

نص المخطوط[۱۴]

بسم اللّه الرحمن الرحيم و عليه توكلى و به نستعين.

قال جامع هذا الكتاب و مؤلفه: أن اناسا من الأطباء أيها الحبيب أسعدك اللّه يبلوغ مطلوباتك، و أعانك على درك الحق حين جهلوا أصول صناعة[۱۵] الطب، وفاتهم درك فروعها و قصروا عن تأمل الصواب فى طرقها خرجوا الى الحيل و التلبيس حتى افسدوا محاسنها و أساؤا سمعة أهلها و كانوا بمنزلة بنائين راموا إصلاح تشعيت دار قد بنيت أتقن بناء و أحكمت أحسن أحكام و أعدّ فيها ضروب المصالح و المنافع فجعلوا يسعون فيها محجوبة أبصارهم عن مواضع الفساد لجهلهم بمعرفة ما فيه بنيت الدار و سوء تحصيلهم نظمها، و أحكام هيئتها، فانهم لما عميت أذهانهم عن معرفة الأسباب و العلل لكونها، صاورا يجولون كالحيارى، لا يفهمون مواضع الفساد و لا مواقع علله، و ربما رام الواحد منهم الإصلاح لشىء يجهل سببه فيسرع الى فساده، و هدم أساسه كالذى أقدمت و جاهرت به الطائفة من الأطباء الذين رأيتك تذمهم و توبخهم و اشباههم من اهل القحة) و الإقدام على ما لا يعلمونه فحقّ على من انعم اللّه عليه بمعرفة و وفقه لتأميل هذه الصناعة او حلّها و الوقوف على ما فيها من لطف التدبير، و صواب التقدير ألّا يقصّر فى إظهار ما بلغه علمه من ذلك بل يعهد فى نشره و إذاعته ليقوّى به نفوس اهل الحقائق و يجتنب به سوء العمل فى تدابير الأصحاء و المرضى محتسبا للثواب فى ذلك واثقا بمعونة اللّه تعالى و تأييده إياه. و قد تكلفت جمع ما قدرت عليه من الآداب التى ينبغى للطبيب أن يؤدب بها نفسه و الأخلاق المحمودة التى ينبغى ان يقوّم بها طبعه. و ذكرت طرفا من التدابير التى ينبغى أن يدبر بها جسمه و الأفعال التى يجب

أن يفعلها بـذاته أولا، و الأفعال التى يفعلها بالأصـحاء، و المرضـى و جملا من الأفعال و الوصايا و التـدابير التى ينبغى له أن يتقـدم بها الى المريض و خـدمه، و من يتولى مصالحه؛ و جعلت جميع ذلك مقالـة أولى من هـذا الكتاب، ثم جمعت فى المقالـة الثانية ما يجب على المريض ان يكـون عليه من القبـول لتصـلح أخلاـقه لنفسه، و لطـبيبه و لخـدمه، فيتم بـذلك صـلاح جسـمه، و ذكرت فيهـا أيضـا واجبات و لوازم تدعو الحاجة اليها فى صلاح الأصحاء و المرضى من قصص، و أخبار يتأدب بها سائر الناس كافة

أدب الطبيب، ص: ۲۰

و الأطباء خاصة. و أن أميز كل صـنف من هذه المعانى فى باب ليكون الكتاب أبوابا فيسهل بذلك على طالب المعنى مطلبه، و يقرّب مأخذه، و الأبواب عشرون بابا و يجب أن نعددها أولا و ما يتضمنه باب باب ثم نأخذ فى شرحها بعون اللّه و تأييده.

أدب الطبيب، ص: ۲۱

المقالة الأولى:- الباب الأول.

فى الأمانة و الأعتقاد الذى ينبغى أن يكون الطبيب عليه و الآداب التى يصلح بها نفسه و أخلاقه.

الباب الثانى.

فى التدابير التى يصلح بها الطبيب جسمه و أعضائه، و هو باب يشتمل على واجبات كثيرة فلذلك يجب ان يميز أقوالا مفصلة.

الباب الثالث.

فيما ينبغى للطبيب أن يحذره و يتوقاه.

الباب الرابع.

فيما يجب على الطبيب أن يوصى به خدم المريض.

الباب الخامس.

فى أداب عوّاد المريض.

الباب السادس.

فيما ينبغى للطبيب أن ينظر فيه من أمر الأدويـة المفردة و المركبـة و كيف ينبغى أن يحـذر مما قـد فسـد منها بغير قصـد او بقصـد من الصيدنانى[۱۶] و غيره ممن يتولى حفظها و تدبيرها.

أدب الطبيب، ص: ۲۲

الباب السابع.

فيما ينبغى للطبيب أن يسأل[۱۷] عنه المريض و غيره

المقالة الثانية:- الباب الثامن.

فيما ينبغى للأصحاء و المرضى جميعا أن يعتقدونه و يضمرونه للطبيب فى وقت الصحة و وقت المرض.

الباب التاسع.

فيما يجب على المريض إبرامه من قبوله لأمر طبيبه، و نهيه، و ما تؤول اليه حاله عند خلافه له.

الباب العاشر.

فيما ينبغى أن يعمله المريض مع أهله و خدمه.

الباب الحادى عشر.

فيما ينبغى أن يعمله المريض مع عوّاده.

الباب الثانى عشر.

فی شرف صناعة الطب.

الباب الثالث عشر.

فی أن الطبیب یجب له التشریف بحسب مرتبته من صناعة الطب من الناس کافة، و لکن تشریفه من الملوک و الأفاضل یجب أن یکون أکثر.

أدب الطبیب، ص: ۲۳

الباب الرابع عشر.

فی نوادر جرت لبعض الأطباء. بعضها من جنس تقدمة المعرفة و هی تحث الطبیب علی تعرفة طرق الانذار و بعضها مستظرفة تبعث الطبیب علی اختیار تحصیل من یشاوره قبل مشورته علیه لئلا ینسب فساد أن جری الی الطبیب.

الباب الخامس عشر.

فی أن صناعة الطب لا یصلح ان یعملها کل من التمسها لکن اللائقة بهم فی خلقهم و أخلاقهم.

الباب السادس عشر.

فی محنة الاطباء.

الباب السابع عشر.

فی الوجه الذی به یقدر الملوک علی إزالة الفساد الداخل علی الأطباء، و من جهتهم، و المرشد الی صلاح سائر الناس من جهة صناعة الطب و کیف کان ذلک قدیما.

الباب الثامن عشر.

فی التحذیر من خدع المحتالین من الذین[۱۸] یتسمون باسم الطب و الفرق بین خدعهم، و الحیل الطبیّة.

الباب التاسع عشر.

فی العادات المذمومة التی قد اعتادها کثیر من الناس، و هی تسوق الی الإضرار بالأصحاء، و المرضی، و الی ذم الأطباء.

الباب العشرون.

فیما ینبغی للطبیب أن یذخره و یعدّه من وقت صحته لوقت مرضه، و من زمان شبابه الی زمان شیخوخته.

أدب الطبیب، ص: ۲۴

المقالة الاولی

اشاره

أدب الطبیب، ص: ۲۵

- الباب الأول- فی الأمانة و الاعتقاد الذی ینبغی أن یکون الطبیب علیه و الآداب التی یصلح بها نفسه و أخلاقه

أما بعد الحمد لمن لا تبلغ الألسن غایة حمده، و لا تنال العقول نهایة مجده، فأننی لما فکرت فی مسألتک[۱۹] أیها الحبیب أسعدک اللّه بدرک الحق و أنا لک طرقه، وجدت الجواب عنها یقتضی أغراضا کبیرة، و تلابس معانی[۲۰] جلیلة عظیم نفعها لجمیع من یرتسم بصناعة الطب و أحبّ تعلمها لما یرسم فی نفسه من الآداب العقلیة و الوصایا الطبیة التی قد اجتهدت فی جمعها من مقالات القدماء و آداب الأفاضل. و أیضا فان نفعها عام شامل لسائر الناس ممن له عقل و تحصیل لما یربه من فضیلة أدبه إن کان ذا أدب، و

لما یبعثه و یحثه علی التأدب، إن کان محبا للأدب، أو لما یخجله و یعرفه دناءة نفسه بین اهل العلم و الأدب ان کان عادلا عن محبة الأدب و خاصة ان کان ممن قد نصب نفسه قاضیا علی النفوس، و حاکما علی الأجسام و یتولی طبّها و تدابیرها، فان الحاصل علی الخصال اللائقة بالحاکم هی او اکثرها لائقة بالطبیب أیضا، و قد قال ارسطو طالیس[۲۱] تفقد من الحاکم أربع خصال آن یکون حسیبا، و أن یکون عالما، و أن یکون ورعا، و ان یکون غیر عجول. و قال ان الحاکم یزیّن الحکم و هو یوحشه، و اذا نقلت هذه الأقاویل الی الطبیب وجدتها به لائقة،

أدب الطبیب، ص: ۲۶

و علیه واجبة. اذ الطبیب حاکم فی النفوس، و الأجسام، و لا یشک أحد فی ان النفوس و الابدان أشرف من الأموال، فلذلک ینبغی للطبیب ان یأخذ نفسه بالآداب و العلوم النافعة له فی صناعة الطب، و بغیر شک ان من لم یحطّ بما یذکره و اطرحه سیخجله ان کان له أدنی حس و أن یکون له مع الحس یسیرا من العقل، فانه سیستحی من اللّه جل ذکره الذی أنعم علی الناس بصناعة الطب و منح بها أفاضل یستحقون تعلمها و یخافونه و یرهبونه قبل الإقدام علی عملها فضلا عن العمل بها، و سیری هذا المجترئ علی أهلها، أن مزاحمته لهم و دخوله بینهم بغیر نصیب منها قبیح جدا، فإن بعثه خجله علی تأدیب نفسه و إصلاح أخلاقه، ثم قصد أهلها بلطف و أدب و حسن مسائلة[۲۲] فتعلم منهم و خدم بین ایدیهم فی اعمالها أمکنه حینئذ اجتماع العلم و العمل أن یحفظ صحة الأصحاء، و ان یعالج المرضی و لعل بعض الحیلة ان یظن ان خدمته لطبیب ما مدة من الزمان فی ذکائه، و معرفته ببعض الأدویة المفردة و المرکبة او الفصد، و ما ماثله من أعمال هذه الصناعة، و أخذه لذلک و یعرفه له من کناش[۲۳] او أقر باذین[۲۴] قد کفاه و أغناه عن قراءة کتب صناعة الطب و یعرف أصولها و قوانینها فلیس ذلک الإسوء حظ له و لمن یدبره لأن ما علمه مما ذکرناه ان لم یعلم أین یضعه من الجسم و فیمن یجب استعماله و متی و أین من الأماکن، و بأی الحالات و المقادیر کان الی ان یمرض الأصحاء و یقتل المرضی أقرب من أن یحفظ الأصحاء و یشفی المرضی.

فعلی جمیع الوجوه و الأسباب یجب ان أسارع الی أجابتک فیما سألته و اللّه بکرمه المعین علی جمیع الخیرات، و بعد ما قدمته أقول: أن أول ما یلزم الطبیب اعتقاده صحة الأمانة، و أول الأمانة اعتقاده أن لکل مکوّن مخلوق خالقا مکوّنا واحدا قادرا حکیما فاعلا لجمیع المفعولات بقصد، محی ممیت ممرض مشفی[۲۵]. أنعم علی الخلائق منذ ابتداء خلقهم

أدب الطبیب، ص: ۲۷

بتعریفهم ما ینفعهم لیستعملوه، إذ خلقهم مضطرین و کشف لهم عما یضرهم لیحذروه إذ کانوا بذلک جاهلین. فهذه أول أمانة و اعتقاد ینبغی للطبیب أن یتمسک بها و یعتقدها اعتقادا صحیحا. و الأمانة الثانیة: ان یعقد للّه جلّ ذکره المحبة الصحیحة و ینصرف الیه بجمیع عقله و نفسه و اختیاره، فان منزلة المحب اختیارا أشرف من منزلة الطایع له خوفا و اضطرارا. و الأمانة الثالثة: ان یعتقد أن للّه رسلا الی خلقه هم انبیاؤه، أرسلهم الی خلقه بما یصلحهم، إذ العقل غیر کاف فی کل ما[۲۶] یصلحهم دون من رسل[۲۷] ما شاء و کیف شاء فی الوقت الأصلح، کما اختار من الخلق الرسل[۲۸] الصفوة ممن شاء. فهذه أصول الأمانات التی تبحث علی الطبیب أن یستشرها بینه و بین خالقه، و یعتقدها اعتقادا صحیحا فقد دلت القدماء علی صحتها و أتت الکتب المنزلة بها، و شهدت علی حقیقتها، و لا- یسع ذو شرع الخروج عنها، فلیس ینبغی لک ان تحفل بمن عدل عن هذه الأمانات ظنا منه ببطلانها فارزا علی الشرایع، و أظهر التدهّر و الزندقة، فلیس ذلک منه الا- جهلا- یسوقه الی الهلا-ک، و سوء العاقبة، فان دعتک نفسک الی ان تختبره، و ینکشف لک جهله، فسله عما اعتقده، لم اعتقده، و لم عدل عن اعتقاد الکافة و اهل شرعه؟ فإنک من مبتدأ جوابه تستدل علی حیرته و سوء عقله، و لعله أن یکون فی ذلک مقلدا لمن قد کان یصحبه ممن کان یذهب ذلک المذهب، و یعتقد ذلک الرأی میلا الی الرخصة، و خلع العذار و شوقا الی بلوغ اللذات، و لم یزل هواه یغلبه و لذّاته تغرّه حتی انطمست عین عقله و عمیت عن النظر الصحیح فیما یصلحه و یرشده الی المذهب الحق، و الرأی الصحیح و دایما ذلک دأبه و الجهل یستحکم علیه أن یؤدیه الی الهلاک فی دنیاه و آخرته و مع

ذلک فانه سیکون سببا لهلاک من صحبه من الأغرار فتکون منزلته منزلة أصل الشوک الذی کلما کثرت فروعه عظم ضروره، و عسر قلعه فلا تستأصله الا نار قویة تهلک الفروع و الأصل معا، ان یسقط فی الارض من البذر ما یکون منه خلفا کذلک یکون الضرر أعظم کثیرا من اعتقد هذه الآراء، و الآفات علی الناس أشد و البلاء أکثر من الأحداث و الجهال التابعین لهم لمیل الأحداث الی اللذات، و سروهم بالرخصة، و قلة الکلفة فهم بذلک ینتحون المحرمات و یستحلون المحضورات،

أدب الطبیب، ص: ۲۸

فقد أحاط منهم بالتابع و المتبوع نار لا تطفأ، و عذاب لا یفنی[۲۹] بسوء ذکر فی الدنیا، و ألیم عذاب فی الآخرة فی الشقاء، المغرور من هؤلاء الأحداث الکبیر العجب بالحقیر من دنیاه الکافر بنعم مولاه لو تیقظ من نومته و صحا[۳۰] من سکرته ففکر فی خلق ذاته و بقائه و ثباته مع تضاد إسطقساته[۳۱] و تعادی اخلاطه[۳۲] مدة حیاته و اتقان أوصاله و أحکام هیئته لکفاه ذلک دلیلا علی وجوب علته، و کان منه أوضح برهانا علی وحدانیته خالق الکل، و قدرته و حکمته. و اذا کان هذا المخدوع قد عمی عن هذا الطریق و جهله، فقد کان له عدة اوله من طرق آخر غیره منها تأمله لنوع نوع من الموجودات کعجائب ما فی الأرض من معادنها و احجارها و نباتها و اشجارها، و ما علی وجهها من اصناف ماشیها و سایحها و سابحات الماء و طائرات الهواء و ما به، ثم کل نوع من هذه من (....) و خواصه المقومة، فانه قد کان یکتفی فی استدلاله علی ما قدمناه من صحة تلک الامانات و حقیقة ما ذکرناه من الاعتقادات فبعض هذه الطرق اذا سلکها فی استدلال سلوکا مستقیما، فان فاتته هذه الادلة و اخطأ هذه الطرق فقد کان له من الادلة النافعة (...) قراءته فی کتب الشرایع الحاثة علی الخیرات الآمرة بالصالحات، الباعثة علی النافعات، مقومة الاخلاق و معدلة الافعال، معدن الآداب و الفضایل التی قد خاب من جهلها، و غطت خسارته من عدل عنها، و أخذ نفسه بأمتثال اوامرها، و اتباع سنتها، و لذلک وصّی ارسطو طالیس[۳۳] للاسکندر[۳۴] بهذه الوصیة فقال: خذ نفسک بأثبات السنة، فان فیها کمال النقاء. و ایضا فلنقل لمن فاتته هذه الطرق

أدب الطبیب، ص: ۲۹

و عدم هذه السعادات ان مما یرجی له الشفاء من عماه، و التخلّص من حیرته قراءته فی کتب العقلاء من المتقدمین الذین قد أجهدوا انفسهم بالطرق العقلیة و القوانین القیاسیة فی إصابة الحق و درکه فانه قد کان یجد فیها من فصیح الأقاویل و واضح الأدلة علی وجوب الأقرار بالباری تعالی و علی وحدانیته و قدرته و حکمته و وجوده، و الإقرار برسله و شرایعه و الثواب و العقاب ما لو جمع لکثر و طال و ثقل محمله، و لکن لا بأس باثبات الیسیر من ذلک لما أرجو به من النفع لمن التمس الحق، و التوبیخ و الإخجال لمن عدل عنه الی الآراء الردیة و المذاهب المفسدة. و ینبغی أن أقدم من القول فی هذا المعنی أقاویل الفلاسفة أبدأ منهم بأقاویل أرسطو طالیس ثم اتبع ما قالته الفلاسفة ببعض ما قالته الأطباء و أظهر أقاویل أرسطو طالیس، و أوضحها فی ذلک ما صرح به فی کتابه الذی عنوانه (کتاب ما بعد الطبیعة)[۳۵] و خاصة فی مقالة [اللامنتهی] قال ان الذی لامکان له اصلا و لا تحویه نهایات الأجسام کما یحوی جمیع الأشیاء التی فی المکان هو اللّه حقا. و قال ارسطو طالیس أیضا فی مواضع أخری من هذه المقالة: فأنه من الصواب و الحق أن یعتقد أن ذلک الشیء المعقول مفرد عن الجواهر جمیعا حتی لا- یوجد بینه و بینها مشارکة البتة لا- فی طبع و لا- فی عرض من الأعراض، و هو اللّه تعالی. ثم قال: و غرضنا إنما هو الکلام فی هذا الشیء الأعظم، أعنی الأول الذی لا یتحرک و هو اللّه الحق. و قال أیضا: المحسوسات واقعات تحت حس البصر منها[۳۶] الأجسام السماویة و الأجسام الأرضیة من الحیوان، و النبات و أمرها بیّن، و أما الفاضل الأول فهو الذی هو غیر متحرک الأزلی و الأبدی. و قال أیضا: و ذلک أنه لیس بینه و بین ما هو دونه من الجواهر مشارکة فی شیء من الأشیاء أصلا لا فی تغیّر من کل التغیر و لا فی مکان و لا فی نمو و لا ینقص و لا یجمعهما أیضا مبدأ واحد عنه حدثا لکن البدء الأول الذی هو اللّه لا مبدأ له أصلا، و کلما هو دونه فمبدأه منه. و من أقاولیه التی صرح فیها بضرب من ضروب النبوة قوله فی الطبیعة هذا القول، قال: و لیس بعجب أن تکون الطبیعة و هی لا تفهم منساقة بما یفعله الی الغرض المقصود الیه إذ کانت لا تروی و لا تفکر فی فعل ما تفعله ..

أدب الطبیب، ص: ۳۰

قال: و هذا مما یدلک علی انها ألهمت إلهاما تلک النسب من سبب هو أکرم منها، و أشرف و أعلی مرتبهٔ و لذلک صارت تفعل ما تفعل منساقهٔ نحو الغرض و هی لا تفهم الغرض کما قد تری القوم الذین یلهمون أن یتکلموا[۳۷] بکلام ینبئون به کما یسألون عنه قبل أن یکون فهم لا- یفهمون العلهٔ فیما یقولون، و قال ایضا: فالصانع لهذا العالم و لترتیبه و هو الحق الأول، و له العلم المحض فی الغایهٔ القصوی، و عن علمه یکون ترتیب الأشیاء و نظامها و الی الاقتداء به یشتاق. و قال أیضا، بعد کلام طویل: فقد تبین من هذا أن اللّه یعلم ذاته، و یعلم بذلک جمیع الأشیاء التی هو مبدیها و احوالها و تصرفاتها و یعلم ذلک کله معا. و قال أیضا فی کتاب سمع الکیان[۳۸] اقاویل کثیرهٔ من هذا الفن غیر أنی اکتفی منها بقول واحد قاله من المقالهٔ الثامنهٔ منه، قال: لیست الخلیقهٔ یا هذا غیر مهیّأهٔ مفعولهٔ، و أنها لحسنهٔ التهیئهٔ و الفعل و إذا کانت فیها تهیئهٔ فقد اضطرت أن تکون بإرادهٔ و قدرهٔ علیها نعت وجد و أن الذی منتهی له لیس له نعت و لا حد و اما أفلاطن[۳۹] فانه تکلم فی النفس فی الکتاب المنسوب الی فادن (فی النفس) و أطنب فی وصف الثواب و العقاب و الحساب فی الآخرهٔ، و طبقات الثواب و العقاب بعد الموت مما یطول إعادته و لکن نذکر منه طرفا، قال سقراط[۴۰]: أظنک یا فانس[۴۱] لم تفهم عنی بعد قال فانس لا و اللّه واهب الحیاهٔ فما فهمت عنک علی ما ینبغی قال سقراط: فافهم عنی فإنی مستأنف بک قولا مجددا، ثم قال سقراط بعد ان قال، فان سلّمت ما من هذه الأشیاء اوجدتک ان النفس شیء لا یبطل بعد مفارقهٔ البدن، قال فاتس فبادر بنتیجتک فأنی مسلّم لک، قال سقراط بعد ان قال، فالنفس غیر مایتهٔ و لا باطلهٔ بعد مفارقهٔ البدن، قال سقراط: ثبت یا فانس أن انفسنا بعد الموت موجودهٔ لا فی مدهٔ هذا الزمان

أدب الطبیب، ص: ۳۱

الذی ینسب فیه الی الحیاهٔ بل فی الأبد أبدا، و قال فی موضع آخر: و عند ذلک لا یؤذن فی السرور فانه لو کان الموت هو بوار الأمر کلّه لکانت هذه هی فرصهٔ الأشرار اذا ماتوا و ان یستریحوا من البدن و من (مرغم) مع النفس التی هی فی ابدانهم. و قال ان کل واحد من الناس اذا مات فان ملکه الموکل به خاصهٔ و هو حیّ یروم ان یسوقه الی موضع من المواضع المذکورهٔ فیه بحیث یجوز المجتمعون فیه علی ما لهم و علی ما علیهم فیقودهم الی الآخرهٔ قائد من الملائکهٔ مأمورا بأن یمضی بمن هناک الی هناک فاذا جوزوا هناک بما یستحقون المجازاهٔ به و لبثوا بالمکان المدهٔ الزمان التی یجب ان یلبثوها فیه ساقهم سائق آخر من الملائکهٔ فردهم الی ما هناک فی أدوار من الزمان کثیرهٔ بعیدهٔ المدهٔ و أخلق بمسیّر الأنفس الا یکون کما ذکر أرشیجانوس[۴۲] عن طیلاس[۴۳] فان ذلک قال: أیها الملک انما تسیّر الانفس فی طریق واحد منفرد، قال سقراط لکن الصحیح فیها تشعب فی طرق کثیرهٔ مختلفهٔ، و نحن نقول ذلک علی حسب ما یستدل به من الذبایح و الاشیاء المفترضهٔ فی الشریعهٔ أن نفصلها بالنفس الذاهبهٔ الکیّسهٔ تنقاد لسائقها و لا یجهل ما هی فیه، و أما التی هی مغراهٔ بالشهوات الجسدانیهٔ فانها کما قلنا تبقی مدهٔ من الزمان طویلهٔ تجول متحیّرهٔ تجاذب مجاذبهٔ شدیدهٔ و تلقی أنواعا من الجهد کثیرهٔ، فبالعسر و الکف تمضی منقادهٔ للملک المأمور بسیاقها فاذا انتهت الی الموضع الذی فیه الأنفس الأخر غیرها، اما اذا کانت دنسهٔ فقد فعلت أفعالا- دنسهٔ أما من القتل جورا أو ظلما، و أما من غیرها الی ما شابهه و مما هو من أنفس هی نظایرها فان کل ملک قد یهرب منها و یزوغ عنها و لا یشاء ان یقارنها فی طریق و لا یقودها و تبقی نقیهٔ و هی علی غایهٔ (الخیر)[۴۴] الی ان تنقضی (أطوار)[۴۵] من الزمان و عند انقضائها تأتی بها الضرورهٔ الی المسکن الذی هو أولی بها. ثم ذکر فلاطن فی هذا الکتاب صفهٔ أراضی نضرهٔ منبتهٔ أنواعا من الأشجار الطیبهٔ الروائح الحسنهٔ المنظر الرفیعهٔ القدر، و بقاع کثیرهٔ الأنهار الکدرهٔ التی

أدب الطبیب، ص: ۳۲

تحوی الطین ذا الروائح الکریهه و الالوان الوعرهٔ تهوی الی قعر الأرض، و نیران تسمی الجحیم. و ذکر أن الأشرار فیها یعذبون و الأخیار فی تلک یخلدون، و هذا من کتب فلاطن المشهورهٔ. و انما اقتصصت ما اقتصصته منها لیسمعه هذا السیء العقل الردیء الحظ المستخف بشرعهٔ الناس، أهل العقول و الأدیان، بکفره فیرجع عن جهله و عداوته و أنا أزیده من أقاویل بقراط[۴۶] و جالینوس[۴۷] ما

یزده بیانا، قال بقراط فی کتابه فی کون الجنین[۴۸] مقرا باللّه تعالی و بتکوینه للخلائق قصدا: فاذا امتلأ من الریح صیّر اللّه للریح طریقا فی وسط المنی، و قال ایضا فی کتاب حبل علی حبل[۴۹] و کتاب المولودین فی سبعهٔ أشهر فکثیر منهم یحیون لأن الزمان الذی یخلق اللّه فیه الجنین فی الرحم، و قال ایضا من کتابه الذی سماه کتاب الوصایا[۵۰] قال: و أی امرئ أعطاه اللّه علما یشفی به المریض و حباه بذلک، و قال فی کتابه فی الأیمان و العهود[۵۱] أنی أقسم باللّه ربّ الحیاهٔ و الموت و واهب الصحهٔ و أقسم بأسقلبیوس[۵۲] و بخالق الشفاء و کل علاج، و اسقلبیوس فهو جده القدیم فی الطب، و قال أیضا و أقسم بأولیاء اللّه من الرجال و النساء جمیعا، و أما جالینوس فانه فی تفسیره لهذا الکتاب فی تفسیر الفصل الأول منه قال: فأما نحن فالأصوب عندنا و الأولی ان نقول ان اللّه جلّ و عزّ خلق صناعهٔ الطب و ألهمها للناس، و ذلک أنه لا یمکن فی مثل هذا العلم الجلیل أن یدرکه عقل الانسان، لکن اللّه هو الخالق الذی هو بالحقیقهٔ قد أکنه خلقه و ذلک انک لا تجد الطب أحسن من الفلسفهٔ التی ترون ان استخراجها کان من عند اللّه تعالی بإلهام منه، و قال

أدب الطبیب، ص: ۳۳

جالینوس فی تفسیره للفصل الثانی من هذا الکتاب، قال: بعد أن أحلف بقراط من یتعلم صناعهٔ الطب باللّه تبارک (و بمن) کان أول من أستخرج صناعهٔ الطب عاد فأحلفه بأولیاء اللّه من کان منهم یونانیا، و من کان منهم من غیر الیونانیین لیکون کل واحد ممن یحلف اذا حلف بأولیاء اللّه من عشیرته حفظ ما یحلف بسببه حفظا بالغا. و أما ما قاله جالینوس فی کتبه فی هذا المعنی فکثیر نذکر منها یسیرا، قال فی المقالهٔ الخامسهٔ من کتابه فی منافع الاعضاء:[۵۳] و ذلک أن بعد همتک و عنایتک لا یلحق بحکمه الخالق لذلک و ببعد شأنه و عنایته. ثم قال فی قول آخر بعد ذلک: فأنی اری ان فی ذلک کفایهٔ فی البیان عن اثار حکمهٔ اللّه تعالی فی الخلیقهٔ. و قال فی المقالهٔ السادسهٔ من هذا الکتاب: و خالقنا اذ هو حکیم لا یغیب عن حکمته شیء فهو لم یخلق فی شیء من الحیوان شیئا باطلا و لا جزافا.

و قال فی المقالهٔ السابعهٔ منه فی خلق القلب و تجویفه الایسر منه: فیجب ان لنا الشکر له إذ کان إنما لطف فی ذلک و احتاط فیه حتی جعله علی ما هو علیه [لکی لا][۵۴] تجمد الحرارهٔ الغریزیهٔ. و قال أیضا: و هذا السرّ الذی أرید أن أخبرک به لیس دون تلک الأسرار و لا ینقص عنها فی الدلالهٔ علی حکمهٔ اللّه و قدرته و عنایته، و قال: و قد أشرفت من لطف الخالق و قدرته فی هذا و غیره علی أشیاء انا مقرّ أن طاقتی تقصر عن بلوغ ما یستحقه من الثناء و المدیح علی حسن تقدیره لخلقه، الحیوان و غیر الحیوان. و قال فی (التاسعهٔ): لم یخلق اللّه شیا مما وصفنا باطلا، و لا عن غیر تعمد. و قال فی (العاشرهٔ): و جمیع ما وصفنا یدل علی سابق علم خالقنا و حکمته العجیبهٔ. و قال: فلما صحّت عزیمتی علی الاضراب عن شرح کذا و کذا[۵۵] تخفیفا عن المتعلمین رأیت فیما یری النائم بإلهام من اللّه طارقا طرقنی یعذلنی و یلومنی و یقول لقد ظلمت هذه الآلهٔ التی هیأها اللّه و نافقت الخالق تبارک شرح هذا الفعل العظیم الذی یدلّ علی غایهٔ رحمهٔ الخالق بالخلق فالحق آخر هذه المقالهٔ، ثم قال:

أمرنی واحد من الملائکهٔ یعد ذلک بشرحها و أنا منتهی الی ما أمرنی به. فقال أیضا فان اللّه یعلم أنی ما أتزیّد فیما أقول ثم قسم: أنی ما أتکلم الا بحق من قبل أن یأمرنی اللّه سبحانه

أدب الطبیب، ص: ۳۴

بوضع هذا الکتاب قد کنت عزمت علی أن أطرح أکثره، و ذلک لئلا یبغضنی و یشنأنی کثیر من الناس، و قال فی الحادیهٔ عشر[۵۶]: و لا علم لی کیف یجوز أن أنسب من زعم أن هذا التدبیر العجیب و الحکمهٔ الفائقهٔ وقع کل ذلک بالبحث، و الاتفاق یا هذا ان کان هذا یقع بالبحث و الاتفاق فأی شیء یکون بالتعمد و العنایهٔ و القصد و اللطف و الحکمهٔ. و قال جالینوس هذه المقالهٔ مقرّا بصحهٔ ما قاله موسی علیه السلام و علی سائر النبیین، و الذی هو أفضل و أصوب هو ان نقول فی ابتداء خلق الخالق لجمیع ما خلق علی المذهب الذی یقول به موسی، ثم قال: قف عند العلم و القول أحب أن تکون هذه الأمور علی ما وصفناه لهذه الأسباب التی ذکرتها و لا

یتجاوز ذلک عن الفحص عن کیف کانت فان الفحص عن ذلک جرأة و تهجم و إقدام فإیاک أن تأخذ فیه و لا ترده فأنه قبیح بک أن تتقدم علی الفحص کیف کانت أمور قد کنت أقررت بأنها کانت، و لا سبیل لک الی العلم بذلک. و قال فی (السابعة عشر)[۵۷] و هی آخر مقالات الکتاب: و قد بلغ من حکمة القادر البرغوث و قدرته إنا نجده یخلقه و ینمیّه و یغذوه اضلاعنا و لا نکلف، فاذا کنا نجد فی هذا الحیوان الذی قد بلغ من خساسته ان یتوهم المتوهم انه انما کان عن غیر تعمد حکمة هذا مبلغها فکم بالحری ینبغی ان یتوهم فضل حکمة الباری و قدرته فی أصناف الحیوان الجلیلة القدر، فهذا أحد المنافع العظام التی نستفیدها من علم الطب أعنی من طریق انا محتاجون الی الدلالة علی قوة اللّه ان کان قوم یرون ان هذه القوة لیست موجودة أصلا، فضلا عن أن یکون یعنی بمصالح الحیوان، و قال جالینوس أیضا فی کتابه فیما یعتقدونه رأیا و قد ذکره اللّه تعالی فانه شفاه من علة مؤیسة فقال: و لذلک أعتقد إعظامه و تبجیله و اتبع فی ذلک الشریعة و السنّة و أقبل ما أمر به سقراطیس[۵۸] من قول ما أمر اللّه به. فبدی ما ذکرناه فی هذه الأقاویل الجلیلة عن (هؤلاء) القدماء الأفاضل الذین یقرون فیها باللّه تعالی و برسله و بالوحی و بالثواب و العقاب لم یشف بعد عمی هذا الشقی المغرور، و نحن نقول ان ما أحضرناه کاف لمن آثر الحق و مال الی الصدق و لو عرفت أن الزیادة تنفع من لم ینتفع بما تقدم ذکره لزدت من

أدب الطبیب، ص: ۳۵

أقاویل [هؤلاء] و غیرهم ممن هم فی طبقتهم مثل فیراغورس[۵۹] و افیغروس[۶۰] و دیمقرطس[۶۱] و زینون[۶۲] و أمثالهم. و من اقاویل أفاضل من الحدث مثل: الکندی[۶۳] و حسبک به جلالا و فضلا فانه قد أطنب فی هذه المعانی و خاصة فی کتابه فی الفلسفة الخارجة فی الردّ علی الثنویة[۶۴] و مثل حنین و اسحق[۶۵] و بنیه و غیرهم من أهل العلوم العقلیة، فأن حنینا، و علی أنه علی ضد مذهب التوحید قد وضع مقالة فی التوحید و وضع أیضا مقالة فی صحة الرسل، و لکنی أکتفی بما ذکرته لما فیه من توبیخ و تنبیه لمن یرجی له الفلاح و الصلاح، و أما من لم ینتبه لما نبهناه فلیعد من الموات، أو من البهایم التی لا یؤثر فیها التوبیخ و العتب، فقد قیل لبرزجمهر[۶۶] ما بالکم لا تعاتبون الجهلة؟ فقال: لأنا لا نرید من العمیان أن یبصروا.

و لنرجع الیک أیها المحب للأدب فنقول أنه إذا صحت أمانتک[۶۷] مما تقدم القول به من الإقرار باللّه جلّ و عزّ و من المحبة له و الاعتراف بحقه و الاقرار برسله و التمسک برسائله فعلیک بالعبادة له بما یرضیه، و لن تقدر علی ذلک دون ان تصلح أخلاقک و تعدل أفعالک، و لا یمکنک ذلک حتی تعلم أصول قوی النفس و هی ثلاثة قوی کما بیّن ذلک القدماء من

أدب الطبیب، ص: ۳۶

الطبیعیین و الأطباء، فان جالینوس قد شرح ذلک و کشفه فی کتابه فی آراء بقراط و فلاطن[۶۸] و فی کتابه فی الأخلاق[۶۹] و فی مقالته التی بین فیها ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن، و قال:

إن القوة الاولی من قوی النفس هی القوة النفسانیة و هی التی تتم أفعالها بالدماغ، و القوة الثانیة هی القوة الحیوانیة و أفعالها تتم بالقلب، و القوة الثالثة هی القوة الشهوانیة و أفعالها تتم بالکبد. ثم تعلم باعتدال هذه القوی فی الانسان تکون اخلاقه فاضلة ممدوحة و نفسه طاهرة زکیة، و بخروج هذه القوی عن الاعتدال تصیر أخلاقه مذمومة و نفسه رذلة، فاعتدال القوة النفسانیة یکسب الانسان اللّب، و العقل و جودة التحصیل و التمییز و صحة الفکر، و اعتدال القوة الحیوانیة یکسبه الهدوء و الرزانة و قلة الحرد و الغیظ، و اعتدال القوة الشهوانیة یکسبه العفة و ضبطه لنفسه عن اتباع الشهوات و اللّذات. و بعد علمک بما ذکرناه یجب ان تروض نفسک و تعوّدها هذه الخصال الثلاث، اعنی العقل و الرزانة و العفة لتصیر فاضلا أدیبا و تنقی نفسک و تصلح لاقتناء العلوم، و اجتهد فی الحذر من الوقوع فی أمراض هذه القوی فأن خروج القوة النفسانیة عن اعتدالها هو مرض لها یوجب سوء التحصیل و الجهل. و خروج القوة الحیوانیة علی اعتدالها هو مرض لها یوجب سرعة الغضب و الجزع.

و خروج القوة الشهوانیة عن اعتدالها هو مرض لها یوجب ألّا یضبط الانسان نفسه او الا تقوی له شهوة، و اجتنب هذه الحالات الست

فانها أمراض للنفس یوجب لها الفجور و الخبث و الدناءة. و تعمد العدل فان فضیلته به تنزل النفس کل شیء منزلته و استوص بوصیة ارسطوطالیس للاسکندر، فانه قال: لا تمل الی الغضب فانه من أخلاق السباع و الصبیان، لا تفرط فی الجزع علی ما فاتک فان ذلک من خواص النساء الضعفاء، و لا تمل الی النکاح فانه من خواص الخنازیر و هی أقوی علیه منک و هو یهلک العمر. أصلح نفسک لنفسک فیکون الناس تبعا لک و تمسک بالحریة فانها فضیلة للنفس بها تکون السماحة فی البذل لاقتناء الحسنات و کن شریف الهمة فأن من شرفت همته نال الخیر و الکرامة، و من دنت همّته ناله الشر و الهوان.

أدب الطبیب، ص: ۳۷

انصرف الی تسدید رأیک و میّز الخیر من الشر برزانة لیوجد منطقک سدیدا، و فعلک حمیدا، و توق القلق عند الغضب و الإفراط فی العقوبة عند الأدب و احذر اللجاج مع شراسة الخلق فانهما یدلان علی الحمق. کن قوی النفس عند الأمور المفزعة لا یتداخلک الرعب و لا من الموت. و کن مقدما شجاعا عند الاضطرار الی المخاطرة مؤثرا للموت المحمود علی البقاء المذموم، إستعمل الصبر، و تجشّم التعب و لا ترغب فی الراحة و اللعب. کن عفیفا، دمثا، شکلا ذا وقار لئلا تکون سخیفا زریا ذا احتقار. أحرق الشهوات بنار الصبر قبل أن توردک اللذات الی عمیق القبر، مع تمسککک بالعدل فتمسّک بسنن ملتک و بلدک و لا تخرج عن اجماعهم و احذر مخالفة الشریعة لئلا تکون عقوبتک قریبة سریعة، قال أرسطو طالیس: أول العدل ما قضیناه من حق اللّه تعالی، و بعد ذلک ما نلزم أنفسنا من طاعة الملوک، و بعده الذی یجب علینا لأهل مدینتنا و بلادنا، و بعده ما نفعله مع سلف منا، و فی ذلک رحمة هی جزء من العدل أو من لواحقه. و قد یلحق العدل السلامة و الصحة و الأمانة و بعض السرور. کن ذا لطاقة و رأفة و مرؤة فان ذلک من أخلاق الحریة قال أومیروس[۷۰] الشاعر: لا ینال المراتب السنیة بخیل و لا یرتقی علی الدرجة العلیا الا کریم ودّ الأقرباء، و حب الأخیار، تحنن علی الغرباء، فان ذلک من فعال الأحرار الأدباء، لیس السعادة حب الکرامة (و التفتق) و التمتع باللذات و السرور بالسلطنة و الغلبة عند المبارزة، فان اعتیاد هذه و مداومتها ترخی النفس، و لکن احتمال الشقاء و قوة النفس عند النصب، و الاغتباط بالقناعة جمیع ذلک من السعادة و کبر الهم[۷۱] و الشجاعة، قال سقراطیس قارض اللّه دهرک و اجتهد فی ذلک مع موافقة الجماعة فان العصمة بذلک مع العمل بالسنة. ثم کن بعد ذلک مع والدیک کما تحب أن یکون معک بنوک، و کفی بهذه غایة و صفة لعظیم حقهما علیک إن کنت تری لنفسک علی ولدک حقا. ابطاؤک بالمؤاخاة أحسن بک من أن تواخی الیوم و تهجر غدا فلا خیر فی سرعة المؤاخاة و تعجیل الصریمة فان کلاهما من عمل أهل السخافة و الطیش و اعلم أن مودة الأخیار دائمة زائدة، و مودة الأشرار سریعا بائدة. و اصلح من میراث المال من الآباء

أدب الطبیب، ص: ۳۸

وراثة الأخوان و الأحباء. عند الشدائد تمتحن صحة الصداقة کما یمتحن صحیح الذهب بالنار، أسبق بالجمیل الی أصدقائک قبل التماسهم ذلک منک، و خاصة إن عثر الدهر بهم. أودع الخیرات لأهل الصلاح و الأبرار و لا تثق علیهما بأهل الطلاح و الأشرار.

امقت المخادع و الملّاق کمقتک الکذاب السّراق. کن سهلا خلطا بالأخوان مکرما و مفضلا علی الجیران. قرب ممن قرب الیک و أعف عمن جفا علیک و اعلم أن استقامة الأدب مع الحکمة خیر من المال و السلطنة. قال أرسطو طالیس: الحکمة رأس التدبیر، و هی سلاح النفس مرآة العقل.

اجتهد إلا تکون واعظا بجمیل الأقوال لکن تکون عظتک بجمیل القول و الفعال.

لا تأخذن الحدث بصعب التأدیب لکن درجة الأدب بترتیب. لقح عقلک بالآداب کما تلقح الشجرة بالشجر الکراب. رض النفس بالحکمة لتدرک الحقیقة کریاضة الراضة للجسم لتصبر علی المشقة، و اعلم بأن الحکمة تفضی باهلها الی مراتب عظیم فضلها کما أن من ولی سلطانا وجب علیه أن یبعد الأشرار عنه، لأن جمیع عیوبهم منسوبة الیه، کذلک أنت أیها الطبیب یجب أن تبعد عنک الأشرار من الأصحاب و التلامیذ فان جمیع ما یأتیک[۷۲] من صحبک و خدمک منسوب الیک من قول و فعل، و اعلم ان

الفقر مع الحلال أصلح من الغنى مع الحرام، و الذكر الحسن مع بقائه خير من نفيس المال مع فنائه، و ايضا فان المال قد يوجد عند السفهاء و الجهال، و الحكمة لا توجد الا عند أهل الفضل و الكمال. اجتهد فى أن يكون سرورك و حزنك جميعا بتوسط، و كن على ما زاد منهما بتسلط و تأمل حال النفس الموسّطة للاخلاق من هذا القول الذى أحكمته لك من كلام جالينوس فى اول المقالة الثانية من كتابه فى المزاج[۷۳]، فانه قال بعد ان وصف حال المزاج المعتدل هذا القول، قال: فهذه حال الانسان الذى هو أعدل الناس مزاجا فى بدنه، و هو أيضا فى نفسه متوسط بالحقيقة فيما بين الشجاعة و الجبن و بين البطئ المتأخر و بين العجول المتهوّر، و فيما بين الرحيم و بين الحسود، و من كان كذلك فهو طيب النفس محب متحبب متوخى لمحبة الناس، دمث. و اذا كنت مجتهدا على أن تخفى مالك فى بيتك فأحذر ان تخفى

أدب الطبيب، ص: ۳۹

حالاتك فى نفسك. و اجتهد أيضا أيها الطالب للحكمة و الأدب فى إصابتهما من كتب أهلها، و التقط ألفاظهما و معانيهما كما تلتقط النحلة ما يلائم عملها من جميع الشجر، و تعمل منه ما يصلح للبناء بيتا، و ما تغتذى به و هو العسل تدّخره محفوظا. فتأدب بما قدمنا ذكره من هذه الوصايا و الجمل ففيها كفاية للنفوس المسعودة ثم انصرف الى الاهتمام بما يصلح جسمك، و يحفظ صحتك فانى ذاكر جمل ذلك فى الباب الثانى من هذا الكتاب و هو الذى أبتدى به الآن فتدبره حسنا.

أدب الطبيب، ص: ۴۰

الباب الثانى فى التدابير المصلحة للأبحان، و بها يصلح الطبيب جسمه و أعضاءه.

اشاره

أقول و اللّه المعين أن الخالق تعالى لما شاء إظهار حكمته و قدرته جعل كل مخلوق محكما، و جعل الأدلة فى المخلوقات على إحكام خلقتها، و قدرة خالقها تبارك كثيرة جدا.

من ذلك ما جعل لبعضها من الاتصال الطبيعى ببعض و ما فضل بعضها عن بعض و ما رتبها بذلك مراتب[۷۴] مختلفة لتأخذ من نوره، و تقبل من حكمته بحسب ما لها من شرف المنزلة، فأعطى تعالى الناميات من القوى الأربع الذى بها تغتذى و تنمو ليتم لها البقاء بنوعها ما لم يعطه للجمادات. و وهب تعالى للانسان من نوره نفسا علّامة عاقلة مميزة ما لم يعط ذلك لغيره من الحيوانات، فالانسان لذلك هو اتم أنواع الحيوان و أكمله، لأنه من جسم حى و من نفس ناطقة، و لأن النفس الناطقة هى المتمّمة لنوع الانسان و أفعالها بجسمه تظهر، فلذلك بنى جسمه بناء يلائم قواها كالذى بنيت عليه أجسام سائر الحيوان من الملائمة[۷۵] لقوى نفوسها، فما كان منها شجاعا محبا للغلبة و القتال بنى لنفسه جسما يصلح لهذه الأفعال كالسبع و النمر و الذئب و أشباه هذه، و ما كان منها جبانا خلقت له آلة تصلح للهرب كالأرنب و الثعلب و أشباه هذه من الحيوانات، فلذلك بنى جسم الانسان أيضا بناء يلائم

أدب الطبيب، ص: ۴۱

نفسه، فنفس الانسان لما كانت أصفى النفوس و أعدلها، بنى لها جسم[۷۶] أكمل الاجسام أعضاء، و أتمها هيئة، و أعدلها مزاجا لتكون أفعاله تامة متقنة ككمال نفسه و تمامها و شرفها.

و ايضا لما كان البدن آلة للنفس، و كانت أعضاء البدن مخلوقة لنفس الحيوان بحسب قواها و كان لكل حيوان من الحيوانات عمل يخص ذلك النوع من الحيوانات لا يقدر على غيره، و أعضاءه كلها مرافد بعضها بعضا فى مصالحه، و فى اكمال ذلك العمل كالذى نجده من عمل الزنبور و النحل و النمل لثبوتها كل واحد بحكم ثبوته، و تشكلها بغير تشكيل الآخر لكن بحسب ما يلائم مصلحته، و كنسج العنكبوت لأجنته و دود القز، و ما سوى ذلك من الحيوان، و كان الانسان لشرف نفسه، و لكمالها و لقوة عقله على العلم

بجمیع المهن و الصنایع، و ان الحکیم جل ذکره أراد إظهار ما فی قوة نفس الانسان الی الوجود بالفعل خلق أعضاء جسمه أکمل و أتم لیقدر علی جمیع ما یعمله الحیوان طبعا بعقله، فخلق تبارک له الیدین لیقدر بهما علی عمل ما دقّ من المهن و ما جلّ و لیتخذ بها أنواع السلاح کالسیف و الرمح و النشاب و الترس، و یروض الخیل لیرکبها، إذ کانت هذه الأشیاء متفرقة فی الحیوانات کالذی یوجد من الأنیاب للخنزیر لینجل بها فیقطع ما أمکنه قطعه، کقطع السیف، و کرمی القنفذ بشوکه کرمی السهم، و کالقرون و المخالب[۷۷] و الجبن لسائر الحیوان. و لیست توجد أمثال هذه مجموعة تری کاملة الا للانسان وحده لأنه بعقله یلتمس الأعمال و یقوّمها، و الحیوان فانما له عمل واحد یعمله بطبعه، أ لا تری ان الحیوان لما کان بأسره مضطرا فی البقاء (الی) المأکول و المشروب و المکان و الستر من الحر و البرد و التناسل، صار بطبعه یتخذ له الأعشاش و البیوت، و بطبعه یعرف انواع أغذیته الموافقة له فی بقائه، لا یبعد لها، و مشروبه لا- یتعدّاه، و یزاوج الذکور من کل نوع اناثه للنسل لا یتجاوز ذلک، و بعضه فی اوقات من الزمان لا یزیده، و ما لم یقدر علیه من مصالحه بطبعه خلقه اللّه تعالی له لطفا به لئلا یهلک کالأصواف و الأوبار و الریش و الشعر و الجلد التی هی کسی له ساترة من الحر و البرد. و أما الانسان العاقل فلمّا وهب اللّه له تبارک و تعالی ما هو أشرف من الطبع و توّج بالحکمة و العلم الأمور الزمانیة السالفة اللائقة، و صار یعلم ما یصلح[۷۸] له ان یتصرف

أدب الطبیب، ص: ۴۲

بعقله فیما یختاره من اتخاذ الأبنیة و الکسی و أنواع الأغذیة و الأشربة و له أن یقاوم بعقله المضار و المؤذیات الطبیعیة و الاختیاریة جمیعا و ذلک ان اللّذة مقرونة بالأمور الطبیعیة، خلقها الخالق تعالی بحکمته فی الأمور المحسوسة و الحواس لیشتاق الحیوان الی ما یلتذ به فیستعمله و لو لا ذلک لم ینسل الحیوان و لم یبق[۷۹]، و لما کان الطبع یلتذ و یشتاق الی اللذات و لم یکن لأنواع الحیوانات عقل یقدّر له الأمور اللذیذة ما یکفیه لطف له الخالق تبارک بتقدیر ذلک له طبعا فلا یأخذ من کل لذیذ إلا ما یصلحه و یکفیه و لذلک عدمت أکثر الحیوانات أکثر الأمراض التی تعرض للانسان. فأما الانسان [فلأن] له عقل یقدر أن یمیز به، لطبعه، الضار من النافع و یقدر له من الأغذیة و الأشربة و سائر ما هو مضطر الیه الکافی، فلذلک ترک و طبعه، فإن تبع ما یأمره به عقله من استعمال الاشیاء و اتخاذها للذّاتها و لم یتق ما یتبع اللذة من المضار و الآفات دخلت علیه الأمراض، و الأعراض و لم یؤمن علیه الهلاک لأنه یکون فی ذلک دون البهایم لما لم یجعل لها عقل تقدر به کما قلنا قبل، صار لها التقدیر طبعا فهی بذلک أصلح حالا[۸۰] و آمن، و خیر ممن لا- یتأدب بعقله. فأما من تدبر بعقله الأمور و تبع ما یأمر به عقله و شرعه، و سلک فی طرقهما و مذاهبهما، فهو الفاضل الأدیب و هو الانسان بالحقیقة. و لما اختلفت طبائع الناس لاختلاف أمزجتهم احتاج العقل ان یضع لکل ما خالف الأمر المعتدل ما یرده الی الاعتدال و ما یضعه العقل من ذلک هو ضربین احدهما:

تعدیل ما عدّل أخلاق النفس، و الآخر: ما عدّل مزاج البدن فأما تعلیم ما عدّل أخلاق النفس و أکسبها الفضائل و هداها سبل الحق لتزهد بذلک فیما یأمرها به الطبع من اتباع اللذات المؤدیة[۸۱] الی سبل الشر و الرذائل فهو التعلیم العقلی، و التأدیب الذی به ینتقل الانسان من الأخلاق البهیمیّة الی الأخلاق الشریفة النفسانیة، و هذا المکتسب من التأدیب إذا رسخ و ثبت فی النفس الانسانیة بالعادات التی یوجد الانسان بها منذ صباه[۸۲]، و التأدیب الذی یؤدبه أهل الآداب یسمیه القدماء عقلا مکتسبا، و منزلته من العقل الکلّی منزلة شعاع الشمس، و کما ان بضیاء الشمس یستنیر الهواء و یوقعه[۸۳] علی المحسوسات فتدرکها

أدب الطبیب، ص: ۴۳

الحواس کذلک بما للنفس من ضیاء العقل الکلی تقبل التأدیب و تتصور ما یصوّر لها فیظهر نورها و نهارها، و کلما زاد نورها [استنارت][۸۴] من العقل نورا تستضیء به و تفتش عن الفضائل و العلوم فیکون بذلک الانسان عالما أدبیا یتبع و یقتدی به. و من علم بأن اللّه تعالی قد خصّه بجزء من ذلک و أقدره علی ان ینفع به غیره فقد وهب له نعمة لا تفسد و لا تبید، و قد وجب علیه ألّا یفتر طرفة عین من شکر المنعم علیه و أن یتیح تلک النعمة لمن طلبها و ینعم علیه بإخراجه و [استعادته][۸۵] من لجج ظلمات الجهل

المميت الى علو نور العلم المحيى فان من أدب نفسه فقد أكسبها حياة دائمة، و الى الله نبتهل فى احياء نفوسنا باحسانه و له نشكر ابدا دائما. و اذا كان هذا الضرب الأول من تعليم العقل و تأديبه للطبع فقد ذكرنا منه فيما تقدم جملا مشوقة للاحداث الى التعليم و التاديب و سائغة لهم الى منافعهم فى دنياهم مدة بقائهم، و فى آخرتهم بعد موتهم، فقد آن لنا أن نذكر الضرب الثانى من التعليم العقلى، و هو: المعدل لمزاج البدن و الحافظ عليه صحته، ليكون بذلك هذا التعليم تاما و الغرض الذى قصدنا نحوه فى كتابنا هذا كاملا، و أنا أذكر الممكن ذكره من هذه الجمل بطريق قريبة و مقاصد سهلة و بألفاظ مألوفة و عبارة معروفة ليقرب على محب الأدب و التعليم غرضه، و يسهل عليه مطلبه و باللّه أثق و أستعين، فأقول: ان التعليم الثانى الذى نصبه العقل و وضعه لتقويم الطبع و إصلاح الانسان هو ما عدّل جسمه و أكسبه صحة أو ما حفظ على الجسم صحته، و هذا التعليم و العمل به هو المسمّى صناعة الطب، و هى التى وهبها البارى للعقل، فنصب العقل للعقلاء أصولها و علّمهم استخراج فروعها بطريقتين هداهم بهما سبلها و هما: طريق القياس[۸۶]، و طريق التجربة[۸۷].

فبهذين الطريقين جميعا مجموعين [استخرج] علماء صناعة الطب علمها و وصلوا الى أعمالها. و إذا كان قد اتضح لك ايها المحب لتعلم صناعة الطب أصول طرق التعاليم التى نصبها العقل للعقلاء و انكشف لك منها جملا فأرجع بنا الى بسط التعليم الثانى: و هو

أدب الطبيب، ص: ۴۴

المصلح للجسم فانى أحدثك فى طريق سهل المرام واضح المسلك قد أسعفنا من تقدم من العلماء بتوطيده و أبان لنا سبله، و أول المبادئ لهذا الطريق لمن أراد تعديل جسمه ان يتفقد أفعاله إذا رام أعماله، فان وجدها جارية مجاريها، و لن يتعذر عليه فعل ما و لا عمل من أعمال جسمه، فليعلم ان جسمه صحيح لا مرض به، و كذلك ينبغى أن ينظر فى عضو عضو من جسمه فان العين خلقت لتبصر المبصرات من الألوان و الأشكال و غيرها، فإن وجدتها تدرك مبصراتها بلا عائق و لا تقصير قيل لها صحيحة و إن قصرت أو لم تبصر قيل لها مريضة أو عادمة الإبصار، و كذلك القول فى سائر أعضاء البدن، و فى جملة البدن، ثم بعد العلم بالصحة و بالبدن الصحيح يجب أن تعلم بماذا تحفظ الصحة على الصحيح لئلا تزول عنه فيقع فى المرض.

ثم يتبع هذا التعليم الثانى، تعليم ثالث، و هو: إن يعلم المريد إزالة المرض عن الجسم إذا حلّ به المرض، ما هو المرض، و اى الأمراض هو، و كيف يزال، و بإى الأشياء و التدابير يزال، و يحتاج بالضرورة الى علم جميع ذلك من رام علاج الأمراض، و لأن ليس غرضنا فيما تذكر هاهنا شىء من هذا الفن فلذلك لا نذكر شىء منه من هذا العلم التعليم الثالث، شيئا إلا ما جرى بطريق العرض فى فروع[۸۸]

الكلام، و لكنى أقول ان ما أذكره فى هذا الباب الثانى من هذا الكتاب فى حفظ الصحة و تعديل الجسم بالأغذية و الأشربة و التدابير و تعريفى جملا من تقدير هذه على طريق القانون العام فانه ينبه ذا اللّب و الفطنة الى معرفة أصول تدابير المرضى و جمل ينتفع بها فى علاجهم، و هو أيضا يحث المتعلمين على طلب معرفة الأمراض و ما يعالجون و يدبرون به المرضى. فلنرجع الى غرضنا فنقول لمن علم أن بدنه صحيحا ان أول ما ينبغى لك ان تعلمه فى حفظ صحة بدنك ان تعلم بماذا يحفظ الصحيح لتقدر على حفظ صحتك، و من ذلك بالضرورة تعلم بأى شى تجتلب الصحة إذا فقدت. فأعلم الآن أن الصحة تحفظ بما شابهها لأن الشبه يحفظ شبيهه و لذلك يكون اجتذابها بما يضادها لأن الضد ينبغى ضده و لا (يغلطك) ما تراه من أمزجة حارة مثلا باشياء باردة و أمزجة باردة تصلح بأشياء

أدب الطبيب، ص: ۴۵

حارة فان ذلك علاج مرضى لا حفظ صحة. و لأن الصحة هى الطبيعة للبدن لأنه لم يقصد بخلقه إلا ليكون صحيحا و قد ذكرنا معرفة ما الصحة قبل باختصار فيجب ان نجمل القول فيها و نصفها بما حدّها بها قدماء الأطباء فقالوا أن الصحة هى حالة طبيعية للجسم تتم له أفعاله بها. و لما كانت أفعال الجسم كثيرة، لأن عددها مساو لعدد أعضاء الجسم الالية وجب أن يكون كل فعل من أفعال الات الجسم أنما يتم بصحة تلك الآلة كالذوق الذى لا يتم إلا مع صحة الفم و آلاته و كذلك البصر و سائر الأفعال. و أعضاء البدن الآلية أعنى

التی هی آلات لأفعاله تتم صحتها بثلاثة أشیاء أحدها اعتدال مزاج العضو، و الثانی اعتدال هیئته، و الثالث اعتدال اتصاله. و یجب أن یعلم ایضا ان اسم المزاج یضم ثلاثة معان[۸۹]، احدها: اعتدال یتساوی فیه الأسطقسات فی البدن فیکون فیه من الحار مثل ما فیه من البارد، و یکون فیه من الرطب مثل ما فیه من الیابس و هذا مزاج لا یمکن وجوده حسا بل وهما لأن الجسم لا یمکن ان یبقی طرفة عین بحالة واحدة لکن تغیره و استحالته دائمة. و الصنف الثانی من الاعتدال هو ما قرب من هذا الأول و داناه و هو ایضا قلیل الوجود، فأما الصنف الثالث: و هو الکثیر الوجود فهو الذی بالحقیقة مال الی أحد الأربعة الأمزجة المرکبة، أعنی: الحرارة مع الیبس، او الی الحرارة مع الرطوبة، أو الی البرودة مع الرطوبة أو الی البرودة مع الیبس، الا أنه مع ذلک صحیح الأفعال لا یدوم منها شیئا فلذلک سمی معتدلا، و لذلک یجب أن یکون حفظ الصحة لکل واحد من هذه الأمزجة لا یتم الا بعد معرفتها بمقادیر ما لها من کل کیفیتین من هذه المزاوجات[۹۰] و بعلامات صنف منها یعلم (ما بها تحفظ)، و بجمیع کمیات ذلک و کیفیاته و أماکنه و أزمنته و غیر ذلک مما قد شرحه قدماء الأطباء فی کتبهم، فأعلم ذلک، و ینبغی أن یکون حاضرا لذکرک ایضا ان عملک ان کان فی شخص من الأشخاص و کانت الأشخاص مختلفة الأمزجة و صحة کل واحد منها یخص مزاجه و لکل مزاج علامات تخصه و تدابیر توافقه فیجب لذلک ان یتدرب و یرتاض فی معرفة الحدس الصناعی الذی به یصل الی التقدیر، و لن یصل الی ذلک إلا باحکام علم القوانین النوعیة فان أفنیت علم الأصول و القوانین و تدربت بالحدس فخذ منا الآن فی الکلام فی الطرق الجزئیة التی ینبغی أن یسلکها حافظ الصحة علی بدنه. و أول من یجب أن

أدب الطبیب، ص: ۴۶

یعلم هذه الطرق و یتقنها و یعمل بها هو الطبیب، لأنه من أقبح الأشیاء ان یری العاقل من الناس أن مصلحته فی شیء و هو یعمل ضده لیسیره[۹۱] الی لذة ما، او لهوی آخر غیر ذلک، و بعد إحکام الطبیب لما ذکرناه من جمل الأصول و فروعها فیلزمه أن یعلم أن الأبدان لا تثبت علی حالة واحدة لسرعة تغایر الأزمان لها، و تبدل أمزجتها فالأبدان لذلک تنحل دائما و تنقص فلذلک هی محتاجة الی ما یخلف علیها عوضا لما تحلل منها و المخلف علیها ذلک هو الغذاء، و لأن لا سبیل لنا الی ان نورد الی أجسامنا مثل ما یحلل منها سواء فی مشابهته أو مقداره لأن ذلک من أعمال الطبیعة فلذلک وجب علینا الا نورد الی اجسامنا و نحن نرید ان نغذوها ما بعد عن مشابهتها بعدا کبیرا لکن نجتهد فی أن یکون ما نورده من المأکول و المشروب أشدها مشابهة لأجسامنا و أقربها من نوعها و أسرعها استحالة الیها، و بغیر شک أنه من لم یحکم بعرف مزاج جسمه و حکم معرفة أنواع المأکولات و المشروبات و یعلم مقدار مزاج من جمیع ذلک أنه لا یقدر علی معرفة ما یحفظ صحته من الأغذیة و الأشربة، و لا یحسن تقدیر ما صلح منها لنفسه و لا لغیره و أیضا اذا کانت المأکولات و المشروبات القریبة الشبه لأبداننا الموافقة لأمزجتنا و لو أنه علی غایة ما یمکن من المشابهة لا تغذو[۹۲] ابداننا و لا تلتصق بأعضائنا إلا من بعد طبخ أعضائنا لها و نضجها و بعد تمیز الطبیعة لها لتدفع الی کل عضو ما یشاکله و یشبهه فلا بد من تفاضلات لا تصلح لتغذیة الأعضاء فیجب بروزها فلذلک أعدّ البارئ تعالی فی جسم الانسان مواضعا[۹۳] تجتمع فیها، و طرقا تبرز منها لئلا تفسد بکثرتها، و طول مقامها و لذلک صار واجبا علی حافظ الصحة أن یفتقد هذه الجوانب[۹۴] و الطرق و هل أفعالها جاریة علی الأمر الطبیعی و هل هی فی خدمتها لطبیعة ذلک البدن علی ما ینبغی أم یحتاجه الی معاونة من خارج فان من أفعال الطبیب تفقد ذلک و أعانة الطبیعة بجمیع الوجوه علی إخراج ما کثر و إصلاح طرقها بحسب طاقته فقد بان[۹۵] اذا مما قلناه أن الطبیب یلزمه العلم بما یورده الی البدن بنوعه و بسائر حالاته و اصلاحاته

أدب الطبیب، ص: ۴۷

و بالحالات التی للطریق التی یرد فیها و باصلاحاتها کالذی ذکرناه فیما یبرز من البدن. و قد بین القدماء من الأطباء ان الغذاء إذا ورد الی المعدة فأنه ینطبخ فیها طبخا أولا فاذا جذبت الکبد الیها صفوته بالعروق المسماة الماساریقی[۹۶] و تفسیرها المصافی فان الثفل الذی یبقی یترک فی الأمعاء و یجتمع فی المعا[۹۷] الأعور[۹۸] ثم یبرز بآخره. و ان الصافی النافذ الی الکبد ینطبخ ایضا فیها طبخا

ثانیا و بعد إنفاذها الی الاعضاء ما یصلح لکل واحد منها تبقی[۹۹] منه فضلات تنفذ الی الکلی ثم الی المثانهٔ ثم تبرز بالبول، و ما یرد الی عضو ینطبخ أیضا طبخا ثالثا فی ذلک العضو قبل أن تتشبه به ثم یلتصق بالعضو ما شابهه و ما لم یشابهه برز عنه بالعروق و التحلیل الخفی عن الحس. و اذا کان ذلک کما قلنا فالواجب علی الطبیب أن یفتقد ما یخرج و یبرز بنوعه و کمیته و کیفیته و وقته و ان یعین الطبع علی بروز ما یبرز بالریاضهٔ[۱۰۰] و الدلک و الدهن و لکل واحد مما ذکرناه أنواع مختلفهٔ تفعل أفعالا مختلفهٔ یصلح کل صنف منها لبدن من الأبدان و فی زمان و مکان و بحسب حال لیس هو للأبدان الآخر، فاجتهد ایها الطبیب فی معرفهٔ ذلک و أتقن علم أصول ذلک من الکتاب الذی ألفه معلمنا جالینوس فی تدبیر الأصحاء و هو[۱۰۱] ست مقالات. و ایضا مما ینبغی ان تذکره قبل ذکر التدابیر المصلحهٔ للأعضاء و واجب علی الطبیب علمه هو أن الأعضاء علی ضربین منها ظاهر للحس کالعینین و الیدین و الرجلین و منها باطنهٔ کالمعدهٔ و الرئهٔ و الکبد.

و ایضا من الاعضاء اعضاء رئیسهٔ هی اربعهٔ: الدماغ و القلب و الکبد و الانثیین[۱۰۲]، و یجب ان لا تهمل تفقد صنف صنف منها و لکن تکون العنایهٔ بتفقد الباطنهٔ منها أوکد لاستتارها علی الحس. فلنأخذ الآن فی ذکرها و نذکر تدابیرها و مصالحها التی لا یسع الطبیب الجهل به لا فی نفسه و لا فی غیره. و لنبدأ منها بالأشرف، ثم نتبع ذلک بالقول فی عضو عضو علی ترتیب بعون اللّه و توفیقه.

أدب الطبیب، ص: ۴۸

القول فی الدماغ و مصالحه

ابدأ بالعنایهٔ باصلاح الأمور الحافظهٔ للدماغ، اولا لأنه مقدم فی الشرف و الافعال الحیوانیهٔ و الانسانیهٔ. أما فعله النافع العام لسائر الحیوان فهو الحس و حرکهٔ الانتقال و لو لا ما یثبت من الدماغ من الأعصاب التی ترد فیها القوی الحساسهٔ و المحرکهٔ الی الحواس و الأعضاء المتحرکهٔ لما أحس الحیوان و لا انتقل من موضع الی موضع. و أما فعل الدماغ النافع للانسان خاصهٔ مع تلک الأفعال فهو أن به یتم له التمییز[۱۰۳] و الحفظ و الذکر و التخیل و لیس هذه الأفعال تامهٔ کاملهٔ إلا للانسان الذی هو النوع التام الکامل الذی خصّه اللّه تبارک و تعالی بأعدل الأمزجهٔ باضافته الی سائر انواع الحیوان فلذلک قیل أن مزاج دماغه أعدل من سائر أدمغهٔ الحیوانات، و لذلک ایضا قیل أنه صار محلا لقوی النفس الناطقهٔ الألهیهٔ الشریفهٔ التی خصّ بها نوع الانسان فصار نوعا شریفا یعلم بها العلوم و یستخرج بها دقیق المهن و محاسن الصنایع. و إذا کان هذا العضو هذه أصول منافعه و جمل أفعاله فواجب علی کل عاقل ان یعنی بحفظه لأنه للجسم و لسائر اعضائه بمنزلهٔ ما الملک علیه من التدبیر و الاهتمام بمصالح سائر من فی ملکه و مدینته فکما الملک أن أغفل تمییزه و قل اهتمامه بأمر خواصه و عوامه فسد حالهم و حاله، کذلک الدماغ إن تغیر مزاجه أو ساءت حاله[۱۰۴] و فسد تمیزه بمرض من الأمراض اضطرب سائر الجسم و فسدت حالاته. و لا یقدر علی حفظ الدماغ إلا من عرف مزاجه و طبعه و کذلک یجری الأمر من أمر حفظ سائر الأعضاء فعلیک أیها الطبیب ان تعنی بمعلم مزاج الانسان و تمیزه من أمزجهٔ سائر الممتزجات ثم تعنی ایضا بتصرف الأمزجهٔ الخاصهٔ بشخص شخص و کم أصنافها و خواصها و علاماتها ثم تعرف ما یختص به عضو عضو من أعضاء البدن من تلک الأصناف لیمکنک ان تصیب فی حفظها علی حال صحتها و تکتسب لها الصحهٔ عند مرضها و أعلم اولا من أمر سائر أدمغهٔ الحیوان أنها خلقت مائلهٔ الی البرد و الرطوبهٔ و ذلک باضافهٔ مزاج دماغ الحیوان الی باقی اعضائه، أی حیوان کان. فلذلک قیل ان مزاج دماغ الانسان بارد رطب.

أدب الطبیب، ص: ۴۹

و قالوا: أن اللّه تعالی خلق الدماغ من الحیوان باردا رطبا لئلا یفسد بدوام حرکاته و بدوام ما یتصاعد الیه من البخار الحار. و إذا کان لمزاج دماغ کل إنسان من الناس من البرودهٔ و الرطوبهٔ مقدارا یخالف سائر مقادیر أمزجهٔ الأدمغهٔ فبغیر شک أنه یلزم الطبیب أن یعرف مزاج دماغ شخص شخص و کم مقدار ما لذلک الدماغ من البرودهٔ و الرطوبهٔ لیحفظها علیه لأن بحفظ ذلک المزاج تتم أفعال

ذلک الدماغ. و قد بین القدماء أن من أفعال الدماغ ما یفعلها بذاته أعنی بغیر واسطة و هی ثلاثة افعال، احدها: التخیل و هو یتم بجزئه[۱۰۵] المقدم. و الثانی: التمییز و هو یتم بجزئه الاوسط. و الثالث: الحفظ و هو یتم بجزئه المؤخر. و من افعال الدماغ ما یفعلها بتوسط العصب الثابت منه و هذه الأفعال صنفان، احدها: أفعال الحواس و هی خمسة: حس البصر و حس الشم، و حس السمع و حس الذوق، و حس اللمس .. و الثانی: حرکات الاعضاء الانتقالیة، و بینوا ایضا ان هذه الأفعال انما تتم للدماغ بشیئین بصحة مزاجه و بصحة هیئته فأختبر أیها الطبیب من کمال هذه الأفعال و المنافع جودة مزاج الدماغ و ردائته[۱۰۶] و صحة هیئته و فسادها لتقدر علی صلاح نفسک أولا ثم صلاح غیرک. و أعلم أن الدماغ قد تتغیر أفعاله بحسب أشکاله و اشکاله أبدا تتبع شکل جملة الرأس فتفقد ذلک لیصح لک تعرف أفعاله. و تعرف أیضا حالات الأمزجة التی للدماغ من الشعر النابت علی الرأس و فی الوجه و من حالات الحواس و من حرکات الأعضاء وضح لک أیها الطیب المزاج القریب من الاعتدال ایضا و میزانا تزن[۱۰۷] به و تقیس علیه ما خرج عن الاعتدال من الأمزجة، و ما بعد عنها و کذلک فافعل فی تعرف مزاج عضو عضو و مثال ذلک الرأس فان الشکل له القریب من الاعتدال هو أن یکون مستدیرا کأنه قد غمر من جنبیه فظهر له نتؤمن مقدمه و نتؤمن مؤخره، و أن یکون معتدلا فی الکبر و الصغر. و أن یکون الشعر النابت علیه و فی الوجه معتدلا[۱۰۸] فی الخشونة و اللین و التلزز و التفرق و الکثرة و القلة یبدو[۱۰۹] فی الصغر أصهب ثم یسود و یبطی شیبه. و ان

أدب الطبیب، ص: ۵۰

تکون أعضاء الوجه متناسبة فی مقادیرها و وضعها فالعینان منه معتدلتان لا بالکبیرتین و لا بالصغیرتین و لا بالسریعتی الحرکة و لا بالبطیئتی الحرکة. و الانف معتدل فی طوله و قنونه و غلظه. و الوجنتین[۱۱۰] معتدلتین[۱۱۱] الی الحمرة ما هما فکذلک فافهم من باقی الحواس و بالجملة فی سائر أجزاء الوجه. ثم انظر بعد ذلک فی افعال عضو عضو من هذه الأعضاء کالنظر بالعینین اذا وجدته صحیحا قویا و کقوة الأشمام و الأستماع و الذوق و تعرّف الطعوم علی صحتها و کدرک حقیقة الملموسات مثل الحار و البارد و الرطب و الیابس و ما یتبع هذه من الکیفیات کالصلابة و اللین و الخشونة و الملاسة و ما شابه هذه فان بصحة هذه الأفعال ینبغی لک ان تقضی علی صحة الاعضاء الفاعلة لها و بصحتها أیضا و بصحة الأعضاء الفاعلة لها مع صحة التخیّل و جودة التمیز[۱۱۲] و قوة الحفظ فاقض علی جودة صحة المزاج للدماغ مع سائر ما تقدم من العلامات. و حینئذ فاعنی[۱۱۳] بحفظ الدماغ و حفظه یتم بتعدیل ما یرد الیه، و الأشیاء الواردة علی الدماغ منها طبیعیة، و منها لیست طبیعیة و لأن التی لیست بطبیعیة لا وجه لذکرها هاهنا إذ هی من أسباب الأمراض فلذلک ینبغی أن أذکرک بالطبیعة فقط و أعرفک من فروعها جملا لتتخذها لک أصولا تفرع منها و تقیس علیها ما لم أذکره فیمکنک بذلک أن تحفظ علی الدماغ و علی سائر أعضاء البدن ما بطن منها و ما ظهر صحتها فافهم ذلک و اتخذه قانونا. و الأمور الطبیعیة هی هذه حالات الهواء و الحرکة و السکون و المأکول و المشروب و الاستفراغ و الأحتقان و النوم و الیقظة و الأعراض النفسانیة، و البلدان[۱۱۴] و الأعمال و العادات و قوة الجسم و السن و السمنة و طبیعة البدن.

و أعلم أنک إذا عرفت مزاج أی عضو أردت حفظ صحته من أعضاء البدن أعنی المزاج المعتدل و هو المسمی صحیّا ثم عدلت کل واحد من هذه الأمور الطبیعیة بحسبه کانت أسبابا لصحته و کذلک إذا صارت بها أمراضه کانت أسبابا لشفائه من أمراضه، فتیقظ لذلک و اجعل ما تذکره من منافعها مثالا لک تستعمله فی باقی أعضاء البدن إذا قصدت حفظ صحتها أو علاج أمراضها.

أدب الطبیب، ص: ۵۱

القول فی وصف محمود الأهویة للأصحاء و المرضی و المحمود من الأهویة للدماغ خاصة علی طریق المثال

الهواء جسم خفیف و جوهر لطیف فلذلک یرد الی الجسم من مسامه و من سائر منافذه باختیار الانسان و بغیر اختیاره، و لذلک صار ما یتغیر[۱۱۵] منه تغییرا غیر موافق للأبدان أسرع ضررا لأجل صعوبة الأحتراز منه و مثال ذلک ما یظهر من صلاح الدماغ و سائر

الحواس عند صفائه و نقائه و اعتداله، و ما يعرض من تكدرها عند تكدره و فساده و كذلك يعرض لسائر الجسم. و احمد الأهوية الموافقة فى مزاجها ما صفا[۱۱۶] و نقى و لم يكتسب روائحا تفسده بل ما عدلته و اصلحته و الروائح الطيبة الموافقة إذ كان الهواء لا رائحة له فى ذاته. و ايضا فان الهواء و ان كانت حركته الطبيعية له واحدة و هى الترقى الى العلو لخفة جسمه فان له حركات عرضية يتغير بها مزاجه و يطير بها الأبدان كالذى يعرض له عندك تحريك الرياح له فان الريح الشمالية تغير مزاج الهواء الى البرودة و اليبس.

و الجنوب الى الحرارة و الرطوبة. و اما الشرقية و الغربية فيعدلا مزاجه و يكون تغير هذه الرياح له أقوى إذا كانت المساكن مقابلتها و وضع البلدان فى جهاتها و خاصة التى هى مقابلة طرفى المحرر و التى هى مقابلة جهتى الاعتداليين فاما ما يهب من الرياح و ما هو من البلدان و المساكن فيما بين ذلك فامزجتها[۱۱۷] تختلف بالاكثر و الأقل فافهم ذلك ان كنت ممن يحب العناية البالغة بحفظ الصحة و معالجة الأمراض. و اعلم أن المعتدل من هذه الرياح و المتحرك منها حركة معتدلة يصفّى الهواء و ينقيه من البخارات التى تعلو من الأجسام الأرضية الرطبة منها و اليابسة، و لذلك صار ما اعتدلت حركته من الهواء و توسط بين الحر و البرد و الرطوبة و اليبس و نقى جوهره هو أصلح الأهوية للجسم الصحيح. و مثال ذلك ما يرى الدماغ عليه من جودة أعماله و قوة أفعاله، و صفاء حواسه عند اعتدال الهواء.

و لهذه العلة صار هواء الفصلين المعتدلين هو أحمد الأهوية التى تصل الى الدماغ و الى سائر الأعضاء للبدن أعنى هواء الربيع، و بعده هواء الخريف. و إذا كان الأمر كذلك فقد يجب

أدب الطبيب، ص: ۵۲

ان يجتهد فى تعديل هواء الفصلين الآخرين أعنى الصيف و الشتاء، و كذلك ينبغى أن تعدل كل هواء تجده خارجا عن الاعتدال لتحفظ الاعتدال بالمعتدل لأن الشبه يحفظ شبهه كما قدمنا بذلك القول و الضد أيضا يشفى ضده كما قال الجليل بقراط.

القول فى الموافق من الحركة و السكون لأبدان الناس و على طريق المثال للدماغ و لسائر الأعضاء

ان الحركة الانتقالية التى يحركها الانسان بأختياره هى على ضربين، أحدهما معتدلة و هى التى تسخّن إسخانا معتدلا فتنمى الحرارة الغريزية التى يكون بها الهضم فى المعدة و فى عضو من أعضاء البدن و بها تنقى الأعضاء عنها فضلات ما يبقى من الاغذية بعد الهضم و بها تجذب الأعضاء اليها ما شاكلها من الأغذية و بها تمسك الأعضاء ما صار اليها مما هو شبيه بها فيكون ذلك زائدا فيها، و أما الضرب الثانى من الحركة فهو الخارج عن الاعتدال اما الى الزيادة و اما الى النقصان. فان نقصت الحركة عن الاعتدال لم تقو على الافعال المقدم ذكرها على التمام و ان زادت و أفرطت بردت لكثرة ما تستفرغه من الأعضاء فيجب عليك ايها الطبيب ان تعلم ذلك، و تتخذه أصلا لسائر أصناف الرياضة بالحركة التى الحاجة اليها ضرورية و فى حفظ صحة الأعضاء، و فى معالجة أمراضها، و لذلك يلزمك أن تعرف أوقاتها و ترتيب أزمانها و ما ينبغى أن يتقدمها، و ما ينبغى أن يتبعها إذ كانت طبيعية للأبدان ضرورية فى جودة الصحة و البقاء و لأن جالينوس قد حدد ذلك فينبغى لك ان تحكمه من أقاويله، و انا حاك[۱۱۸] لك فصلا من قوله لتتخذه أصلا فى ذلك. قال: أن أفضل أوقات الرياضة هو الوقت الذى يكون فيه الغذاء الأمسى قد استكمل انهضامه و استمراؤه فى الموضعين جميعا أعنى فى البطن و فى العروق و يكون قد حضر وقت تناول غذاء آخر فان استعملت الرياضة قبل هذا الوقت أو بعده فانك حينئذ أما أن تملأ البدن أخلاطا ردية، و أما ان تشحذ المرار الأصفر على التولد و التزايد. و قد تقدر على الوقوف على الوقت الذى أشرنا اليه يكون (....) و أنا أحكى لك قوله الذى قاله فى الاستدلال من القول فى قول مفرد لتقو فيما بعد فى حفظ الصحة و تقدير الرياضة و الأغذية.

أدب الطبيب، ص: ۵۳

القول فی الأستدلال علی وقت الریاضة من النوم

قال جالینوس: ان ترتیب هذا القول فی الحرکة و السکون. و أما السکون فان فعله أبدا واحدا و الزائد منه یتبعه البرودة، و یتبع البرودة الرطوبة لعلة ان الحرارة تفنی الرطوبة. فالطبیب إذا عرف أصناف الحرکات التی تخصها من جهة مقدارها و من جهة کیفیاتها، و من جهة مخالطة السکون لها بلغ غرضه فی حفظ الأصحاء، و فی معالجة المرضی. فان الحرکة التی کیفیاتها شدیدة قویة عنیفة تسخن الأعضاء، و تجففها و تصلبها و الحرکة الضعیفة أفعالها أضعف، و أقل. و اختلاف الحرکة من جهة مقدارها یکون علی ضربین، ایضا: أما لأن زمانها ممتد فتسمی کبیرة و فعل هذه فعل القویة، و أما ان تکون قصیرة المدة فتفعل فعل الضعیفة، و اختلاف الحرکة من جهة مخالطة السکون لها یکون علی ضربین، ایضا: احدها: بأن تکون سریعة متواترة و هذا الصنف یفعل ما تفعله الحرکة القویة. و الضرب الثانی: أن تکون بطیئة متفاوتة و هذا الصنف یفعل ما تفعله الحرکة الضعیفة. و بعد معرفة الطبیب لفعل الحرکة علی الأطلاق، و فعل السکون و ما یفعل کل نوع من أنواع الحرکات فی بدن الانسان جملة، فعلیه ان یعرف ذلک فی عضو عضو من أعضاء البدن، و لا یتم له ذلک دون أن یعرف حرکات الأعضاء التی تتم بها أفعال الأعضاء لیحفظها من الحرکات بما شابهها و جانسها فتقوی و تدوم لها صحتها. و انا أمثل لک کیف ینبغی أن نفعل ذلک من أمر الدماغ و فی حاسة من الحواس الخمس لتتخذه أصلا تتمثل به فی باقی أعضاء البدن إن کنت ذا قریحة و فطنة.

فأقول: إن القدماء قد بینوا أن النفس الناطقة التی خصّ بها الانسان تفعل أفعالها بالدماغ و بینوا أن أفعال هذه النفس منها ما یتم بأجزاء الدماغ نفسه و هی ثلاثة، التخیل:

و هو یتم بجزئه المقدم، و التمییز: و هو یتم بجزئه الأوسط، و التحفظ: و هو یتم بجزئه المؤخر. و هذه الأفعال الثلاثة لا تتم الا بحرکات تخص هذه الأجزاء من الدماغ لیظهر بها ما فی القوی من الأفعال و من أفعال النفس أیضا ما لا یتم بقوة بذات الدماغ لکن بقوی تسری الی سائر أعضاء البدن فی الأعصاب الثابتة منه و هذه الأفعال هی الحس، و الحرکة الانتقالیة و بغیر شک أن هذه الأفعال أیضا لم تتم[۱۱۹] الا بحرکة القوة النفسانیة التی سرت فی الأعصاب الی الاعضاء فقد بان أن معرفة هذه الحرکات و مقادیرها و کیفیاتها علی الطبیب

أدب الطبیب، ص: ۵۴

أوجب ضرورة لیمکنه حفظها فاقصد[۱۲۰] إذا ایها الطبیب فی تعدیل حرکات الدماغ الی أوسطها لیعدل بذلک مزاجه و تجود به أفعاله فان لتقدیر الحرکات و الریاضیات المختلفة فی إصلاح أمزجة الأعضاء حظا وافرا فی تدبیر الأصحاء، و فی معالجة المرضی. و اذا کنت أیها المحب لصلاح دماغه تعلم أن أفعاله الصحیحة إنما تتم لصلاح مزاجه، و مزاجه مع مزاج جمیع الأعضاء انما یتم و یصح باستعمال الموافق من المأکول و المشروب و الهواء و الحرکة و السکون و سائر الأشیاء المقدم ذکرها التی نحن فی شرحها، ثم انک أصلحت مزاج دماغک مثلا و عدلته و صحّت لک أفعاله فأحذر ان تفرط فی حرکاته جمیعا فیفسد بذلک مزاجه و مثال ذلک ان تأخذ نفسک کثیرا فی تخیّل ما بعد و دقّ من المهن و العلوم العسرة الوجود، و البعیدة المرام و بالجملة تخیّل جمیع ما عسر إمکانه کالذین[۱۲۱] یکدون خواطرهم و افکارهم فی طلب علم الکیمیاء، و العزایم و أعظم من ذلک بعدا تخیل قوم و تصورهم لأرواح تخاطبهم من الجن و غیرهم و قد یستعمل ذلک قوم علی طریق الحیلة للتکسب و یظهرون أنه حق فیظن قوم أن لذلک حقیقة فیرومون تخیله فیکن ذلک سببا لفساد الجزء المقدم من الدماغ لکثرة ما یفرط علیه من الحرکة التخیلیة فیؤول الأمر الی فساد التخیل و کذلک القول من التمییز و الحفظ فان ناسا ایضا قد أکثروا من أخذهم لنفوسهم تصنیف العلوم و الکتب و حب المذاهب و عشق الآراء، و قوم بنظم الشعر و قوم بحفظه و حفظ کثیر من الأقاویل الدنائیة لطلب المراتب و الرئاسات فأفسد علیهم إفراطهم فی ذلک و سهرهم و تعبهم (لأدمغتهم) فلذلک یجب أن یحذر من أفراط هذه الحرکات و الأفعال و تجنب مباحثة من ساء عقله و قبح مذهبه و

فسدت أفعاله منهم. فأما التعلم من العلماء و مفاوضة الأفاضل الأدباء و تخيل الحقائق و تمييزها من الأقاويل الكاذبة و الآراء الفاسدة و حفظ ذلك و أقتنائه بأعتدال و توسط فانه يقوىّ الدماغ و يحدّ الخاطر و التخيل و يجود الفكر و التمييز و يزيد فى قوة الحفظ. فالنفس الناطقة بذلك تسر و تنير، و كالذى قلناه فى أفعال الدماغ و حركاته الذاتية فمثله افهم ايضا فى افعاله التى يفعلها بغير ذاته و هى على ضربين، أحدهما: أفعاله الحركية و هى التى تمسك بأيدينا[۱۲۲] و تمشى بأرجلنا و بالجملة سائر الحركات الأرادية التى

أدب الطبيب، ص: ۵۵

فى أجسامنا، فان هذه أيضا ما استعمل منها على غير اعتدال و موافقة اضر بالدماغ (....) المفرط و الصياح المفرط، و أخذ الأنسان نفسه بأن يتحرك على استدارة بافراط و من هذا الجنس الصراع[۱۲۳] و القفز و ما شابه ذلك. فاما الرياضات الموافقة لكل واحد من الناس التى (تخرج) بها الى الاعياء و التعب فانه يقوى الدماغ على قبوله للغذاء و على نضجه و على انقائه عنه فضلاته التى لا حاجة به اليها و كذلك يقوى أيضا الحواس بأسرها و يجوّد حركات الأعضاء و أفعالها. و يجب أن تعلم أن الرياضة جنس يضم أنواعا كثيرة من الحركات لأن الدلك نوع لها و الركوب على أختلاف أصنافه نوع لها و كذلك المشى و الحصار و الصراع و مما يدخل فى جملتها أيضا الدهن[۱۲۴] (و التمريخ) و الاستحمام و الدلك و أشباه ذلك من الحركات القوية و ذلك أن ليس كل حركة رياضة لكن الرياضة هى الحركة القوية عند المرتاض، من قبل أن حركة ما قد تكون قوية عند انسان ضعيفة عند آخر فلذلك ليس كل حركة رياضة، و الحد من الرياضة[۱۲۵] هو مع ابتدائها فى تغير نفس المتحرك الى العظم و السرعة و التواتر فانها حينئذ تسمى تعبا و رياضة و لذلك قال (جالينوس): إن أسم الرياضة فى لغة اليونانيين مشتق من العرى لأن الذين يعملون الأعمال المتحركة يعملونها عراة. و قال: إن منافع الرياضة[۱۲۶]، جنسان أحدهما: استفراغ الفضول، و الآخر جودة بنية الأعضاء الأصلية، و الرياضة تحدث ثلاثة أمور، أحدها: صلابة الآلات لمحاكيها بعضها البعض و نمو الحرارة الغريزية و تزايد يحث فى حركة الروح، فامّا منافعها الجزئية فهى قوة الجذب و جودة الأستحالة. و جودة الأغتذاء، و انحلال الفضلات الصلبة ورقة الرطوبات و اتساع المجارى و المسام و استفراغ الفضول و جودة الدفع، و لأجل انها تنشر الغذاء فى البدن فلذلك ينبغى ان يحذر قبل هضم المعدة و الكبد و الأعضاء ما ورد اليهم من الغذاء لكن وقتها ينبغى ان يكون قبل الغذاء كما قال بقراط فى الفصول[۱۲۷] إن التعب ينبغى أن يقدم على تناول الغذاء و انت إذا أردت معرفة أصناف ذلك و منافعه تعلمه من

أدب الطبيب، ص: ۵۶

كتاب معلمنا جالينوس الذى عنونه بتدبير الأصحاء و هو ست مقالات و الواجب عليك قراءته[۱۲۸]. و اما الضرب الثانى من افعال الدماغ التى لا يفعلها بذاته لكن يفعلها بتوسط الآلات الأخر فهى أفعاله الحسيّة التى يفعلها بتوسط الحواس و قد ينبغى هاهنا أن نذكر واحدا واحدا من الحواس و أفعاله ليعلم بذلك حركاته فيصح لك حفظها بما يوافقها من لحركات و المتحركات و المحسوسات.

القول فى حاسة البصر و ما يوافقها

أما صحة البصر فانها تتم بصحة العين، و ذلك أن العين عضو مركب من طبقات و رطوبات و عضل تمسكها و تحركها و أعصاب مختلفة الصور لأن واحدة منها مجوّفة الداخل و هى التى يرد فيها النور و القوة النفسانية التى يكون بها الحس للمبصرات[۱۲۹] و لأن لكل جزء من أجزاء العين فعلا- يخصّه و منافع لأجلها خلق على ما هو عليه، و ينبغى للطبيب أن يعنى بمعرفته ليقدر على حفظه، فلذلك يجب ان يكون المتولى لحفظ صحة العين و علاج أمراضها منفردا بذلك شديد الحرص على تعلمه إذ هو عضو جليل الخطر عظيم النفع فى مصالح الجسم. فاما أنت أيها الطبيب .. الطبيعى فيجب عليك ان تنظر فى أفعال العين و منافعها الظاهرة فتحرسها من مضارها و مؤذياتها الواردة عليها من خارج و الواصلة اليها من داخل. فاما ما يصل اليها من داخل فأنت تمنعه بتعديل الأغذية و الأشربة و الحركات و النوم و اليقظة[۱۳۰] و بالجملة باستعمال الموافق من الأمور الطبيعية التى نحن فى وصف جملها. أما ما يرد عليها من

خارج فأنت تقدر على تعديله لها و استعمال الموافق لها إذا عرفت منافعها و كيف تفعل فعلها. و أنا أريك من ذلك جملا تستدل منها على كثير من جزئياتها، فاما أحكام جميعها فلا يقدر عليه إلا من قرأ كتب الأطباء فاقصد كتب الفاضل جالينوس فى منافع الأعضاء و كتبه فى التشريح لتصل الى غرضك على التمام، فأما هاهنا فلا تطالبنى بذلك فانى لم أقصده لكنى قصدت كما عرفتك أولا تنبيه العقل من أهل صناعة الطب على

أدب الطبيب، ص: ۵۷

مقدار شرفها و نفعها و حثهم على علمها و خاصة مع أن تكسبهم و تعيشهم بها و منها ممن لا يشتاق بما أذكره و لا يتحرك به لقراءة[۱۳۱] كتبها و التأدب بآدابها فهو الخاسر نفسه و دينه جميعا. فارجع بنا أيها المحب للحق الى ما كنا فيه و أفهم ما أقوله. أقول ان القدماء قد بينوا ان إدراك حاسة البصر للمبصرات انما يتم بنفوذ النور الباصر الواصل الى العين فى الهواء المضىء حتى ينفذ و يتصل بالمبصرات فتدركها القوة الباصرة و تتخيلها القوة المخيلة للنفس، و كيفية هذا التصوير و القول فيه و حكاية ما رأته القدماء فى ذلك لا يليق بهذا الموضع[۱۳۲] ذكره لطوله و صعوبة مرامه .. فأما هاهنا فانا نقول إنه إذا[۱۳۳] كان الأمر على ما قيل، و ما هو مشاهد أيضا من الهواء و الضوء جميعا هما واسطة بين الباصر و المبصر و لا يمكن وصول صور المبصرات الى حاسة البصر دونهما فيجب أن تجتهد فى تعديلهما و إصلاحهما ليصح لحاسة البصر إدراكها. فالهواء قد يقبل الضياء و قد يعدمه، و الضياء فقد ينفذ نفوذا مستقيما فى الهواء و قد يتعذر نفوذه و ذلك لأن الهواء قد يغلظ و يتكدر بما يخالطه من البخارات الرطبة و اليابسة فيعوق بذلك نفوذ النور فيه كذلك ايضا يعرض لنور البصر عند كدر الهواء أ لا ينفذ فيه نفوذا مستقيما و لا يدرك المبصرات إدراكا حقيقيا فبواجب إذا ينبغى لك ان تعنى باصلاح الهواء المحيط بك و تجتهد أ لا يفسده عليك بخار و لا دخان و لا غبار، و اجتهد ايضا فى ان يكون سكنك موضوعا قبالة الرياح الشرقية فان المدن التى وضعها هذا الموضع هى أقرب الى الاعتدال[۱۳۴] لذلك هواها أصح و أرق و أشد صفاء و لذلك نجد بقراط يفضل هذه المدن على غيرها و يقول، قال[۱۳۵] بقراط فى الموضع الشرقى من المدن فى كتابه فى البلدان و المياه هذا القول و اما ما كان من المدن موضوعا قبالة الرياح التى فيها بين مطالع الشمس الصيفية و بين مطالعها الشتوية و ما كان موضوعا منها على ضد ذلك فهذه هى الحال فيهما اما ما كان منها موضوعا قبالة مطالع الشمس فيجب ان تكون تلك المدن أصح من المدن الموضوعة قبالة الشمال، و من المدن الموضوعة قبالة الرياح الحارة [و لما] كان البعد فيما بينهما ليس هو الا مقدار اسطاذيون[۱۳۶] واحد و هو عند اليونانيين سبعة

أدب الطبيب، ص: ۵۸

أميال[۱۳۷]. و ذلك انه فى أول الأمر الحال فيهما من الحرارة أقرب منهما الى الاعتدال فيما بينهما و بين البرد، و قال ثم أنه يجب ضرورة أن لا يكون فى تلك المدينة هواء غليظ و ذلك ان الشمس تمنع من ذلك اذا طلعت فوقع شعاعها عليه لأن الهواء الغليظ انما يكون فى كل واحد من الأوقات فى الغدوات على الأمر الأكثر و أحذر الألحاح على تأمل الأنوار القوية الساطعة كجرم الشمس و ما عظم من النيران فأن ذلك لضعف نور البصر و تفرقه و كذلك يفعل البياض الساطع فانه يفرق البصر كما ان اللون الأسود يجمعه، و كذلك يجب أن يحذر الإدمان على الاعمال الدقيقة و الخط الدقيق فان ذلك يضعف البصر أيضا و مما ينقى العينين تنقيتهما و غسلهما و خاصة بعد النوم و حفظهما مما يرد اليهما، و من العرق النازل اليهما و لا بأس من يتعاهدهما بما قواهما من الاكحال كالأثمد[۱۳۸] و نظيره و قد يفعل ذلك ايضا النظر الى المبصرات المحمودات و النافعات كالخضر و انواع النبات النضرة. و على ما ذكرته لك فقس و أعدل ببصرك أيها العانى بمصلحته مع توفرك على جميع هذه الأشياء الى قراءتك[۱۳۹] فى الكتب و الالتذاذ بفوائدها فان هذه هى أول النعم التى وجهها لك باريك تعالى و أوصلك اليها بنور عينيك فعليك و علينا ان نحمده كثيرا و نسبحه دائما و نصرف ابصارنا عن المحذورات و المذمومات لتدوم هذه النعمة لنا و علينا.

القول فى حس السمع و الأشياء الموافقة له

و کذلک یجب ان تنظر فی آلهٔ السمع فانها حاسهٔ لطیفهٔ أیضا محتاجهٔ فی تمام فعلها الی الهواء لان بتوسطه تصل المسموعات الیها مما تحمله الأصوات کالاقاویل و النغم و الألحان و الأخبار و بالجملهٔ جمیع المسموعات، فلذلک یجب ان نعنی بالهواء الذی هو الواسطهٔ کالعنایهٔ التی وصیت بها فی حاسهٔ البصر و أخص العنایهٔ ینبغی أن تکون بالهواء الذی داخل الأذن فان به یتم الاستماع اولا ثم بالهواء الخارج عن الأذن باتصال أحدهما بالآخر فاحذر

أدب الطبیب، ص: ۵۹

من تکدر احدهما لئلا یکدر الآخر المتصل به و الحذر علی الهواء الذی داخل الأذن ینبغی ان یکون بما یتصاعد الیه او یتصل به من بخارات المعدهٔ و فضلات الدماغ أشد و اکثر ما یفعل ذلک هو ما یملأ المعدهٔ و الدماغ من الأطعمهٔ و الأشربهٔ المجاوزهٔ فی الکمیهٔ و الکیفیهٔ و المقدار المقصد و کذلک القول فی الحرکات و الاستحمام و سائر الأمور الضروریهٔ التی لا ینفک الجسم منها غیر ان الینا تعدیلها فعدلها بجسمک بحسب ما یوافقه منها لیصفو لاذنک هواها، و اما الهواء الخارج فقد سمعت القول فی اصلاحه و اختیار المحمود منه، و انما هو فی القول فی العین و یجب ان تتوقی مع ما قلناه[۱۴۰]. هناک هذه الاشیاء أیضا و هی مجاورهٔ الصنایع و المواضع المفسدهٔ الهواء کالحدادین و النشارین و أتآنین الحمامات و غیرها من المواقد العظیمهٔ کمسابک الزجاج و النحاس و کذلک توق استماع الاصوات العظیمهٔ المهولهٔ کاصوات السباع و اصوات الدبادب[۱۴۱] و الطبول الدایمهٔ و البوقات المتصلهٔ فان جمیع ذلک یفسد القوهٔ التی ترد الی الأذن لیکون بها الاستماع و یعوقها عن الاستماع فیضعف لضعف آلتها و کلما ضعفت الآلهٔ قل قبولها لقوهٔ النفس کالذی یشاهد من ذلک عند الشیخوخهٔ و فی الامراض العامهٔ للبدن و الخاصهٔ للأذن فتدبر بما قلناه و اعن بمصالح اذنک و نقها مما یرد الیها من فضلات الدماغ فانها هی و سائر المنافذ مع مالها من المنافع و الاجناس قد جعلت طرقا لتنفذ ما یصل الیها من الفضلات و البخارات و اجعل تنفیذه تنقیتک لها بعد خروجک من الحمام لان ما داخلها یلین و لا یغیب علیها فان العصب الذی فی باطنها هو شدید الحس و قریب من الدماغ فتجنب کثرهٔ الحک لها و ادخال الأجسام الیها و مع جمیع ذلک فاجتهد أ لا یقرع اذنیک.[۱۴۲] من الاصوات إلا احسنها و ألذّها لسماعک و ما وافق نفسک من الاقاویل و الالحان فان فی ذلک تعدیل لأخلاقک. فأما ما خرج عن الاعتدال الموافق فاجتنبه ما امکنک فان لصناعهٔ التلحین ان تعدل الأخلاق و للموسیقار الحاذق ایضا بصناعهٔ التلحین ان یمیل اخلاق النفس الی حالات لیست ایضا بالطبع فتجعل من کان جبانا شجاعا و من کان محزونا فرحا و کذلک فی أضداد هذه و فی باقی المتضادات من حالات الأخلاق و لذلک اجماع الاطباء فی

أدب الطبیب، ص: ۶۰

حفظ الأخلاق المحمودهٔ الی الاستماع ما یسر النفوس کاستماع اخبار الأفاضل و المتأهلین و استماع علوم العلماء الألهیهٔ منها اعنی الشرعیهٔ و العقلیات و اخبار المتدینین و اهل الورع و الطهارهٔ لأن فی استماع جمیع ذلک سرور للنفس الفاضلهٔ و لذهٔ افعال تصدر عن جوهرها الشریف، و هی یجب ان تکون بتلک الحالات و تعینها و کذلک تجدها تکره استماع الحالات و تستشنع الکذب و الأقاویل المذمومهٔ و الأفعال القبیحهٔ (و ....) من ذکر أهل هذه الأحوال فضلا عن مشاهدتهم و استماع کلامهم فاجتهد أیها الحدث أن تقاوم طبعک المذموم الداعی لک الی المذمومات و تمنعه لذاته، فان مع کل لذهٔ محسوسهٔ جسمانیهٔ آفهٔ خفیّهٔ مکروهه لا یقوی علی کشفها الا العقل، فخذ نفسک بما یسوقک الیه عقلک لا طبعک، لئلا تعتاد و تألف لذّات الطبع فتحرمک لذّات العقل الدائمهٔ السرور المأمونهٔ من الشرور. و احرص فی أن تعود نفسک قلهٔ الکلام مع کثرهٔ الاستماع النافع فان حظّ المرء فی أذنه و الحظ لغیره فی لسانه. و تجنب استماع الآراء المفسدهٔ کمذاهب المتدهرهٔ و الملحدهٔ و کذلک توقّ مشورات الجهلهٔ و الحساد فانها تسوق الی هلاک النفوس و الأجساد فتأمل ما قلته لک و قس علیه ما لم أقله ترشد أن شاء اللّه تعالی.

القول فی حاسهٔ الشم و الاشیاء الموافقهٔ لها

اما حاسة الروائح فليست تكون ما تراه ظاهرا من المنخرين لكنها تكون بما داخل القحف من البطينين المقدمين من بطون الدماغ و ذلك بالروح النفسانى الذى فيهما من الدماغ و لكن لما كانت حاسة الشم لا تتم ايضا الا بتوسط الهواء الحامل للبخارات و الروايح الى هذين البطينين و كان الهواء قد يحمل ايضا مع ذلك أجساما لطافا و كانت ايضا الحاجة الى استشاق الهواء فى بقاء الحياة على الحيوان ضرورية. و كان أيضا ما ينقيه الدماغ من فضلاته قد يحدره بالمنخرين من جهة هذين البطينين لانهما مطّلين[۱۴۳] على المنخرين، لطف الخالق تعالى للحيوان بحاجز يحجز دون هذين (البطينين) اللذين هما آلة الشم، و خلقه مثقبا كثقب الاسفنج و لتصفّى[۱۴۴] منه فضلات الدماغ و تصل اليه من تلك الثقوب الروائح مع

أدب الطبيب، ص: ۶۱

الهواء و دائما ينفذ فيها الهواء و يخرج منها ما ينقيه الدماغ من البخار بنفخه و حركته الدائمة مع ما[۱۴۵] يبعثه من الروح النفسانية الى الحواس و الى غيرها من الاعضاء عنه، فالهواء قد يصل اليه مفرد بغير روائح و قد يصل مع الروائح و ليس هذا اللطف العجيب من آلة الشم فقط لكنه موجود فى آلة السمع أيضا فان آلة السمع لما احتيج ان تجعل داخل الرأس لتقرب من الدماغ و جعلت الاذن لها حاجب و ساتر و كان الهواء يريد ان ينفذ من داخلها و لم يؤمن ان يصل معه غير الصوت من أجسام صغار و غيرها، جعل داخل الآذن معوجا و مستديرا كاللولب ليصل الهواء و الصوت و لا صغار الأجسام، فتأمل لطف البارى تعالى بالحيوان و حكمته و اتقان صنعته و ليس ذلك من الحيوان فقط لكن فى كل مصنوع. و من لطفه تبارك و تعالى أن جعل للحيوان من الات الحس زوجا زوجا كالعينين (ثنتين) و الأذنين و المنخرين و اللسان مقسوما قسمين ليكون إن دخلت آفة على أحدهما بقت الأخرى للفعل. و اذا كنت قد وصفت جملا من خلقة المنخرين و آلة الشم و غيرها من الحواس و لوّحت لك من منافعها تلويحا لتشتاق بذلك الى معرفة بنية جسمك و منافع إعضائك فلا تقتصر على ما ذكرته هاهنا فقط بل أقصد كتب المعلم الفاضل جالينوس فى التشريح[۱۴۶] و كتابه الذى وضعه فى منافع الأعضاء فانك تحظى من هنالك بعلم ذلك بأسره فأرجع بنا الى القول فى آلة الشم و أعلم ان الواسطة فى اشتمام الروايح هو الهواء فلذلك يجب ان تعدله و تحتاط من صلاحه للسبب الأعظم الذى هو الحياة و البقاء فانه من المنخرين يصل الى الدماغ و الى الرئة فيروّح عنها و يمدها بالصافى النقى منه و السبب الثانى ان به تصل الروائح الى البطينين المقدمين من الدماغ الذى بهما يكون الشم. و الوجه الأخير ان من فساد الهواء قد تقدم لنا القول به عند القول فى حاسة البصر و حاسة السمع و مع ذلك فانى اقول ايضا أنك و ان بعدت من القرب من مواضع الروائح الردية فانه ينبغى ان تحتال لموضعك و لهواك المحيط بك فى أن تكسبه روائح موفقة طيبة لتصل الى دماغك دائما بالشم ما يصلحه و يصلح الروح النفسانى التى فيه و تزكيها كالبخورات و انواع الطيب و لذلك نجد الافاضل يكون ثيابهم و أجسامهم بالبخورات و غيرها من هذه الروائح ليدوم استنشاقهم لها فتعمل لذلك و لا تهمله[۱۴۷] فانك قد

أدب الطبيب، ص: ۶۲

منتفع بذلك بوجه آخر و هو أنك قد تحضر عند مرضى تنال من روائحهم ما يؤذيك لا يمكنك ان تنفك منه فتلك الروائح التى قد اكسيتها لكسوتك تمنع عنك و تقاوم لك تلك الروائح و مع ذلك فان فى ذلك راحة ما و قوة نفس عاجلة للمريض اذا اشتم روايحك بهكذا[۱۴۸] ينبغى ان تصلح هواك و لذلك يجب ان يكون تعلمك للطبيب لا لغيره. ثم اجتهد فى ان يكون ما يترقى[۱۴۹] من المعدة الى آلة الشم من البخارات محمودا و انما يتم لك باحترازك[۱۵۰] من كثرة الأغذية و الأشربة و فساد كيفياتها و سوء ترتيبها و قد ذكرت فيما تقدم من ذلك طرفا فخذ نفسك باستعمال الموافق لك من جميع ذلك لينقاد دماغك و ساير حواسك بذلك. و خذ نفسك ايضا بتنقية المنخرين اللذين قد خلقا كالمحرابين لتنفذ فيهما الفضلات، و تعاهدهما بالغسل و الدهن فى اوقات ذلك. و اختر لنفسك النوع الموافق من الرياضة و الدلك و الاستحمام فان فى جميع ذلك تنقية للدماغ و الحواس من [فضلاتهما] و توق عند ممارستك العلاج من روائح الأدوية المنكرة الروائح فان تكن لا توافق مزاجك و لا مزاج دماغك ما يزيد

معاناته منها فتقدم الی غیره من صنعتها (بحضرتک) فان الضرر الداخل من ذلک لیس هو علی الدماغ و علی آلهٔ الشم فقط بل و علی القلب و الرئهٔ فاعلم ذلک. و اجعل البرهان لک علی صحهٔ ما ذکرته ما أمر به بقراط فی کتابه فی الغذاء[۱۵۱] فانه یأمر هناک بشم الروایح الموفقهٔ الطیبهٔ المقویّهٔ للنفس لمن اردنا تغذیته تغذیهٔ لطیفهٔ و قد عاقنا عن اعطاء هؤلاء من الأغذیهٔ اللطیفهٔ عائق ما فأمر باستعمال شم الروائح فیهم فقال هذا القول، قال بقراط: من احتاج بدنه الی زیادهٔ سریعهٔ فأبلغ الأشیاء فی رد قوته الشیء الرطب و من احتاج فی ذلک الی ما هو اسرع فتقویته تکون بالشم.

أدب الطبیب، ص: ۶۳

القول فی حاسهٔ المذاق و الأشیاء الموافقهٔ لها

حاسّهٔ المذاق تتم باللسان و اللّهوات و الحنک و ذلک بالعصب المبسوط علی هذه الآلات من الفم، و الفم لما کان یشتمل علی الأسنان و علی جمیع اجزائه التی خلقت فیه لأنواع من مصالح الجسم کتعرف لأصناف الطعوم و کیف طبعه للاغذیهٔ و کسرها[۱۵۲] ما صلح ان یکسر منها ثم طحن ما یصلح للطحن بالأضراس و تقلیب اللسان لذلک الغذاء و ترطیبه بالرّیق لیتم طحنه و تساوی أجزائه لتکون صورته واحدهٔ فی اللین لیسهل نفوذه فی المری و ایضا مما ینتفع به الحیّ فی صلاح حیاته بالفم ما یرد منه من الهواء الی الریهٔ و القلب لیروح عن حرارته الغریزیهٔ و یمدّها بما صفی و نقی من الهواء. و من منافع الفم و آلاته خروج الصوت منه الی الحیوانات و خاصهٔ فی الانسان الذی خصّه الباری تعالی بالقوهٔ العاقلهٔ القادرهٔ علی تفصیل صوته[۱۵۳] و تقطیعه بآلات الصوت و بآلات الفم حتی صحّت له النغم و الحروف و قدر تلطیف تمییزه علی جمیع تلک الحروف من صح له القول الدالّ المعبر عمّا فی نفسه من الأمور المتصورهٔ فقدر بذلک النطق علی الأقاویل المختلفهٔ و العبارات المتباینهٔ فی أصناف العلوم[۱۵۴] و الفم أذن[۱۵۵] باب یدخل منه و یخرج ما ینفع الانسان فی مصالح نفسه و جسمه فکما ان بحاسهٔ الذوق و ما خلقه الباری تعالی من القوهٔ النفسانیهٔ المیزهٔ للعلوم یمکن العاقل ان یعرف الغذاء من الدواء لیستعمل کل واحد منها فی وقته و یعلم ایضا مما یبرز من الفم کثیرا من حالات البدن کالبصاق و الجشأ و القذف و ما جانس ذلک فی کل واحد من هذه الفضلات عدهٔ علامات یستدل بها علی صحهٔ المعدهٔ و سقمها، و کذلک حالات غیرها من الاحشاء، کذلک یستدل العاقل من الناس من الالفاظ و الاقاویل الصادرهٔ عن النفس علی قدر شرفها و علو فضیلتها او علی حساسیتها و سقوط منزلتها و إذا کان ذلک کذلک فیجب ان یعنی کل عاقل بنفسه و جسمه لئلا یرد الیها الا محمودا موافقا لهما و لئلا یصدر عنهما إلا مرضی ممدوح.

و أعظم ما اعان علی ذلک صلاح الحواس و خاصهٔ الفم الذی هو الآلهٔ للذوق و النطق فان

أدب الطبیب، ص: ۶۴

من انعم اللّه جل اسمه علیه (بالمنطق المستقیم)[۱۵۶] فقد شرفه و نفع به الناس أجمعین. و من حرم النطق عدم فضائل السامعین کما ان من ساء نطقه کان مرذولا حقیرا بین الناطقین و ایضا فان من فسد ذوقه بمرض او بعرض من الأعراض لا یلتذ بطعامه و لا بشرابه [و بما لا] یلتذه الذوق و کرهته المعدهٔ و دفعته و اذا بقی البدن بغیر غذاء هلک الحیوان و فسد، فسبحان من نعمه علی خلائقه دائمهٔ. و لأن الفم کما قلنا مرکب من اجزاء مختلفهٔ فلذلک یجب ان یخص کل جزء من اجزائه بتدبیر موافق لذلک الجزء فی مصالحه سوی إصلاح الأمور العامیهٔ له بأسرها[۱۵۷] و أول الأمور العامیهٔ التی بصلاحها تصلح افعال الفم و بفسادها یفسد هو الهواء فانه دائما یرد علیه و هو دائم الاختلاف لأنه قد یتغیر فی الیوم الواحد الی الحر و البرد و الرطوبهٔ و الیبس عدهٔ تغیرات فضلا عما یتغیر الیه فی الفصول و بحسب هبوب الریاح فیجب ان تتوقی و تحذر علی فیک ان یدخله هواء غیر موافق بحسب طاقتک و قد علمت مما قدمناه من القول فی الحواس الأخر انما هی الأهویهٔ الردیهٔ فاحذرها بأسرها و احذر ایضا مع ذلک ورود هواء قد یحمل الیک بخارات الجیف و الزبول المتعفنهٔ و أبخرهٔ ما ینفثه أصحاب العلل القاتلهٔ کالذی ینفثه أصحاب قرحهٔ الریّهٔ، و الردئ من نفث أصحاب ذات

الجنب فان المنتن من ذلک یفسد و یعدی. و کذلک احذر ایضا ما خالط الهواء من ابخرة البراز و القذف و ما خرج من النزلات و الخراجات الردیّة و سایر ما یبرز من الجسم. و کذلک فاحذر ایضا من ان یرد الی فیک من الطعوم ما یفسد بکیفیة له ردیّة مذاقک او جزء من أجزاء فیک کالاسنان او اللسان او الحنک او ما سوی ذلک کذوات الطعوم الشدیدة الحمض او الشدیدة القبض او الشدیدة المرارة فان هذه تضر بآلات الذوق و آلات الفم و خاصة الاسنان و اجتهد فی تنقیة هذه الالات بالدلک و السواک و الجلی، و اعتمد فی جلائها علی دلکها بالعسل فانه ینقی الأوساخ و اللزوجة التی تجتمع علیها و خاصة علی الاسنان و اجتهد فی ان لا یترقی من معدتک الی فیک إلا بخار محمود فان الأبخرة الردیّة تفسد الفم و انما یتم لک ذلک بإصلاحک لاغذیتک فی کمیتها و کیفیتها و ترتیبها، و اجتهد ایضا فی صون اضراسک و اسنانک من الکسر بها الأشیاء الصلبة لئلا

أدب الطبیب، ص: ۶۵

تثلمها و تهشمها فان ما عدم منها و انثلم لم یعد، و احذر ایضا علیها من الأشیاء العلکة و من البرودة المفرطة کالثلج و من ورود الأشیاء الباردة بعقب الحارة، و مع جمیع ما وصیتک فاجتهد الا یبرز من فیک نطقا الا مجملا[۱۵۸] حین ما تنطق به من العلوم و لا یسمعه الا أهله و مستحقه و قل کما قال أفلاطن[۱۵۹] حین جلس یوما و حوله تلامذته سوی ارسطو طالیس فقیل له تکلم یا معلم فقال لو وجدت مستمعا لتکلمت، فقیل له حولک ایها الحکیم ألف تلمیذ، فقال أرید واحد[۱۶۰]. و اذ قد ذکرت هذه الجمل فی الحواس فقد آن لی ان أرجع الی تمام القول فی تلک الأمور الطبیعیة.

القول فی المأکول

و اذا کان ما ذکرناه من مصالح الحواس الخمس نافع فیما نحن فی الکلام فیه من إصلاح حالات الجسم و کان ذلک قد توسط الکلام فی الأمور الطبیعیة علی طریق المثال و الارشاد و التنبیه، و کنا قد ذکرنا فی الأمور الطبیعیة أمر الهواء و أمور الحرکة و السکون فیجب أن یتبع ذلک بالقول فی أمور المأکول علی الطریق الذی قلناه و سلکنا من الایجاز و ذکر الجمل النافعة التی تحث و تشوّق الی تقصی العلم بذلک من مواضعه و کتبه، و أقول ان المأکولات تسمی أغذیة علی طریق الاستعارة و لانه قد یکون منها أغذیة ایضا. فأما الاغذیة الحقیقیة فانما هی الجوهر الذی قد تمیز من المأکولات بالطبخ الأول و الثانی و الثالث و فارقته فضلاته التی لا تغذو و بقی ذلک الجوهر الذی یصلح ان یلتصق بالمغتذی و یخلف علیه عوض ما تحلل منه و هو الزاید فی کمیته لئلا یتحلل دائما فیهلک.

و اذا کان الأمر کذلک فانت تجد المأکولات مختلفة الطعوم و الکیفیات و بحسب أختلاف حالاتها تؤثر فی البدن فیجب ان تتعرف جواهرها و أفعالها و تعنی ایضا بمعرفة البدن و مزاجه الطبیعی له، و لا بدّ لک مع ذلک من معرفة مزاج المعدة الطبیعی لها او المکتسب، و قد حثنا و أرشدنا الی ذلک معلمنا الفاضل جالینوس فی کتابه فی الأغذیة[۱۶۱] فأنه

أدب الطبیب، ص: ۶۶

قال: و انما ینبغی ان یقصد للعنایة بمعرفة الأمور و قد تجد الاغذیة تبطئ او تسرع فی الانحدار أما من قبل ما علیه طبیعة المعدة منذ أول أمرها و اما من قبل جواهر الأشیاء التی تؤکل و تشرب، لان بعضها رطب و بعضها یابس و بعضها لزج و بعضها یسرع التفرق و التقسیم و بعضها فیه حدة و حرافة، و بعضها فیه حموضة او مرارة او حلاوة او ملوحة او قبض او عفوصة[۱۶۲] و قد یوجد فی بعضها قوی ما من القوی الموجودة فی الأدویة، قوی هذه الاغذیة داخلة فی جنس الأدویة المسهلة، و العنایة بما ذکر جالینوس من ذلک ینبغی ان ینصرف الیها الطبیب أنصرافا شدیدا تاما اذ الصناعة الی هذا الجزء من علمها فی بقاء الانسان عظیم جدا. قال جالینوس و ذلک ان العلم بها بقوی الاغذیة قریب من ان یکون أنفع علوم الطب کلها اذا کانت الحاجة الی استعمال سائر ما یستعمل من مصلحة البدن لیست فی کل وقت، فالحاجة الی الغذاء دائمة أبدا فی وقت الصحة و وقت المرض اذ کانت الحیاة لا تبقی الا معه. و لیس ینبغی لک ایها الطبیب ان تأخذ أمر قوی الأغذیة و حالاتها و ما تفعلها من افعالها فی البدن تقلیدا ممن ذکره فی کتاب فان لأصحاب

التجربـة کتبا قـد وضـعوها فی ذلک علی رأی التجربـة، و التجربة فی ذلک غیر کافیة اذ کانت تقضـی علی الامور من ظاهر حالاتها و انت تجـد من الأشیاء المتشابهة ما یعمها بأسـرها شـیء واحد و به تشابهه و لا تصـلح لأجل ذلک الشـیء ان تقضـی علیها بقضایا أخر عامة لها کلها، و مثال ذلک انک تجد عدة اشیاء تسهل او تدر البول او غیر ذلک من الافعال، و تجد بعضها باردا و بعضها حارا و قد تقـدم [تعلیم] ذلـک جالینوس و من کان قبله من علماء الأطباء کالـذی حکاه جالینوس عن دیوقلیس[۱۶۳] و هو هـذا القول، قال: قال دیوقلیس أما من ظن بأن الاشـیاء المتشابهة فی الطعوم او فی الروائح او فی الحرارة او فی غیر ذلک مما اشبهها، قوتها واحدة، فبئس ما ظن و ذلک انه قد یقف الانسان من هذه الأشـیاء المتشابهة فی هذه الأشـیاء علی اشیاء کثیرة مختلفة القوی فلیس ینبغی ایضا ان یعمل علی ان کل شـیء مما یطلق البطن او یدرّ البول او له قوة اخری سواها بین القوتین فأنما صار کذلک من قبل انه حار او بارد او مالح و ذلک انه لیس کل الاشـیاء الحلوة او المالحـة او غیر ذلک مما اشـبهها قویـة قوة نظیره فی الطعم و لکن ینبغی ان تمیل علی ان السـبب الذی من أجله یحدث کل واحد من الأشیاء ما من شأنه ان

أدب الطبیب، ص: ۶۷

یحـدث عنه هو جملـة طبیعـة ذلک الشـیء فان المتمسک بهـذا الأصل لا یغلط و لا یفوته الحق أصـلا. و لا ینبغی لک ایضا ان تسارع علی ان تقطع علی شیء من الاغذیة أو الادویة من حیث صورته للحس مفردة بأنه یفعل فعلا واحدا فانک قد تجد ما صورته واحدة و هو یفعل افعالا متضادة کالـذی یفعله العدس[۱۶۴] و الکرنب[۱۶۵] فانهما یطلقان بعض البطون و یحبسان بعضـها و انما یفعلان ذلک لأن خلقـة کل واحـد منهما من أصل ترکیبه و مزاجه قـد اجتمع فیه جوهران مختلفان لهما قوتان مختلفتان، قال جالینوس و اما السـبب الذی صار له العدس یطلق بطن بعض الناس و یلینه و لا یحبسه و یعقله. فهو ما أصف أقول: أنی قد بینت فی کتاب الأدویة المفردة ان کثیرا من الأنواع التی یظن بها بسـیطة مفردة و قد رکبت فی اول خلقها من جواهر مختلفة و قوی متضادة بمنزلة ما نؤلفه نحن بالصـنعة فنفعل انواعا کثیرة مختلفـة نوعا واحـدا مؤلفه، و قـد نجـد ذلک فی کثیر من الأغذیـة کالعـدس و الکرنب و جمیع حیوان البحر ذوات الجلود الخزفیـة فان طبیعـة کل واحـد منها مؤلفـة من قوی متضادة و ذلک ان جزئها الصـلب بطیء الاغـذاء حابس للبطن و ما فیها من الرطوبـة یطلق البطن. و بیان ذلک ما نجده فی طبخها و ذاک ان مرق کل واحد منها یطلق البطن و جرمه الصـلب یحبس البطن، و من ثم اختلف النـاس فی أمرها. ثم انظر ایضا مع[۱۶۶] ما تنظر من حالات الأغذیـة فی حالات المعدة فانک قد تجد من المعدة ما الغالب علیها الحرارة الناریـة، اما لان مزاجها من أجل خلقتها کـذلک او لان مرارا أصـفر ینصب الیها مما قـد مال من أصل الخلقة عن طریقه الذی کان الی الامعاء فصار ینصب الیها فان المعدة التی هی حالها تهضم من الاغذیة غلیظها کلحم البقر و نظیره و یفسد فیها ما لطف کلحوم الـدّراج و الفراریـج فلیس ینبغی لـک ان تمتحن و تجرب الأغذیـة و تقطع علیهـا بـأن بعضـها سـریع الانهضام و بعضـها بطیء الانهضام بحسب حالات هـذه المعـدة فان هـذه المعـدة و ما سواها مما بعـد عن الاعتـدال بعـدا کبیرا لا یصح القضاء علی الأغذیة من جهتها. و یجب ان ننظر فی أمر الاغذیة نظرا آخر و هو ان من المأکولات ما أکثر

أدب الطبیب، ص: ۶۸

ما فیها ما یغذو[۱۶۷] لمشابهتها لجسم المغتذی و ذلک کالحنطة و الشعیر و الأرز و ما شابه هذه من لحبوب، و کلحوم الحیوان العذبة الطعم السـریعة النضـج و الانهضـام فـان جمیع ذلک و ما جانسه یغـذو[۱۶۸] الانسان اذا أجیـد أصـلاحه غـذاء کثیرا. فأما ما وجـد من المأکولاـت غیر مشـابه لجسم المغتـذی فـانه مع انه لاـ یغـذی غـذاء محمودا فـانه یمرض اذا لم یفهم الآکل له وجه اسـتعماله و ذلک کالمأکولات التی قد غلبت علی بعضها الحموضة المفرطة او الملوحة المفرطة و الحلاوة المفرطة او القبض المفرط فان هذه الی طبائع الأدویـة هی أمیـل و قـد یوجـد بین لماکولات المشابهـة و الخارجـة الی الأطراف خروجا کثیرا متوسـطات مختلفـة المراتب اذا حسـن صلاحها غذت المغتذی بها و لم تضـره. و ایضا فان من هذه الخارجة عن التوسط فی الطعوم ما یصلح ابدانا کثیرة کالذی یفعله العسل فإنه یصـلح ابدان المشایخ و خاصة من کان مزاجه منهم باردا و من غلب علیه البلغم و کذلک أصـحاب الأمزجة الباردة و فی الأزمان

الباردة و فی البلدان الباردة، فافهم ذلک و قس علیه باقی المأکولات ذوات الطعوم الظاهرة المختلفة، و اذا صحّ لک معرفة الغذاء الموافق فاحذر من الزیادة و النقصان و توخّ التوسط فانه أسلم و اوفق و الی ذلک أشار بقراط بقوله: قال بقراط کلّ کثیر عدوّ للطبیعة و القلیل قلیلا (ثقة) و قال بقراط لا الشبع و لا الجوع و لا غیرهما من جمیع الأشیاء محمود اذا کان مجاوزا لمقدار الطبیعة. و قال بقراط ایضا: متی ورد علی البدن غذاء خارجا عن الطبیعة کثیرا[۱۶۹] فان ذلک یحدث مرضا و یدل علی برده، و قال یضطرک الأمر فی تقدیر الغذاء لبدن المغتذی الی النظر فی أمر الفصل من الزمان الذی انت فیه و ذاک ان الصیف و الخریف قصلان لا یحتمل الجسم فیهما الزیادة فی الغذاء فأما فصل الشتاء و الربیع فیحتملان من الغذاء الکثیر. و الی ذلک أشار بقراط فی هذا الفصل من قوله؛ قال بقراط: أضعف ما یکون احتمال الطعام علی الأبدان فی الصیف و الخریف و أسهل ما یکون احتماله علیها فی الشتاء ثم بعده فی الربیع، و بین ذلک جالینوس و فسّر بهذا القول، قال جالینوس: ان الأبدان تبتدی فی الخریف تبرد و تجتمع و تتکاثف، و تبتدی فی الربیع تسترخی و تستخف، و قال بقراط ایضا الأجواف فی الشتاء و الربیع اسخن ما یکون بالطبع، و النوم أطول ما یکون، فینبغی فی

أدب الطبیب، ص: ۶۹

هذین الوقتین ان یکون ما یتناول من الأغذیة اکثر و ذلک ان الحار الغریزی فی الأبدان فی هذین الوقتین کثیر و لذلک یحتاج الی غذاء کثیر و الدلیل علی ذلک الأسنان (و الضریعین) و ایضا مما هو ضروری من علم زمان الغذاء هو معرفة اوقات التغذیة الجزئیة أعنی التی ینبغی ان یتغذی فیها من الیوم و اللیلة مثلا و کم مقدار الزمان بین الغذائین، فان معرفة ذلک انما یکون من جهة المغتذی و سرعة هضمه و نقاء معدته من الغذاء الأول و من اخلاط مفسدة و لکثرة الزایدة، و قد أجمل ذلک بقراط من قوله هذا فی أبیدیمیا[۱۷۰] فی المقالة السادسة منه حیث رتب الغذاء بعد الریاضة و قبل النوم فقال: التعب و الطعام و النوم و الجماع ینبغی ان تستعمل کلها بالقصد و مع ترتیبه له الترتیب الطبیعی، نبّه فی قوله بالقصد عن الاجتهاد فی تقدیر کمیته لکل مغتذ[۱۷۱] قال بقراط: البدن الذی لیس بالنقی کلما غذوته إنما تزیده شرا. و لان من المأکولات ما کثیرها یغذو غذاء قلیلا کالبقول. و منها ما قلیلها یغذو غذاء کثیرا کلحوم الحیوان و ما صلب من الحبوب، و منها ما هی متوسطه بین ذلک کلحوم الجداء و الفراریج و الدراج و أمحاح البیض و ما شاکل ذلک، فلذلک یجب ان یعنی بعلم ذلک لیستعمل منه الأوفق بحسب الحاجة. و ایضا لأن من المأکولات ما یسرع الیه الفساد لاستحالتها سریعا و منها ما یبطی فسادها لصلابتها فلذلک یجب ایضا علم ذلک علی الطبیب لیرتب الغذاء بحسب ذلک و بحسب حال المعدة فان علی اکثر الامر ینبغی ان تقدم الاغذیة السریعة الأستحالة قبل البطیئة النضج لیسهل نفوذ الصلبة و ایضا لئلا تفسد ان قدمت علی السریعة فان تقدیم أکل البطیخ و المشمش و ما شاکلها علی الخبز و المأکولات الأخر أحمد و لذلک صار أکل أمثال هذه بعد الطعام مفسد للطعام و المعدة و الأخلاط[۱۷۲] و لا تهمل مع جمیع ما قدمته لک النظر فی الاسنان و النخر و البلدان و العادات و الأعمال و الحالات فان علم جمیع ذلک واجب ضرورة علی کل من أحب اصابة الطریق المحمود فی تغذیته لجسمه و لغیره، فتدبر بذلک و قس علیه.

أدب الطبیب، ص: ۷۰

القول فی المشروبات

و اما المشروبات فالعلم بقواها و افعالها واجب أیضا لیستعمل نافعها و یحذر ضارها و لا یقدر علی ذلک من جهة امزجتها و طبائعها، و لأن الماء أقدمها کلها فی الشرف و الطبع و المرتبة و النفع فلذلک یلزم العنایة بعلم حالاته التی بها یفید الأبدان و ذلک ان حاله الطبیعیة له هی واحدة لا تختلف و ذلک انه جوهر لا لون له و لا طعم و لا رائحة و لکنه باردا رطبا و خلق جسمه لا ثبات له و لا أتصال لاجزائه الا بنظام یضمها و مکان (الأخزانه بعضها عن بعض یخزنه فلذلک[۱۷۳] لا یغذو[۱۷۴] غیر أنه نافع فی نضج الغذاء و نفوذه الی أجزاء الاجسام فأما ما وجد من المیاه مخالفا لما ذکر فبغیر شک ان جسمه قد خالط غیره من الأجسام ذوات الکیفیات و

اکتسب بذلک کیفیات لم تکن کالمیاه الکبریتیة و البورقیة و الشبّیة و أشباه هذه المیاه المختلفة الطعوم و الأفعال، و لذلک صار له طعم و رائحة أو ثقل عن وزن غیره، و لأجل ذلک یصیر مغیرا للابدان و مؤثرا بایثارات مختلفة فیها، فیجب علی الطبیب ان یعنی بمعرفة قوی المیاه و اختلافها فان الضرر الداخل علی الجسم من اهمال أمر الماء عظیم جدا لأصل الحاجة الیه فی البقاء و استعماله دائما و أمره و أمر الهواء و أمر فصول السنة اذا اختلفت و أمر الریاح فی عمومها للابدان أمر واحد[۱۷۵] فی الضرر الداخل علی الاجسام منها و لذلک قال بقراط هذا القول: قال بقراط من أراد طلب الطب علی طریق المستقیم فینبغی ان یفعل هذه الأشیاء التی أنا واصفها و هی ان تتفکر اولا فی اوقات السنة ما الذی یقدر ان یفعل ذلک ان بعضها لا یشبه بعضا لکنها مختلفة جدا فی أنفسها و فی تغیرها. ثم ینظر بعد ذلک فی الاریاح الحارة منها و البادرة و خاصة ما یعم منها جمیع الناس ثم ما یخص منها کل واحد من البلدان. و قد ینبغی له ایضا ان یفکر فی قوی المیاه، فانه کما قد تختلف المیاه فی الطعم و فی الوزن. کذلک قوة کل واحد منها مخالفة جدا لغیره. و اذا تدبرنا ما أمرنا به بقراط بأفکارنا علمنا ان الماء عظیم النفع فی حفظ الصحة اذا کان موافقا، و عظیم المضرة اذا کان غیر موافق، و لا یقدر علی تمییز ذلک و تحصیله اکثر مما میزه القدماء و اشدهم تحصیلا لذلک

أدب الطبیب، ص: ۷۱

قال[۱۷۶] بقراط، فاستمع لتعلیمه و اعن بحفظه لتصل الی نفسک[۱۷۷] فی صناعة الطب، قال بقراط: و أرید ان أخبر عن سایر المیاه ما کان منها اقربها الی احداث الصحة و انا واصف ما یجب ان یحدث عن الماء من الآفات و ما یحدث عنه من الماء المالح و ذلک ان حظ الماء فی المعونة علی الصحة عظیم جدا، فأقول انه لما کان من المیاه حامی[۱۷۸] (قائم) و غائص فیجب ضرورة ان یکون فی الصیف حارا غلیظا ذا رایحة من قبل انه لا یجری فینفذ، لکنه لما کان ماء المطر لا یزال یمده دائما فلا تزال الشمس تحرقه وجب ضرورة ان یکون حایل اللون ردیا مولدا للمرار. و ان یغلب علیه فی الشتاء الجمود و البرد و الکدورة من قبل الثلوج و الجمد حتی تکون هذه المیاه اقرب الی تولید البلغم و أولاها بإحداث البحوحة و لن یحدث لشرابها دائما أطحلة عظیمة صلبة. ثم قال بعد فالامر عندی فی هذه المیاه انها ردیئة فی جمیع الأمور، و قال ثم بعد هذه المیاه التی ینابیعها من مواضع صخوریة و ذلک انه یجب ضرورة ان تکون هذه المیاه خشنة و کذلک المیاه التی تنبع من أرض فیها میاه حارة او یتولد فیها حدید و نحاس او فضة او ذهب او کبریت او شب او بورق فان هذه کلها انما تتولد عن حصر الحرارة فلیس یمکن ان یتولد عن هذه الارض میاه صالحة لکنه یجب ان تکون خشنة ملهبة عسرة المرور بالبول ممانعة لانطلاق البراز. و قال: و أفضل المیاه هی الجاریة من مواضع مشرفة عالیة و من جبال مدببة[۱۷۹] فان تلک المیاه میاه عذبة صافیة و الذی تحتمله من الخمر قلیل و تکون فی الشتاء حارة و فی الصیف باردة فانها اذا کانت کذلک کانت من أبعد الینابیع غورا. و قال ایضا یصف المیاه الفاضلة: أما ما کان منها ینابیعه مقابلة لمشارق الشمس فتلک المیاه أفضل المیاه ثم بعدها ما کان من المیاه فیما بین مطالع الشمس الصیفیة و بین مغاربها و خاصة ما کان منها مقابل لمطلع الشمس.

ثم الثالثة بعدها المیاه التی فیما بین مغارب الشمس الشتویة و بین الصیفیة فاردءها[۱۸۰] المیاه التی تقابل الجنوب و هی التی تقابل ما بین المشرق الشتوی و بین و المغرب و هذه المیاه

أدب الطبیب، ص: ۷۲

تکون فی اوقات هبوب الریاح الجنوبیة ردیئة جدا و تکون عند هبوب الریاح الشمالیة أجود. و قال: و ینبغی ان تستعمل هذه المیاه علی هذا الطریق.

اما من کان صحیحا قویا فلا ینبغی له ان یمیز بین المیاه لکن یشرب منها ما یحضره[۱۸۱]. و قال یمدح ماء المطر: ان ماء المطر أخف المیاه و أصفاها و أعذبها و أرقها و ذلک اولا من قبل ان الشمس انما ترفع من الماء و تسلب منه أرقه و أخفّه[۱۸۲] و مما یدلل علی ذلک أمر الملاحات و ذلک ان الجزء المالح من الماء یبقی فیها بسبب غلظه و ثقله فیصیر ملحا و تسلب الشمس أرق الماء لخفته فترفعه. و الشمس ترفع ذلک لا من المیاه العذبة فقط لکن قد ترفعه من ماء البحر ایضا و من جمیع الاجسام، و ترفع من ابدان الناس

دائما أرق ما فیها من النداوة و أخفه، و مما یدل علی ذلک أعظم الدلالة ان الانسان اذا مشی فی الشمس أو جلس فیها و علیه ثوب فان ما کان من جسده بارزا[۱۸۳] للشمس لا یعرق و ذلک ان الشمس تسلب دائما ما یبرز من العرق (فترفعه) و ما کان من بدنه مغطی بالثوب او بغیره ای شیء کان فانه یعرق و ذلک ان الشمس تخرج العرق قسرا و الجبة تحفظه و تبقیه حتی لا تبدده[۱۸۴] الشمس، فاذا انتقل ذلک الانسان الی الظل عرق بدنه کله علی مثال واحد و ذلک ان شعاع الشمس عند ذلک لا یقع علیه. قال: و لذلک صار ماء المطر أقرب الی العفونة و الی ان یصیر له رائحة ردیئة لانه انما یجمع من رطوبات کثیرة جدا فهو مختلط منها فیجب فی ذلک ان یکون اولی المیاه بأن یعفن. ثم لما [أورد][۱۸۵] ابقراط بعد هذه الاقاویل کیف یتکون المطر قال: فهذا الماء واجب ان یکون أول المیاه لکنه قد یحتاج الی ان یهذب بأن یغلی ثم قال: فأن لم یفعل به ذلک صارت له رائحة ردیئة و أحدث لمن یشربه بحوحة و سعالا[۱۸۶] و ثقل صوت.

و قال بقراط: اما ماء[۱۸۷] الثلوج و ماء الجمد فکله ردیء و ذلک ان الماء اذا جمد مرة لا یعود الی طبیعته الاولی لکن ما کان منه صافیا خفیفا عذبا انعصر و باد و یبقی منه أعکره

أدب الطبیب، ص: ۷۳

و أقربه من القایم. و اذ قد ذکرت فی هذا الموضع هذه الفصول من کلام بقراط لیستدل منها علی ما الحاجة الیه ماسة من أمر الماء و لیکون ایضا حاثة لک علی تقصی علم ذلک من مواضعه[۱۸۸] من کتب ابقراط و جالینوس فانی عائد الی القول فی المنافع بالاستحمام[۱۸۹] بالماء و أقول ان المنافع بالاستحمام بالماء مختلفة ایضا للاصحاء و المرضی و ذلک أن من الأبدان الصحیحة ما یوافقها الاستحمام بالماء العذب البارد و کذلک قد یوافق بعضها المایلة الی الملوحة و الی البورقیة و الی الشبیة و غیر ذلک من المیاه ذوات الطعوم الأخر الحارة الموجودة فی الحمآت و غیر الحارة و کذلک قد یوافق هذه الأصناف من المیاه لبعض المرضی دون بعض و لأسنان دون أسنان، و فی بلدان دون بلدان و للعادات[۱۹۰] فی ذلک ایضا حظ عظیم[۱۹۱] فیجب علیک اختبار ذلک و تقصیه. و اجتهد فی التقصی علی محمود المیاه من مذمومها بالاوجه التی وصفها بقراط و بهذه الأوجه التی نذکرها هاهنا و هی هذه. اجعل دلالتک التی تستدل علی خفة الماء و جودته سرعة برده و سرعة سخونته و هذا هو قول بقراط من ذلک، قال: الماء الذی یسخن سریعا و یبرد سریعا هو اخف المیاه. و فی الخامسة من کتابه فی الفصول: و خفة وزنه بمقایسته لغیره و سرعة جفاف ما یعجن به مع سرعة نضاج ما یطبخ به. و بعد ذکری لهذه الجمل فقد ینبغی ان اتبعها بذکر الخمر و النبیذ لما فی ذلک من المنافع[۱۹۲] فأن للخمر[۱۹۳] منافع[۱۹۴] للأصحاء و المرضی فاما الأصحاء فانه یغذو اسرع مما یغذو سایر الأغذیة الباقیة لسرعة نضجه و نفوذه الی الکبد و استحالته الی (....) له فی خاصة مزاجه من الحرارة فهو لذلک یکثر الدمّ و یصفیه و ینقی عنه بالبول کثیرا من الرطوبات المخالطة له و هو ینضج ما صادف فی المعدة و الکبد بحرارته من البلغم و ما لم یستحکم نضجه من الاخلاط و کذلک صار أصحاب الامزجة الباردة و المعد الکثیرة البلغم

أدب الطبیب، ص: ۷۴

ینتفعون به و خاصة عند اخذهم القلیل منه فی جملة اغذیتهم و بماله من الفضائل صار یقوی البدن و یکسبه خصبا و لونا مشرقا و نشاطا للحرکات و الاعمال. و لذلک فانه ایضا هو یکسب النفس سرورا و فی بعض الامزجة یجوّد الخاطر و یحدّ القریحة جمیع هذه المنافع اذا یفعلها فی الأصحاء مع ما[۱۹۵] له من المنافع فی المرضی اذا استعمل منه ما جاد من جوهره و اعتدل فی کمیته و کیفیته و بحسب الأصلح لیستعمله فی حال طبعه و سنه و عمله و عادته و الوقت من السنة و البلد الذی هو ساکنه و غیر ذلک مما لا بد من النظر فیه، فأما ان اهمل النظر فیه و فی واحد من هذه الأشیاء او فی اکثر من واحد کان الضرر الداخل علی الانسان فی نفسه و جسمه بحسب ذلک و خاصته ان جعل شاربه غرضه من شرب الخمر و النبیذ الالتذاذ به و طلب السکر و دوام ذلک فانه سیؤول به الأمر من المضار العاجلة الی ما یکثر تعدیده و وصفه و أنت ان افتقدت المضار و العیوب التی یجلبها علی من دوامه بکثره وجدتها ظاهرة یعرفها من

لیس هو طبیب بسهولة عند ما یجعلها باله فکم من جسم صحیح قد أمرضه و کم صنوفا من الموت قد أحدثها و کم أدمغة قد أفسدها فذهب بحفظها و أساء تمییزها و کدّر تخیلها و کم أعصاب قد یبسها و أعضاء قد أرعشها و حواس قد أضعفها و کم صنفا من التغایر الردیئة تحدث للنفس فی نومه فکیف اذا تمادی بصاحبه الإدمان علی کثرته لانه ینقل شاربه بعد سروره الی الطرب و اللعب کلعب الصبیان ثم ینقل الانسان الی ظنه بنفسه الشجاعة فیحمله علی التهور فی المهلکات و یصور له القبائح بصورة المستحسنات ثم آخر أمره یؤول بصاحبه الی العجز عن الحرکات المستقیمة الی الحرکات المضطربة حتی ربما قذف و بال بین الحضور و هو لا یعلم فتصیر منزلته فی وقته ذلک منزلة الأطفال الذین تجری هذه الأفعال منهم مجراها من البهائم بغیر عقل و لا تمییز. فهذه جمل من عیوب شرب الخمر و جمل من منافعه و لک ان تفهم منها من فروعها و ما لم أر[۱۹۶] للتطویل بذکره وجها. و بعد ما ذکرته فقد بقی ان أقول لمن أراد استعماله فمنافعه ان ینظر فی اختلاف اصنافه فان الخمر الأسود الغلیظ القابض هو مضاد للأبیض الرقیق الماء فأما الأحمر المایل الی الصفرة فهو متوسط بینهما و أعنی بأن الأسود مضاد للأبیض فی أفعاله[۱۹۷] لأن الأسود لغلظه لا ینفذ عن

أدب الطبیب، ص: ۷۵

المعدة بسرعة بل یبقی فیها و هو یغلظ الدم و یغذو. فأما الأبیض فیفعل أضداد هذه الأفعال و هو أشد إدرارا للبول بسرعة نفوذه و أقل إسخانا للبدن. و اذا کان الأمر فی هذین الطرفین کذلک فأفعال المتوسط بینهما متوسطة أیضا و لأن من الخمور ما هی متوسطة ایضا بین هذا الأوسط و بین الأطراف بمراتب کثیرة مختلفة فمنها ما هو قریب من المتوسط و منها ما هو قریب من الأطراف فلذلک ینبغی ان یمیز أصنافها و یقیسها بالمتوسط الذی هو أعدلها لیعلم طبعه و تأثیره فی اجسام الاصحاء و المرضی. و یتبع الخمر من الاشربة ما عمل من الزبیب فانه أقرب الیه مما عمل من التمر و غیره من المسکرات علی اختلاف صنفها فقس جمیع تلک بما ذکرته من أمر الخمر و أنت تقدر علی تعرف فعلها فی الجسم من اختلاف طعومها و کذلک فافعل فیما لا یسکر من الأشربة لکنه ینفع فی حفظ الصحة و معالجة الامراض کالمشروبات المستخرجة من الثمار کماء الرمان و ماء التفاح و ماء السفرجل و نظایرها. ذلک و ما یرکب من هذه و ما یعمل أیضا من السّکر و العسل و غیرهما من الأشربة المختلفة أصنافها المتغایره أفعالها فلذلک یجب أن تأخذ نفسک فی تعرف أصنافها و تقصی وجوه تراکیبها و ما تؤثره فی صنف صنف من الأمزجه لتستعمل منها ما احتجت الی استعماله علی ثقة و اعن بمعرفة شراب العسل و أصناف تراکیبه فأنها کثیرة بحسب الحاجات الیه و الحاجات الیه فی حفظ الاصحاء و فی معالجة المرضی عظیمة جدا. و اعلم ان اختلاف افعاله فی حل الطبع و عقله و ادراره البول و قلة ادراره و قطعه للعطش و زیادته فی العطش و انضاجه للاخلاط و قلة انضاجه و تغذیته للبدن و قلة غذائه جمیع ذلک یفعله بحسب کثرة مزاجه بالماء و قلته و توسطه و بحسب وجه استعماله من الحار و البارد و وقت استعماله ایضا فان النظر فی جمیع ذلک یعینک علی تقدیر ما یستعمل منه و عند ای الحالات و یدلک علی الموافق من المشروبات لکل واحد من الناس و فی حالة واحده من حالات الجسم فدبّر ذلک و قس علیه و التمس جمیع ما احببته منها من الکتب التی وصفت فیها هذه الاشربة و تفقدها فی کل صنف منها من المفردات فانک بذلک تصل الی حقیقة مطلوبک.

أدب الطبیب، ص: ۷۶

القول فی الاستفراغ[۱۹۸] و الاحتقان

نظر الطبیب فی أمر الاستفراغ و الاحتقان یجب ان یکون علی وجهین احدهما للحاجة الیهما فی أمر حفظ صحة الأصحاء و الثانی فی أمر معالجة المرضی. فالاستفراغ و الاحتقان فی حال الصحة هما طبیعتان و فی حال المرض هما عرضیتان و ذلک ان الباری تعالی جعل للأجسام المغذیّة الثابتة قوة تجذب الیها ما یوافقها من الأغذیة و قوة اخری تحفظ علیها ما انجذب الیها الی ان ینهضم و بعد ذلک یغتذی منه بما وافقها و ما فضل مما لا یوافقها یندفع عنها بقوة أخری خلقت فی الأعضاء لدفع ذلک عنها فاذا کان الجسم

صحیحا فعلت هـذه القوی الأربع افعالها فی الاوقات التی تخصـها و اذا ضـعفت أفعال هـذه القوی او لم تفعل افعالها البتهٔ او فسدت أو تـأخر فعـل بعضـها عن وقته دلّ ذلک علی مرض بالجسم فلـذلک یجب علی الطبیب ان یعنی بمعرفـهٔ الأسـتفراغ و الأحتقان فی تـدبیر جسم الانسان اذ کان غذاء الجسم لیس هو جمیع ما یأکل الانسان و یشـربه لکن اغتذاء اجسامنا انما هو الذی یصـیر شبیها بها فقط فاما ما لم یکن فیه المشابهـهٔ فانما یبقی[۱۹۹] فضـلا ینتفع ببقائه فی الاعضاء المغتذیـهٔ فلذلک خلق الباری جلّ و عزّ فی کل جسم منافذ و طرقا تبرز منها تلک الفضـلات بـدفع القوهٔ الدافعـهٔ لها عن المغتـذی و ذلک کمنفـذ البراز و منفـذ البول و منافذ العرق و الأثقاب التی یبرز منها فضل عضو عضو کالبلغم و المنخرین و الاذنین و بالجملـهٔ سایر الأثقاب التی اعـدت لـذلک. و اذا کان الأمر علی ما قلنا فقد یلزم الطبیب العنایهٔ بمعرفهٔ نوع ما یسـتفرغ من البدن فی حال الصـحهٔ فان وجده یبرز عن البدن بالمقدار الذی یجب و فی الوقت الذی ینبغی ان یبرز فیه و هو الوقت الـذی قـدرته الطبیعهٔ للبروز اکتفی بفعلها و کف عن معاونتها. و ان وجد ما یبرز من تلک الفضـلات قد خرج عن الأمر الطبیعی وجب علیه ان یردّ ما خرج عن الأمر الطبیعی الی مجراه الطبیعی اذ کان الطبیب خادما للطبیعهٔ، و خروج ما یبرز من البدن عن الأمر الطبیعی هو علی ضربین[۲۰۰] اما ان یکون ما یبرز من البدن اکثر مما ینبغی او أقل، فإن کان اکثر وجب علیه قطعه و منعه و ان کان أقل وجب علیه اسـهاله و دفعه و لن یقـدر الطبیب ان یأتی من ذلک الأمر المسـتقیم الا من بعد ان یعلم لم احتبس ما کان من عادهٔ الطبع

أدب الطبیب، ص: ۷۷

دفعه و لم أنـدفع ما لم تجر عادهٔ[۲۰۱] الطبع بـدفعه و مثـال ذلک البراز و البول فان نوعیهما و ما ماثلهما من فضـلات الجسم من شأن الطبع ان یدفعها[۲۰۲] عن الجسم و یخرجها[۲۰۳] فی اوقات معلومهٔ بمقادیر مناسـبهٔ لما یرد الی البدن من الاغذیهٔ و بکیفیات متشابهٔ هذا اذا کان البدن صـحیحا و التدبیر موافقا، فأما ما لم یجعل له الطبع اسـتفراغا بنوعه بتّهٔ کالدم من الذکور (و لو قیل) من الاناث ایضا لکـان قول حق اذ الحیض المنبعث من الانـاث ذوات الحیض انما هو فضل[۲۰۴] من فضول الـدم و البدن. و لا یمکن ایضا للطبیب ان یسـتعمل الأمر الواجب فی الاسـتفراغ و الاحتباس دون ان یعلم الأشـیاء التی یکون بها الـدفع و الحبس، فانه و إن علم مثلا ان البراز قد احتبس لکیفیهٔ هو فی نفسه مثلا أعنی لیبسه او لغیر ذلک من الکیفیات المانعهٔ له من الخروج او لان القوهٔ الدافعهٔ قد ضـعفت عن دفعه او لان مانعا[۲۰۵] ما قـد سـدّ طریقه و منفذه کورم قد عرض فی بعض الامعاء فان علم علمه بذلک و امثاله لا یغنیه فی اسـتفراغ ما قد اعتقل دون ان یعلم بأی شـیء ینبغی ان یکون الاسـتفراغ و کالذی قلناه فیما احتبس فکذلک ینبغی ان تفهمه ایضا فیما اسـتفرغ و انما ذکرت هـذه النکت فی هذا الکتاب لیکون منبه[۲۰۶] لـک ایها الطبیب و حاث حتی تعرف اصولها و فروعها من الکتب التی وضـعها قـدماء الأطبـاء فی ذلـک فـان بقراط قـد ذکر جملاـ من أمر الاسـتفراغ و حالاـته واجب علمها علی من عنی بحفظ صـحهٔ الأصـحاء و بمعالجهٔ المرضی منها قوله هذا: قال بقراط:

ایضا ان کان ما یسـتفرغ من البدن عند اسـتطلاق البطن و القی اللذین یکونان طوعا من النوع الذی ینبغی ان ینقی منه البدن نفع ذلک و سـهل احتماله و ان لم یکن کـذلک کان الأمر علی الضـد و کـذلک خلاء العروق فانها ان خلت من النوع الـذی ینبغی ان تخلو منه نفع و سهل احتماله و ان لم یکن کذلک کان الأمر علی الضد. قال بقراط ایضا من المقالهٔ الرابعهٔ

أدب الطبیب، ص: ۷۸

من هذا الکتاب، اعنی کتابه فی الفصول[۲۰۷]، انما ینبغی ان یسقی من الدواء ما یستفرغ من البدن من النوع الذی اذا استفرغ من تلقاء نفسه نفع اسـتفراغه فاما ما کان استفراغه علی خلاف ذلک فینبغی ان یقطعه. و کما انک ایها الطبیب مضطر عند استفراغک لفضلات اخلاط البدن و فضوله الی النظر فی مزاج البدن و سـحنهٔ ذلک الانسان و سـنه و عاداته و صنعته و الزمان الحاضر و حال الهواء و حال البلد و کذلک یجب ان تنظر ایضا فی هذه الأشیاء یوما فیوما عند قصدک استفراغ ما قد احتبس من فضلات اغذیهٔ البدن عضوا عضوا من اعضائه و اسـتعن فی دفعک لما تریـد اخراجه بالحرکهٔ فانها تثور ما تقصد لدفعه و بضد ذلک السکون و لهذه العلهٔ یأمر بقراط من

شرب دواء مسهل[۲۰۸] بالحرکة لانها تحمی اخلاطه فترقها و لذلک یکون جذب الدواء لها و دفعه أسهل و اسرع. قال بقراط اذا سقیت انسانا خریقا فلیکن قصدک لتحریک بدنه اکثر و لتنویمه و لتسکینه أقل و قد یدل رکوب السفن علی ان الحرکة تثور الأبدان. و مع ما[۲۰۹] للحرکة الموافقة و الریاضة المعتدلة من دفع الفضلات و استخراجها فأن[۲۱۰] للاستحمام بالماء المعتدل الحرارة ایضا فی ذلک حظا و کذلک للدهن و الدلک و أخذ ما یؤکل و یشرب من الاشیاء الموافقة فی الاستفراغ و الاحتقان، و انت تقدر علی تعلم هذه الأمور من کتب جالینوس و غیره من القدماء، فان جالینوس قد صنّف لما ذکرناه من أمر الاستفراغ و الاحتقان و لتصنیف الریاضات[۲۱۱] و بالجملة سایر ما ینتفع به الاصحاء من ذلک کتابا قسمه ست[۲۱۲] مقالات و سماه کتاب تدبیر الأصحاء أنت تحظی منه بجمیع غرضک.

أدب الطبیب، ص: ۷۹

القول فی النوم و الیقظة

و مما ینبغی ان ینظر فیه من أمر النوم و الیقظة هو ان یعلم ما الذی یفعله کل واحد منهما فی أجسام الأصحاء ثم من المرضی لیقدر لکل بدن من ابدان الحیوان بحسب حاله المقدار الکافی الموافق فی حفظ الصحة و فی معالجة المرض لان النوم أحد الأمور الطبیعیة التی لا قوام لصحة الانسان الا به فلذلک له وقت محدود فیما بین الأمور الطبیعیة و زمان معلوم.

بیّنه الجلیل بقراط فی المقالة السادسة من کتاب أبیدیمیا فقال: التعب و الطعام و النوم و الجماع ینبغی ان تستعمل کلها بالقصد، قال جالینوس ان قوله بالقصد هو أشارة الی تحدیده مقادیرها لشخص شخص و لذلک صار النوم یوجد فی سایر اسنان الناس بالطبع.

فیقول ان من لطف البارئ تعالی بالحیوان انه جعل له النوم و الراحة لجسمه و لیعود الی البدن به عوض ما تحلل منه فی الیقظة[۲۱۳] و ذلک ان الیقظة تنتشر معها الحرارة الغریزیة الی ظاهر البدن و الی سایر اقطاره و ینشط معها الدم الذی هو مرکبها و ینشره فی البدن فیتحرک الحیوان بقوة الحرارة لا عماله و معیشته و کلما تحرک تحللت فی بدنه من الرطوبات جزء بعد جزء و ما یکسبه ذلک یبسا و لو دامت علیه الحرکات و اتصلت الیقظة لأفرط الیبس علی بدنه و هلک فلذلک جعل اللّه تبارک و تعالی ازمان النوم بین أزمان الیقظة لتجتمع الحرارة فی وقت النوم الی باطن البدن فتستولی البرودة علی ظاهره و تسترخی اعضاء الحیوان و تعطل حواسه فیسکن من اعماله و تأخذ الحرارة فی هضم اغذیته و اصلاح رطوباته لیوافق الأعضاء فیأخذها بقوتها الجاذبة فیترطب بها و یکون ذلک خلف ما تحلل، و تقوی ایضا بالنوم القوة الماسکة و القوة المغیرة و القوة الدافعة. و معلوم ان بصلاح هذه القوی الاربع و جودة افعالها یکون البدن صحیحا و افعاله مستقیمة و ایضا فان النوم مع ما[۲۱۴] انه یقوی القوی الطبیعیة فانه یضعف القوی النفسانیة لان الحواس و قوی العقل فیه تضعف لامتناعها من أعمالها فاذا کان ذلک کذلک فقد یجب علی الطبیب اذا علم ذلک ان یعلم المقدار من النوم و الیقظة لکل انسان اذ کان لکل انسان منهما مقدار طبیعی بحسب مزاجه و عادته و أعماله و أغذیته و بحسب السن و الفصل و حال الهواء فاذا خرج احدها[۲۱۵] عن حاله الطبیعیة فی کمیته او

أدب الطبیب، ص: ۸۰

وقته دلّ ذلک علی أمر ردی خارج عن صحة ذلک الجسم و لذلک قال بقراط: النوم و الأرق اذا جاوز کل واحد منهما المقدار القصد فلتلک علامة ردیئة. و ایضا فان الطبیب اذا رأی النوم مثلا قد خرج عن اعتداله استدل بذلک علی مرض ما قد حدث بالدماغ اذ کان النوم انما هو حال خاص بالدماغ یحدث مع برده و رطوبته المعتدلین فان أفرطا علیه أحدثا به السرسام[۲۱۶] البارد و لذلک قال جالینوس. و بعد النوم یکون من برد الحاس الاول، أعنی الدماغ، و ذلک البرد اذا کان قویا ثم خالطته رطوبة حدث منه المرض الذی یسمی لیثرغس[۲۱۷] و هو السرسام البارد و متی کان معه یبس حدث منه المرض الذی یسمی فاطالیبس[۲۱۸] و هو الجمود. و کذلک الأرق یکون من سخونة الحاس الأول الا ان تکون تلک السخونة اما ان تکون مزاجا ردیئا مجردا و اما ان تکون بغلبة من

المرة الصفراء. و قال بقراط اذا كان النوم فی مرض من الامراض یحدث وجعا فذلک من علامات الموت و اذا كان النوم لینفع فلیس ذلک من علامات الموت.

و قال بقراط ایضا متی سكّن النوم اختلاط الذهن فتلک علامة صالحة فاجعل استدلالک من النوم و الیقظة بحسب ما ذكرناه لک من حالاتهما و ما ذكره القدماء فی ذلک و اعلم ان النوم و ان كان یتبعه احتباس ما یستفرغ و یتبع الیقظة استفراغ ما هو محتبس فانهما یفعلان ذلک بحسب اختلاف حالات اخلاط البدن. و ذلک ان النوم ان صادف فی البدن خلطا لم ینضج و غذاء لم یستمرا انضج و جوّد الاستمراء و سخن و رطب، و ان وجد البدن نقیا محتاجا الی غذاء قوی الحرارة نقیا ما صادفت من الرطوبات فلذلک یعقب قلة المادة برودة البدن، فأما ان صادف مادة معتدلة قوی بها الحرارة الغریزیة فكان بنفعه عظیما كان انه ان صادف مادة كثیرة عسرة النضج قاهرة للقوة كان النوم ضرره عظیما كالذی یعرض فی ابتداء نوائب الحمیات النایبة[۲۱۹] و لذلک یأمر الأطباء فی مبتدأ التوبة بترک النوم. فاستعمل

أدب الطبیب، ص: ۸۱

النوم و الیقظة بحسب هذه القوانین و قد قال بعض القدماء ان النوم فیه مماثلة ما للموت لان الأدراک بالحواس و التمییز[۲۲۰] یبطلان معهما و لا یكون معهما علم لمحسوس فلذلک ینبغی لطالبی العلوم و الفضائل ان لا یتوفروا علی النوم بل یتوفروا فی مدة حیاتهم علی إصابة الحقائق من العلوم و الفضائل و الا كانت یقظتهم نوما و حیاتهم موتا.

القول فی الأعراض النفسانیة

و من الواجب علی الطبیب ایضا ان یعلم ما الاعراض النفسانیة و كم أصنافها و عما ذا یحدث فی كل صنف منها فانه ان لم یعلم ذلک لم یقدر علی حفظ الطبیعی منها و لا علی نفی ما لیس بطبیعی و قبل جمیع ذلک یجب ان تعلم ان للانسان قوة یمیز بها و یفكر و قوة اخری یغضب بها و یحرد. و قوة ثالثة یشتهی بها و یشتاق الی اللذات و ان هذه الثلاثة قوی بها یتم للانسان حركاته و أفعاله و القدماء یسمونها قوی نفسانیة لأنهم وجدوا الأخلاق و العوارض النفسانیة أنواعا لهذه الثلاثة الأجناس من قوی النفس. و ایضا ینبغی ان تعلم ما الذی یریده[۲۲۱] القدماء بقولهم عارض و لان جالینوس قد شرح ذلک و بیّنه فیجب ان أحكی قوله بلفظه، قال جالینوس انه متی ما دامت نفس الانسان باقیة علی حالها فتلک الحالة لها كالسكون و الهدوء فان تغیرت حالها توهمنا ذلک التغیر كالحركة لها. و لأن الحركة منها ما یكون من نفس المتحرک و منها من قبل غیره سمینا الحركة التی تكون من نفس المتحرک فعلا و سمینا الحركة التی تلحقه من قبل غیره عارضا و المثال فی ذلک انه أن أخذ أحد شیئا فنقله من موضعه الی موضع آخر كانت حركة الید فعلا لذلک الانسان ولیده و كانت حركة الشیء عارضا للشیء و هذا حكم الفعل و العارض فی حركة المكان و اما فی التغیر فانه متی سخن بدن انسان من نار او من حرّ الشمس كانت السخونة عارضة للبدن و الاسخان فعل الشیء الذی أسخن. و لما قدر الخالق تعالی لمصلحة بدن الانسان من هذه القوی و من افعالها مقدارا ما وجب ان یكون ذلک المقدار هو الطبیعی لذلک الانسان و ما نقص عنه او زاد علیه فهو غیر طبیعی و لذلک یكون الطبیعی صحة لتلک القوة و لذلک الجسم و الغیر طبیعی مرضا لهما. و لان النفسین البهیمتین اللتین فی الانسان كثیرا ما تضر بالنفس الناطقة و خاصة

أدب الطبیب، ص: ۸۲

الشهوانیة منهما لأجل اللذة المقرونة بها فلذلک وجب ان یكون للذة وقت محدود و قدر معتدل، و متی جاوزت ذلک المقدار ضرت و أمرضت و لذلک صارت النفس العاقلة هی المصلحة لهذا الفساد بتقدیرها و تحدیدها اوقاتا[۲۲۲] للفعل و مقادیره، اذا كان الأمر كذلک فیجب ان تعلم فعل كل نفس من هذه الأنفس علی انفراد اولا بغیر معونة من النفسین [الاخریین[۲۲۳]] ثم ما تفعله بمعونة. فالنفس الناطقة فعلها علی الانفراد هو وجود اتفاق الاشیاء و اختلافها. و مثال ذلک انها اذا سمعت قولین وقفت علی ائتلافهما من

اختلافهما و عرفت الحق من الباطل. و اما فعلها بمعونة غيرها لها فهو أنها اذا رأت النفس الشهوانية قد افرطت فی بعض حركاتها استنجدت بالنفس الغضبية و هی الحيوانية لان لهذه النفس الجلد و البطش و لو لا هما ما يمكن النهوض بنقل و لا البلوغ الی غاية. و جالينوس يقول ان هذه النفس أعنی الغضبية جوهرها هو الحرارة الغريزية و هذا قوله بلفظه، قال جالينوس: و جوهر هذه القوة التی يقوی بها الانسان علی الصبر و الثبات فی الاعمال فيما أری الحرارة الغريزية لان حركة الحرارة الغريزية كلما كانت أقوی كان الانسان أحر او كما ان البرد يورث الكسل و السكون و الضعف كذلك الحرارة تورث النشاط و الحركة و القوة علی الفعل و لذلك صار الشباب و الخمر يبعثان الانسان علی الحركة و البطش و الشيخوخة و الادوية الباردة يورثان الكسل و الضعف فان تمادی بهما الزمان ابطلا الافعال و الحركات.

فاذن اعتدال النفس الناطقة هو ان تكون ذكية كثيرة الفهم و الحفظ مشتاقة الی الافعال الجميلة و خروجها عن الاعتدال هو ما قاله جالينوس من أضداد هذه. قال جالينوس: لا بد ان كانت النفس الناطقة بليدة قليلة الفهم و الحفظ غير مشتاقة الی الافعال الجميلة و كانت النفسان البهيميتان قوتين عسرتی الأنقياد لم يكن[۲۲۴] ان تعتدل، فقد تحتاج اذن ان تكون النفس الناطقة محبة للجميل مشتاقة الی الحق عارفة باتفاق الأشياء و اختلافها و ان تكون النفس الغضبية و هی الحيوانية قوية سلسة الانقياد، و تكون النفس الشهوانية و هی النباتية ضعيفة لان هذه النفس غير منقادة للنفس الناطقة كما وصفها فلاطن و شبهها بسبع ضار[۲۲۵] و قال إن الذی يحتاج اليه من النفس النباتية ضعفها لا أدبها لئلا تمنع النفس

أدب الطبيب، ص: ۸۳

الناطقة من أفعالها.

و اذا كانت قوی هذه النفوس تابعة لمزاج البدن فما يعرض اذن لافعالها و أخلاقها من الأعراض التی تغيرها و تخرجها عن الاعتدال و الأمر المحمود انما يحدث عن تغاير الجسم و الذی يدل علی ما يعرض لمن فزع او حزن او سرق، لمن شرب الخمر و لغيرها و لا ممن تغير مزاجه بضرب من امثال هذه الأسباب انه يخرج بذلك السبب و التغير العارض منه عن خلقه و حالات نفسه التی قد عرفها لنفسه فی حال صحته و سكون نفسه من تلك الحركة و من ذلك العارض فيجب لذلك ان يكون الطبيب مرتاضا بتصرف[۲۲۶] اجناس الأمزجة و انواعها ليقدر بذلك علی معرفة مزاج الشخص الواحد من الناس الذی غرضه حفظ المحمود من اخلاقه و قوی نفسه او تقويم ما خرج عن الامر المحمود منها و ان يكون ايضا خيرا كثير التفقد بما يعرض للنفوس من الاعراض ان كان قد يستدل من الأغراض علی قوی النفوس و علی امزجة الأبدان فان من كان من الناس بالطبع حييا[۲۲۷] ليس حال نفسه و لامزاج نفسه كحال من كان بالطبع قليل الحياء و انما استثنيت بقولی بالطبع لأن الأدب قد يغير الطبع بعض التغير فاذا أردت امتحان ما فی طبع الانسان و اعراض النفوس و اخلاقها فامتحنه فيمن لم يتأدب بعد و لا انصلحت نفسه بالفضايل و العلوم كالصبيان مثلا فانك تجد هذه الأعراض و الاخلاق فيهم مفردة و خاصة فيمن لم يعوّد العادات المحمودة و لا أخذ من تأديبه و ذلك انه يفعل ما فی طبعه فقط. و قد وصف جالينوس من هذه الأخلاق فی الصبيان طرفا ينبغی ان نحكيه بألفاظه و علی ان المشاهد من ذلك قد كان يعنی ذو[۲۲۸] الفطنة و الذهن قال جالينوس انه قد يكون من الصبيان الصغار من لا يكذب البتة و منهم من لا يصدق البتة و منهم من لا يستحی و منهم من هو كثير الحياء و منهم جبان و منهم جری‌ء و منهم نهم و غير نهم. و منهم سخی مواس[۲۲۹] بما يملك و منهم بخيل غير مواس[۲۳۰] و منهم من يحب الظلم و الغضب، و منهم من يحب العدل و منهم من يرحم و يرق للمضروب من الصبيان، و منهم

أدب الطبيب، ص: ۸۴

من يسر يضربه و يضحك لذلك، و قد يخالف بعضهم بعضا اختلافات أخر من الاخلاق.

و اذا كان الأمر علی ما قيل فی ذلك فقد يجب علی الطبيب معرفة الخلق الطبيعی و ما الفرق بينه و بين الخلق التأديبی ليمتحن حالات النفوس و أعراضها بالطبيعی لئلا يغلطه الخلق الذی قد اصلحه الأدب و العادات المحمودة. و كما ان مصاحبة الاخيار و الافاضل

تکسب الفضایل و صلاح النفس کذلک مصاحبة الأشرار و اهل العادات المذمومة قد تفسد أخلاق کثیر من الناس و تنقلهم عن جید الطباع الی غیره فلذلک یجب ان یأخذ الطبیب نفسه اولا ثم من قصد تدبیره باصلاح النفس و اعراضها و یهتم بذلک اکثر من غیره اذا کان تمام الانسان بنفسه و التمام أشرف من المتمم و فیما ذکرناه من هذه الجمل تنبیه علی استیفاء هذا الغرض من کتبه و حثا علی الاهتمام به و قراءة ما قاله جالینوس و غیره فی ذلک فان[۲۳۱] جالینوس قد بین فی کتابه فی القوی الطبیعیة و فی کتابه فی آراء بقراط و فلاطن فی کتابه من أخلاق النفس و فی مقالته التی یبین فیها ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن أصول علی افعال النفس و اخلاقها و سایر اعضائها و یبین ایضا ان هذه القوی الثلاث[۲۳۲] التی سماها[۲۳۳] کثیر من القدماء نفوسا أعنی النفس الناطقة و النفس الحیوانیة و النفس النباتیة لکل واحدة منها مسکن و محل یختص بأفعالها فمحل النفس الناطقة الدماغ و محل النفس الحیوانیة القلب و محل النفس النباتیة و هی الشهوانیة الکبد. و بغیر شک ان بصحة هذه الأعضاء تصح هذه[۲۳۴] النفوس بأفعالها و بمرضها تفسد، فاذا کان کذلک فقد وجب ما قلناه فیما تقدم و هو انه یلزم الطبیب علم حالات هذه الاعضاء اذا اراد معرفة الاعراض النفسانیة، و لما کان کلامنا فی الاعراض النفسانیة الان انما هو لأجل انها أحد الأمور الطبیعیة التی عددناها فیما تقدم و هی حالات الهواء و الحرکة و السکون و المأکول، و المشروب و الاستفراغ و الاحتقان و النوم و الیقظة و الاعراض النفسانیة و البلدان و الاعمال و سایر ما تبقی منها مما قدمنا ذکره و کان ذکرنا لهذه الأمور الطبیعیة ضرورة[۲۳۵] فی حفظ صحة البدن بأسره و فی

أدب الطبیب، ص: ۸۵

صحة عضو عضو من اعضائه و کنا قد بدأنا علی طریق المثال و التعلیم لمحیی صناعة الطب ان یدری کیف ینتفع الطبیب بهذه فی حفظ الصحة اعنی تعلمها و جعلنا مثالنا لذلک من الدماغ اذ کان اشرف اعضاء البدن و وضعنا فی کل باب مما ذکرناه من القول فی هذه الأمور الطبیعیة جملا و أصولا تحث المتعلمین و تذکر العلماء بما قیل فی کل معنی منها و لم نتممها بأسرها لکن تکلمنا علی بعضها فلذلک یجب ان نأتی علی ما تبقی منها کالذی فعلناه فیما مضی لیکون القول علی تدبیر الدماغ الذی جعلناه لنا فی الاعضاء علی طریق المثال تاما ثم ننتقل الی ذکر تدبیر عضو عضو من باقی اعضاء البدن بطریق وجیز. و قول مختصر لئلا یمل الکلام لطوله و الله المعین بجوده.

القول فی تغایر البلدان للأبدان بحسب أوضاعها[۲۳۶]

و لما کانت المساکن ضروریة فی البقاء و کانت أوضاعها و موقعها من الأرض مختلفة و کانت الأبدان تتغیر بحسب أحوالها و أمزجتها و کانت أیضا امزجة البلدان قد تخرج عن حالاتها الطبیعیة فیمرض سکانها وجب لذلک علی الطبیب ان یعرف حالات مدینته التی هو ساکنها و الی أی الأمزجة هی أمیل أعنی هل الحرارة و الیبس أغلب علیها ام البرودة و الرطوبة ام البرودة و الیبس او الحرارة و الیبس و ما الذی اوجب لتلک المدینة ذلک المزاج فان بقراط قد بیّن الأسباب المغیّرة لحالات البدن فی امثلة اربعة وضعها لمواقع المدن التی فی الجهات الأربع و بین کیف تکون أمزجة هذه المدن و کیف تکون حالات سکانها، فمن فهم ما وضعه بقراط من هذه الامثلة امکنه ان یجعلها أصلا و قانونا یتعرف به الحال فی ای مدینة دخلها و لذلک أمر بقراط من دخل مدینة لم یکن عرفها ان یتعرف وضعها و مهب الریاح علیها و یقیسها و یصنفها الی تلک المدن فیعلم بذلک حالها[۲۳۷]، و انا أحکی لک ما أمر به بقراط:. قال: اذا ورد الوارد مدینة لا خبر له بها فینبغی له ان یتأمل و یتفقد وضعها و کیف هی موضوعة فی مقابلة الریاح و فی مشارقه و ذلک انه لیس حال المدینة الموضوعة قبالة

أدب الطبیب، ص: ۸۶

الشمال و حال المدینة الموضوعة قبالة الجنوب حال واحدة بعینها و لا حال المدینة الموضوعة قبالة الشمس وقت غروبها حالة واحدة بعینها. و قال ایضا: ینظر فی امر الأرض هل هی مکشوفة من الشجر عدیمة المیاه ام کثیرة الشجر کثیرة المیاه و هل هی فی موضع

عمیق ندیّ (هذه) ام هی فی موضع مشرف فهی باردة. و لیس یخفی عمن أحسن التفقد لما قاله بقراط فی هذین الفصلین انه قد بین فیهما اسباب تغایر البلدان و هی تأثیر الشمس فی تلک المدینة مقابلتها لشروقها علیها و غروبها و الثانی هبوب الریاح علیها و الاشبه ان یکون انما ذکر الریاح الشمالیة و الجنوبیة لقوة تأثیرها فی البلدان الموضوعة قبالتها و اکثر من تأثیرها الشرقیة و الغربیة فی بلدان المقابلة لها اذ کان تأثیر الشمس فی هاتین الجهتین هی الأغلب و الأظهر و طبیعة الریح الهابة من المشرق و هی مؤثرة ایضا فی البلدان الشرقیة من جنس ما تؤثره الشمس و کذلک طبیعة الریح الغربیة ایضا فانما عدل بقراط الی السبب الأول فی تغیر امزجة البلدان الشرقیة و الغربیة و الی العلة الاقوی ثم انه لما کانت البلدان قد تعرض من انکشافها و قلة الأشجار فیها و السواتر لما یمرّ بها من الریاح و حرّ الشمس ما یوجب لها قبول التأثیر اکثر مما تقبلها من ذلک اذا سترتها الاشجار، و جعل ذلک سببا ثالثا، و کذلک حال کثرة المیاه و قلتها، و کذلک یعرض للبلدان من جهة ارتفاعها فی العلو و وضعها علی الجبال العالیة، و من جهة انخفاضها و وضعها فی مواضع مستقلة عمیقة ان یختلف کذلک قبولها لحرّ الشمس و یبسها و لتأثیر الریاح بحسب امزجتها فیها و لذلک تختلف صور سکان المدن و اخلاقهم و افعالهم و اکثر حالاتهم کما بین ذلک بقراط فقال: و فی بلاد اوروقی أمم یخالف بعضها بعضا فی مقادیر الجثث و فی الصور و فی الشجاعة، و الاشیاء التی تغیر هذه الأمور التی قلناها فیما تقدم.

قال و انا اشرح ذلک شرحا ابین من هذا فأقول: ان من کان مأواه فی بلد جبلی مشرف کثیر المیاه و تغایر الاوقات تکون عندهم (مختلفة) اختلافا کثیرا فیجب ان تکون جثثهم جثث عظام، و تکون مستعدة للکدّ و الشجاعة السبعیة فی أصحاب هذه الطبائع اکثر منها فی غیرهم، و اما الذین یسکنون فی مواضع عمیقة مرحبة و (هنة) و تهب عندهم من الأریاح الحارة اکثر مما یهب عندهم من الریاح الباردة، و یستعملون میاها حارة فان جثثهم لا تکون عظیمة و لا معتضدة و لکنها تکون أحد عرضا و یکون اللحم فیها کثیر و تکون شعورهم سوداء و یکون ایضا الأغلب علی الوانهم الأدمة اکثر من البیاض و یکون غلبة

أدب الطبیب، ص: ۸۷

المرار علیهم اکثر من غلبة البلغم. فهذه الأقاویل بینه فی الدلالة علی حاجة الطبیب الی تعرف حال البلد الذی یحتاج ان یدبر سکانه، و کذلک أقاویل أخر کثیرة لبقراط لم أر[۲۳۸] اطالة هذا الباب بذکرها اذ کان فیما احضرته کفایة لمن له قریحة و سیبعثه ذلک علی طلب ما لم تذکره فی مواضعه، لیکمل هذا الباب و للّه الحمد کثیرا.

القول فی تغایر الصنائع و الأعمال للأبدان

و اذا کانت اعمال الناس و صنائعهم لها من القوة فی احالة الأبدان و نقلها من کیفیات الی اضدادها کالمزاج الحار یصیر باردا، و البارد حارا، و الرطب یابسا و الیابس رطبا، و اللیّن صلبا، و الصلب لینا و غیر هذه من المتضادات فلذلک یلزم الطبیب ان یعلم ما تفعله کل صناعة من الصنائع فی مزاج کل واحد من الناس الصحیح منهم و المریض لیحفظ الصحیح بما شابهه و یشفی المریض بما ضاده، فالصنایع التی تعانی النار و الشمس مثلا تکسب الأمزجة الحرارة کصنایع السباکین و الحدادین و الزجاجین و الکلّاسین و اشباه هذه من المهن فان هذه و نظایرها تفعل فی الابدان بحرارة النار و قربهم منها و بالبعث فی معاناتها و أحتداد هذه الصناعة فی تبرید الابدان للصنایع التی تعانی الماء کالغواصین و الملاحین و الصیادین فی الماء و نظایر هذه الصنایع. فأما الصنایع التی تیبس الأبدان فهی الکثیرة الکدّ و التعب و خاصة فی الشمس کالبنائین و قطاعی الحجارة و النجارین و المصارعین و النقالین و نظائر هذه. فأما التی ترطب الأبدان فذوات الدعة و قلة التعب و التی یتوفر فیها اللذات علی البدن کمهنة العطر و مهنة الموسیقی و المدمنین علی الحمامات و نظایر هذه و ما ینبغی للطبیب ان یعنی بمعرفة أمر الصنایع ذوات الکیفیة الردیئة المضرة بالأبدان و ما نوع الضرب الداخل منها علی جملة البدن و علی عضو عضو من اعضائه کالصنایع التی تقوم منها الروائح الردیئة مثل الدباغة و تنقیة طرق المیاه و الاثفال فان هذه و ما ماثلها تضر بالحواس و بالدماغ و خاصة اذا اتصلت و تتابعت و کالغربلة للحبوب و دقّ الکتان و مشطه و عمل الصابون و الصنایع

التی یعانی اربابها الدخان کثیرا فان هذه و ما اشبهها کثیرا ما تضرّ بالصدر و الرئة و تکسب ضیق

أدب الطبیب، ص: ۸۸

النفس و کالذی یعرض ایضا للنقالین و الفیوج من العروق التی تسمی المدینیة[۲۳۹] و ما یعرض لامثال هؤلاء و لا من أرجاع الأوراد و عرق [النسا][۲۴۰] و غیر ذلک من الامراض المزمنة الردیئة. و قد یضطر الطبیب ایضا فی علاجه و حفظ الصحة الی علم الاخلاق و النفس محمودها و مذمومها لیستدل بذلک علی حالات النفس و هل هی من النفوس التی تصلح للعلوم و الآداب ام من التی لا توافق ذلک و لکن أجسامها غلیظة عبلة توافق المهن الصلبة و الاعمال الخشنة لکی یعلم ما یوافق کل نفس و کل جسم و ما یخالفهما لیحفظهما بالشبیه و یصلحهما بالمضاد، و بذلک یقدر الطبیب ان یختار لمجالسته و مذاکرته و افادة علمه الموافق و یحذر اخلافه و مضاده.

القول فی العادات

[۲۴۱] و للعادات ایضا قوة عظیمة فی حفظ الصحة علی الاصحاء و فی معالجة المرضی و ذلک أنه کما ان فی شخص نوع الناس احاد قد اعتادوا استعمال الأشیاء بمقادیر و فی اوقات بحالات بأعیانها فألفوا تلک الافعال فصارت أمزجتهم تحتملها و أبدانهم صحیحة علیها متی انتقلوا عنها تغیرت صحتهم و مرضوا [و اضطربت][۲۴۲] ابدانهم کذلک قد یوجد ایضا من سکان البلدان الموضوعة فی الجهات المختلفة قد ألفوا و اعتادوا أفعالا مختلفة و اغذیة مختلفة و أشربة مختلفة و مساکن مختلفة و غیر ذلک من الاشیاء التی هی طبیعیة ضروریة فی بقاء الأجسام فضلا عما لیست بطبیعیة فصارت اجسامهم صحیحة علی تلک العادات و قد الف بعضهم اخلاق بعض و رضی بعضهم بأفعال بعض و علی ان تلک الأفعال و الأخلاق عند أصناف أخر من الناس غیر محمودة و لا مرضیة و مثال ذلک ان فی اجساد الناس من قد أعتاد أکل خبز الشعیر و المواظبة علی أکل الألبان و الأجبان و کذلک تجد قوما قد ألفوا شرب

أدب الطبیب، ص: ۸۹

الکثیر من الخمر صرفا و علی ان امزجتهم حارة فتحتمله أبدانهم و توافق صحتهم و نحن نشاهد ایضا ممن امزجتهم هذه الأمزجة الحارة لا یقدرون علی شرب ذلک المقدار من الخمر و الأدویة بکثرة[۲۴۳] و لیس ذلک إلا للعادة، و کذلک نجد قوما قد رتبوا منذ صباهم فی الصنایع الشاقة و الصعبة المرام و أجسامهم مع ذلک نحیفة ضعیفة و هی تحتمل ذلک الکدّ و التعب علی تواتره و تتابعه علیهم و تجد اجسام هی أعبل و أقوی کثیرا من تلک لا تصبر علی تلک الاعمال لأنها لم تعتدها، أ لا تری إن الأبدان التی قد اعتاد اصحابها أخذ أغذیتهم بمقدار ما متی ازادوا[۲۴۴] من الغذاء زیادة علی ذلک المقدار ضرهم ذلک، و کذلک القول فیمن اعتاد ان یأکل مرة فأکل مرتین ناله الضرر ما یمرضه و قد قال بقراط فی هذا المعنی أقاویل[۲۴۵] کثیرة انا أحضر منها قولین احدهما مثال التغایر و العادات للأشخاص و الآخر هو قول أعم و مثال لحال الأمم المختلفة التی قد اعتادت اشیاء و الفتها فصارت لها کالطبیعة لا تصلح ان تنتقل عنها، و اما القول الذی ینبغی ان نتعلم منه حال عادات الأشخاص فهو هذا، قال بقراط: و معرفة ذلک سهلة أعنی ان التدبیر الردئ بالمطعم و المشرب الشبیه بعضه ببعض اوثق بالجملة فی جمیع الاوقات فی حفظ الصحة من الانتقال بغتة الی تدبیر آخر أجود منه، من ذلک ان انتقال من جرت عادته ان یأکل مرة واحدة بغتة الی ضد ما کان علیه یحدث علیه ضررا و ضعفا و لم تکن عادته ان یتغذی فتغذی أضعفه ذلک علی المکان و أثقل بدنه و کسّله و أرخاه فان العشاء مع ذلک ایضا (محشی حشاء) حامضا. و منهم من یعرض له لین الطبیعة و السبب فی ذلک ما اثقل بمعدته علی خلاف ما جرت علیه طبیعته و ذلک ان العادة جرت عنده ان تکون المعدة منه خالیة و ان لا تمتلی من الطعام مرتین، و لا یهضم الطعام ایضا مرتین. و قد ینتفع هؤلاء بأن یخفف عنهم ما ینالهم عند انتقالهم فی التدبیر الی ضده و ذلک انه ینبغی ان ینامون بقدر لیلة تامة بعد عشائهم. اما فی الشتاء فمع توق[۲۴۶] من البرد و اما فی الصیف فمع حذر من الحر. فان لم یمکنهم ان یناموا مشوا مشیا کثیرا رفیقا من غیر ان یقفوا. فاذا کان بعد ذلک اما لا یتعشوا و اما

ان یتعشوا

أدب الطبیب، ص: ۹۰

عشاء خفیفا لا یضرهم و یشربوا ایضا شرابا قلیلا غیر ممزوج بالماء فهذا القول من کلام بقراط کاف[۲۴۷] فی البیان و المثال لما ذکرنا من تغیر الابدان عند انتقال العادات فی اشخاص الناس المفردین و ان انت أحببت استماع جمیع ما قاله بقراط من أمر العادات و ما قاله جالینوس فی تفسیره لذلک فاقصد کتاب بقراط الذی عنونه بکتاب ماء الشعیر[۲۴۸] المفسر تفسیر جالینوس و اما المثال العامی فهو هذا، قال بقراط: و اعطیک دلیلا من اعظم الدلائل علی رطوبتهم و هو انک تجد کثیرا من الصقالبة او کلهم من الامة المعروفة منهم بالراعیة لهم (کثیرا) علی اکتافهم و اعضادهم و ارساغ ایدیهم و أوراکهم و مقدم صدورهم و لیس ذلک لشیء سوی رطوبة طبعهم و لینه و ذلک انهم لا یقدرون علی توتیر القسی[۲۴۹] و لا علی الرمی علی المزاریق[۲۵۰] بأکتافهم بسبب رطوبتهم و ضعفهم فاذا کووا جفّ من مفاصلهم تلک الرطوبة و صارت أقوی مما کانت و أشد و تشبه بالمفاصل و یکونون قدعا عراضا اما اولا فمن قبل انهم لا یشدوا بالأطمار فی الطفولیة کما یفعل بمصر و لا ذلک جار علی سنتهم بسبب رکوب الخیل لهم ثبات علیها ثم من بعد ذلک بسبب القعود و ذلک ان الذکور[۲۵۱] منهم ما داموا لا یقدرون علی رکوب الخیل انما هم قعود[۲۵۲] اکثر مدة زمانهم فی العجل و قل ما یستعملون المشی لثقلهم و تصرفهم و الأناث منهم عجیب من حالهم القدعة و الغلظ. و قال ایضا: فأقول انهم یعتریهم من رکوب الخیل العلة التی تسمی بالیونانیة قاد ما طا لتعلق الرجلین دائما علی الخیل ثم انهم یعرجون و یجرون أوراکهم متی اشتدت بهم العلة یداوون انفسهم بهذا الطریق، أول ما تبتدی بهم العلة یعمدون الی عرقین خلف الأذنین فیفصدونها من الجانبین فاذا جری الدم استولی علیهم النوم بسبب الضعف فناموا ثم ینتبهون و بعضهم قد برئ[۲۵۳] و بعضهم لم یبرأ و انا أری ان بهذا العلاج یفسد المنی و ذلک ان عند الاذنین عرقین ان فصدهما فاصد لم

أدب الطبیب، ص: ۹۱

یولد لمن یفصدان له فأحسبهم انما یفصدون هذین العرقین و ان قد أثبت لک جمیع هذا الکلام الثانی فقد اوجدتک الطریق الی تعرف تغایر العادات فی اجسام الاصحاء و المرضی و ان احببت ان تسمع من کلام بقراط فی العادات و کیف یکسبها[۲۵۴] سکان البلدان بحسب تغایر الأهویة و المیاه و البلدان علیهم فأقرأ ما قاله فی کتابه فی البلدان و المیاه و الأهویة فانک تحکم منه کثیرا من أمر العادات و اکتف بما ذکرته لک هاهنا منبها و محرکا.

القول فی قوی الجسم و افعالها

و قد یلزم الطبیب ان یعنی بمعرفة قوی الجسم اذ کانت افعال الحیوان انما تتم للجسم بهذه القوی و بصحتها و متی فسدت القوة فسد الفعل من ذلک العین للابصار و للمنخر الشم و الفم الذوق و للأذن السمع و لساير أعضاء البدن الحساسة حاسة اللمس و لا یمکن عضو من هذه الأعضاء ان یعمل عمله الا بقوة تخصه و قد احکمها البارى تعالی و أعد لها آلات فی ذلک العضو فما کان من تلک الأفعال طبیعی او حیوانی او نفسانی[۲۵۵] فله قوة تلائمه تبعث الیه فی مجار[۲۵۶] و طرق تصلح لتلک القوة لا یخالط بعضها بعضا، یرد الی ذلک العضو من أصل و ینبوع لتلک القوة. و قد بین القدماء ان هذه المعادن ثلاثة و هی الدماغ و القلب و الکبد. فالدماغ ینبوع القوة النفسانیة و القلب ینبوع القوة الحیوانیة و الکبد ینبوع القوة الشهوانیة و بینوا ایضا ان الجسم انما یقال فیه انه قوی علی الاطلاق اذا کانت هذه القوی ترد الی الاعضاء من أصولها معتدلة فی کمیتها و کیفیاتها و بغیر شک انها لا تکون کذلک الا باعتدال أصولها و معادنها. و قالوا ایضا ان کل عضو من اعضاء الجسم یقال له قوی صحیح اذا کانت قواه التی تخصه معتدلة ایضا فأما ان خرجت فی کمیتها او فی کیفیتها عن الاعتدال قیل انه غیر معتدل و لا قوی و وجه معرفة الاعتدال القوة و صحتها یعلم من قوة الجسم بأسره و من قوة کل عضو من اعضائه علی انفرادها بأفعالها فإن وجدت الافعال لا یشوبها تقصیر و لا فساد فاستدل بذلک علی صحة

قوة الجسم و العضو، و ان وجدتها مقصرة او

أدب الطبیب، ص: ۹۲

فاسدة فاقض[۲۵۷] بفساد القوة بتقصیرها و لیس یقنعک ان تعلم ان اجناس القوی ثلاثة علی ما ذکرنا دون ان تعلم ما تحت کل جنس من هذه الأجناس من انواع القوی فتعلم ان القوة الطبیعیة أربعة انواع من القوی و هی القوة الجاذبة و القوة الماسکة و القوة الهاضمة و القوة الدافعة. و ان لجنس القوة الحیوانیة القوة التی یکون بها النبض و النفس و القوی التی یکون بها الأنفة و الغضب و حب الترأس[۲۵۸]. و ان القوة النفسانیة نوع القوی الحساسة الخمس و نوع التخیل و نوع التمییز و نوع الذکر و نوع القوی المحرکة بإرادة. و بعد تحصیلک لأنواع هذه القوی بفصولها و خواصها و ما لکل عضو من الاعضاء منها فحینئذ تکون قد اتقنت امر قوی الجسم فبذلک تقدر علی حفظها علی الجسم بأسره و علی عضو عضو من اعضائه و تقدر علی اصلاح ما فسد منها او زیادة ما نقص او نقصان ما زاد و ذلک أمر ضروری فی الطب، و یلزم الطبیب ان یعلم من امر القوی ایضا متی تفعل افعالها و متی تمسک عن افعالها لیخدم کل قوة فی وقت فعلها بما تستحقه من الخدمة فان القوة المولدة لا تزال تفعل التولید الی تمام الشیء المتولد و کماله ثم یتیسر[۲۵۹] للفعل قوة اخری ان احتیج الی ذلک. و مثال ذلک فعل المولدة لتصویر الجنین ان کان ذکرا ففی ثلاثین یوما او خمسة و ثلاثین یوما، و أنثی ففی أربعین یوما ثم تمسک المولدة عن فعلها و تفعل المربیة فعلها الی تمام عظم الشیء المتربی کتربیة أعضاء الانسان الی تمام منتهی الشباب و هو خمس[۲۶۰] و ثلاثون سنة، فاما الغاذیة ففعلها دائم ما دام الشیء المتولد موجود[۲۶۱] و الحیوان یحیا. فاما اختلاف الأسنان فان علمه واجب ایضا علی الطبیب اذ کان لکل سن من الاسنان من التدابیر فی حال صحته و حال مرضه غیر ما للآخر و ذلک انه ان لم یعلم المزاج الطبیعی الخاص (لکل) سن لم یقدر ان یعلم مثلا الغذاء الموافق له و لا الشراب و لا غیرهما من الاشیاء الحافظة للصحة بتشابهما[۲۶۲] فاذا لم یعلم ذلک کان اجدر الا یعلم الأشیاء الدافعة للامراض بمضاداتها، من ذلک ان سن الصبیان لما کان أرتب الأسنان لکون الجنین من الدم و المنی و هذان جمیعهما رطبان و انما تکون

أدب الطبیب، ص: ۹۳

الجنین بانعقادهما من الغذاء الشبیه بأمزجتهم کاللبن للرضیع و ما جانس ذلک، و المقابل فی الطرف الأبعد لسن الصبیان سن الشیوخ لانها یابسة جدا لأن الاعضاء تبلغ فی الشیخوخة الغایة القصوی من الجفاف، و المتوسطة بین هذین الطرفین هو سن الشباب الذین هم فی عنفوان الشبیبة فلذلک تکون هذا السن وسطا فی المزاج فهی ایبس من سن الصبیان و الین من سن الشیوخ فهذا حال اختلاف الاسنان فی الرطوبة و الیبس فأما اختلافهما فی الحرارة و البرودة فواجب تبینه ایضا علی الطبیب غیر انا نذکر من ذلک هاهنا کالذی ذکرناه من امر الرطوبة و الیبس اذ کان ما نذکره من هذه[۲۶۳] الجمل یحث المحب لصناعة الطب إن کان له ذکاء و قریحة محمودة علی استیفاء علم جمیع (ما) یذکره من کتبه التی ألفت لعلمه فنقول ان سن الصبیان حارة جدا لقرب عهدها[۲۶۴] من مبدأ الکون من المنی و الدم و الروح التی کلها حارة. و ذلک موجود حسا، و سن الشیوخ باردة لبعدها من الابتداء المقدم ذکره و لانطفاء[۲۶۵] الحرارة فی أبدان الشیوخ و استیلاء البرد علیها صاروا یجدون و یسرع الیهم الم ما لا یجده غیرهم من ذوی الاسنان الباقیة و لذلک صارت ابدانهم تجف و تسرع الی قبول الأمراض الباردة و اذا لمست ابدانهم وجدت باردة[۲۶۶] فاما سن الشباب فلم یختلف الناس فی حرارتها فقد اختلفوا و لا یلیق بهذا الموضع ذکره و لکن الوصول الی فهم ذلک انت تقدر علیه من کتاب جالینوس فی المزاج و فی مواضع أخر من کتب بقراط أیضا، فأما جالینوس فیری أن قوة الحرارة فی سن الصبا[۲۶۷] و فی سن الشباب کلتاهما سواء الا ان حرارتهما تختلف فی المقدار لأن حرارة الصبا توجد اکثر مقدارا من حرارة الشباب و الین و حرارة الشباب أقل مقدارا و أحد کیفیة و قد قسم قوم السن بأربعة أقسام و قالوا أن مزاج کل واحد مشابه لمزاج اخلاط البدن و أرکانه و فصول السنة فقالوا ان سن الصبا حار رطب مشابه لمزاج الدم و الهواء و فصل الربیع، و سن الشباب حار یابس کمزاج الصفراء و النار و فصل الصیف، و سن الکهول بارد رطب کطبع البلغم و الماء و فصل الشتاء، و سن الشیوخ بارد یابس کطبع السوداء و الارض و فصل الخریف من الوثاقة کوثاقة القسمة

الاولی غیر ان التدرّب بمعرفة اصناف القسم نافع جدا فی ذلک.

أدب الطبیب، ص: ۹۴

القول فی سحنة البدن

فأما سحنة البدن فانها تابعة لمزاجه فلذلک یجب علی الطبیب ان یحکم معرفة السحنة و أول ما ینبغی ان یعلمه من ذلک ان مزاج جملة البدن یعرف من خمسة اشیاء و جمیعها داخل تحت اسم السحنة و معنی کل واحد منها غیر معنی الآخر. و أحد هذه الخمسة کیفیة الجوهر و الثانی مقدار لحم البدن و شحمه و الثالث ()[۲۶۸] و الرابع حالات شعره و مقداره و الخامس لونه، فأما کیفیة الجوهر فانه اذا کان حار الملمس فان البدن حار المزاج و ان کان باردا فالمزاج بارد و کذلک القول فی المعتدل. و اما قوامه فهو ان کان صلبا فهو یابس و ان کان لینا فهو رطب و ان کان بین[۲۶۹] ذلک فهو معتدل و اما مقدار لحمه و شحمه فانه إن کان لحیما فهو رطب و ان کان معرقا فهو یابس و ان کان بین ذلک فهو معتدل. و ایضا فان البدن ان کان سمینا فهو بارد و ان کان لا شحم له فهو حار و ان کان بین ذلک فهو معتدل، فأما ما یعرف من حال البدن من جهة شعره فهو یدل من ثلاثة وجوه و هی مقداره و شکله و لونه فأما مقداره فهو ان یکون کثیرا او قلیلا- او غلیظا او رقیقا فأما کثرته و غلظه فیدلان علی البرودة و اعتداله فی الجمیع دلیل علی اعتدال المزاج فأما شکله فهو ان کان جعدا دلّ ذلک علی الیبس و ان کان سبطا دلّ علی الرطوبة و ان کان بین ذلک دلّ علی الاعتدال، فاما ما یدل علی لون الشعر فهو ان کان اشقر او احمر فهو یدل علی الاعتدال و ان کان أسود دلّ علی الحرارة و ان کان ابیض دلّ علی البرودة و ان کان کمدا کان برده اقوی و أشد و ان کان اسود دل علی الحرارة و الیبس. و مع علم الطبیب بالاستدلال بهذه الأصول مع فروعها و اختلاطها و تعرفه لمزاج جملة البدن بها فانه قد ینبغی ان یعلم ایضا معرفة مزاج عضو عضو من اعضاء البدن یکون من هذه بأعیانها و یکفیه ان یعلم من هذه ما ذکرناه فقط دون ان یقسم کل واحد منها الی ما یتقسم الیه و یعلم ما ذا یحدث کل قسم لیعلم بذلک علی ما ذا یدل و ذلک کخصب البدن و کثرة لحمه فانهما نوعان احدهما تابع للمزاج الطبیعی و هو المزاج الرطب باعتدال، و الآخر المزاج المکتسب من التدبیر المرطب للبدن و کذلک ینبغی ان یقم فی الشحم و غیره و کذلک یلزمه ایضا ان یعلم ان هذه القضایا لا تصح له الا فی البلدان المعتدلة فأما البلدان الخارجة[۲۷۰]

أدب الطبیب ؛ ص۹۴

أدب الطبیب، ص: ۹۵

فی المزاج عن الاعتدال فلا یصدق فلذلک ینبغی ان یستثنی فی قضایاه بذلک و یحکم علم ذلک لیصح له استدلاله له و کذلک قد یخطی کثیر مما یستدل علی مزاج جملة البدن من عضو من اعضائه کالذین قضوا علی الأفطس انه رطب المزاج و علی الأقنی انه یابس المزاج و علی الأعین انه رطب و علی الصغیر العینین انه یابس المزاج و بارد ایضا و ذلک ان الذی یقضی بذلک علی الاطلاق لم یعلم ان القوة المصورة التی طبعها الباری تبارک فی الحیوان قد تصور أعضائه بحسب ما یتهیأ لها من کثرة المادة و قلتها و بحسب کیفیاتها الجیدة و الردیئة. و قد یقصد أیضا ان یجعل حالات الأعضاء بحسب اخلاق النفس و قواها فاذن[۲۷۱] واجب احکام ذلک.

القول فی طبیعة البدن

و أما أمر تعرف طبائع الأبدان فأمر واجب معرفته علی الطبیب بالضرورة لأنه اذا کان قصده حفظ صحتها او معالجة أمراضها و کانت صحة البدن انما تحفظ بما شابهها فلا سبیل الی معرفة ما یشابه مزاج البدن او یعرف مزاج البدن اولا و هو الذی أرادوا فی هذه المواضع بقولهم طبیعة البدن اذ کان اسم الطبیعة عند بقراط و عند سایر الأطباء اسما مشترکا لأنه قد یقع علی مزاج البدن کما قلنا و قد

یقع علی هیأته و قد یقع علی القوة المدبرة لأفعاله، و بالجملة فان المقصود الیه من اسم الطبیعة هاهنا انما هو المزاج الذی یخص البدن فاذن[۲۷۲] یلزم الطبیب ان یعرف مزاج البدن الذی یقصد لحفظ صحته او لعلاج مرض به. و قد بین القدماء ان اعطاء علامات یتعرف بها مزاج شخص شخص من الناس ممتنع لان الاشخاص بغیر نهایة و امزجتهم ایضا کذلک و ما لا نهایة له محال الأحاطة بعلمه فلما کان ذلک کذلک التمسوا معرفة انواع الأمزجة و اجناسها و حصلوا ذلک و میزوا کل جنس و نوع بخواصه و فصوله التی ینفصل بها من غیره لیکون ذلک قانونا لساير من أراد ان یعرف أی مزاج من الاشخاص قصد لحفظ صحته او لعلاج مرضه فمن لم یحکم من الاطباء معرفة هذا القانون و ما سواه من قوانین هذه الصناعة کان بالواجب ممرضا للاصحاء قاتلا للمرضی و من تأدب و انتبه لما یلزمه من واجب الفعل و الشرع اوجب[۲۷۳] لنفسه المصلحة و للناس

أدب الطبیب، ص: ۹۶

فانه سیأخذ نفسه بالتماس ما جهله من هذه الأصول فی القوانین التی لا یمکنه اذا أنصف نفسه ان یتسمی طبیبا دون معرفتها التی احدها ما نحن بسبیله فی هذا الباب و علم اجناس المزاج و هی تسعة فاحدها هو المزاج المعتدل و الثمانیة خارجة عن الاعتدال و هذه الثمانیة الخارجة عن الاعتدال منها اربعة مفردة و هی الحار و البارد و الرطب و الیابس، و اربعة مرکبة و هی الحار الرطب و الحار الیابس و البارد الرطب و البارد الیابس. و لا یغنی الطبیب ان یعلم ان ذلک کذلک دون ان یعلم ان لطبایع الأبدان طبقات اوسطها المعتدل الطبع و ان عن جنبتی هذا الوسط طبقات من الامزجة الصحیة و المرضیة الی ان تنتهی الی نهایة ما یمکن من الفساد ما لا یحصی. و ان یعلم ایضا ما لکل نوع من هذه الطبقات من العلامات التی یستدل بها علیها و مثال ذلک العلامات التی ذکروها للمزاج الحار و المزاج البارد فانها و ان کانت کأنها تدل علی شیء واحد فانها بالحقیقة هی بأعیانها تدل علی اشیاء کثیرة لانها تدل علی نوع المزاج الحار و هو واحد و بکثرتها و قلتها و شدتها و ضعفها و تغایر أزمنتها تدل علی أمزجة أشخاص النوع کلها و ذلک ان علامات المزاج الحار الیابس مثلا هی ان یکون الصدر واسعا و العروق واسعة و النبض عظیما و النفس ذات شجاعة و نجدة و البدن کثیف العضل وثیق المفاصل مقاربها و الجلد أسود او أدم صلب و الشعر کثیر أسود و الشحم قلیل و البدن قضیف، و أضداد هذه العلامات هی علامات البدن البارد الرطب، فکما ان الامزجة الحارة الیابسة و الباردة فی الشدة و الضعف کثیرة لا تحصی، کذلک هذه العلامات و امثالها من علامات باقی انواع المزاج الثمانیة لها طبقات و منازل بعضها أشد من بعض لا تحصی تدل الطبیب علی مزاج الاشخاص الذی قصده حفظ صحتهم او علاج امراضهم و یلیق بقولنا هذا احضار علامات الطبائع اذ لیس لذلک قصدنا بکتابنا هذا و انما ذکرنا ما ذکرنا علی طریق المثال و التشبیه للعقلاء من اهل صناعة الطب و حبا للمتعلمین. فأما افاضل هذه الصناعة فانهم بما قد قرأوه[۲۷۴] من کتبها یستغنون عن کثیر من ذلک فلنکتف[۲۷۵] بما ذکرناه فی هذا الباب و لنعد الی مقصدنا فنقول اما إذ فرغنا من ذکر جمل و عیون الأمور الطبیعیة التی کانت حاجتنا الی ذکرها ماسة فی ذکر مصالح البدن و إصلاحه

أدب الطبیب، ص: ۹۷

و تدعو الضرورة للطبیب خاصة و لساير من قصد صلاح جسمه الیه اذ کان قصدنا من تأدیب الطبیب انما کان لصلاح نفسه و تقویم أخلاقه اولا و قدمنا ذلک علی مصالح جسمه لتقدم النفس بالشرف علی البدن جعلنا لذلک بابا مفردا هو الباب الأول الذی قبل هذا ثم لما قصدنا فی هذا الباب الثانی ذکر مصالح البدن لانه الجزء الثانی من شخص الانسان و قلنا فیما تقدم من هذا الباب انه لا یسع الطبیب الجهل بمعرفة اعضاء البدن و بمراتبها اذ کان منها شریف مخدوم و منها خادم ایضا و منها ما خلقت آلات و خدما للنفس الناطقة و منها ما خلقت مع ذلک آلات و خدما للطبیعة و قلنا انها مختلفة الأمزجة و الهیآت و ان من قصد حفظها و علاج مرض ان عرض لواحد منها فهو محتاج الی معرفة جمیع الحالات فان الطبیب أحوج الناس الی ذلک لیصلح حال جسمه هو اولا ثم حالات أجسام الناس کما انه ینبغی ان یؤدب نفسه اولا قبل التعرض لما ذکرناه من هذه الصناعة الشریفة فلذلک دعتنا الضرورة ان نری لتدابیر الأعضاء قانونا یقدر ذو الفطنة اللطیفة و القریحة الصافیة ان یستعمله فی جملة البدن و فی عضو عضو من اعضائه و لم یکن لنا

بـد فی ذلک من اتخاذ مثال الطریق الذی یجب ان نسلکه فی ذلک القانون فاتخذنا من جملهٔ الاعضاء الدماغ مثالا و ذکرنا من الطرق الواجب ذکرها و من الأمور الطبیعیـهٔ التی هی ضـروریهٔ فی بقاء الشـخص و کیف ینبغی ان نختار منها الأصلح غیر إنا قصـدنا بـذلک تنبیه الطبیب علی ما لا بـد له من عمله، و اذا کان ذلک قد تم فقد ینبغی لک ایها المحب لهذه الصـناعهٔ ان تنقل ما ذکرناه فی الدماغ الی باقی الأعضاء الشریفهٔ اعنی القلب و الکبد و الی بقیهٔ الأعضاء النافعهٔ فی البقاء و هی آلات النفس و آلات الغذاء کالمعدهٔ و الکبد و بالجملـهٔ الی عضو عضو من سـایر اعضـاء الجسم مـا کبر و مـا صـغر من الاعضاء الآلیـهٔ و الی سایر الاعضاء[۲۷۶] المتشابهٔ الأجزاء لتختـار لکـل عضـو من اعضـاء الجسم مـا اصـلحه من تلـک الأمور الطبیعیـهٔ أعنی حالاـت الهواء و الحرکـهٔ و السـکون و المـأکول و المشروب و الاستفراغ و الاحتقان و النوم و الیقظهٔ و الأعراض النفسانیهٔ و البلدان و الأعمال و العادات و قوهٔ الجسم و السن و السحنهٔ و طبیعـهٔ البـدن. فتختار من کل واحـد من هذه لجملهٔ البدن و لعضو عضو من اعضائه ما یوافقه بالکمیهٔ و الکیفیهٔ و الزمان و المکان علی النحو الـذی قـدمنا ذکره فی بـاب بـاب لکل واحـد مفرد علی تقصـی فروع کل أصل من هـذه الأصول. فان کان انسان من الناس الی ذلک محتاج و هو یستعمله فی حال صحته و فی حال

أدب الطبیب، ص: ۹۸

مرضه دائما مهما هو[۲۷۷] حیّ و انما الفضـیلهٔ لأهل هـذه الصـناعهٔ و لافاضل الناس الـذین یقتدون رأی الافاضل من الاطباء هی انهم یختارون من کل واحـد من هـذه اوفقه و انفعه و لا یسـتعملون منه إلا ما لا بـد من اسـتعماله للبقاء بالشـخص او بالنوع و مثال ذلک ما یسـتعمل لبقاء الشـخص المأکول و المشـروب و سایر تلک الامور الطبیعیـهٔ المقدم شـرح عیونها فان الفاضل لا یأکل الا ما حاجته الیه ماسـهٔ و فی الوقت الموافق و المقـدار الکافی و کذلک ما یشـربه و کذلک یفعل فی[۲۷۸] سـایر اعماله و حرکاته و سـکونه و نومه و یقظته و بالجملهٔ سایر ما یدعوه الطبع الی استعماله فان فضیلته فی ذلک هو الا یأخذ منه بحسب اللذهٔ لکن بحسب الحاجهٔ فانه من اقبح الامور ان تکون البهائم لا تسـتعمل من هذه الأمور الا بحسب حاجتها و یکون من یری بنفسه انه عاقل یستعمل منه فوق حاجته، و اشد من ذلک قبحا من یجهـد فی الوصول منها الی ما فوق طاقته کالذین یتخذون المعاجین[۲۷۹] و الجوارشنات[۲۸۰] لیقوون من الجماع علی المقدار الکثیر و هذا للانسان مهلک و أشـباهه، و مع ذلک قبیح بالعقلاء فانه أعظم قبح و أسمج بالطبیب المدعی تدبیر الخواص و العوام من النـاس، فاسـتعن ایهـا الحبیب علی طبعـک بعقلـک و علی التفهم قلـهٔ بصـیرتک بمنافعـک بقراءهٔ کتب المتقـدمین و علی التفهم لأقاویلهم بلقیا الخبیرین بها لتزداد بـذلک علما و تقـدر علی العمل المحمود فبالعمل مع العلم تنل الصالحات و تبلغ الخیرات. و أری انه من الصواب بعد ما قدمته من هذه الجمل ان أذکر جملا من الوصایا التی تحث الطبیب علی ما یصلح بقیهٔ اعضاء البدن الکبار و یسـتدل بها علی اصـلاح باقی الاعضاء ثم اتبع ذلک بوصف سـیرهٔ الطبیب کیف ینبغی ان یکون و کیف یرتب تدابیره لجسـمه یوما یوما سائر ایام حیاته و بذلک یتم هذا الباب.

أدب الطبیب، ص: ۹۹

القول فی الحث علی مصالح الأعضاء و أقدمها بعد الدماغ، القلب

و ینبغی للطبیب ان یعنی بـأمر صـلاح القلب العنایـهٔ الشدیـدهٔ لانه معـدن الحیاهٔ و محل الروح الحیوانی و منشأ الحرارهٔ الغریزیـهٔ و منه تسـری الروح الحیوانیـهٔ فی العروق الضـوارب النابتـهٔ منه الی سـایر البـدن، و من لطیـف دمه یصـعد الی شـبکهٔ الـدماغ مع لطیف القوهٔ الحیوانیـهٔ لتحول هناک و تهـذب فیکون الـدم للدماغ غذاء و للروح الحیوانیهٔ (....) و للروح النفسانیهٔ مادهٔ (.....) و خلق القلب بشـکل صنوبرهٔ کشـکل الجوهر النارى الـذی فیه و العنایـهٔ بصـلاح القلب مأخوذهٔ من أصـلین احـدهما بصـلاح سایر ما یرد الیه من خارج من الهواء المروّح من ناریته و بما یمد الروح الحیوانیهٔ التی فیه. و الثانی بصـلاح الدم الواصل الیه لیغذوه و یحفظ القوهٔ الحیوانیهٔ و الحرارهٔ الغریزیـهٔ کما ینمی و یحفظ النار الزیت فلـذلک ینبغی للطبیب ان یعنی دائما بصـلاح الأغذیـهٔ التی تولد الدم و یبین ان مما هو لطیف

بهذین الأصلین و یتمم صلاحهما، تقوم تلک الأمور الطبیعیهٔ المقدم ذکرها فی تدابیر الدماغ و الأخذ منها بحسب صلاح القلب. و قد بیّن القدماء ان القلب آلهٔ للقوهٔ الغضبیهٔ و بصلاحه تستقیم أفعال هذه القوهٔ و تعتدل الأخلاق و تضعف القوهٔ الغضبیّهٔ لان الدم یصفو[۲۸۱] و النفسانیهٔ تقوی، و بفساد القلب تفسد الغضبیّهٔ و تصیر الأخلاق سیئهٔ، فالذی به یستدل اولا علی حالات القلب ثم علی حالات سایر أعضاء البدن هو نبض العروق و علم النبض للطبیب فی حفظ الصحهٔ و فی معالجهٔ المرض علم عظیم النفع لأنه کما قال جالینوس مخبر لا یکذب فلذلک و اشباهه ینبغی ان یتوفر علی حفظ القلب.

القول فی الکبد

و الکبد ایضا فهی عضو رئیس خلق لتکوین الدم و ذلک ان الکبد تجذب الیها بالقوهٔ الجاذبهٔ التی خلقها اللّه عز و جل فیها و فی کل مغتذ[۲۸۲] الصافی من الغذاء التی قد طبخته المعدهٔ و انضجته نضجا اولا فاذا انطبخ فیها اعنی فی الکبد و نضج نضجا ثانیا صار بالقوهٔ المغیرهٔ فی مدهٔ الزمان الذی قد مسکته القوهٔ الماسکهٔ دما و بعد ذلک تنفذه و تدفعه الی

أدب الطبیب، ص: ۱۰۰

الاعضاء و ترسل ذلک فی العروق (النابته) منها الی کل عضو ما یشاکله و بحسب کفایته بعد ان تأخذ منه هی غذائها و تبقی منه ما لا یصلح لغذائها و لا لغذاء الاعضاء من عکر و زبد و ماء ذلک تقدیر العزیز الحکیم و خلقت الکبد بشکل هلالی ذی زیادات محدودب الظاهر أخمص الباطن لیمکن بذلک احتواؤها[۲۸۳] بتقعیرها و باصابعها الزائدهٔ علی المعدهٔ لتسخینها و تعینها علی طبخ الغذاء فیکون مثالها مع المعدهٔ مثال القدر الموضوعهٔ علی الموقد و بالقوی الطبیعیهٔ التی فی الکبد یتم الکون لان منها قوی أول و هی المصورهٔ و المربیهٔ و ثوانی و هی الجاذبهٔ و الماسکهٔ و الهاضمهٔ و الدافعهٔ، و بصلاح الکبد تصلح جمیع هذه و تصلح حال الحی فلذلک یجب علی الطبیب العنایهٔ بها فیما یرد الیها من الأغذیهٔ و الأشربهٔ و ما یبرز عنها و بالجملهٔ من تقدیر الأمور الطبیعیهٔ بحسب مصلحتها کالذی تقدم به القول.

القول فی المعدهٔ

و بعد العنایهٔ من الطبیب بالاعضاء الرئیسهٔ أعنی الدماغ و القلب و الکبد فانه ینبغی ان یعنی بتنقیهٔ الأعضاء التی هی خدم هذه الرئیسهٔ و نفعها عام لسایر الجسم و أشد هذه تقدما المعدهٔ لأن الطبخ الأول للغذاء فیها یکون و بها اذا کان ما یفعله الفم و الاسنان و الاضراس و اللسان مع تقطیع الطعام و طحنه و اشباه ذلک لا یستحق ان یسمی هضما و لا طبخا اذ کان منزلته منزلهٔ ما یصلحه الطباخ من التقطیع و الدقّ قبل طبخه. فالمعدهٔ بالحقیهٔ هی اول آلات الطبخ و لذلک جعل لیفها الآخذ عرضا لیفا موریا لکی تحتوی به و تقبض علی الطعام لیتم لها سحقه و طبخه فی مدهٔ ما من الزمان و تتعاون علی ذلک قوتان احداهما الماسکهٔ و الأخری المغیرهٔ و هی الهاضمهٔ، و هاتان القوتان فعلهما یتلوان فعل القوهٔ الجاذبهٔ (شیء لا تفعلان هاتان القوتان شیئا) کما ان القوهٔ الدافعهٔ ثالثهٔ فی فعلها للقوتین المتوسطتین و لذلک جعل للمعدهٔ طریقان احدهما ینجذب الیها منه ما یرد الیها و هو المتصل بالمریء و الآخر المسمی البواب و هو الثقب المتصل بأول المعا المسمی الاثنی عشری. و المعدهٔ فی اسفلها الذی هو اوسع جرمها لحمی لأجل ان اکثر النضج به یکون و أعلاها عصبی لأجل ان أکثر الحس لها به یکون. و اذا کان نفع المعدهٔ ما ذکرنا فبحق یجب علی الطبیب ان

أدب الطبیب، ص: ۱۰۱

یعنی بصلاحها و أول صلاحها هو نقاؤها[۲۸۴] و نظافتها مما قد بقی فیها او تولد فیها من الفضلات العفنهٔ لیرد الغذاء الیها علی نقاء کما ان أول صلاح طبخ الطباخ هو نظافهٔ قدره و آلات الطبخ و بعد ذلک فأحمد الأمور للمعدهٔ و لسایر الاعضاء هو الا یورد الیها الا ما وافقها من الطعام و الشراب و غیرهما مما یرد الیها و الموافق لها یحتاج ان یکون موافقا فی الکمیهٔ و فی الکیفیهٔ و فی الترتیب و فی

الوقت فان الطعام و الشراب اذا لم یکونا فی مقداریهما فوق مقدار الحاجة و کانت کیفیتهما[۲۸۵] موافقة فی الحرارة و البرودة مثلا و رتبت الأغذیة ترتیبها الموافق فقدم مثلا الطعام اللطیف السهل الانهضام قبل الطعام البطئ الانهضام و قدّم ایضا الطعام قبل الشراب و کذلک ایضا اذا حفظ زمان الهضم و لم یورد علی المعدة طعام آخر کان جمیع ذلک مع سایر ما تقدر للمعدة من باقی الأمور الطبیعیة أعنی الحرکة و السکون و النوم و الیقظة و الاستفراغ و الاحتقان و سایر ما یبقی من ذلک یصلح لحال المعدة و لحال سایر البدن فلذلک یلزم الطبیب العنایة بها و ایضا مما یحتاج ان یذکر به الطبیب لیعنی بعلمه من أمر المعدة هو ما ذکرناه اولا من استنظافها مما یتولد فیها و المتولد فیها نوعان من الأخلاط فأحدهما یمکن صلاحه و نضجه مع الأغذیة حتی یصل الی الکبد و یتولد منه دم[۲۸۶]. و النوع الآخر من اخلاطها لا یمکن ان یکون دما و لذلک یجب العنایة باخراجه عنها اما بالاسهال او بالقذف فالنوع الأول الذی یمکن کونه دما هو البلغم و لذلک یجب ان یعنی بنضجه و اصلاحه کالذی یأمر به المشایخ و اصحاب الامزجة الباردة الرطبة و من یتولد فی معدهم البلغم کثیرا لتخلف هضمهم ببرد معدهم بأکل العسل و ما وافقهم من الجورشنات، و شرب الیسیر من الخمر الصرف فی جملة اغذیتهم و نظایر ذلک. و أما النوع الثانی من الأخلاط المتولدة فی المعدة التی لا تستحیل دما و لا یمکن صلاحها فهی[۲۸۷] مما یتولد فیها او ینصب الیها من الصفراء او المرّة السوداء او من الأخلاط الصفراویة و الأخلاط السوداویة، و اخراج هذین الخلطین من أسفل یکون بما یسهلهما من الأدویة المسهلة لهما اذا مالا الی اسفل او بالقذف ان مالا الی ناحیة فوق، فقس علی ما ذکرته لک و احسن التقدیر توفق إن شاء اللّه.

أدب الطبیب، ص: ۱۰۲

القول فی الأمعاء و الطحال و المرارة و الکلی و المثانة

و ینبغی للطبیب ایضا ان یصرف عنایته الی علم جوهر بقیة الاعضاء الخادمة و منافع کل واحد منها لیعلم بذلک بما یصلحه فانه لا یغنیه فی بقاء الجسم و حفظ صحته صلاح حالات المخدومة دون صلاح الخوادم، و هذا الاعضاء هی الخوادم التی جعلها البارئ تعالی فی الرتبة الثالثة لخدمة المعدة و الأمعاء الدقاق الثلاثة أعنی المتصل بالبواب و الاثنی عشری و الصایم مع ما[۲۸۸] جعلت طرقا لیتقدم منها ما قد فرغت المعدة عن عمله فان لها منفعة أخری و هی ان العروق الدقاق التی ترد الیها من الکبد المسماة الماساریقی و تفسیرها المصافی خلقت لتجتذب صفو الغذاء الی الکبد لیصیر فیها دما، و لذلک عرّجت هذه الامعاء تعریجا کثیرا فاما باقی الأمعاء فهی الغلاظ فالمنفعة فیها انها طرق فقط لتنقیة ما یتبقی من الثفل و لذلک یجب العنایة ببروزه و خروجه منها و ان قصرت الطبیعة عن اخراجه و لذلک یلزم الخادم للطبیعة و هو الطبیب و هو یعلم کیف ینبغی ان یکون اخراجه و ذلک ان اخراج الثفل و تسهیل بروزه یحتاج الی تفقده یوما یوما فانه کما ان الحاجة الی الغذاء یوما فیوم کذلک الأمر فی خروج اثفاله، فأول معین فی بروز الثفل بسهولة هو ان یکون الغذاء سریع الانهضام و لا یصعب علی المعدة انضاجه لکی یکون قد انطبخ و سحق بعض النضج بالصنعة و الطبخ من خارج ثم بالفم ثم ینبغی ان یکون الغذاء فی مزاجه مشابها لمزاج المغتذی به اذا کان صحیحا و بما یعین خروج البراز فی الامزجة الباردة و فی المعد المستولی علیها البرد و البلغم خلط الاشیاء الملطفة بالاغذیة لیعین علی تولد الصفراء و تحریکها و صبها الی الامعاء لتحث البراز علی الخروج و هذه الأشیاء الملطفة هی الأشیاء الحریفة کالکمون[۲۸۹] و الکراویا[۲۹۰] و الدارصین[۲۹۱] و الزنجبیل[۲۹۲] و الفلفل و العسل فیما ذکرناه اعظم فعل

أدب الطبیب، ص: ۱۰۳

لأنه مما یلطف بنضج البلغم و یعین علی کونه دما و مما ینفع فی ذلک منفعة عظیمة شرب الخمر و هو صرف او قرب من الصرف و فی الشتاء یکون مزاجه بالماء الحار و الأنبذة المایلة الی الحلاوة نافعة من ذلک و ان تختلف الامعاء عن دفع البراز لبرد مزاجها او لبلغم قد کثر و غلظ فیها او لیبس ما صار الیها من الثفل او لعظم ریاح قد تولدت من نوع الغذاء فیلزم الطبیب الحیلة لاخراجه بالحقن

بالأشیاء المسخنة للامعاء و المذیبة للبلغم و الطاردة للریاح و المزلقة ایضا کالخطمیة المضروبة فی ماء العسل و الزیت و کما قد طبخ فیه کمون و خطمیة[۲۹۳] او حلبة[۲۹۴] و کمون و خلط مع ذلک العسل و الزیت و حقن به و ذلک و امثاله نافع فی حفظ الصحة و تنقیة الأمعاء و الریاضة و تعدیل الأمور الطبیعیة کلها فی ذلک أعظم نفع، و لا ینبغی ان یهمل منها شیئا. و اما الطحال و هو عضو له منافع کثیرة أظهرها و أعظمها هو تنقیته و جذبه لعکر الدم من الکبد ثم طبخه لما صار الیه حتی یصیر منه المرة السوداء ثم انفاذ جزء من هذه المرة الی فم البلغم یسدّها بما فیها من القبض و بما فی هذه المرة من الحمض تحرک الشهوة للطعام. ثم لتعین الطحال علی امتحان المعدة للطبخ باحتوائه علی جرمها کما تحتوی الکبد من ناحیة الیمین و کما یجللها الثوب من قدامها جمیع ذلک لإسخانها و لهذه المنافع و الأفعال من الطحال یجب الأهتمام بأصلاحه و تنقیته اذا وجد الطبیب منه تخلفا فی فعله کما یعطی الأشیاء التی تجلو و تقوی حدته و تخرج ما فیه مثل السکنجبین[۲۹۵] العسلی و العنصلی و الکبر المعمول بالخل و نظایر ذلک. و کذلک یجب علی الطبیب النظر فی امر المرارة فانها آلة خلقت لتجذب من الدم ما یعلو علی طبخه الکبد من الزبد کالذی یأخذه الطباخ بالمغرفة من الزبد الطافی علی الطبیخ لتنظفه منه و من ذلک الزبد اللطیف الخفیف یکون المرار الاصفر بطبخ المرارة له و هی مع ذلک بعد تغذیتها منه تنفذ منه فی عرقین الی أسفل المعدة و الی الامعاء لتعین المعدة علی الهضم بحرارته و ایضا لتعین البواب علی اخراج ما نضج لتعین الامعاء الغلاظ علی دفع الرجیع و یخلیها[۲۹۶] دائما من البلغم الذی یکثر فیها لبرد مزاجها

أدب الطبیب، ص: ۱۰۴

فلذلک یجب العنایة بالمرارة و بتفقد حال ما یتکون فیها و ما هی علیه من قوة الجذب و الدفع بتعدیل الأطعمة و الأشربة و الحرکات و الأستحمام و بالجملة سایر الأمور الطبیعیة. و کالقول فی المرارة کذلک القول فی الکلی و المثانة فانهما عضوان خلقا لیجذبا الیهما مائیة الدم فهما بعد أخذهما منه ما یغذوهما یخرجاه بالبول فلذلک ینبغی للطبیب ان یتفقد ما یخرج من البول و ینظر فی امر البول فی کمیته اعنی فی کثرته و قلته و فی کیفیاته علی اختلاف ضروبها کالوانه و قوامه و سهولة خروجه فإن علم الاستدلال فی البول علی حالات آلات الغذاء کلها خاصة و علی حالات سایر البدن عامة فی حال الصحة و فی حال المرض عظیم النفع للطبیب فلذلک یجب ان یعنی[۲۹۷] بعلم دلائله و بقراءة ما ألفه الأطباء من الکتب، و لذلک ایضا یجب العنایة بتفقد الکلی و المثانة لما لهما من الافعال و المنافع بتعدیل الأغذیة و الأشربة خاصة و سایر الأمور الطبیعیة.

القول فی الرئة و الصدر

و من الأعضاء الخوادم للاعضاء الشریفة النافعة فی بقاء الحیّ الرئة فانه عضو له منافع منها صون القلب و الترویح عنه لإنفاء بخار الحرارة الناریة التی فیه و لاستجلاب الهواء الصافی البارد الیه و لتصفیة حرارته کالذی تفعله المروحة من استجلاب الهواء الی النار لتنقی عنها ما أجمع علیها من الدخان و الرماد فیصفو بذلک کذلک تفعل الرئة و لذلک خلقت اسفنجیة خفیفة. و لشرف نفعها أحرزت یصونها بسور یحیط بها مرکب من عظام و عضل و أغشیة و غیر ذلک و هو الصدر، و لها من المنافع للحیّ انها مع الصدر اکثر الأسباب فی تولد الصوت و کونه فلذلک یجب علی الطبیب الاهتمام بمصالحه جمیعا و ذلک بتعدیل الاغذیة و الأشربة و خاصة الهواء المحیط بالشخص و بحرکاته فان ذلک اسرع الیهما و بالجملة ینبغی ان یصلح لهما جمیع الأمور الطبیعیة لیدوم لهما ذلک و لسایر اعضاء البدن ما ذکرناه و ما لم نذکره و للسلامة و الصحة، و لم نذکر ما ذکرناه من هذه الأعضاء الا علی طریق التنبیه و المثال للطبیب علی ما یجب ان یعمله فی سائر اعضاء البدن فلذلک ینبغی له ان یعرف اعضاء البدن کلها الآلیة و یعلم اعضاءه التی هی فی المرتبة قبل الالیة و هی المتشابهة الاجزاء

أدب الطبیب، ص: ۱۰۵

لانها هی الاصول للاعضاء الالیة. ثم یلزمه ان یکون عالما بما منه رکبت الاعضاء المتشابهة الاجزاء لیعلم کیف یحفظها فیلزمه ان

یتقدم عنده العلم بأمر الاخلاط، و قبل العلم بالأخلاط العلم بالمزاج، تتکون الاخلاط من الاسطقسات فلذلک قالوا ان هذه الأشیاء هی الأمور الطبیعیة للجسم مع اسبابها و علاماتها و لهذه العلل و لکثرة بحوثها و تفنن طرق العلم بها صنّف القدماء لکل فن منها کتبا فإن أحببت علم ذلک علی اتقان فیجب ان تلتمسه علی ترتیب و نظام فتقرأ کتب فن فن منه علی توالی الأمر الطبیعی لبدن الانسان و أحمد ما قرأته فی ذلک کتب جالینوس و منها خاصة الستة عشر کتابا التی رتبها الاسکندرانیون[۲۹۸] للمتعلمین لهذه الصناعة و سنذکرها علی ترتیبها و بأسمائها فیما بعد بمشیئة اللّه تعالی. فیجب ان تصرف العنایة الی درسها علی من یفهمها فان کتاب الأسطقسات منها مقدم قبل المزاج و المزاج مقدم قبل علم التشریح و منافع الأعضاء و هذه مقدم قبل القوی الطبیعیة و کذلک أجروا القول فی ترتیبها فاذا قد انتهی بنا القول الی هاهنا فلنرجع الی ما ینبغی للطبیب ان یأخذ نفسه به من التدابیر و السیاسة لبدنه و لنفسه یوما یوما فنذکره لتکون مصالحه تامة و سیرته کاملة و بذلک یکون کمال هذا الباب.

القول فی التدابیر و السیاسة التی ینبغی للطبیب ان یدبر نفسه بها فی کل یوم مدة حیاته

فنقول انه ینبغی للطبیب بعد اتفاق ما قدمنا

ذکره مما یلزمه علمه ان یبدأ فی کل یوم باستنظاف ما یبرز من سایر منافذ بدنه کالذی یبرز من منخریه و عینیه و فمه و نظایرها و تزکیتها بالماء و لیس یکثر فی هذه المنافذ الفضلات الا لکثرة الأکل و الشرب و سوء ترتیبها فلذلک یکون انفع الأشیاء فی تذکیة الحواس و نقائها هو تعدیل المأکول و المشروب و ایضا فان الطبیب مضطر الی حضور مجالس الأفاضل و الادباء و الأدب

أدب الطبیب، ص: ۱۰۶

لائق به و لیس من الأدب التنخع و التبصق و التثاؤب و التمطی و اشباه هذه الأشیاء و جمیع هذه و نظایرها انما تأتی علی التملی من الطعام و الشراب فینبغی للطبیب ان یحذر ذلک و ما یملأ الرأس و یفعل هذه الأشیاء العشاء فیجب ان یتوقاه و بعد ذلک فینبغی ان یعنی بفمه بالسواک و الشنونات التی تجلو الأسنان و تطیب النکهة و تشد اللثة کالسعد[۲۹۹] و الأذخر[۳۰۰] و نظایرهما و یأخذ فی فیه من العود[۳۰۱] ما یمضغه قلیلا قلیلا لیطیب بذلک بنکهته و یقوی معدته و دماغه و کذلک من المصطکی[۳۰۲] و نظایرهما. و لذلک قال جالینوس: فقد کان رجل به رائحة ردیئة من فیه فعنی بعلاجها حتی نقصت و قلّت بالقیّ و الاسهال و شرب الادویة التی تصلح لها ثم کان بعد فی کل یوم یلقی الی فمه احیانا حماما و احیانا شیئا من الساذج و احیانا غیر ذلک من الاشیاء الطیبة الرائحة و لم یکن یخرج من منزله الا بعد ان یفعل ذلک.

ثم یجب ان یتبع ذلک بتفقد روائح سایر اعضائه فما انکر منها من رائحة قابله بما یزیل تلک الرائحة کالتوتیا[۳۰۳] لروائح الابط و الذرایر التی تقمع الروائح الردیئة. و کذلک یلزمه ان یتفقد کلما فضل عن اعضائه مما لا حاجة ضروریة للجسم الیه فیزیله کالزائد من الأظافیر و الفاضل من شعر رأسه و وجهه و غیر ذلک مما شابهه. و یتلو ما ذکرناه عنایة الطبیب بلباسه فانه ینبغی له ان یتعمد شیئان احدهما النافع و ذلک کاللبن و المسخن فی الشتاء و کالرقیق الناعم فی الصیف و الآخر ما جمل و حسن عند ابناء نوعه و لم یخرج عن طبیعة مثله فان الطبیب الخادم للسلاطین یحتاج من الکسوة و الطیب الی اکثر مما یحتاج الیه طبیب العامة.

و یجب للطبیب ان یحرس حواسه کلها و لا یستعملها الا فیما اجتلب نفعا[۳۰۴] او دفع ضررا[۳۰۵] فان نطق نطق عن علم و تحصیل و لا یسمع منه لفظة مکروهة. و ینبغی ان یتحفظ

أدب الطبیب، ص: ۱۰۷

فی الفاظه خاصة فی مجالس الملوک و الرؤساء فلا یسأل الا عما یعنیه أمره و لا یجیب الا عما سئل عنه و کذلک یلزمه فی حراسة بصره و ذلک بان لا ینظر الی حرمة لیست له بمحرم نظر هو عنه غنی و لا الی غلام و یجتهد فی ان یکون نظره دائما فی کتب الصناعة و فی دیوان شریعته فان کتب الشرائع تقوم الاخلاق و تبعث علی الأعمال المحمودة و کتب صناعته تکسبه علما بها، و یجب علی

الطبیب حراسهٔ سمعه و ذلک بأن لا یسعی الی محادثهٔ الجهال و لا الی استماع اقاویل الأشرار و مذاهب الآراء الردیئهٔ و حسم ذلک عنه هو بألا یجالس اهل هذه الأمور و لا یخالطهم و لا یجادلهم ما امکنه فان تهیأ له مذاکرهٔ فاضل و الا کان الأنس بالوحدهٔ و الخلوهٔ بالدرس له اعظم الأنس. و هکذا ینبغی للطبیب ان یأخذ نفسه فی حراسهٔ حواسه الباقیهٔ و ذلک بأن یحرس نفسه من اشتمام الروائح المکروهه[۳۰۶] المفسدهٔ لدماغه او ملامسهٔ الاعمال المفسدهٔ لبدنه، و ینبغی ان یجتهد فی تعدیل هواء مسکنه و مجلسه و ذلک بأن لا یجاور ما أفسد هواءه من مسبک نحاسی او أتون حمام او مجمع ماء ردیء او مدبغهٔ او ما شابه ذلک. ثم یجب علی الطبیب ان یقسم یومه و لیلته أقساما[۳۰۷] بحسب حاجاته و مصالحه و یجتهد فی ان یکون وقت نومه اقل الأوقات و بحسب الحاجهٔ فقط لان النوم کأنه موت ما و الاعمال فانما تتم بالیقظهٔ فلذلک یجب ان یکون زمان الیقظهٔ اکثر من زمان النوم. و ینبغی ان یجری زمان أعماله (....) بحسبها و مثال ذلک ان اول الافعال التی ینبغی للعاقل ان یفعلها بعد قیامه من نومه و نظافهٔ جسمه و حواسه علی ما تقدم به القول هو الصلاهٔ فان الشکر للمنعم و الإقرار له بالوحدانیهٔ و الخشوع بین یدیه اذ هو العلهٔ لکل خیر و القادر علی کل فعال من الواجب عقلا و شرعا و بالتنصل و الاقلاع عن العیوب مع نقاء القلوب یمحص الذنوب و یجیب الدعوات و یوصل الی کل محبوب فلذلک و امثاله ینبغی ان یکون أول الأفعال الصلاهٔ و ذلک یکون فی الجزء الأخیر من اللیل. ثم یجب علی الطبیب ان ینعطف من صلاته الی قراءهٔ جزء من کتب شرعه اذ هو الآمر له بالخیرات و الباعث له علی الصالحات ثم یعدل الی قراءهٔ ما قد رتبه له من کتب الطب حسب ترتیب القدماء لذلک فاذا توجه له الخروج الی مرضاه عاد فصلی صلاهٔ الصبح النهاریهٔ و سأل اللّه تبارک و تعالی ان ینجح سعیه و ان یشفی المرضی علی یدیه و خرج بنیّهٔ صادقهٔ الی مرضاه الذین قد نالتهم انواع المکاره و عیونهم

أدب الطبیب، ص: ۱۰۸

ساهرهٔ من عظم البلاء فی حال ما کان هو نائما[۳۰۸] معافی[۳۰۹] فیحمد اللّه علی ما وهبه له کثیرا و یسأله المعونهٔ علی برئهم فاذا وافا المریض و سأله عن حاله و عرف اخباره طیّب نفسه و وعده بالبرء و السلامهٔ فان یکن المریض او من یخدمه یعون و یفهمون وصف أدویته و أغذیته بل اثبتها لهم فان ذلک اسلم له و لهم و ان لم یکن ممن یعی[۳۱۰] تولی هو اصلاح ما یحتاج الیه بیده فان لم یتهیأ له ذلک لم یصف له شیئا لأن سکوته عن وصفه لمن لا یعی و لا یؤمن منه الخطأ هو أصلح للمریض و للطبیب و بعد أن یستوفی العیادهٔ لمرضاه فیجب ان یعود الی مجلسه المرسوم له فیجلس لمن یجیئه من المرضی و یحسن المسائلهٔ[۳۱۱] و لم أذکر هاهنا کیف ینبغی ان تکون المسائلهٔ للمرضی و لا کیف ینبغی ان یکون المرضی و لا کیف ینبغی ان یکون خدمهم لأنی قد أفردت لکل معنی من ذلک بابا رسمته به یأتی فیما بعد بعون اللّه و لکن علی الطبیب ان یوسع خلقه و یتحمل من المرضی ضجرهم و ای کلام سمعه منهم بغیر تحصیل لم یحفل به و لکن علیه ان یحصل من جمیع ما یسمعه ما ینتفع به و یستشهد بها علی صحهٔ مرضه و ینبغی للطبیب ان یکون فیه رحمهٔ و لا یتم ذلک الا بتقی و خوف من اللّه جلّ و عزّ و اذا کان الطبیب کذلک لم یسمع منه الا بالصدق و لم یفعل الا الخیر مع ساير الناس کافهٔ. و اذا فرغ عن حوائج الناس ثم اخذ فی مصالح جسمه من استحمام و أکل و شرب فعلیه ان یعدل ذلک لجسمه حسب ما یوافقه بالکمیهٔ و الکیفیهٔ و بحسب الزمان و المکان و ان احتاج الی الاکل مع غیره فلا یتبع فی اکله و شربه محاب الاصحاب بل یأخذ من کل أمر طبیعی بحسب الواجب و بمقدار الحاجهٔ لا بحسب اللّذهٔ و یکون هو المعلم لغیره الصواب من ذلک و لیجد مضغ ما یأکله و لیمتص[۳۱۲] ما یشربه و الأحمد للطبیب ان لا یجالس شراب النبیذ لانه یضیّع زمانه و یستثقل مکانه و لیحذر ایضا مخالطهٔ الأحداث و کثرهٔ المزاح فانه ینشط علیه الجاهل و الوقاح. و لا ینبغی للطبیب ان یجاذب النساء لئلا یسقط عند العامهٔ و الرؤساء و لا یصح

أدب الطبیب، ص: ۱۰۹

للطبیب کسب الأموال من التجارهٔ لألا[۳۱۳] یقطعه عن العلم و یکسبه الخسارهٔ و لا یصلح للطبیب التشاغل باللعب و الملاهی لئلا یسخف و یصیر واهی. و لا یلیق بالطبیب اذا أراد شرب النبیذ أ لا یشربه الا للأنتفاع به و اکبر ما یمکنه ذلک اذا شربه وحده و احمد

اوقات شرب النبيذ له أول الليل بعد انهضام طعامه لانه حينئذ ينفذ الغذاء و يعين الكبد بحرارته المعتدلة على هضمها لصفوة الغذاء دما لان الخمر أقرب الأشياء الى كون الدم. و يجب ان يشرب من الخمر و الماء بحسب ما يوافقه و يكون شربه قليلا قليلا و منادمته لأهل علمه أعنى قراءة كتبهم و لا يزال تارة يقرأ و تارة ينسخ و هو بين ذلك يشرب الى حين النوم فهذا ما كان ينبغى ان اذكره من اصلاح الطبيب لجسمه كما ذكرت اصلاحه لنفسه فى الباب الذى قبل هذا، و فيما ذكرته فى هذا الباب من مصالح الجسم كفاية لذوى الالباب و المحبين للآداب.

أدب الطبيب، ص: ۱۱۰

الباب الثالث فيما ينبغى للطبيب ان يتوقاه و يحذره

و ينبغى للطبيب مع ما تقدم[۳۱۴] به القول من التحذيرات له و الوصايا فيما يصلح نفسه و جسمه ان يحذر أشياء أخر كثيرة فى حفظ الأصحاء و فى معالجة المرضى نحن نذكر منها هاهنا ما تهيأ ليستدل به على ما لم نذكره، فأول ما ينبغى للطبيب أن يحذره و عليه الاحتراس منه هو الا يدبر أحدا فى حفظ الصحة او فى معالجة عرض او يخير عقل من يريد تدبيره و عقل من يخدمه و بعد ذلك أصلاح ما يوافقه فى تدبيره ثم حينئذ يأخذ فى تدبيره و الا فالأصلح له و للمريض هو ألّا يدبره فيسوق الى المريض و الى نفسه ضروبا من المكاره و يكون قد جهل من ذلك جهلا يصعب عليه تلافيه و ذلك لمخالفة قول الجليل بقراط حين قال: و قد ينبغى لك الا تقتصر على توخى فعل ما ينبغى دون ان يكون المريض و من يحضره كذلك و الأشياء التى من خارج. فان بقراط قد أتى فى هذه الوصايا التى ينبغى ان يستوصى بها الطبيب و يحذرها من أمر المريض فى نفسه و فى أمر خدمه و عوّاده و ذلك بقوله و من يحضره. و اما قوله الاشياء التى من خارج فانه يفهم منه امر موضعه الذى يسكنه و هو انه المحيط به و أدويته و اغذيته و انواع تقديرها و اصلاحها و جميع ما تدبر به المريض من استحمام و دلك و دهن و رياضة و اشباه ذلك من التدابير و العلاج التى ان استعملها الطبيب فى غير موضعها[۳۱۵] و بغير المقدار الذى يحتاج اليه بها ضرّ المريض و لم ينفعه و كان بذلك قد ترك موعظة بقراط

أدب الطبيب، ص: ۱۱۱

المقدم ذكرها و الأخرى التى قالها فى المقالة الأولى من أبيديميا[۳۱۶] و هو قوله: و ينبغى ان تلزم نفسك شيئين احدهما ان تنفع المريض و الاخرى الا تضره و لان جالينوس قد ذكر فى تفسيره هذا الفصل قولا يليق بما نحن بسبيله و ينفع اقتصاصه هاهنا ما يفعله فلذلك أرى ان أتلوه اليك فاستمعه و تدبره بغير ضجر

قال جالينوس و ينبغى للطبيب ان لا يتبع ارادة المريض اذا لم تكن موافقة لصلاحه و لا ينبغى ان يحمله على ذلك رهبة منه و لا رغبة فى ماله بل من اللّه يجب ان يرهب و اليه ينبغى ان يرغب. و ينبغى للطبيب ان لا يكون حقودا و لا حسودا و لا عجولا و لا ملولا و لا صلفا و لا شرها بل يكون للذنب صافحا و للناس مسامحا و ثابتا[۳۱۷] متوقفا و بالأمر عارفا[۳۱۸] لينا[۳۱۹] متواضعا و الى الخيرات مسارعا[۳۲۰] قنوعا شكورا و بحسن الثناء مسرورا عن المآثم عفيف و فى باطنه و ظاهره نظيف. و اذا كان الطبيب آخذا لنفسه هذه الاخلاق المحمودة فانه لا يرى ان يقابل جاهلا لئلا يكونا فى الجهل بالسوية. و لا يرغب فى الحرام من الأموال لئلا يكون محتال[۳۲۱] قال فكم ممن قد أرغبهم الأشرار من الرجال و النساء ببذل الأموال و المواعيد و انواع الخدم فلشرههم و جهلهم اعطوا ادوية قتاله و فرزجات اسقطت الأجنة و أشباه ذلك من الأمور المهلكة جميع ذلك جهلا بالعواقب و كفرا بالمنعم فلو سعدوا بصحة الفكر و جودة التمييز لعلموا ان الخالق تبارك عادل لا جور عنده و انه يكافئ المرء بحسب دينه فمن قتل قتل و من أفقر فقر و من سلب سلب و من أمرض أمرض و من خدع خدع. و لو علموا بان الإمهال من البارى تعالى للمذنب تدريجا له و حجة عليه لسارعوا فى الاقلاع عن الذنوب و زهدوا من الدنيا فى كل محبوب و كان الخير الحق هو عندهم المطلوب. فان لم تكن ايها الحبيب ممن قد نصب بفهمه لهذه الأقاويل و وهبت له السعادة فاقبل وصايا الجليل بقراط فانه قال انه لا ينبغى لك ان تخدع بجزع أمراة تراها مكروبة

فزعة من حملها فترحمها و تعطیها دواء

أدب الطبیب، ص: ۱۱۲

یسقط جنینها فانه ان لم تفزع من اللّه تعالی و لا- وجه لقتل الجنین بل یجب تربیته، و لتربیته أجر عظیم[۳۲۲]. فأما أمه الردیئة فلا تستعمل معها الرحمة[۳۲۳] فان فضیحتها سبب لصلاح غیرها من النساء فاحذر ان تعطی مثل ذلک اللّهم الا ان تری انت اعطاء ذلک خشیة علی الحامل او علی الجنین من التلف و لا فرق بین ان تعطی الدواء او تشتریه. و یجب علیک ان تبدأ قبل تعرضک لعلاج الطب بقراءة کتاب بقراط فی عهوده لتفهم وصایاه و تلزمک عهوده و تدخل تحت ایمانه التی حلّف بها و استحلف المنتحلین لصناعة الطب ایضا لیلزمهم ذلک جمیع شروطها. و انا أحکی لک فصلا من ذلک الکتاب و تفسیر جالینوس له لتستدل به علی غرضه و علی کثیر مما قصدنا له فی هذا الباب. قال بقراط: و اقصد فی جمیع التدبیر بقدر طاقتی منفعة المرضی فان الأشیاء التی تضرهم و تدنی منهم بالجور علیهم فامتنع علیهم بحسب رأیی. قال جالینوس ان بقراط یحلّفنا کیف نستعمل صناعة الطب طلبا لمنفعة المرضی و ذلک ان الطب فقط یمکن فیه بتلک الاشیاء بأعیانها التی ینتفع بها ان نضر فیجب اذن علی من کان من شأنه ان یکون طبیبا فاضلا ان یکون انما تصرفه فیما ینتفع به المرضی.

و ما أحسن قوله فی استثنائه فی قوله بقدر طاقتی و ذلک ان کثیرا من الناس تجده یضرّ بالمرضی و لا ینفعهم کثیر منفعة بغیر ارادة فاما الذین یمکنهم ان ینفعوا المریض و لا یفعلوا ذلک فقوم أشرار و ذلک ان الفکر منهم ردئ لا صناعتهم و هم الذین یجبرون علی تجاوز هذه الایمان، و اما بقراط فبحسب رأیه یضمن أن یمنع من جمیع الأشیاء التی تضر و یعطی جمیع الأشیاء التی تنفع. و قد أحسن بقراط فی استثنائه و قوله بحسب رأیی و ذلک ان امتحن فی جمیع الأشیاء انما هو الرأی و هو الذی منه یظن الانسان انه خیّرا او شریرا یری من ذلک انا نجد کثیرا خلقا فعلوا افعالا ردیئة و لم یجاوزوا علی ذلک عند ما احتجوا فان ما کان منهم بغیر أرادة و لا معرفة. و کثیر من الناس فکروا فی فعل الشر فلم یفعلوه فنزل بهم الحکم. ثم قال ان من امکنه ان یمنع الأشیاء التی تضر و لم یحب ان تفعل فهو الانسان الشریر المتجاوز العهد. و أما الذی یحب أن یفعل الخیر غیر انه لا یمکنه فعله فلیس هو سببا للبلیة لانه لم یمکنه صرفها.

و ینبغی لک ان تستوصی بوصیة بقراط التی وصی بها نفسه فانه قال لا أشق ایضا عن من فی مثانته حجارة بل اترک ذلک لمن کانت صنیعته هذا العمل، و لیس ینبغی لک ان تفعل ذلک

أدب الطبیب، ص: ۱۱۳

من الشق عن الحجارة فقط لکن فی امثاله کقدح العین و بزل الماء و نظایرهما من اعمال الید التی لها قوم قد تفردوا بها لئلا تدخل نفسک فیما لیس من عملک فتهلک المرضی و تهلک.

و لا- ینبغی للطبیب ان یعالج مریضا لم یتحقق عنده مرضه لئلا یوقعه فی مرض آخر و لعله ان یکون اعظم من الأول فتحتاج ان یعالج من العلاج. و لا ینبغی للطبیب ان یسقی دواء مسهلا الا بعد حذر و توق[۳۲۴] فان وجب عنده اعطاؤه فیجب ان یستجیده و یقوم علی اصلاحه و یختار له الزمان و الوقت فان الصیف و الشتاء یکرهان للاستفراغ و خاصة وسطیهما و کذلک وسطی النهار و اللیل. و لا ینفع الطبیب مدح الأشرار و اهل الخدع له فلذلک لا- ینبغی له ان یسرّ بذلک لانهم مخادعون بحمدهم و محتالون لاستعباده و استقراض رجله بشکرهم.

و لا- ینبغی للطبیب ان یحفل بذم ذام له علی صواب أتاه و ینته عن الصواب و لو ناله مکروه[۳۲۵] و لا- یلتفت الی قول یسمعه من المریض لا- یرضیه فان کثیرا من الامراض تفسد التخیل و التمییز بل ینبغی له ان یعمل ما یجب و یتبع فی ذلک قول بقراط حین قال: اذا فعلت ما ینبغی و لم یکن ما ینبغی فانت عن فعل ما ینبغی لا تقلع ما دام الأمر کذلک، و لنکتف بما قلناه فی هذا الباب من هذه الجمل و التذاکیر مع ما تقدم و لنتبع ذلک بما جانسه من الوصایا التی یلزم الطبیب ان یتقدم بها الی خدم المریض.

أدب الطبیب، ص: ۱۱۴

الباب الرابع فیما یجب علی الطبیب ان یوصی به خدم المریض

و اذا کانت الضرورة تدعو فی معالجة المرضی الی من یخدمهم لعجزهم فی خدمة نفوسهم و لان الطبیب لا یمکنه خدمتهم علی الکمال فقد یجب ان یکون لهم من یقوم بمصالحهم الموافقة لعلاج الطبیب و تدبیره للمریض، و لان خادم المریض لا یمکنه علم ذلک الامر الا من الطبیب فلذلک یجب علی الطبیب ان یتقدم الی الخادم بما یحتاج الیه وقت بوقت. و یجب ایضا علی الطبیب ان یفتقد علی الخادم حسن طاعته له و هل یعی فی عقله و بطشه بالقیام بما یؤمر به فانه لیس کل عاقل یصلح لکل عمل و لا کل من یجید اعمال المریض یصلح لخدمته، و ذلک ان الخادم یحتاج ان یکون عاقلا أدیبا شغفا له دربة و بطش بالأعمال الموافقة للمریض و یحتاج ان یکون له هیبة علی المریض و متی لم تکن هذه اوصافه دخل الضرر علی المریض فی نفسه و علی الطبیب فی صناعته من المرضی. و اما ما یدخل من الضرر من جهة رداءة الأمانة و الدین فهو عظیم ایضا لان القلیل الأمانة من الخدم قد یدعوه شرهه و رغبته الی هلاک المریض. أما بما یبذله له المریض[۳۲۶] نفسه لیبلغ شهوته او بما یبذله له اعداؤه و کذلک ایضا متی لم یکن الخادم للمریض شفقا علیه لم یؤمن منه التهاون بخدمته و بغیر شک ان من لم تکن له دربة بالأعمال التی یحتاج الیها المریض کان فی ذلک علیه اعظم ضرر کالذی رأیته من جهل خادم تولی اصلاح ماء الشعیر لمریض کنت أشرت علیه بأخذه و کان المریض من اهل الأدب فوثقت بعقله و دربته فأمر خادمه باصلاح ماء الشعیر و أخذ منه

أدب الطبیب، ص: ۱۱۵

ما اخذه فلما کان بعد اربع ساعات و اتانی رسوله مذعورا فوافیته و هو فی کرب فسألت عن السبب فی ذلک فقال لم أجد غیر ماء الشعیر فحدست علی البلیّة جاءت من اصلاحه فقلت ان کان تبقی منه شیئا فهاتموه فجاؤونی بشیء جامد ابیض یشبه النشأ المطبوخ اذا برد فسألته کم شربت من هذا فقال رطلین بالبغدادی فبادرت و قذّفته فرمی به و قد بدأ یفسد فخرج عنه و کانت الخیانة الأولی منه جهل خادمه بصنعته و الثانیة کثرة ما أخذ منه. و لان من المرضی من لا یمکنهم تعریف الطبیب ما یجدونه اما لأجل المرض فی نفسه کأصحاب السکتة و البرسام و نظایرهم، او لان المریض طفل لا یعقل او أعجمی او أخرس. و امثال هذه الموانع، فلذلک یحتاج الطبیب الی معرفة حالات هؤلاء ممن یخدمهم و لا یتم ذلک لخدمهم الا بما یوصیهم و ینبههم علیه الطبیب من تفقد الحالات و العلامات التی یحتاج الیها و متی لم یمکن الطبیب ان یتولی اصلاح دواء المریض او یصلح لحضرته فیجب علیه ان یوصی المتولی لخدمته بعد علمه بفهمه کیف یصلح دواءه[۳۲۷] و غذاءه و مقدار کل واحد منهما و زمانه و غیر ذلک من سایر تدابیره و لأن منزل المریض ربما کان غیر موافق له لمجاورته بما یؤذیه من روائح او اصوات او غیر ذلک من المضرات به فیجب علی الطبیب ان یأمر بنقله من ذلک المنزل الی الأوفق له و یجب ان یحذر المواضع التی تحتقن فیها الأهویة و البخارات الردیّة کسفل الدور التی لا تخترقها الریاح و لا ینقی هواها فان ذلک مفسد جدا و لیختر له من البیوت الریاح الموافقة له و یأمر ایضا باصلاح هوائه المحیط به بما یوافقه من البخور و الزهور و الریاحین بحسب ما یوحیه مرضه و الوقت مع جمیع ذلک یجب الا یترک حول المریض و لا بقربه متی ما یبرز من جسمه کبراز او نفث و خاصة ما له رائحة کریهة فان ذلک یضرّ به فی مرضه و یمرض خدمه و یجب علی خادم المریض الا یخبره بما یغمه و لا بما یحزنه و لا یسمعه و لا یوریه ما یکرهه و بالجملة فان جمیع ما یعمل مع المریض ما لا یوافق عمل الطبیب فهو یفسد علیه علاجه فیجب ان نحذر من ذلک کما حذر منه و تقدم بالقول فیه الجلیل بقراط فی الفصل المقدم ذکره و هو قوله و قد ینبغی لک الا تقتصر علی توخی فعل ما ینبغی دون ان یکون المریض و من یحضره کذلک و الاشیاء التی من خارج، فقد جمع هذا الفصل جمل ما بسطناه و ما لعله قد بقی مما لم نذکره فتدبره و قس بجمیع ما شرحناه ما لم نشرحه لتصل بذلک الی الغرض بعون اللّه تعالی.

أدب الطبیب، ص: ۱۱۶

الباب الخامس فی آداب عوّاد المریض

و لان حالات المرض مختلفة حسب الامراض و ذلک ان من الأمراض ما یذهب معها تمییز المرض کالوسواس و السکتة و ما جانسها فلذلک ینبغی الا یعادها و لا بل یسأل عن حالاتهم فقط. و من الأمراض امراض تقلق المریض و لا یمکنه معها کلام الناس لاستحیائها له الی ما تدفعه الطبیعة بتواتر او بتغیر روائح فلذلک یجب أ لا یعاد هؤلاء ایضا لئلا یلحقهم المکروه و الأذی بصبرهم علی ما یحرکهم علی الخروج من براز و قذف و غیر ذلک و لمثل ذلک لا ینبغی ان یعاد من سقی دواء مسهلا و لا من عرض له اسهال المرض فی یوم شربه للدواء.

و من الامراض امراض حادة سریعة التنقل و التغیر تحتاج الی مبادرة فی التدابیر من الطبیب و من خدم المریض فیجب ان یتقدم الطبیب ایضا الی اهل المریض الا یدعو عایدا و لا احدا یدخل الیه الا بمن یخدمه فقط لیوفر ما خدمه علی خدمته و لا یشغل زمان التدبیر بما لا ینفع المریض.

و من الامراض ایضا ما یبعث المریض علی قول ما لا یریده و ایضا علی افعال لا تصلح کالذی یعرض لکثیر من اصحاب السوداء و من حدث بهم ضرر من المالیخولیا[۳۲۸] فلا وجه لعیادة هؤلاء فکم عاید قد خرقت ثیابه فضلا عن الشتیمة. و اذا کان امثال هؤلاء المرضی لا یجب ان یعادون فاذن یحتاج العاید بما سوی هؤلاء من المرضی ان یعلم اذا عاد مریضا کیف ینبغی ان تکون عیادته فأوّل ذلک هو انه یجب ان لا یطیل عند المریض الجلوس

أدب الطبیب، ص: ۱۱۷

و لا یدخل الیه الا بثوب نقی و رائحة طیبة لتقوی بذلک نفسه و تحرکه و تسوقه الی التشبه به و لا ینبغی لاهل الصنائع الردیئة ان یعودوا المرضی لئلا یضروهم بروائحهم و یفسدوا علیهم الهواء کبائع الکبریت و القطران و دبّاغ و قصّاب و غیرهما و لا ممن تعلق بهم الروائح الردیّة فالأنفع للمریض الا یعوده هؤلاء و امثالهم و قال جالینوس فی تفسیره لقول بقراط و ابیدیمیا و ما ینظر الیه یعنی ما ینظر الیه المرضی انه ینبغی ان یطیل اللّبث عند المریض من عوّاده أصدقهم الیه و اقربهم الی قلبه فأما غیرهم فالتدبیر فیهم أحد أمرین اما ان لا یدخلوا الیه أصلا او ان لا یراهم طویلا و ینبغی للطبیب اذا دخل الی المریض من یستثقله ان یلبث قلیلا ثم یقول انه ینبغی للمریض ان یهدأ لیقوم من عنده فان ذلک یحدث فی فکره لذّة و فی حین بصره قد یلتذ برؤیة اشیاء دون اشیاء من الوان و أشکال و زهر و نبات و أصناف النبات و الصناعات و الصور ما لا یلتذ رؤیته او یکرهها غیره فقد ینبغی للطبیب ان یسأل أهل بیت المریض عن الاشیاء التی کان یلتذها فیأمر بادخالها علیه الی البیت الذی فیه المریض و لا یخبره بما یغمه من خبر تجارة خسرت له فیها سبب و لا یذکر بحضرته ذکر میّت و لا خبر ردئ لمریض آخر و لا ینبغی للعاید ان یستخبر عن مرضه استخبار متقص[۳۲۹] فان ذلک لا ینفع المریض من العاید الا ان یکون طبیبا و لا ینبغی له ایضا ان یشیر علیه بدواء و لا بغذاء قد کان نفعه او سمع بانه نافع فان ذلک ربما حمل المریض بجهله او لشدة ما به ان یستعمله فیضر به و یفسد علی الطبیب عمله و ربما کان ذلک سببا لهلاک المریض. و لا ینبغی للعاید ان یعارض الطبیب بحضرة المریض متی لم یکن من اهل العلم فیوقع له الشک فیما وصفه الطبیب کالذی رأیته من بعض المشایخ و ذوی النبل عند نفوسهم و قد حضر عند مریض کنت أدبره فبدأ یسأل المریض عن حالاته و حال دوائه و غذائه فی امس یومه الذی کنا فیه ثم حضرت قارورته فتکلم و انا فی جمیع ذلک ساکن لیحس بسوء أدبه فما انتبه لذلک بل وصف دواء فلما فرغ من صفته قمت منصرفا فقال لی المریض تقوم و ما وصفت لی شیء و لا سمعت منک یومی هذا کلمة قلت صدقت و کذا یجب، قال و لم، قلت اولا فلأن هذا الشیخ قد ناب عنی و ما بقی لی شیء اقوله. و الثانیة لانک قد قنعت بذلک و أصغیت الیه فلا وجه لکلامی. أما الشیخ فانه خجل و ما عاد الی مثل ذلک، و کذلک المریض اعتذر فتأدبا جمیعا بذلک. و جمیع من کان بالحضرة و من سمع ایضا و انما أحضرت ذلک هاهنا لیتشبه به و یتأدب من لم یکن یعلم ذلک فلنکتف بما ذکرنا فی هذا الباب.

أدب الطبیب، ص: ۱۱۸

الباب السادس فیما ینبغی للطبیب ان ینظر فیه من أمر الأدویهٔ المفردهٔ و المرکبهٔ و فسادها

و لاـن الأدویـهٔ أعظم الأسـباب فی شـفاء الاـمراض فلـذلک یلزم الطبیب العنایـهٔ بمعرفتها اولا ثم الجیـد منها و الردیء. و الأدویـهٔ علی ضربین منها مفردهٔ و منها مرکبـهٔ فلـذلک تکون الاسـباب الجالبـهٔ الفساد علی الادویـهٔ المرکبـهٔ هی اکثر من الاسـباب التی فیها یدخل الفساد علی الأدویهٔ المفردهٔ و ذلک من جههٔ (انها) الخطأ فی الترکیب و قلهٔ الحذق بصنعهٔ التألیف و الترکیب و المزاج و الخلط. فاصغ لما أذکره ایها الطبیب فانک مضطر الی علمه. و قال فأول ما یجب ان یعلمه الطبیب و یعنی بالخدمهٔ فیه أمر الأدویهٔ المفردهٔ و لا یتم له و لا یصح بقراءته و معرفهٔ ذلک من کتب لکن بخدمته للأستاذین من أصحاب الأدویهٔ و حافظیها و خزنتها.

و الأدویـهٔ المفردهٔ علی کثرهٔ أصـنافها یـدخل علیها الفساد من وجهین أحدهما فیما یخص جواهرها و الآخر فیما یخص اعراضـها. فأما الفساد الداخل علی جواهرها فهو اجتنائها و ما قطع من الحشائش و الاشـجار و اسـتخرج من البذور و قلع من الأصول[۳۳۰] و الصموغ و اشـباه ذلـک قبل کماله الطبیعی. و ما أخـذ کـذلک من الثمار کان فجا و من البـذور کان کثیر الرطوبـهٔ ضـعیفا فلـذلک یجب ان لا تختزن منها شیئا قبل ان تحکمه الطبیعهٔ و تتمم نضجه.

و ما قلناه من ذلک هو بیّن لمن تأمل الفواکه و الحبوب و البقول فان الناس دائما ینتظرون بها للبلوغ الی کمال نضجها لقلهٔ الانتفاع بها قبل النضج فعلی الطبیب ان یعرف أزمنهٔ ذلک.

أدب الطبیب، ص: ۱۱۹

و کـذلک ایضا یجب الأیـدع الأدویـهٔ بعـد نضـجها الی ان تأخذ فی الفساد فیجری أمرها مجری ما انضج من الثمار فلم یقطف فتعمل الحرارهٔ الفاضلهٔ فسادا فهذا هو الفساد الداخل علی جواهر الأدویهٔ و امثاله، فأما الأعراض التی تلحقها بعد ذلک فهی من جههٔ خزّانها و قلـهٔ علمهم بـذلک او تهاونهم بحفظها و ذلک کالـذی یعرض لها من العفن اذا خزنت ندیهٔ فکبس بعضـها بعضا و کذلک یعرض لها من المواضع التی تخزن فیها اذا کانت المواضع ندیهٔ کسـفل الدور و خاصهٔ اذا لم تکن الأهویهٔ تخترقها و الشـمس تطلع علیها فلذلک یجب ان تجفف اولاـ فی الظـل لاـن الشـمس تضـعف قواهـا و الـدلیل علی ذلـک نقصـان ألوانهـا و روایحها و بعـد جفافها تخزن فی المواضع المعتدلـهٔ الأهویـهٔ و کـذلک ینبغی ان تحفـظ الأدویـهٔ الأرضـیهٔ کالأطیـان و الاحجـار و الأملاـح و الزاجات و العصارات فان المواضع الندیـهٔ تحیل هـذه و تفسـدها کما قلنا قبل. و یجب ایضا علی الطبیب ان یحـذر من الادویهٔ ما عتق و طال مکثه لان قوی هذه تضـعف و افعالها تنقص و کثیر منها یفسـد فیفعل الفساد لهرمها و منها ما یسـرع الیه الفساد لما فیه من الدهنیـهٔ و لـذلک تریـح و تتغیر بالیسیر من الندی کبزر الخشخاش[۳۳۱] و بزر الکتان[۳۳۲] و الفجل[۳۳۳] و اشباه هذه. و یجب ان یحذر خزن دوائین او اکثر فی اناء واحد لأن احدهما یغیر الآخر و الأقوی یفسد الأضعف و یدلّ علی ذلک اکتساب احدهما من الآخر روایحه و طعمه و لذلک لا ینبغی ان یجعل دواء فی إناء قـد کان فیه آخر الا بعـد نقائه من الأول فهذه الأشیاء و اشباهها تفسد الأدویهٔ بتقصیر خزّانها و توانیهم فتفسـد بغیر قصـد منهم لفسادها فیکون الضـرر الـداخل علی المریض فی علاجه و علی الطبیب فی عمله عظیما لا یسـتقال فلذلک یجب علی الطبیب ان یتیقظ لـذلک و لا یعول اذا وصف دواء علی ان یأخـذه من الصـیدنانی من أتفق ممن یخدم المریض بل یجب علی الطبیب ان ینظر الیه قبل اسـتعماله. و اما ما یجری من فساد الأدویهٔ بتعمد و قصد فهو اعظم ضررا مما یجری بغیر قصد و ذلک ان من الصیادنهٔ القلیلی الأمانهٔ ممن یخلط الدواء العزیز المثمن دواء یشبهه قلیل الثمن کالذین یغشون الأفیون بدقیق

أدب الطبیب، ص: ۱۲۰

الشـعیر و عصـارهٔ الخس و المحمودهٔ بالعنزروت[۳۳۴] و الزنجـار بالملـح و الکـافور بالرخـام و بالأـرز و اشـباه ذلک کثیر. و منهم من یسـتحل ان یعطی بدل الدواء دواء یشبهه فی المنظر و ان ضاده فی الفعل فیقتلون المرضی کالذی أعطی ممن دق ورق الدفلی لانسان طلب منه شیئا فقتل مریضه و للدهماء القلیلی الدین منهم حیل فی عمل ادویهٔ تشبه ادویهٔ بضروب من الحیل و الترکیب لا أحصیها و لا

یصلح ذکر ما یعرفه منها لئلا یتعلمه الأشرار. و لقد جاءنی بعضهم بطباشیر[۳۳۵] عرضه علی و قد کان باع منه لجماعة من الصیادنة فتأملته و شککت فیه فلما ذقته وجدته معمولا من الشب و عرفت بالحیلة فیه فتکلمت به و منعته من بیعه و انذرت من أشتری بالقصة. و من هذا النوع من یعمل القرنفل و الزعفران و المسک[۳۳۶] و اشباه هذه من اصناف العطر فاذا استعمله الطبیب علی سبیل الدواء دخل علی المریض منه الضرر ما لا یدخل مثله من جهة العطر و لذلک لا ینبغی لطبیب لم یکن خدم فی الصیدلة بین یدی حذاقهم و مشایخهم ان یتولی شراء دواء من صیدلانی او عطار و لا یعالج به مریضا فکم من صیدنانی قد طمع فی اطباء فدفع الیهم بدل دواء دواء آخر و لم یعلم ذلک الطبیب کما رأیت منهم من دفع الی طبیب بدل کمون کرمانی بزر خس و حب البان بدل الفلفل الأبیض[۳۳۷] فلم یعلم الطبیب بذلک و بینهما تضاد عظیم فی القوة و الفعل و کذلک رأیت من أعطی میو یزج[۳۳۸] بدل قطرا سالیون[۳۳۹].

و اما اعطاؤهم العصارات و الصموغ بعضها بدل بعض فکثیر لا تحصی لما بینها من التشابه فکم من مریض قد هلک فیما بین عمی الطبیب و قلة دین الصیدلانی فهذا و أمثاله یجری من أمر الأدویة المفردة فیجب علی الطبیب الأحتراز من انواع فسادها و اما فساد

أدب الطبیب، ص: ۱۲۱

الادویة المرکبة فأکثر و أعظم لأن اصناف تراکیب الأدویة کثیرة جدا و لکل نوع من الترکیب غرضا قصد نحوه و به یقع النفع فان تغیر عن صورته و نوعه بقصد او باتفاق دخل الضرر منه بحسب خروجه عن الغرض من ذلک ان ما عمل من الحبوب المسهلة معجونا بعسل او بغیره من الحلاوة فقد أفسد و صار یضر ضررا عظیما لان بالحبوب رکبت حبوب[۳۴۰] معجونه بمیاه فقط لیمکن جفافها و عملت حبا لتبقی فی المعدة فتجذب الیها بقواها الاخلاط و لا تتخذ و هی حارة الی الاعضاء فتنهکها و لهذه العلة لم یخلط بها شیء[۳۴۱] من الحلاوة لان الاعضاء لمیلها و استلذاذها للحلاوة تجذبها الیها فتجذب معها الأدویة الحارة التی تقع فی هذه الحبوب. و هذه الحبوب هی حب الاسطمنحون[۳۴۲] و حب القوقایا[۳۴۳] و حب المفاصل[۳۴۴] و ما جانس هذه مما یقع فیه المحمودة و شحم الحنظل[۳۴۵] و الشبرم و ما سوی هذه الادویة المسهلة الحارة من التغیر لصور أدویة مرکبة ایضا الداخل منه الضرر العظیم ما عمل من الحبوب المسهلة حبا صغارا کصغار الفلفل لینحل بسهولة و تنقی منه المعدة و الأحشاء بسرعة فان جهل الطبیب علم هذه العلة فعمله حبا کبارا طال مکثه و لم ینحل بسرعة و حل فوق مقدار الحاجة و ربما أفسد بجذبه الاعضاء التی یطول مکثه فیها. و یضد ذلک ما عمل من الحبوب التی أمر الأطباء بعملها کبارا کالحمص لیطول مکثها و لتبقی فتصل قواها الی الدماغ التی قصد لتنقیته بها و هذه هی حب الشنبار و حب الذهب و الأیارج[۳۴۶] فان الذی لا یعلم لم عملت کذلک متی عملها صغارا لم تبلغ له ما اراده و قصرت عن عملها. و کذلک مجری الأمر فیما عمل من الأدویة ناعما و قد أمر الأطباء بعمله جریشا فی السفوفات الجوارشنات فان جالینوس یذکر انه اشار علی انسان یشکو وجعا ما بجوارشن[۳۴۷] الکمون

أدب الطبیب، ص: ۱۲۲

فعاد الیه و ذکر انه قد عمله هو لنفسه علی النسخة التی رسمها له جالینوس و انه زاده وجعا.

قال جالینوس فوجدت الفساد من جهة إصلاح الدواء فی دقه لانه جعل دقّه ناعما ثم عجنه فأمرته ان یعید عمل النسخة بعینها و ینخلها بمنخل واسع لینحدر جریشها ثم یعجنه و یأخذ منه ما رسمته له فلما فعل ذلک و وجد نفعه جاءنی فعجب من ذلک فأخبرته بالسبب و انه من جهة الاصلاح و الترکیب. فهذا و امثاله من تغیر صور الادویة المرکبة کلها تجری هذا المجری من الفساد و اما الضرر من جهة مواد الأدویة المرکبة فهو ما اقول. أقول ان الفساد الداخل علی الأدویة المرکبة من جهة موادها اعنی الأدویة المفردة التی عنها یکون الترکیب یدخل علیها من عدة أوجه احدها ان تبدل الأدویة و تغیر جواهرها کالذی رأیناه من قوم یجعلون من الطریفل[۳۴۸] بدل الهلیلج[۳۴۹] الکابلی أصفر لرخصه و بین جوهریهما و فعلیهما فرق عظیم و اعظم من ذلک من لم یقنع بالأصفر حتی جعل بدل الأصغر قشور رمان و حسبک بهذا شر و فساد.

و الوجه الثانی من الفساد هو اسقاط دواء او اکثر من دواء من الدواء المرکب لغلائه او لقلة وجوده و لعل ذلک الدواء الذی اسقطه بشره و جهله هو عمدة الدواء و هو لا یعلم.

و الوجه الثالث هو الزیادة فی الدواء ما لم یذکر فیه ظنا من المرکب له انه یزیده نفعا بذلک او قصد للزیادة فی کمیته و ان قصد ایضا ان یبدل الأدویة و یزید أدویة و ینقص أخر کان اعظم للآفة و أقوی للفساد. و الوجه الرابع من الفساد هو الداخل من جهة کمیة الأدویة المفردة فی الوزن و ذلک کالأیارج الفیقرا فان کمیة ادویته من جهة عددها تسعة و من جهة وزن کل دواء من هذه التسعة هو ان یکون ثمنیه منها بالسوی فی الوزن و الصبر بوزن الثمانیة الأدویة الباقیة فیکون للدواء المرکب صنفین من الکمیة متی خرجا من مقادیرهما فسد الدواء و الدواء المرکب ایضا من جهة الزمان نوع[۳۵۰] آخر من الکمیة یلزم للطبیب النظر فیه و هو مدته و زمانه فان من الأدویة المرکبة ما لا یصلح استعماله دون بلوغها و نضجها و ذلک

أدب الطبیب، ص: ۱۲۳

(کالاقلوبیة)[۳۵۱] مثلا فان القدماء و خاصة (أول)[۳۵۲] مرکبها یأمرون بترکیبها ستة اشهر و دفنها فی الشعیر علی ما ذکر قوم ثم حینئذ تستعمل. و منها ما له زمان تکون قوته فیه مبقاة علیه فان جاوز ذلک الزمان ضعف فعله و قصر عمله و کان کالشیخ و ان افرط فی البعد عن ذلک الزمان ماتت قوته و بطلت و ذلک کالدرواق[۳۵۳] فانه ان جاز ثلاثین سنة ضعف فعله و کلما بعد عنها کان اضعف لفعله الی ان یعطل. و کذلک یجب ان ینظر الطبیب فی الفروق بین الترکیب فان ما عجن من الادویة بالعسل کانت مدته و عمره اطول لان العسل یحفظ قوی الأدویة و یعین الأدویة بایصاله لها و انضاجه و حلاه ما لا یوجد ذلک فی ادویة أخر من الأدویة الحافظة و هذه الحافظة هی العسل و الخل و الملح و الثلج ایضا یحفظ ما یجعل فیه فأما ما عجن من الأدویة بالمیاه کالحبوب و الأقراص فان أعمارها قصیرة لان قواها و افعالها تضعف سریعا فلذلک یجب ان یفتقد الطبیب امثال هذه الأشیاء من النظر فی أمر الأدویة و مع ما ینظر فی أمر الأدویة و جواهرها و کمیاتها و کیفیاتها و ازمانها کما قدمنا فعلیه ان ینظر ایضا الی من هی منسوبة فی عملها فان من صناع الأدویة من هو مشهور بالثقة و الأمانة، و اعظم نظرا للطبیب بعد جمیع ما قدمنا ذکره من أمر الأدویة المفردة و المرکبة هو بحثه عن افعال الأدویة فان افعال الدواء الواحد قد تکون کثیرة و ذلک بحسب ما قد اجتمع فیه من القوی و ذلک کالصبر مثلا الذی یفعل الانضاج و الجلی و التقویة و الاسهال و ذلک بما فیه من القوی التی بها یفعل کل واحد من هذه الأفعال. و اذا کان الدواء المفرد له افعال کثیرة لما جعلت الطبیعة فیه من القوی التی بها یفعل کل واحد من هذه الأفعال و اذا کان الدواء المفرد له افعال کثیرة لما جعلت الطبیعة فیه من القوی بحسب ما له من جهة مزاجه فأحری و أجدر ان تکون افعال الأدویة المرکبة اکثر بکثیر لما قد اجتمع فیها من الأدویة المفردة ذوات القوی الکثیرة. و بغیر شک ان الدواء المرکب انما سمّی مرکبا لفعلنا فیه الترکیب بالصنعة من الادویة المفردة التی لم تکن لنا نحن فیها ترکیب فلیس یشک فی ان الأدویة المفردة مرکبة

أدب الطبیب، ص: ۱۲۴

ایضا و لکن ترکیبها هو من فعل الطبیعة و مع نظر الطبیب من امر الأدویة و أمر باعتها و خزّانها ما قدمناه فان علی الطبیب ان یحذر الصیدنانی من اعطاء النساء أدویة تسقط الأجنة و تدر الحیض مهما لم یأمره الطبیب بذلک و ینبغی للصیدنانی ان یحذر اعطاء السمائم لأحد غیر الطبیب الثقة ایضا کالذراریح[۳۵۴] و الأفیون و الأفربیون[۳۵۵] و السقمونیا[۳۵۶] و لبن الشبرم و ما شاکل هذه. و فیما ذکرناه فی هذا الباب کفایه لمن اهتدی و قصد العدل.

أدب الطبیب، ص: ۱۲۵

الباب السابع فیما ینبغی للطبیب ان یسأل عنه لمریض و غیره ممن یتولی خدمته

و ینبغی للطبیب ان یکون ماهرا بالعلامات و الأدلة التی بها یستدل علی حالات الأصحاء اذا کان قد تقدم بعلم علامات الصحة فهو

علیه أسهل من إستدلاله علی حالات کثیرة من المرضی اذ کان کثیر من المرضی یحول بینهم و بین إخبار الطبیب بما یجدونه أصناف من الموانع غیر ان هذه الموانع و ان کثرت تنضم الی جنسین احدهما جهل المریض بما یسائله عنه الطبیب و الآخر بما یعوقه عن الجواب. و لأن من العلامات ما هی مدرکة حسا و منها معلومة إستدلالا و کان الاستدلال خاص بالطبیب. و معرفة ما یدرکه الحس من علامات الامراض و أعراضها مشترکا عاما للطبیب و المریض فکان الطبیب مضطرا الی بعض هذه الاسباب و الاعراض فی تعرفه الأمراض من المریض او من خدمه وجب لذلک ان یکون الطبیب قد تقدم فعلم اجناس العلامات و الأسباب و الأمراض و بالجملة اجناس سایر حالات الأبدان و أنواعها و فصولها لیعلم بکل واحدة من حواسه ما لتلک الحاسة من هذه الأمور و لا یسأل المریض عما هو بیّن ظاهر لحسه لأن ذلک من الطبیب[۳۵۷] عجز و جهل[۳۵۸] و لیستعمل ما یخصه من طرق الاستدلال و القیاس فیعلم بذلک ما لا یمکنه علمه من جهة المریض و اما ما لم یکن للحواس ظاهر[۳۵۹] و لا بیّن[۳۶۰] و الحاجة الیه ماسة فی اعمال الطب

أدب الطبیب، ص: ۱۲۶

لضرورة تدعو الطبیب الی تعرفه بمساءلة[۳۶۱] المریض عنه او من یخدم المریض.

و مثال ذلک ان طبیبا دخل الی المریض فوجده یسعل و نفسه علیه ضیقا و حس شریانه فدلّ علی انه محموم[۳۶۲] و قد کان معلوما عند الطبیب ان العلامات الخاصة بمرض ذات الجنب[۳۶۳] هی اربعة، هذه الثلاثة التی وجدها بهذا المریض و الرابعة هی لحس یجده المریض فی جنبه و لأن الحس لیس یظهر بالجس و لا یجوز له ان یقطع علی وجوده من جهة العلامات الثلاثة المقدم ذکرها ان کان هذا عرض قد تعرض لغیر ذات الجنب فلذلک وجب ضرورة ان یسأل الطبیب لذلک المریض هل یجد نخسا ام لا فان اجتمع وجود نخس الجنب مع السعال و ضیق النفس و الحمی فقد صحّ ان المرض ذات الجنب فحینئذ ینبغی للطبیب ان یأخذ فی البحث عن السبب المحدث لهذا المرض لیصح له ای شیء من انواع ذات الجنب هو و بعد ذلک یأخذ فی علاجه. و هذا المسلک ینبغی للطبیب ان یسلک من تعرف سایر حالات الأبدان لیثق الأصحاء و المرضی بتدبیره و یستسلمون فی یدیه و ما ذکرناه و ان کان بیّنا فان قول الجلیل بقراط یزیده بیانا. قال بقراط: أنی أری انه من افضل الأمور ان یستعمل سابق النظر، فقوله سابق النظر یدخل تحت تقدمة المعرفة بجمیع ما یحتاج الیه الطبیب من اعمال الطب و بتقدمه معرفته بذلک یبین فضله و حذاقته و لان تقدمة المعرفة تضم ثلاثة أصول و هی معرفة ما تقدم و معرفة ما هو حاضر و معرفة ما هو کائن فلذلک قال بقراط ایضا فی المقالة الاولی من کتابه الذی عنونه بأبیدیمیا هذا القول، قال: و ینبغی ان یخبر بما تقدم و یعلم ما هو حاضر و ینذر بما هو کائن. قال: و ینبغی ان یدرس هذه الاشیاء کما سیتبین ذلک فی الباب الذی یصف فیه محنة الطبیب. و بعد ما قدمته مما لا بد للطبیب من علمه فی استخراج علم الحالات فانی أتبع ذلک بتعریف الطبیب المداخل و المبدأ الذی منه ینبغی ان یبدأ فی تعرف الحالات و أجعل الکلام فی تعرف حالات المرض لیکون أبین و انفع فأقول ان بعد معرفة الظاهر من العلامات و الأعراض للحواس ینبغی للطبیب ان یجعل له مبدأ ثانیا و هو ما یتشکاه المریض او ما یذکره من یخدمه من شکاواه و أوجاعه او یتخذ ذلک أصلا للمساءلة و متی لم یفعل ذلک بقی مدهوشا متحیرا لانه لا یدری عما یسأل عنه. و مثال

أدب الطبیب، ص: ۱۲۷

ذلک طبیبا رأی مریضا به إسهالا قویا و لم یکن عنده علم بأسباب الاسهال فان منه ما ینبغی ان یقطع و منه ما لا ینبغی ان یقطع بل منه ما یجب معاونة الطبع علی دفعه فبغیر شک ان ذلک الطبیب یبقی حائرا دهشا فأما إن کان حاذقا فسینظر الی لون البراز و قوامه و ما یجده من روائحه فان وجده مثلا أصفر استدل بأن صفراء قد اندفعت مع البراز فیحضر خاطره أسباب اندفاع الصفراء و یسمع من المریض او من خدمه ما یقولونه من شکاوی المریض فان وجدهم یذکرون اسبابا للاسهال غیر تلک فیقولون مثلا ان الذی أحدث الاسهال أکل اشیاء حاره حریفة او ادمان شرب شراب حرف او ما شابه ذلک تعلق بما سمعه منهم مع ما وجده من لون البراز و غیره و جعل جمیع ذلک مبدأ یبحث منه عن السبب فما بان لحسه لم یسأل عنه و ما لم یبن لحواسه سأل عنه بعد ان یستعمل الاستدلال فإن

سأل المریض هل هذا الاسهال البحران مثلا- ضحک منه و هزئ به فقس علی ما ذکرناه و اجعله لک اصلا و قانونا تستدل منه و تستخرج علم ما تسائل عنه المریض و الصحیح فی تعرف حالا-تهم و بغیر شک ان من کان له ذکاء و فطنة سینتفع بما ذکرناه نفعا عظیما و ذلک بما یحثه و یبعثه الی تعلم طرق الاستدلال و معرفة اصناف العلامات فیصیر بذلک ماهرا بالمساءلة[۳۶۴] للمرضی و التعرف لحالات الأبدان و کثیرا من حالات النفوس فقد اتضح اذا نفع هذا المبدأ الثانی اعنی ما یتشکاه و ینطق به المریض من شکواه[۳۶۵] و صار هذا المبدأ تابعا للمبدأ الاول المقدم قبله و هو معرفة الطبیب لما تقع علیه حواسه و صارا متقدمین فی المرتبة و الطبع لما یرید ان یسأل عنه الطبیب للمریض اذ کانت المساءلة للمریض انما تجب بعد ان یشاهد حاله او یشتکی المریض حالة ما الی الطبیب فحینئذ یأخذ الطبیب فی تعرف تلک الحال و یبدأ بعلمها من جنسها و یقسم انواع ذلک الجنس بفصوله القاسمة للأنواع و المحدثة لها فیستدل من تلک الفصول و الخواص الملازمة للانواع علی صورها و بعد ذلک یأخذ فی البحث عن اسبابها و عللها الموجبة لحدوثها لیتم له بذلک إزالتها و حسمها و مساءلة الطبیب للمریض هاهنا یقع الاضطرار الیها فی مواضع کثیرة و ذلک ان ما لا یدرکه حس الطبیب من الأسباب و لا- أخبره به المریض و لا- نقل الیه خبره من خدم المریض او غیرهم من المخبرین الثقات فبغیر شک انه هو یحتاج ان یسأل عنه المریض او لمن یخدمه و یقدر علی الجواب. و مثال ذلک ان طبیبا

أدب الطبیب، ص: ۱۲۸

استدعی الی مریض به اسهال فرأی صورة المریض و تعرف من لون برازه انه عن صفراء مفرطة و کذلک استدل ایضا من سنه و من الزمان الحاضر و من سحنة المریض و عمله علی ان جمیع هذه قد اوجبت کثرة الصفراء فی بدنه اذ کان سنه سن الشباب و الزمان زمان القیظ و سحنته تدل علی ان مزاجه حار یابس و کان مع ذلک عمله بعض اعمال النار فقد صح للطبیب من جهة الحواس معرفة بعض اسباب المرض و لانه لم یشاهد هذا المرض قبل ذلک الوقت فبغیر شک لا بد له من مساءلة المریض او من یخدمه عن اشیاء کثیرة لم یقدر علیها من جهة الحس منها معرفة زمان ابتداء المرض لیعلم من ذلک کم قد مضی من الزمان منذ ابتدأ و الی ذلک الوقت فیعلم کم مقدار ما نقصت و کم بقی بحسب قوة المرض و ضعفه من الثبات و منها ایضا معرفة مقادیر المجالس و تواترها و هل تختلف فی الکثرة و القلة لیلا او نهارا و منها معرفة بقیة الاسباب التی یظهر له الحس من ذلک مساءلته عن اغذیة ذلک المریض ما کانت و کم کان مقدارها و اوقاتها و ترتیبها و کذلک اشربته و منها هل سقی دواء او کان له تدبیر اوجب ذلک مما یعلمه المریض و اشباه هذه الاشیاء فاذا هو وجد الاسباب الموجبة لذلک الاسهال الصفراوی قد تشابهت صح عنده علم سبب المرض و ایضا فاذا کان المرض مثلا حمی غبّ قد اوجب کونها هذه الاسباب علی ما قلناه قبل و وجد الاسهال قد حدث فی وقت بحران المریض فقد اتضح له ان الاسهال هو لبحران ذلک المریض من مرضه. و قد یضطر الطبیب فی اوقات الی مساءلة من یخدم المریض لا- الی المریض، و ذلک لأسباب تقطع المریض عن الجواب اما لانه قد أسکت او ناله غشی او ما شاکل ذلک و ایضا فقد یحتاج الطبیب فی اوقات الی معرفة اشیاء یضطر الی معرفتها فی علاج المریض من غیر اهل المریض و ذلک کطبیب غریب دخل الی بلد لم یکن عنده معرفة بوضع ذلک البلد و لا بهوائه و لا بمیاهه و أشباه هذه الأمور فدعی لعلاج مریض فبغیر شک ان الضرورة تدعوه الی تعرف هذه الأشیاء من أطباء البلد و اهل الخبرة بها اذ کان علمها لا یصح و لا یمکنه الا بعد زمان طویل (و تقصی شافی) اذ کان من الامراض امراض بلدیّة و امراض وافدة و امراض شخصیة و مما یضطر الطبیب الی مساءلة[۳۶۶] من هم أبعد من اهل البلد فی بعض الأحایین من اصابه فی حرب بینهما مثلا او من استأمن او غیرهم ممن یمیز هل سهامهم مسمومه ام لا فیعمل بحسب ذلک. فقد بان ان هذه المساءلة للمرضی و الأصحاء و امثالها واجبة ضروریة لنفعها فی

أدب الطبیب، ص: ۱۲۹

حفظ الصحة و فی علاج الأمراض، و لما کانت مسائل الطبیب لمن یتولی تدبیره و علاجه یجب ان تکون علی ترتیب طبیعی لانها داخلة فی جمل اجناس المسائل الأربعة التی بعضها یتقدم بعضا بالطبع و هی هل الشیء موجود او غیر موجود؟ ثم ما الشیء؟ ثم

کیف حاله؟ ثم لم هو، و بغیر شک انه من قدم أحد هذه المسائل علی ما قبله فقد جهل طریق المسائل و أفسد البحث. و من ترتیب الطبیب المسائل یعلم حذقه بما ذکرنا و تقدمه فی صناعته، و لما کنا موفون علی أفراد باب للقول فی محنة الطبیب و کان هذا القول متعلقا بذلک الباب وجب أ لا نطیل هاهنا فی الکلام فی المسائل و کیف یتقدم بعضها بعضا بالطبع خاصة و قد تقصینا الکلام فی المسائل و انواعها و ترتیبها فی مقالة مفردة لذلک جعلتها مدخلا الی علم الجدل انت تعرف منها جمیع ما تحتاج الیه من ذلک لکن نقطع هذا الباب هاهنا و به نختم المقالة الاولی و للّه الحمد و المنة.

أدب الطبیب، ص: ۱۳۰

المقالة الثانیة

اشاره

أدب الطبیب، ص: ۱۳۱

الباب الثامن فیما للاصحاء و المرضی جمیعا یفتقده و یضمروه للطبیب فی وقت الصحة و وقت المرض

اذا کانت أبدان اناس دائمة الاستحالة و التغیر لامتزاجها من متضادات یغالب بعضها بعضا. و لما طبعت علیه ایضا من قبولها للتأثیر من المؤثرات العلویة فلذلک هی محتاجة الی تعدیل ما یفرط علیها من الزیادة و النقصان و الی مقابلة کل کیفیة قویة بما ضادها لیعتدل بذلک المزاج الاعتدال الذی یخص کل مزاج و یتم لکل بدن ان یعمل اعماله الصحیحة التامة. و هذا التعدیل و سایر ما انظم الیه من اصلاح ما فسد من نظم ترکیب الأعضاء و من ردّ ما خرج منها فی کمیة عظیمة او تغیر شکله او موضعه عن حالته الطبیعیة هو اعظم اصول الطب و العالم به و بما یتبعه هو الطبیب. و ایضا لما کانت الابدان الصحیحة هی التی یجب حفظها علی صحتها و لا یتم للبدن حفظه علی صحته الا- بما شابهه و لا یقدر علی ما شابه الجسم الا من عرف مزاجه و مقادیر أخلاطه و صورة اعتداله الخاص به و ما یخص عضوا عضوا[۳۶۷] من المزاج و الهیئة و الترکیب فالاتصال و الوضع المبنی علیه و معرفة النسب و المقادیر التی بها یتم للشبه حفظ شبهه و ذلک بأسره مع ما یتبعه من لواحقه هی جملة اجزاء الطب و القیم بعلمها هو الطبیب و هو الذی یقدر بذلک علی حفظ الصحة و علی اجتلابها اذا فقدت فبواجب اذن ان الاصحاء و المرضی محتاجون الی الطبیب فی حال الصحة و حال المرض. و ایضا لما کانت ذات الانسان یجب ان تکون عنده أشرف املاکه و اشرف ما یملکه و یقتنیه لذاته هی الصحة و الصحة لا تثبت و تحفظ الا بصناعة الطب وجب لذلک ان یکون

أدب الطبیب، ص: ۱۳۲

مقتنی صناعة الطب عن العقلاء الافاضل مؤثری الصلاح لذواتهم هو أشد الناس عندهم تقدما و ارفعهم منزلة و اجلّهم قدرا و أصدقهم قولا- و لست أشیر الی من یتسمی بالطب و هو عادم لمعناه اذ کانوا هؤلاء بالهوان أحق من الإکرام لاستحسانهم الکذب و رضاهم لنفوسهم بالمحال لکنی أری ان الکرامة واجبة لمن عرف قدر ما وهبه اللّه جلّ و عزّ له من جزیل النعمة و علوّ القدر أعنی ما تفضل به علی نوع الانسان من علم صناعة الطب لعنایته و رحمته له. و لما من بهذه الصناعة علی نوع الانسان و لم یکن جملة اشخاصه یصلحون لتعلمها خصّ به آحادا افاضل، عقولهم صافیة و قرائحهم حادة، محبون للخیر رأوفون بأبناء نوعهم ذوی رحمة و عفة و لذلک وجب علی من خصّه اللّه بهذه النعمة ان یدمن بشکره و یحسن عبادته یخلص له المحبة. و بغیر شک ان أخیار الناس و أفاضلهم یوجبون علی نفوسهم لهذه الطائفة من الأطباء الاکرام و الاعظام. و ان من ازری علی هؤلاء و وضع منهم و جحدهم حقوقهم فقد جحد نعم اللّه و أحلّ منّته و استخف بإحسانه و لم یشک عاقل[۳۶۸] فی ان فاعل ذلک بنفسه استخف و علی جمله یأس[۳۶۹] و من اول دلیل

علی جملهٔ ما نراه عن المریض کیف لا یلتفت الی والد و لا الی ولد و لا یرجو الصلاح من صدیق و لا حمیم لکنه یستغیث باللّه و بالطبیب فاذا خلص من مرضه نسیّ الطبیب و استهان بحقه و لیس ذلک فعل من ینبغی ان یعد فی عداد المذکورین بالعقل بل بالبهیمیهٔ فبهذا اشبه و اوصافها به اولی و کم من ناس قد بغضوا الأطباء و کرهوا قربهم فضلا عن ان یحبوهم و یکرموهم لاجل منعهم لهم من شهواتهم و تحذیرهم لهم من اتباعهم للذاتهم فلذلک یکرهون اجتماعهم معهم و یسبونهم و یکرمون دائما من تابعهم الی شهواتهم و فضل عندهم لذاتهم و استعمل معهم الملق فاکثر الترداد الی منازلهم و مایلهم بالخدمهٔ لهم فیما یهوونه و المحادثهٔ بما یستحسنونه. و لما علم اهل الخداع و الحیل من الاطباء بما ینفق علی کل صنف من اهل الیسار و الرئاسهٔ من هذه الخدع یعملوا لصیدهم بذلک المعنی فکانت هذه الحیلهٔ لهم بمنزلهٔ الشبکهٔ للصیاد.

و اذا کان الأمر علی ما ذکرنا و امتحان ذلک سهل علی من أراد تفقده و تأمل ما قد نصب من الفخاخ و الشباک و أنواع المصاید أعنی بذلک ما یتّزیا به اهل الحیل من الزّی و ما یعظمون لنفوسهم المجالس و یتخذون من الالات و الامتعهٔ فی الدکاکین التی قد کبروها و زخرفوها

أدب الطبیب، ص: ۱۳۳

فلیس ینبغی للعاقل ان تغره امثال هذه الحیل بل ینبغی له ان یفتقد من الطبیب ما یحسنه و ما منزلته من صناعهٔ الطب و ینظر فی ما ذا أفنی عمره و کیف سیرته و بالجملهٔ یجب ان یتأمل سایر ما تذکره من الباب الذی تذکر فیه محنهٔ الطبیب فاذا رآه من اهل صناعهٔ الطب بالحقیقهٔ فلیعتقد فیه انه من أولیاء اللّه و من المکرمین عنده و لذلک وهب له هذه الصناعهٔ و خصه بفضیلهٔ سیاسهٔ أبناء نوعه[۳۷۰] و جعله مصلحا لنفوسهم و مقوما لاخلاقهم و معدلا لأبدانهم و حافظا علیهم صحتهم هذا اذا کان طبیبا بالحقیقهٔ اعنی فیلسوفا و اذا اعتقد العاقل فی الطبیب الفاضل انه من خواص الباری تبارک و تعالی فقد وجب علیه اکرامه فی الظاهر و المحبهٔ له فی الباطن و اشراکه فی نعمه و المسارعهٔ لقضاء حوائجه، اذ کان بصلاح حالاته تصفو نفسه و تصح له افکاره و یتوفر علی درس علم الطب و یواظب علی خدمتک فی صحتک و مرضک و لأنک ایها العاقل من الناس دائما تحتاج الی حفظ صحتک اذ کانت الأسباب المغیرهٔ لها دائمهٔ التأثیر فیک و أنت ایضا غیر آمن من حدوث الامراض بک فانت دائما تحتاج الی من یعرفک کیف تحفظ صحتک و بماذا تحفظها و کیف تتدبر فی مرضک و بماذا تعالجه فاذن[۳۷۱] واجب ضرورهٔ علیک ان تجعل أفضل اطباء بلدک لک و أنک لتوجب علی نفسک بذلک قبول أوامره و صدیق[۳۷۲] لتلتزم نفسک الحیاء منه و الانصاف له و معلم[۳۷۳] لتستفید منه و تحفظ إذن[۳۷۴] بصناعهٔ الطب و النافع لک من علمها و یوجب علیه لک حقا یخص التلمیذ من معلمه وصلته اعظم من وصلهٔ النسب و الصداقهٔ و هی وصلهٔ العلم و الأدب اللذین بهما یصیر الانسان بالحقیقهٔ انسانا. و اعلم انه کما تجد الحسن التدبیر بمنزلهٔ یعدّ له القوت و الکسوهٔ و یصلح المسکن له و لعائلته قبل موافاهٔ الشتاء فکذلک یری ایضا ملّاح السفینهٔ یعدّ مصالحها قبل موافاهٔ الریح و الشدهٔ لتکون مصالحه و مابه یرجو الخلاص من الشدهٔ عتیدا عنده فکذلک عدّ لنفسک طبیبا موافقا و احفظه علی نفسک بحسن العشرهٔ و السیرهٔ و الکرم لیکون ذلک عدهٔ لأوقات هی أصعب و أخطر من شدائد البحر و الشتاء و فیما ذکرناه کفایهٔ لذوی الألباب

أدب الطبیب، ص: ۱۳۴

الباب التاسع فی ان الصحیح و المریض یجب علیهما القبول من الطبیب

و أقول ایضا لمن قد اختبر طبیبه و صح عنده فضله فی صناعهٔ و ثقته فی امانته و اخلاصه الودّ و النصیحهٔ لمن یرید تدبیره انه یجب ان یستسلم فی یدیه و یثق بقوله و عمله و یتجنب مخالفته ان کان قصوره عن فضله فی صناعته دلیلا علی عجزه عن الصواب و من عجز عن الصواب فیجب ان یتلمسه من القادر علیه و لا یعدل عن ذلک و ایضا فان الامانهٔ مع العلم یدفعان الهوی و یهدیان الی الحق فمن بان علمه و اتضحت امانته فقد وجب ان یوجد الحق عنده و وجب اتباع امره و نهیه و اتخاذه اماما الی الحق و الهدی و المصالح و من

عدل عن اوامره و نواهیه فقد رغب فی الباطل و المحال و سریعا ما یقع فی المضار و المکاره و لان الحق و الصواب قد یدخل الآفة علی طالبهما من وجهین احدهما من قلة خبرته بالصواب و سوء تحصیله للحق فلذلک ربما وجده یظن انه لم یجده بعد و ربما توهم انه قد ادرکه و هو فی الحقیقة لم یجده، و الوجه الآخر ان طالب الحق ربما طال علیه الطریق الی الحق و اعتورته فی طریقه الشکوک و شبه فناله و الضجر و الملل فلا یصبر حتی یستوفی سایر طریقه لکنه یقطع علی شبهة من الشبه انما هی الحق فیفوته بذلک درک الحق فاذا کان هذان الوجهان هما آفتان علی طالب الحق فیجب ان یحذرهما اما بنفسه ان وثق باختیاره او بغیره من اهل الخبرة، و اذا کان ما ذکرناه متجها فی کل قول و معنی یتلمس حقیقة و کانت حقیقة صناعة الطب و صواب عملها فسیصعب جدا بغیر شک انه سیحتاج المختبر لصدق الطبیب فی اقاویله و لصوابه فی اعماله

أدب الطبیب، ص: ۱۳۵

الی زمان طویل و دربة قویة و حدس دقیق و اذا کان ذلک ممتعا علی عامة الناس فان من أحمد الأمر للعوام و المتوسطین اذ کانت حاجتهم الی الاطباء کحاجة الخواص الیهم ان یسلکوا فی اختیارهم هذا الطریق و هو ان ینظروا[۳۷۵] الی افاضل زمانهم و اهل الثقة و العلم من اهل بلدهم بمن یثقون و لمن یمدحون و علی من یعتمدون فیعتمدون هم ایضا علیهم فیطیعونهم و لا یخالفونهم. و یتبع ذلک ایضا لمن هو أشهر و أبین لهم مما یختبرون به الاطباء و ذلک بأن یفتقدوا ما یحکیه الثقات عن ذلک الطبیب فی کثرة من عوفی علی یدیه و حسن الثناء علیه فان فی ذلک ما دل علی سعادته فی نفسه و برکته علی المرضی و علمه بما یعمله. و اذا بان ذلک بعد الزمان الطویل فقد وجب الا یخالف ذلک الطبیب و لاجل ما ینفع من الاغلوطات و سوء الفهم و التحصیل من المرضی و من یخدمهم فیهلک بذلک کل من المرضی فلذلک یجب ان یحترز الکل من ذلک اعنی الطبیب و المشاور له و لأن فی ذکر ما شاهدناه من ذلک دلائل علی صدق ما قلناه و فیه ایضا تنبیه الی الصواب و تحذیر من الخطأ فلذلک أنا أذکر من ذلک عیونا.

فمن ذلک أننی شاهدت طبیبا بمدینة حلب حاذقا بالطب و قد أشار علی مریض بکبده مرض ان یأخذ دانق راوند[۳۷۶] مع ماء الرازیانج[۳۷۷] الرطب و سکنجبین فاشتبه علی خادم المریض اسم الراوند فظنه زراوند[۳۷۸] فاشتری بدانق زراوند و اعطاه للمریض کرها فمات آخر النهار لان کان مقدار ما سقاه کثیرا فلما یجب عن ذلک الغلط برئ منه الطبیب و الرسول و الصیدنانی لانه جری بغیر قصد، و هلک الرجل. و کذلک رأیت من غلط فی الأسم بین أفیون و أفتیمون[۳۷۹] و امثال ذلک کثیرا، فلاجل ذلک ینبغی ان یکون الطبیب شدید التفقد لتحصیل المریض او من یخدمه اذا کان یرید ان یلزمه القبول منه و الا یخالفه لیصح الأمر و یخلص، و کذلک أقول ایضا لمن یرید الطاعة للطبیب انه یلزمه ان یفتقد تحصیل الطبیب لان الرغبة و الرهبة قد تغیر انه و ایضا هل الطبیب أخذ نفسه بالقبول من أفاضل صناعته و ملتزم واجباته و منته عما ینهی عنه فان وجده کذلک فلیطعه و یسلم نفسه و جسمه فی یدیه،

أدب الطبیب، ص: ۱۳۶

و ان وجده یأمر بما لا یفعله فلست أشیر علیه بالاستسلام الیه و لا بالطاعة له. اذکره طاعة الحق و أطاع لذاته و هواه فلذلک سقطت طاعته، و من الوصایا التی ینبغی ان یحفظها و یعمل بها من وثق بطبیب و اعتمد علی عمله لا یجوز فی رأیه و ذلک بأن یشاور طبیبا غیره سرا منه لانه لا یخلو الطبیبان من ان یکونا فی صناعتیهما بمنزلة واحدة او احدهما افضل من الآخر فان اعتمد علی الأدون فقد أخطأ اذ ترک الاعتماد علی الافضل و ان اعتمد علیه ثم اراد رأیا مع رأیه ممن هو دونه فذلک اشنع و اقبح اذ جعل الناقص عیارا للتمام. و لست أمنع من مشاورة طبیبین و ثلاثة و ما فوق ذلک لمن أحب مشاورتهم و لکن یفعل ذلک من حیث یجمع بینهم لیبحثوا[۳۸۰] عن الحق بعضهم بعض و یشیروا[۳۸۱] بما یرونه صوابا علی اتفاق منهم فبذلک یسهل درک الحق. و اعلم ان مما یؤمن معه الاشتباه و النسیان و تکون العاقبة فیه محمودة لیستشیر الطبیب و الطبیب جمیعا و ان یکتب عن الطبیب ما یشیر به من الدواء ثم اوثق من ذلک ان ینظر الی ما اشار به و یعاینه و أشد ثقة من الجمیع ان یتولی هو اصلاح الدواء او یصلحه من یثق بحضرته و هو یقدر کمیته و یشاهد دقه و نخله او عجنه او طبخه او غیر ذلک من الاصلاح فلست أحصی کم ضرر دخل علی الطبیب و علی مرضاه و من

یدیرهم من اتکاله فی اصلاح الادویهٔ علی حرم فی المنزل و خدمه و ذلک ان المریض یسیء حاله و الطبیب یسیء ذکره و لقد رأیت مرارا من فساد ماء الشعیر فی قشره، و فی طبخه، و فی تقدیر مائه و تارهٔ انواعا[۳۸۲] من الفساد لا یمکن احصاؤها جرت من خدم المریض و الطبیب لا یعلم فأضرت بالمریض و أفسدت علی الطبیب تدبیره علی ان ماء الشعیر هو من الاشیاء الذی قد ألف الناس اصلاحه فی منازلهم کأصناف الحبوب و المعاجین و غیر ذلک من التی لها شروط فی صنعتها کتحبیب بعض الحبوب صغارا و بعضها کبارا و کذلک بعض الأدویهٔ ناعمهٔ و بعضها جریشهٔ فهی کبعض المطبوخات التی یقع بعض حوائجها فی حال طبخها و بعضها بعد طبخها فانی لا أحصی کم رأیت من الخطأ الجاری فیها فلذلک لیس ینبغی لأحد ان یثق علی صنعتها بأحد ممن فی منزله و لا من یخدمه غیر طبیبه او من یرتضیه الطبیب من تلامیذه او الصیادنهٔ الموثوق بهم عنده. و اذ قد ذکرت فی هذا الباب جملا من الوصایا التی ینتفع بها

أدب الطبیب، ص: ۱۳۷

الاصحاء و المرضی عند قبولهم من اطبائهم فانی الحق ذلک بوصیهٔ عظیمهٔ کثیرهٔ النفع و کثیرا یتجاسر علیها الناس و الخطأ الواقع من جهتها لیس بالصغیر و هی کتمان المرضی و خدمهم عن الطبیب ما یحدث و ما یصنع من الخطأ و فی کشف ذلک للطبیب فوائد و منافع کثیرهٔ لانه یسارع الی تلافی ما وقع فیه التفریط و لصلاح ما حذره من الفساد فیجب علی کل عاقل الا یکتم طبیبه شیئا من الحوادث التی تحدث عن الطبع و لا فعلا اتاه هو بقصد او اتفق علیه بعرض.

أدب الطبیب، ص: ۱۳۸

الباب العاشر فیما ینبغی للمریض ان یتقدم به الی أهله و خدمه

و لما کان الصحیح من الناس یمکنه ان یتولی تدبیر نفسه لحفظ صحته و یشاهد ایضا ما یتولی تدبیره من ذلک أهله و خدمه و کان المریض لا یمکنه ذلک حال مرضه وجب لذلک الی کل عاقل من الناس إذ کان یعلم ان الامراض قد تعرض للأصحاء ان یتقدم فی حال صحته باعداد انواع مصالحه لمرضه کالذی یفعله حکماء الناس من باعدادهم مصالح شتائهم قبل وروده. و کالذی یفعله ایضا الحاذق بتدبیر السفینهٔ فی حال سکون البحر من اعداد جمیع مصالحها قبل هیجان الریح لیکون ذلک عتیدا لدیه عند الحاجهٔ الیه و لان انواع مصالح المریض کثیرهٔ مختلفهٔ و تعدید اشخاصها ممتنع فلذلک یجب ان یذکر منها هل هی انواع لتلک الاشخاص و من العلم بتلک الجمل یمکن المریض یدرک علم ما یحتاج الی التقدم به و الوصیهٔ الی أهله و خدمه فی حال صحته لحال مرضه. و اول هذه الوصایا هی تقدم الانسان مع ابتداء مرضه الی أهله و خدمه بقبوله من طبیبه ما یأمرهم به من سائر تدابیر مرضه و یحذرهم من مخالفته. و بغیر شک ان القائل للأمر و الطائع للأمر انما یقبل و یطیع رهبهٔ او رغبهٔ او لهما جمیعا و الطایع رهبهٔ فقط قد تفسد طاعته سریعا و ذلک یکون مع عدم علیه کانت الرهبهٔ. و مثال ذلک ان یکون الخدم و الأهل طائعون قابلون فزعا و رهبه فاذا اتفق للأمر المطاع مرضا یصرعه او یغیر تمییزه زالت هیبته عن خدمه و فسدت طاعتهم له و امکنهم بذلک ان یصنعوا[۳۸۳] به ما یشاؤون. فأما الخدم و الأهل الطائعون محبهٔ فطاعتهم ثابتهٔ لا تتغیر

أدب الطبیب، ص: ۱۳۹

فالثقهٔ بهم دائمهٔ لدوام المحبهٔ منهم و ان انضاف الی المحبهٔ هیبهٔ أکدت دوامها و أیدّت قوتها و اذا کان الأمر کذلک فیجب علی کل عاقل ان یبدأ اولا فی حال صحته بالأفضال و الاحسان الی اهله و خدمه لتصح له منهم المحبهٔ و الشفقهٔ و لیثق منهم بالقبول منه و الطاعهٔ له و النصیحهٔ و عنه مرض ان عرض له فغیر تمییزه و أزال هیبته عنهم و بعد ذلک فلیأمرهم بالقبول من طبیبه و لیثق منهم بالطاعهٔ له و الشفقهٔ علیه، و من فروع هذا الباب المقدم ذکره ان الانسان اذا استعمل العدل مع اهله و خدمه علمهم استعمال العدل معه عند حاجته الیهم و اذا أفضل علیهم و أحسن الیهم و ظهر لهم منه المحبهٔ و الشفقهٔ دعاهم ذلک الی الشفقهٔ علیه و المحبهٔ له و تعلموا

من افعاله بهم ما يعملونه معه. و مثال ذلك من أعتل له خادم فدعا له بطبيب حاذق ليدبره فلم يثق فى إصلاح أدوية مريضه ذلك بأحد من سائر أهله و خدمه بل تولى تدبيره هو بيده او من يثق به بحضرته و اقبل على الاستفهام من الطبيب جميع ما يحتاج ان يفهمه منه من أمر الدواء و الغذاء و جعل يواظب على تعرف مصالح المريض و يقوم بها أتم قيام حتى يبرئ خادمه من مرضه فليس يشك عاقل فى ان فاعل ذلك مع خادمه مع ما[۳۸۴] قد اكدّ له من الحمد و الثناء و الشكر فانه قد علّم خادمه كيف يخدم المرضى فى امراضهم و اول من يحظى بذلك منه هو نفسه ان مرض او من يعنيه أمره ممن فى منزله لانه ان كان ذلك الخادم ذا نفس زكية، و طبع محمود كانت منزلته فيما عومل به منزلة ما بذر فى الارض النقية الزكية التى لا يضيع فيها بزر فهو لذلك يحفظ ما علمه و يتذكر ما عومل به ليقابل الجميل بمثله و المحبة بمثلها بل بأكثر منها و يستعمل من الخدمة ما يعلمه. فأما من رام الكفاية و القيام بالخدمة الموافقة التامة من اهله و خدمه من دون الكفاية لهم و القيام بمصالحهم الموافقة الكاملة و التبصر لهم علما و عملا فقد رام المحال و التمس الممتنع و ما امثاله الا كمن رام الحظ الجيد من (....) فلم يقدم باصلاحه. و لقد رأيت من الناس اناسا دخل عليهم اصناف[۳۸۵] من الضرر من خدمهم و أهلهم بسبب جهلهم بما ذكرناه فمن ذلك أنى رأيت رجلا كان به ذات الجنب فصحّ مرضه و نفث جميع ما كان فى صدره و زال حمله و استقام نفسه فأمرته بصب الماء و منعته من بعض الاغذية فلما رأيته من غد وجدته قد حمّ و قد جدت به أعراض رديئة فلما بحثت عن سبب ذلك عرفنى بعض من يهمه أمره أنّ ام ولده اطعمته ما نهيته عنه فعند

أدب الطبيب، ص: ۱۴۰

انكارى ذلك قالت كأنكم تريدون من هذا و هو رجل شيخ يعيش، هذا الا يبرأ، و بان من كلامها انها تريد الراحه منه. و اما قوم كان اهلهم و خدمهم يتمنون موتهم و يسرون بأمراضهم لما كانوا عليه من الشح و قبح المعاملة لهم فلا أحصيتهم كثرة حتى ان بعض خدم هؤلاء و أهلهم كانوا يتعمدونهم بالمكاره و لا يطيعون اطبائهم بل يتعملون لضد ما يقوله الطبيب و يشير به. و اذا كان البلاء و الفساد الداخل على هؤلاء المرضى هو من سوء عقولهم و تدابيرهم فما عسى للطبيب ان يعمله و كيف له برء العليل و العليل أحد اسباب البرء.

و ذلك ان اسباب البرء الذى لا يتم أمره الا بها ثلاثة على ما حكاه حنين عن بقراط و جالينوس و هى الطبيب و المرض و المريض و الطبيب و المرض ضدان لان الطبيب خادم للطبعة و المرض عدو الطبيعة.

و اما المريض فهو لا محالة اما ان يوالى الطبيب فيعاونه على برئه و اما ان يوالى المرض فيعينه على نفسه فان هو والى الطبيب فاطاعه فى جميع ما يأمر به رجوت له العافية لانه يجتمع على محاربة واحد محاربان و اذ والى المرض باتباعه الشهوات التى يجلبها عليه مرضه جنى على الطبيب جنايتين احداهما انه يتركه منفردا بالحرب و قد كان يجب عليه ان يكون معه ثانى اثنين و الأخرى ان يصير مع مرضه محاربا ثانى اثنين و قد كان يجب عليه ان يتركه مفردا، و جميع ما قيل فى هذا القول مجمل من فصل أتى به بقراط فى المقالة الأولى من ابيديميا و هذا قوله بلفظه، قال بقراط: قوام الصناعة بثلاثة اشياء المرض و المريض و الطبيب[۳۸۶]، و الطبيب خادم الطبيعة و ينبغى للمريض ان يقاوم المرض مع الطبيب و بغير شك انه قد يخفى كثير من ذلك فيؤول الأمر الى هلاك المريض و سوء ذكر الطبيب و لاجل ذلك ينبغى للطبيب ان لا يفعل ذلك بل يهتم بتفقده و ينبه عليه و فيما ذكرناه فى هذا الباب من ذلك كفاية لأهل الفطن.

أدب الطبيب، ص: ۱۴۱

الباب الحادى عشر فيما ينبغى ان يعمله المريض مع عوّاده

اما ما ينبغى ان يعمله العوّاد مع المريض فقد ذكرنا جملة فيما تقدم فى الباب الذى أفردناه لذلك، فاما ما ينبغى للمريض ان يعمله و عن اى المسائل يجب ان يجيب و عن ايها لا يجيب فنحن نذكر من جمل ذلك أصولا يستدل منها على فروعها فنقول ان العادات التى

قد ألف الناس استعمالها منها محمودة مستحسنة و منها غير محمودة و ان استحسنها مستعملها و انما يفرق بين هذين الصنفين من العادات أهل العلم و الفضل. فمن العادات المذمومة ما قد جرت عليه عادات كثير من الناس عند مساءلتهم للمرضى اذا عادوهم عن احوالهم و ان يتبعوا ذلك بالمساءلة[۳۸۷] عن امراضهم حتى ان من العواد للمريض من يبحث و يستخبر عن علامات المرض و اسبابه كأنه طبيب ذلك المريض و ليس ذلك لانه طبيب و لا لأنه يعلم من الطب شيء و لكن ليوهم من حضر انه عالم لا يخفى عليه شيء و لعمرى ان من حضر من العقلاء بذلك يستدل على جهله و سوء عقله اذا سأل عما لا يعنيه أمره و بحث عما لا يصل بفكره و اقبح من هذه المساءلة للمريض و البحث عن مرضه من عائده ما رأيته من مسارعة كثير من العواد الى وصف أدوية المرضى و اغذية و أنواع من التدابير يسمونها و يرتبونها لهم حتى لا يكون بينهم فى ذلك و بين الطبيب فى الظاهر فرقا بتّة كالذى حكيته من خبر ذلك الشيخ العائد لبعض المرضى فى الباب الخامس فى أدب عواد المريض و انما ذكرت هذا الخبر من جملة اخبار مستظرفة كثيرة جرت للعوّاد مع المرضى لئلا أطيل بذكر امثاله و انقطع بذلك

أدب الطبيب، ص: ۱۴۲

عن غرضى. و ايضا فلعلمى بنفع المرضى عوادهم بذلك وجب ايضا احضاره. فلنعد الآن الى غرضنا فنقول ان المريض اذا عاده عائد فليس يجب ان يجيبه عن كل سؤال يسأله كما لا يجب ان يجيب كل مسائل عن كل سؤال و ذلك ان من سأل عن مسألة هى محال فانه لا جواب له غير إفساد السؤال و مثال ذلك سائل سأل طبيبا لم صارت حمى الغب الخالصة تحدث عن عفن البلغم و لم صارت الحمى النايبة فى كل يوم تحدث عن عفن الصفراء و لم صارت حمى سونوخس[۳۸۸] تحدث عن عفن السوداء و امثال هذه من المسائل المحالات فان الطبيب اذا سمع هذه و امثالها و علم انها محالات لا تستحق اجوبة فانه على المكان يعلم المسائل انه قد سأل عما لا حقيقة له و سقط جوابه. و كذلك ايضا ما ورد من المسائل فى غير موضعه لم يلزم الجواب عنه و لان مواضع المسائل تختلف بحسب السائل و المسؤول فى اعراضهما و مواضعهما من العلم و بحسب المكان و الزمان و مرتبة السؤال فى جنسه و نوعه و شخصه فلذلك يجب تفقد وضعها و لما كان التمثيل على جميع ذلك و تقصى شرحه قد اتى عليه اهل الجدل و قد ذكرت اصوله فى المدخل الذى الفته للمبتدئين بعلم الجدل و لا يمكننا احضار الاسئلة على صنف منها لئلا تبعد عن غرضنا و قصدنا فلذلك نكتفى بما لوجنا به فقط لكن ليكون ما قلنا هاهنا اوضح فنحن نمثل على ذلك بامر هو مشهور بين اهل الادب و هو ان الملوك تستثقل من عامتها و حاشيتها مساءلتهم[۳۸۹] لهم عن احوالهم و اثقل من ذلك على الملوك تكلفهم الجواب عن ذلك و انما صار ذلك ثقيلا على الملك لعلمه بان السؤال له فى غير موضعه اذ كان الملك يعلم ان السائل له عن حاله و هو غير قادر على نفعه فى حفظ حالاته المحمودة او اصلاح المذمومة لا وجه لسؤاله فلذلك و ما اشبهه وجب الا يجيب المريض عواده عن كل سؤال يسألونه و لا يشرح حال مرضه و لا شيء من شكاواه الا لطبيبه لانه لا يرجو دفع ضرر و لا اجتلاب نفع الا من جهته و كذلك يجب ان يفعل خدم المريض و أهله و لذلك ينبغى للمريض ان أحس من نفسه بأضطراب و خشى سوء تمييزه ان يوصى خدمه بكتمان حالاته الا عن طبيبه لان كشفها لمن لا يعلم حالات مرضه و مع ما قدمت ذكره من عادات العواد و العوام من الناس التى قد جرت بغير احتشام و هى مبادرة كل واحد

أدب الطبيب، ص: ۱۴۳

منهم بوصف دواء و تدبير يفسد على الطبيب تدبيره و كثير ما يضر بالمريض و ربما كان ذلك يسبب هلاكه و اذا كان الامر على ما وصفناه فقد ينبغى للاصحاء ان يتيقظوا لما قلناه و يكون منهم ببال و يتقدمون به الى اهلهم و خدمهم لتكون الوصيّة بذلك عتيدة لديهم و معلومة عندهم لوقت المرض. و لان من الأمراض امراضا لا يصلح للمريض فيها استماع الكلام الكثير كالصداع و الشقيقة و نظايرهما من امراض الدماغ و كالاسهال و ما ماثله، فلذلك ينبغى للمريض و أهله ان ينفرد و الموضع لتدبيره و ان لا يتشاغلوا[۳۹۰] عن تدبيره بمخاطبة عواده اذ كانت اوقات عيادة العواد و هى بعينها اوقات تدبير المريض و خاصة فى ادويته و مشروباته و يجب ان لا

یکتموا[۳۹۱] الطبیب حادثة من الحوادث کبرت ام صغرت حسنت ام قبحت کما یجب ان لا یکشفوا ذلک لغیر طبیبه و ایضا فان من المعلوم ان المرضی کثیرا تسیء اخلاقهم فیکثر ضجرهم و یسرع حردهم و خاصة اذا طالت بهم أمراضهم فلذلک یلحق خدمهم و أهلهم منهم الضجر فیستثقلون و یقصرون فی تدابیرهم فربما آل ذلک الی الفساد علی الطبیب فی علاجه و الی هلاک المریض جملة، فالدواء لهذه البلیة و الخلاص منها هو أخذ الانسان لنفسه فی حال صحته بضبطه لنفسه من الحرد و الغیظ لیألف الاحتمال و یقتنی حسن الخلق فیجد ذلک علی نفسه فی وقت المرض سهلا و احتماله قریبا. و کذلک القول فی من[۳۹۲] عوّد نفسه الا یتبع لذاته و لا یواتی شهواته فی حال صحته فان احتماله لما ینهی عنه فی حال مرضه من الاغذیة و الأشربة یکون اسهل علیه و أخف فلنکتف[۳۹۳] بما ذکرناه من هذا الباب.

أدب الطبیب، ص: ۱۴۴

الباب الثانی عشر فی شرف صناعة الطب

و لما کان ذکرنا لشرف صناعة الطب و تقدمها فی المرتبة علی ساير الصنایع و المهن یبعث اهل العقول و الآداب علی اقتنائها او ما تهیأ منها و یرغبهم فی اتباع أوامرها و البعد عن نواهیها و یحثهم علی تشریف أهلها وجب لذلک ان اذکر وجوها من شرفها و عیونا من فضایلها فأقول ان سائر المهن و الصنائع لا یتم ذکرها و لا توصل الی غایاتها الا بعد تصور النفس العلم بها. و لما کان العلم للنفس الناطقة و العمل للبدن و کانت النفس انما یتم لها العلم بالبدن اذا کان صحیحا و الصحة لما تحفظ و تدوم او تجلب و تقوم بصناعة الطب وجب لذلک ان تکون صناعة الطب هی أشرف الصنایع و العلم بها هو أقدم العلوم و ایضا فان الآلات التی بها تستخرج المهن و الصنائع آلتان احداهما القیاس و الآخر التجربة و غیر ممکن من کل واحدة منها و لا من اجتماعهما ان یقدروا علی استخراج أصول صناعة الطب اذا کان الحس لا یصل الی ذلک و ذلک لما نذکره و هو انا ندل أول شخص من المخلوقین حین خلق محتاجا الی الغذاء و لم یعرف الغذاء من الدواء و کانا کلاهما من نوع النبات فانه ان تناول احدهما علی انه غذاء فقد خاطر بنفسه و غرر بخبرته لانه ان عمد الی حشیشة السقمونیا مثلا او غیرها من الحشائش القاتلة فأکلها هلک و اذا کان الحس لا یفی بعلم ذلک و العقل فلا سبیل له الی علم الأمور المحسوسة و لا الی تمییزها الا من جهة الحس فغیر ممکن اذن ان یعلم اصول صناعة الطب بطریق الاستدلال و القیاس.

فأما فروع هذه الأصول فبغیر شک ان استخراج ما استخرج منها هاتان الآلیان استخرجته و لا یوجد طریق آخر لاستخراجه اللّهم الا ان یقول قائل ان الحکم و التکهن قد

أدب الطبیب، ص: ۱۴۵

عرف أدویة الامراض و تدابیر و علاج کان الشفاء من تلک الامراض بها و حفظت و اتخذت اصولا کالذی حکاه جالینوس انه رأی فی منامه قائلا یقول له افصد العرق الذی فی ظهر کفک بین السبابة و البنصر فانک تبرأ من المرض الذی تجده و کان یجد مرضا قد أعیاه علاجه ففصد ذلک العرق و برئ من مرضه. فانا نقول لهذا القائل ان ما ذکرته من أمر الأشیاء التی علمت من جهة الحکم و التکهن لسنا ننکره لکنا نقول انه من نوع ما به علمت اصول صناعة الطب الذی ذکره قصدنا و هو أحد الاسباب لشرفها و هذا النوع من التعلیم الذی منه علمت اصول هذه الصناعة هو الذی ذکره جالینوس فی تفسیره لکتاب عهد بقراط و ایمانه، فانا نقول ان صناعة الطب تعلیم[۳۹۴] من اللّه تعالی و هبة و تفضیل[۳۹۵] علی نوع الانسان و لأنا قد ذکرنا بعض ما قاله فی هذا المعنی فی صدر کتابنا هذا فلذلک نستغنی بما قیل هنالک عن اعادته هاهنا و اذا کان الأمر علی ما قلناه فقد وجب ان تسمی صناعة الطب الهیّة و ان یسمی من اقتناها بالحقیقة او اخذ نفسه باقتنائها و سلک طرقا الهیة و کیف لا یستحق هذا الاسم الشریف و هو حریص مجتهد فی التشبه بأفعال الباری جلّ و عزّ اذ الکافة تعلم ان الخالق تقدست اسماؤه جواد کریم رؤوف رحیم شاف معاف[۳۹۶] واهب الصحة للاصحاء و

حافظها علیهم و شافی المرضی من امراضهم و بلطفه یکفیهم فهو بالحقیقة القادر القدرة التامة علی حفظ صحة الاصحاء و علی شفاء المرضی. و الطبیب ایضا فمعلوم ایضا ان قصده التماس الصحة و غایته احترازها و لا یقدر علی ذلک الا بصناعة الطب الذی هذا قصدها و غایتها و هی موهوبة من اللّه تعالی و الطبیب فمعلوم ان قصده التماس الصحة لخواص من خلقه بأفعاله یقتدون و من حکمته یستمدون فبذلک یجب علی کل عامل یعرف قدر نفسه و یؤثر الصحة لجسمه ان یشرف الصناعة الالهیة المصلحة للبدن المقویة لأخلاق النفس اذ اخلاق النفس تابعة لمزاج البدن. و مما یوضح شرف الصناعة الطبیة ایضا ما تثمره للناس کافة من المنافع التی تؤدیهم علی مقادیر افعالها افهامهم الیها فأول نفع یصل الیه الفهم بها هو الإقرار بتوحید الباری و المعرفة للطیف حکمته و علو قدرته و حسن عنایته لسایر خلائقه و ذلک عند تأمله مزج الممتزجات و ترکیب المرکبات من سایر المحسوسات الجامدات علی اختلاف اصنافها و النامیات علی کثرة فنونها و الحیوانات مع تباین انواعها ثم ما یختص به

أدب الطبیب، ص: ۱۴۶

کل نوع من ذلک و خاصه نوع الانسان فان من انصرف من الناس الی معرفة؟؟؟

مزاجه و ما اعضاؤه علیه من أشکالها و مقادیرها و وضعها و اتصالها و انفصالها و افعالها و منافعها و اشباه ذلک علم بالحقیقة من حکمة الخالق تبارک و تعالی ما یوضح له و یبرهن عنده علی إن له خالقا واحدا قادرا حکیما[۳۹۷] قصد بخلائقه الأحکم و الأوثق و الأحسن و الأصلح، و حسب العاقل لذاته هذه الثمرة و نفع هذه الفائدة و لها نفعا ثان و هو انها أعظم معین[۳۹۸] فی القیام بالشرائع لانها اذا صحت الابدان امکن الانسان اقتناء العلم و قدر علی العمل من صوم و صلاة و غیر ذلک و الی هذا اشار القائل ان العلم علمان علم الابدان و علم الأدیان، فلشرف الطب عنده قدمه و لنفعه فی علم الادیان بدأ به. و حسبک بصناعة هذه حالها شرفا و نفعا، و لها نفع ثالث و هو ان من التمسها لذاتها و لنفع الناس بها لا للتکسب اکسبته اللذة الدائمة و المال النافع و الذکر الجمیل و الثواب الجزیل فیا لک شرفا مما قرب الی اللّه و أرضاه و أوصل الی دنیاه و نعماه أ ترى من من العقلاء لا یقرّ بصناعته الطب و شرفها، و اهل المذاهب المختلفة مجمعون علی صحتها متفقون علی نفعها و ایضا فاهل اللغات المتباینة و سکان البلدان المتباعدة و الملوک من هذه الطوائف و الرؤساء و العلماء فیهم مع سائر متوسطیهم و عامتهم مذعنون بالاقرار للحاجة الی صناعة الطب و الاضطرار الیها و الی أهلها، فهم لاجلها مشرفون، و کیف لا یقر لها بالنفع و الشرف من یری الافاضل من اهلها و هم متقدمون بالانذار بما یکون و خاصة فی ایام البحارین[۳۹۹] من الایام المنذرة و بما یقضون به علی المرض من طوله و قصره و سلامته و خطره و سکونه و حرکته و ذلک بمعرفتهم بطبیعة المرض منذ أول حدوثه فینذرون بما یحدث من حرکات فی الازواج و الافراد، حالات النضج و الاخبار بسلامة من یسلم و عطب من یعطب. و کیف لا یزداد الناس بالطبیب الحاذق عجبا و لصناعته تشریفا اذا رأوه قد قضی فأصاب و انذر فکان و أخبر بما کان کالذی اخبر جالینوس به لغلوقن[۴۰۰] الفیلسوف لما حدث به حمی ربع فأعطاه اطباؤه دریاقا قبل

أدب الطبیب، ص: ۱۴۷

النضج ان حماه تترکب فترکبت فتعجبوا من حکمه حتی قالوا لیس هذا من صناعة الطب بل من جنس النبوة. و کذلک ایضا ما حکاه من قصة الجاریة العاشقة، التی أخذ نبضها فأخبرها بحالها فذلک و کثیر من امثاله قد حکاه جالینوس فی مقالة له مفردة عنونها بنوادر تقدمة المعرفة یقدر أن یقف علیها من أحب علم ذلک من تلک المقالة جمعیه و سایر ما جانسه لم یقدر علیه الا من قوة هذه الصناعة فبذلک و امثاله استحقت الشرف و التقدم علی غیرها من الصنائع الا ترى الی طاعة اهل المملکة لملکها و طاعة الملک لطبیبه ما لا یطیع ابویه و لا أحدا من حشمه و أهله و کشف سره الیه ما لا یکشفه الیهم لما یرجوه عنده من النفع و المصلحة، و لقد حکی عن جبرائیل[۴۰۱] طبیب المأمون انه قال له یوما یا أمیر المؤمنین أنا مصلح أدمغة الملوک و القضاة منذ خمسین سنة فکیف أقاس بغیری فاستحسن ذلک منه.

و ایضا فانک تخدم حرم الملوک و غیرهم یکشفون للطبیب من اسرارهم ما لا یستحلون[۴۰۲] کشفه لرجالهم، فبذلک و أشباهه

وجب لصناعة الطب الشرف و لأهلها التقدم على سائر اهل الصنائع و المهن، و لعل قائلا يقول ان الفلسفة التى هى مقومة النفوس اشرف من صناعة الطب، فنقول له ان الفلسفة لعمرى شريفة لشرف موضوعها غير انك لا تقدر تخرجها عن ان تكون طبا للنفوس فاذن[۴۰۳] كل فيلسوف طبيب و كل طبيب فاضل فيلسوف فالفيلسوف لا يقدر على اصلاح غير النفس و الطبيب[۴۰۴] الفاضل يقدر على صلاح النفس و البدن جميعا فإذن الطبيب يستحق ان يقال فيه انه المتشبه بأفعال البارى تعالى بحسب طاقته و هذا هو بعض حدود الفلسفة و فيما ذكرناه من هذا الباب كفاية.

أدب الطبيب، ص: ۱۴۸

الباب الثالث عشر فى ان الطبيب يجب له التشريف بحسب مرتبته من صناعة الطب من الناس كافة و لكن تشريفه من الملوك و افاضل الناس ينبغى ان يكون اكثر

و نقول ان من ذم الطبيب فى نفسه فمن الفضل كشف جهله لانه من أدون طبقات الناس و الدليل على ذلك انك لا تجده يستغيث اذا عرض مرض بأهل و لا بأخوان لكن بالطبيب فقط فعند ذلك يفتضح رأيه هذا و يبين جهله. و ايضا فقد تقدم لنا القول بان اللّه تعالى هو الشافى للمريض الحافظ لصحة الأصحاء فهو الطبيب حقا و هو تبارك علّم الناس ما به يحفظون صحتهم و ما به يعالجون امراضهم فمن ذمّ صناعة الطب فقد ذمّ افعال البارى عزّ و جلّ. و اما من ذمّ من اهل صناعة الطب القوم الذين قد رضوا منها بالاسم و التكسب فقط فأنى لا ألومه على ذمهم قد جعلوا رسمهم بها خدعا[۴۰۵] و مخاريق و شباكا و مصايد يصاد بها كثير من الناس و يكتسب بذلك دراهمهم و لعمرى انهم للذمّ و السبّ مستحقون لما لم يجهدوا[۴۰۶] انفسهم فى اصابة حقيقة صناعتهم و لما علموا حقيقتها صاروا يدبرون المرضى بجهل فهم على المرضى أشد من الأمراض بما يكسبونهم من الآفات و العطب. و لذلك وجب على اهل العقول اكرام المتحققين[۴۰۷] بصناعة الطب و قاصدى[۴۰۸] حقيقتها. و من

أدب الطبيب، ص: ۱۴۹

المعلوم ان هؤلاء هم اصحاب عدل و عفه و شجاعة و رأفة و قناعة (و بصفة) يؤثرون للصدق و يأبون الكذب و يكرهون الآثام و يبعدون من الحرام فكل عادل عفيف منصف رؤوف ذى اخلاق فاضلة فهو يعرف بما فيه من الفضل فضل صناعة الطب و أهلها و لما كان الملوك و الرؤساء بما خصّهم اللّه به من انواع السعادات يؤثرون السعادات و يحبون الفضائل و أهل الفضل اكثر من غيرهم ممن دونهم وجب لذلك أن تكون عنايتهم بتقويم هذه الصناعة اكثر من غيرهم، لتصح حقيقتها و يظهر نفعها للخاص و العام فبسر شرفها يكون الملوك العانين بتقويمها و يكشف حقيقة ما فيها اعظم نفعا للناس منها مشكورين محمودين من سائر الناس و عند اللّه مقدمين و منه مثابين هذا مع ما تخلص لهم من النفع لاجسامهم و الفضل لنفوسهم. و حسب من حصلت له هذه الفوائد شرفا بها و نفعا منها. و حسبا للطبيب بذلك بهذا الشرف و بهذه المنزلة الجليلة عند اللّه و عند اوليائه، و سائر ابناء نوعه التى لا يفى بها غلاء الجواهر و لا كثير الاموال، فأما من لم يكتف بهذه المرتبة العالية من الاطباء لكنه رغب فى منافسة اهل الدنيا عليها فطلب جمع الذهب و الفضة و تشاغل بجمعها عن اكتساب فضائل صناعته و البحث عن دقيق معانيها و لطيف أسرارها فقد بان بذلك جهلة بمنزلتها لانه باع النفيس بالخسيس و الشريف الباقى الدائم بالحقير الزايل الداثر و انكشف بذلك قلة معرفته بسير افاضل الأطباء و بما يؤول اليه حال من رغب فى علم هذه الصناعة و عمل بعلمها من الدنيا و الآخرة، فأما جهله بسير افاضل اهلها و مخالفته لآرائهم فيها فيبين مما نذكره من سيرهم فى هذا الباب الآن و فيما يأتى بعد فى الابواب الآتية من سيرهم و اخبارهم مع ملوك اليونانيين و غيرهم، فإن كان ما نذكره قليل من كثير من ذلك ما حكاه جالينوس عن بقراط لما وجه بعض الملوك اليه بقناطير كثيرة من الذهب و بذل له كرامات كثيرة ليصير اليه و لم يكن ذلك صوابا عنده لضرب من السياسة و كبرت نفسه عن ذلك و لم يلتفت اليه و من ذلك ايضا جالينوس لما سلك طريق صناعة الطب فى علاجه برومية لاولاد ديموس الفيلسوف و لابن جارنليس صاحب المراقد و لغيرهما ممن شفاهم اللّه على يديه و بان

فضله و عرف قدر منزلته من الصناعة فحسده أطباء رومیة و أخذوا فی عناده لم یر[۴۰۹] مقاومتهم و لا سلوک طرقهم و لا التفت الی مکاسبه و ریاسته بل رأی الانصراف الی بلده لیعمل هناک الواجب مع قناعته بأهل بلده الذین کانوا أفاضل علماء أخیارا لان العالم الفاضل یری ان موته خیر له من کونه بین

أدب الطبیب، ص: ۱۵۰

جهال أشرار و ان سعدوا بالجد، و قد حکی جالینوس عن قدماء الیونانیین انهم کانوا یصورون التابعین[۴۱۰] لذاتهم و اهل الکسل و التراخی و هم المتکلون علی جدهم فقط بصورة تدل علی العجز و قلة الفهم و رداءة الطبع و کثرة الجهل و الشر و هی صورة امرأة عمیاء قائمة علی کرة بیدها سکّان سفینة تدبر اهل تلک السفینة عند شدة قد لحقتهم فلسوء بختهم اتکلوا فی تدبیرهم علی تدبیر عاجز شریر فانه عن قریب سیهلکون و لا ینفعهم من اتکلوا علی تدبیره شیئا بل یهزأ بهم و یضحک علیهم و کذلک حال من أتکل علی سعادة (تحته) من الأطباء و غیرهم فانه عند زوال سعادته یبقی صفرا من الفضائل و خاصة عند الشیخوخه.

و یصورون الحریص علی اقتناء الفضائل و العلوم و الصنائع الشریفة بصورة تدل علی العفة و العدل و الخیر و حب الجمیل و هی صورة شاب جمیل الصورة جمال طبیعی لا- اکتسابی حسن الهیئة جالس علی جسم ذی ستة سطوح معتدلة و وجهة طلق و حوله تلامیذه و طالبو[۴۱۱] العلم مطیعین له لا- خلاف بین بعضهم و بعض و لا- یحسد بعضهم بعضا علی الامور الخسیسة کحسد أهل المراتب الدنیائیة و ذوی الیسار بعضهم بعضا قال و ذلک ان اللّه تبارک و تعالی لیس یختار الفضیلة فی الغنی و الیسار لکی یؤثر و یقدم من حسنت سیرته و کان فی صناعته متقدما عالیا و کان تابعا لوصایا اللّه تعالی لازقا لها و یعالج صناعته علی المذهب اللازم للسّنة و الشریعة فذلک هو الذی یکرمّه اللّه و یحبوه و یؤثره و یقدمه فی المرتبة علی سائر من یقف بین یدیه و لا یزال حافظا له دائما.

قال و هذا الجمع اذا تفکرت فیه و اخطرت ببالک کیف هو دعتک نفسک مع ما یدعوا الیه من التقبل له و الامتثال لآثاره الی ان تجد لهم فضلا عما سوی ذلک نحو سقراطیس و أومیروس و ابقراط و فلاطون و محبی هؤلاء و اصدقائهم الذین یکرمهم کما یکرم المتألهین. و اما سائر من یتبع اللّه و یلزم سبیله فلیس منهم أحد یخذله اللّه لانه لیس یشتمل عنایته من فی المدن من الناس المقیمین فقط لکنه یعنی بمن یسیر ایضا فی البحر فهذا من کلام جالینوس و أمثاله مما یدل علی ان اهل هذه الصناعة خاصة ینبغی ان یکونوا فی الغایة القصوی من هذه الأوصاف المحمودة و لا یرغبون فی الدنیا و لا یتکلمون علی سعادة الجد فقط بل یأخذون نفوسهم باقتناء الفضائل علما و عملا کسیرة قدمائهم لیکونوا عند الملوک و سائر الناس بالصورة التی یستحقونها الجلیلة الرفیعة و کیف لا تکون منزلتهم

أدب الطبیب، ص: ۱۵۱

عندهم کذلک و قد ملّک الملک الطبیب نفسه و جسمه و اطمأن الیه فی روحه و مهجته و وثقه علی حرمه و اولاده و لا شیء أعزّ من ذلک عند الملک، و لذلک یجب علی الملک و علی جمیع من لاذ به ان یعرفوا حق الطبیب و قدر صنعته فیجلونه و یکرمونه و یأنسوا به و لا- یدخلوا علی قلبه رعبا و لا- یستقبلوه بما لا- یجب و لا- یقبلوا فیه قول واش و لا- حاسد و لا- یتهموه بل یفعل معه کما فعل الاسکندر لما وجهت الیه أمه تحذرّ من طبیبه لئلا یسمه فدعی بالطبیب عند ورود الکتاب بذلک فقال جئنی بشربة لاشربها فلما احضر له الطبیب الدواء تناول الاسکندر الشربة من طبیبه بیمینه و ناوله الکتاب بیساره و قال له هذه منزلتک عندی و هذه ثقتی بک فازداد ذلک الطبیب من صرف همته و شغله لیله و نهاره بما یصلح شأنه من حفظ صحته و علاجه.

و کذلک یجب علی الطبیب ان یکون همته لیله و نهاره الدرس و الاهتمام بعلم صناعته لیوجد عنده ما یفزع الیه فیه و بذلک ینال الرتب عند اللّه و عند الملوک حتی یشرکهم فی رتبهم و أموالهم کما حکی جالینوس عن مالیقس[۴۱۲] الطبیب انه عالج بنات اوفروطس[۴۱۳] اللواتی و سوسن بشرب خربق[۴۱۴] و غیره و برءن، انه صار ختنا للملک و شریکا فی الملک و کذلک نال قورالیس الطبیب لما حملت الریح السفینة من البحر و صار الی بلد فاریقی و عالج ابنة الملک لذلک البلد أزوجه الملک بابنته و ورثه ملکه

بعده. و کذلک حکی عن ارسطوطالیس حین دعاه بعض ملوک الروم لعلاج ابنه و لم یکن له سواه فنظر الفتی وجس عرقه و رأی ترتیب مجسته ترتیبا مستویا بانقباض و انبساط فخمن ان المه فی نفسه لا فی بدنه فأمر الطبیب بکراس جلس الملک و الفتی و الطبیب علیها و أمر باعراض کل غلام و جاریة فی الدار علیهم و نبض الفتی فی ید الطبیب و هو لازم لترتیبه الی ان مرت بعض الجواری فتغیرت المجسة و اضطربت و فسد الترتیب و ارتعد الفتی و تغیر فلما فطن الطبیب لذلک و علم انه عاشق لها أمسک حتی انقضی المجلس و سأل الطبیب عن تلک الجاریة فأخبر بانها محظیة الملک التی لا یری الدنیا الا بها، فانصرف و وعد الملک بالعود فی غد فلم یعد کراهة ان یلقی الملک

أدب الطبیب، ص: ۱۵۲

بذلک فأحضره الملک و سأله عن تأخره و قال له أنت تعلم شغل قلبی بابنی و هو وارث الملک بعدی و محله من نفسی، قال له الطبیب تأخرت حتی وقفت علی دائه، قال و ما هو؟ قال عاشق لامرأتی، فأطرق الملک ثم قال للطبیب فماذا تری؟ قال الرأی للملک لالی، قال أری لک ان تؤثرنی بها، قال له ایها الملک و یستحسن هذا؟ فقال نعم ان الملک یعوضک مکانها و یخلفها علیک و یعطیک أملک، فقال ان کان الملک یری هذا و یستحسنه فان الفتی انما هو عاشق جاریة الملک. فأورد علی الملک من ذلک أمرا عظیما، فاطرق الملک مفکرا طویلا، قال له الطبیب أید اللّه الملک ان من النساء عوض وهن موجودات فی کل وقت و وارث الملک ولده المجیب العاقل اللبیب لیس فی کل دهر یتهیأ و یوجد و لیس فیه عوض، فرکن الملک الی قوله و زوج الفتی جاریته فبرئ، فأمر الملک بحمل الطبیب علی مرکوب من مراکبة و ساق الیه عدة من دوابه و وصله بعشرة أرطال من الذهب و خلع سنیة. و حکی عیسی بن ماسه[۴۱۵] الطبیب انه اخبره یوحنا ابن ماسویه[۴۱۶] ان الرشید رحمه اللّه قال لجبرئیل[۴۱۷] و هو حاج بمکة یا جبرئیل علمت مرتبتک عندی؟ قال یا سیدی و کیف لا اعلم، قال له دعوت لک و اللّه فی الموقف دعاء کثیرا ثم التفت الی بنی هاشم فقال عسی انکرتم قولی له فقالوا له یا سیدنا ذمّی، فقال نعم و لکن صلاح بدنی و قوامه به و صلاح المسلمین بی فصلاح المسلمین بصلاحه و بقائه، فقالوا صدقت یا أمیر المؤمنین[۴۱۸]. قال و اخبرنی یوحنا بن ماسویه انه اکتسب من صناعة الطب ألف ألف درهم[۴۱۹] و عاش بعد قوله هذا ثلاث سنین أخر و کان الواثق مشغوفا ظنینا به فشرب یوما عنده فسقاه الساقی شرابا غیر صاف و لا لذیذ علی ما جرت به العادة، و هذا من عادة السقاة اذا قصّر فی برهم، فلما شرب القدح الأول قال یا أمیر المؤمنین اما المذاقات فقد عرفتها وعدتها و مذاقة هذا الشراب خارجة عن

أدب الطبیب، ص: ۱۵۳

طبع المذاقات کلها، فوجد أمیر المؤمنین علی السقاة و قال تسقون اطبائی و فی مجلسی بمثل هذا الشراب، و أمر لیوحنا بهذا السبب و فی ذلک الوقت بمائة ألف درهم و دعا[۴۲۰] بسّمانة الخادم فقال له احمل الیه المال الساعة، فلما کان وقت العصر سأل سمّانة هل حمل مال الطبیب ام لا؟ فقال لا بعد، فقال یحمل الیه مائتا ألف درهم الساعة، فلما صلوا العشاء سأل عن حمل المال فقیل له لم یحمل بعد، فدعا سمّانة و قال له احمل الیه ثلثمائة الف درهم، فقال سمّانة لخازن المال احملوا مال یوحنا و الا لم یبق فی بیت المال شیء، فحمل الیه من ساعته[۴۲۱]، قال و أخبرنی یوحنا ایضا عن المعتصم انه قال: سلمویه[۴۲۲] طبیبی أکبر عندی من قاضی القضاة لان هذا قاضی و هو یحکم فی مالی و الطبیب عندی یحکم فی نفسی و نفسی أشرف من مالی و ملکی[۴۲۳] و لما مرض سلمویه الطبیب امر المعتصم ولده ان یعوده فعاده ثم قال انا أعلم و اتیقن ان لا إعیش بعده، و لم یعیش بعده تمام السنة. و حکی عن اسرائیل بن زکریا الطیفوری[۴۲۴] انه وجد علی أمیر المؤمنین المتوکل لما احتجم بغیر اذنه و لا عن أمره فافتدی غضبه بثلاثة الاف دینار وضیعه تغل فی السنه خمسین الف درهم وهبها له و سجل له بها، قال: و رأیت المتوکل و قد عاده یوما آخر و قد غشی علیه فصیّر بیده تحت رأسه مخدة دیباج ثم قال للوزیر یا عبد الله هذا یحبنی و حیاتی معلقة بحیاته ان عدمته لا أعیش[۴۲۵] ثم اعتل فوجه الیه بسعید بن صالح حاجبه و موسی بن عبد الملک کاتبه یعودانه قال و رأیت بختیشوع بن جبرائیل و قد أعتل فأمر أمیر المؤمنین المتوکل المعتز ان

یعوده و هو اذ ذاک ولی عهد فعاده و معه محمد بن عبد الله بن طاهر و وصیف الترکی. قال و أخبرنی ابراهیم بن محمد المعروف بابن المدّبر ان المتوکل أمر الوزیر و قال له شفاها اکتب فی ضیاع بختیشوع فانها ضیاعی و ملکی فان محله منا محل ارواحنا من أبداننا. قال و رأیت ابراهیم بن أیوب

أدب الطبیب، ص: ۱۵۴

الأبرش[۴۲۶] و قد عالج اسماعیل أخا المعتز و برئ فکلمت امه قبیحة المتوکل ان یجیزه فقال لها لا تجیزیه لیس عندک ما تعطیه حتی أعطیه أنا مثله و ابراهیم واقف بین ایدیهما فأمرت قبیحة فأحضرت بدرة دراهم لابراهیم و أمر المتوکل باحضار مثل ذلک، فأحضرت قبیحة بدرة أخری فأمر المتوکل باحضار مثل ذلک، فاحضرت قبیحة بدرة أخری، فأمر المتوکل باحضار مثلها، فلم یزالا یأمران باحضار بدرة حتی أحضرت ست عشرة بدرة، فأوصت قبیحة الی جانبها ان تمسک، فقال ابراهیم سرا الّا تقطعی و أنا أرد علیک، فقالت له أملأ الله عین الآخر، فقال لها المتوکل و الله لو اعطیتیه الی الصباح لأعطیته مثل ذلک، فحملت البدر الی منزل ابراهیم[۴۲۷]، قال و أخبرنی یوحنا من ماسویه ان اسرائیل الکبیر المعروف بابی قریش[۴۲۸] کان صیدلانیا یعقد علی باب قصر الخلیفة، و کان دینا صالحا فی نفسه، و ان الخیزران جاریة المهدی وجهت بمائها[۴۲۹] مع جاریة لها الی طبیب فخرجت الجاریة من القصر فأرت اسرائیل الماء فقال لها (...) هذا ماء إمراة حبلی بغلام، فرجعت جاریة الخیزران بالبشارة[۴۳۰] فقالت لها ارجعی الیه و استقصی المسألة علیه، فرجعت فقال لها ما قلت حق، و لکن ما علیک، البشری؟ قالت کم تریدـ؟ فقال جام فالوذج، و خلعه سریة فقالت لو ان کان

هذا حقاً فقد سقت الی نفسک خیر الدنیا و نعیمها و انصرفت، فلما کان بعد اربعین یوما

الخیزران بالحبل فوجهت الیه ببدرة دراهم و کتمت الخبر عن المهدی، فلما مضت الأیام ولدت موسی[۴۳۱] أخا هرون الرشید، فعند ذلک أعلمت المهدی و قالت له ان طبیبا

أدب الطبیب، ص: ۱۵۵

علی الباب اخبرنی بهذا منذ تسعة أشهر، و بلغ الخبر جورجس بن جبرئیل[۴۳۲] فقال کذب و مخرفة، فغضبت له الخیزران و أمرت فاتخذ له بین یدیها و هی قائمة مشدودة الوسط مائة خوان فالوذج وجهت بذلک الیه مع مائة ثوب و فرس بسرجه و لجامه و ما مضی بعد ذلک الا قلیل حتی حبلت بأخیه هرون الرشید، فقال جورجس للمهدی جرّب انت هذا الطبیب، فوجه الیه بالماء فلما نظر الیه قال هذا ماء ابنتی ام موسی و هی حبلی بغلام آخر، فرجعت الرسالة بذلک الی المهدی و اثبت الیوم عنده، فلما مضت الایام ولدت هرون فوجه المهدی الی اسرائیل فأحضره و اقیم بین یدیه فلم یزل یطرح علیه الخلع و بدر الدنانیر و الدراهم حتی علت رأسه و صیر هرون و موسی فی حجره و کنّاه ابا قریش ای ابا العرب فقال لجورجس هذا شیء انا بنفسی جربته فصار ابا قریش نظیر جورجس و جبریل بل اکثر منه حتی تقدمه فی المرتبة و توفی المهدی و استخلف هرون الرشید و توفی جورجس و صار جبرئیل ابنه[۴۳۳] یتبع ابی قریش فی خدمة الرشید فخلف اثنین و عشرین الف دینار مع نعمة سنیة و کان تلمیذا فی بیمارستان جندی سابور ثلاثین سنة، فلما ارتفع جبرئیل قال ماسویه[۴۳۴] یوما من ذلک هذا جبرئیل قد بلغ (الصکاک) و نحن فی البیمارستان[۴۳۵] فبلغ ذلک جبریل فوجه و اخرجه من البیمارستان فبقی منقطعا به فصار الی بغداد لیعتذر الی جبریل و یخضع فلم یزل علی بابه دهرا طویلا فلم یأذن له و یتراءی له اذا رکب فلم یکلمه، فلما ضاق به الأمر و لم یبق معه نفقة صار الی دار الرومیین التی فی الجانب الشرقی فقال لقس البیعة اکرز لی لعل یقع لی شیء و انصرف فان ابا عیسی[۴۳۶] لیس یرضی عنی و لا یکملنی فقال له القس کنت فی البیمارستان ثلاثین سنة و لست تحسن شیئا من الطب؟ قال بلی انا کحال و اعالج الجراحات. فاتخذ له

أدب الطبیب، ص: ۱۵۶

صندوقا و اعطاه لبدا و أجلسه علی باب المحرم علی باب الفضل بن الربیع[۴۳۷] الوزیر فلم یزل یکسب الخمسة و العشرة الدراهم و

الأقل و الأكثر الى ان حسنت حاله قليلا فاشتكت عين خادم الفضل بن الربيع و كان يعزّه فوجه اليه جبريل بالكحالين فعالجوه بكل صنف من العلاج فلم ينتفع به و اشتد وجعه حتى طار النوم عن رأسه و اصابه أرق شديد فخرج من القصر هائما على وجهه من الضجر فرأى ماسويه فقال له يا شيخ ما تصنع هاهنا، ان كنت نحسن شيئا من الكحل عالجني و الا فقم من هاهنا، فقال يا سيدى أحسن و أجيد، فقال داونى، فدخل اليه و قلب جفنه و كحله و سكب على رأسه و سعطه فنام الخادم و هدأ فلما اصبح وجه الى ماسويه بساف خبز سمين و جام حلوى وجدى و دجاجة و دينارين و عشرة دراهم، فقال هذا لك فى كل يوم و الدينارن و الدراهم فى كل شهر فبكا ماسويه فرحا و توهم الرسول انه قد استقله فقال لا تغتم فانا نزيدك فقال يا سيدى رضيت منك ان تدر على هذا و لا اريد منك الزيادة، فلما رجع الفضل اخبره خادمه بما كان فكان بين مصدق و مكذب فلم تمض الايام و الليالى حتى اشتكت عين الفضل بن الربيع نفسه فوجه اليه جبرئيل الكحالين فلم يزالوا يعالجوه فلم ينتفع بشيء من ذلك فأدخل الخادم ماسويه اليه ليلا فلم يزل يكحله الى ثلث الليل ثم سقاه حب الايارج فحركه خمس مجالس و اصبح و قد برأت عينه فحضر جبرئيل فقال الفضل يا ابا عيسى هاهنا رجل طبيب[۴۳۸] يقال له ماسويه من افره الناس بالكحل فقال جبرئيل و من هذا، هو الذى يجلس على الباب قال نعم، فقال هذا كان اكارا[۴۳۹] لى فلم يصلح للأكاريين[۴۴۰] فطردته و ما عالج الطب قط فان شئت فأحضره و انا حاضر، و توهم جبرئيل حين يدخل يسجد و يقف بين يديه، و أمر فاحضر ماسويه، فدخل و سلّم و جلس بحذاه، فقال له جبرئيل: ماسويه صرت طبيبا فقال له أ لم أقل طبيبا، انا خادم فى البيمارستان منذ اربعين سنة تقول لى هذا القول؟ فانصرف جبرئيل و هو خجل و أجرى الفضل على ماسويه ثلثمائة درهم[۴۴۱] فى كل شهر و علوفه دابتين و نزل

أدب الطبيب، ص: ۱۵۷

خمسة أنفس و وجه فحمل عياله من جنديسابور[۴۴۲] و يوحنا معهم صبيا فما مضت الأيام و الليالى حتى اشتكت عين الرشيد فقال له الفضل يا أمير المؤمنين طبيبى ماسويه ليس له نظير و خبر قصته فى نفسه و بقصة غلامه، فأمر الرشيد فأحضر ماسويه، فقال له تحسن شيئا من الطب سوى الكحل؟ قال له يا أمير المؤمنين و كيف لا أحسن و انا اخدم المرضى فى البيمارستان منذ اربعين سنة؟ فقال أدن منى، فدنا و نظر الى عينيه فقال: الحجّام يا أمير المؤمنين فحجمه على ساقيه، و كحله، و قطر فى عينيه فبرئ بعد يومين فأجرى له الفى درهم فى كل شهر و علوفة و منزلا و الزمه الخدمة، فصار نظير جبرئيل فى الدار و يحضر بحضوره و يصل حيث يصل الا ان ارزاق جبرئيل كانت فى ذلك الوقت خمسة آلاف و معونة خمسين ألف درهم و انزاله ضعف ما أجرى لما سويه. و اعتلت (بانو[۴۴۳]) أخت الرشيد فلم يزل جبرئيل يعالجها بأنواع العلاج فلم تنتفع به فأغتم الرشيد بعلتها، فقال ذات يوم ان ماسويه الكحال قال لنا انه خدم فى البيمارستان للمرضى أربعين سنة فليدخل على عليلتنا فلعل عنده من أمرها حيلة، فأحضر جبرئيل و ماسويه فقال ماسويه لجبرئيل بماذا عالجتها منذ اول يوم أعتلت الى هذا اليوم، فلم يزل جبرئيل يصف ما عالجها به، فقال ماسويه: اما العلاج فصالح و التدبير مستقيم[۴۴۴] و لكنى احتاج أراها، فأدخل اليها، فلما نظر اليها و تأملها وجس عرقها قال لأمير المؤمنين: طول البقاء لك يا أمير المؤمنين هذه تفضى بعد غد ما بين ثلاث ساعات الى نصف الليل، فقال جبرئيل تعيش و تبرأ، فأمر الرشيد ان يجلس ماسويه فى بعض دوره فى القصر، فقال و اللّه (لاغرقن) ذلك و لأسرته فو اللّه ما رأينا بعلم الشيخ بأسا، فما حضر الوقت الذى حدده توفيت[۴۴۵] فلم يكن للرشيد همة حين دفنها حتى جلس و أحضر ماسويه فساءله و اعجب به، و كان اعجمى اللسان و لكن كثير التجارب، فصيّره نظير جبرئيل بن بختيشوع فى الرزق و المعونة و الإنزال و المرتبة و غير ذلك، ثم اتخذ ماسويه علماء و حكماء يعلمون ابنه يوحنا فخرج فاضلا فى اهل عصره فى العلم و كذلك جبرئيل ايضا علم بختيشوع ابنه فخرج أديبا فاضل النفس، فلما توفى الرشيد و توفى ماسويه و افضت الخلافة

أدب الطبيب، ص: ۱۵۸

الى المأمون صار يوحنا طبيب المملكة و أقر الناس انه ما خدم ولد العباس قبله مثله. فما ذكرته من هذه الأخبار فى هذا الباب كفاية

فی الدلالة علی منزلة الأطباء بحسب مراتبهم من صناعة الطب عند الملوک و افاضل الناس.

أدب الطبیب، ص: ۱۵۹

الباب الرابع عشر فی نوادر جرت لبعض الأطباء بعضها من جنس تقدمة المعرفة و هی تحث الطبیب علی تعرف طرق الانذار و بعضها مستظرفة تحث الطبیب علی اختبار تحصیل مستطبه لئلا ینسب الفساد الی الطبیب

ان اعظم آفات الطبیب و المریض جمیعا سوء تحصیل المریض و من یخدمه اذ کان من الناس من هم قلیلو[۴۴۶] التحصیل فی حال صحتهم لا- یفهمون ما یخاطبون به و لا یعون ما یشار به علیهم فکیف فی حال المرض، فلذلک یجب علی الطبیب قبل ان یشیر علی المریض بمشورة ان یختبر عقله و تحصیله و عقل خادمه المتولی لخدمته فان وثق بجودتهما أشار بما یراه من الأدویة و التدابیر و ان لم یثق بصحتهما أمسک لئلا یقع التصحیف و الاشتباه فی أسماء الأدویة و فی مقادیرها و فی اصلاحها و فی اوقات استعمالها فیهلک بذلک المریض و ینساق الی الطبیب التهمة و سوء الذکر مع ما[۴۴۷] یضیع من تعبه کالذی یعرض لمن بذر بذرا جیدا نقیا فی ارض ردیة فأن بزره یهلک و تعبه یضیع و ما ذکرناه من هذا المعنی هو داخل فی قول بقراط الذی أمر به الطبیب ان لا یقتصر علی ان یعمل ما ینبغی ان یعمله الطبیب من المشورة بما یجب فقط علی القوانین التی رسمها له ابقراط و غیره و یهمل ما یحتاج الیه المریض من الأمور النافعة فی علاجه فان ذلک غیر کاف فی علاج المریض و لا یصدق حینئذ القوانین و لا تصح الاحکام الا مع إحکام جمیع تلک الأشیاء التی احدها ما ذکرناه من تحصیل المریض و خدمه مع ثقتهم علی المریض و محبتهم لصلاح حاله، و هذا قول بقراط بلفظه، قال بقراط: و قد

أدب الطبیب، ص: ۱۶۰

ینبغی لک الّا تقصر علی توخی فعل ما ینبغی دون ان یکون المریض و من یحضره کذلک، و الاشیاء التی من خارج. یشک من یفهم ان قوله المریض و من یحضره انه الی ما قلناه (أشار) و لما کانت هذه المشورة التی أشار بها بقراط قد أهملها کثیر من المتوسمین بصناعة الطب اما لجهل بها او لتغافل عنها بقصد لتسوغ لهم الحیلة علی التکسب و الانتفاع بالعامة و ساعدهم علی ذلک ترکهم و ما یعملونه من انواع الخطأ المفسد لمحاسنها الملوک و من الیه النظر فی مصالح الناس فانهم لما أهملوا النظر فی هذه الصناعة الجلیلة المصلحة لنفوس الناس و أجسامهم، اتسعت الحیلة لأهل الشر بها و قلت المبالاة بالفساد الداخل من جهة إفساد الداخلین فیها، من ذلک ما یشاهد من مشورة الاطباء بغیر توقف و لا بحث و لا قانون صناعی علی کل من جاءهم من ای اصناف الناس کان قد جرت عادات کثیر من الناس ان یوجهوا بقارورة الماء الی الطبیب مع أدون خدم المنزل اما صبی او عجوز او مملوک اعجمی و قصدهم بذلک ان یفهم عن الطبیب کلما یحتاج الیه المریض بغیر شک ان الطبیب لا یمکنه ان یشیر بشیء او یفهم جمیع حالات المریض، أ فتری لیت شعری من یفهم ذلک؟ الصبی ام العجوز ام الاعجمی؟ فما یتمالک الطبیب ان ینظر فی القارورة حتی قد بادر بالصفة و أمر ایضا غلامه بدفعها الی الرسول ان کان ممن یرجی اخذ فضته فأقسم باللّه ان کثیرا من هؤلاء الأطباء لو ساءله سائل ما الذی علمته من العلامات من هذا الماء الذی رأیته و لم وصفت ما وصفته؟ لما وجد عنده جوابا یقنع به السائل له. و لا فیهم من یتوقف الی ان یجد من فیه تحصیل لئلا تفوته الفضة و لا من یخشی من عتب عاتب و لا من یخاف لوم لائم، و لذلک قد فشا فیهم الکسل و سهل علیهم التوانی فلا ناظر فی علم و لا قارئ لکتاب و لا یجد منهم من یسأل عن تعلم شیء من الصناعة و لا من یذاکر صاحبه فی مسألة او فی أمر دواء أو غیره، لکنه من یفرغ من کسب الدراهم تشاغل لشرب الاقداح الکبار و اللعب بالشطرنج و أشباه ذلک. و اذا کان الأمر علی ما حکیناه، فلذلک یکون الاطباء مسرورین[۴۴۸] بقلة فهم من یشاورهم فرحون بسوء تحصیلهم، فأما ان جاءهم[۴۴۹] احد یستفهمهم أمر مرض من الأمراض او امر سبب علامة او یناظرهم فی دواء من الادویة او بعض اجزاء الطب هربوا من کلامه و اجتهدوا فی ان لا یجمعوا[۴۵۰] معه فی موضع من المواضع لئلا یتکشف بذلک جهلهم عند

أدب الطبیب، ص: ۱۶۱

العامۀ و یفتضح و همهم و کیف لا- یهرب هؤلاء الاطباء من الاحاد المناظرین لهم علی صناعتهم و هم یخدمون ألوفا من الناس لا یعرفون من خطأهم شیئا یتصورونه صورۀ الصواب، و یعتقدون فی اطبائهم انهم حذاق بسبب صناعۀ الطب و السبب فی ذلک مع جهلهم و قلۀ انتقادهم انهم یجدونهم یتولون لهم و یکثرون الترداد الی منازلهم و یرخصون علیهم الادویۀ و کثیر منها یأخذونها بغیر ثمن، فهم لذلک أفاضل عندهم و لا یفکرون فی ان یهلکون عند امراضهم بتدبیر هؤلاء الاطباء لهم. و کیف لا یکون بهذا الجهل و سوء العقل و البحث قوم لم یتأدبوا[۴۵۱] و لا عرفوا من امور الدنیا شیئا الی مباکرتهم الی التکسب بالصنائع و تشاغلهم نهارهم اجمع بالحیلۀ علی جمع الدراهم ثم اذا انصرفوا الی منازلهم نعسوا و ناموا، کذلک یجری امرهم طول زمانهم، أ تری من این یقتنی امثال هؤلاء ادبا او علما[۴۵۲] و هل منزلۀ هؤلاء و من هم بصورتهم من الاطباء الا بصورۀ البهایم التی هی سائرۀ مع طبعها.

و لقد سألنی شیخ من ابناء السبعین سنۀ و فوقها یوما و قد کنت أشرت علیه بأن یغذی مریضا کان له کنت اعوده بمزورۀ[۴۵۳] و هو واقف بین یدی قصاب قد ذبح شاۀ مسنۀ هرمۀ فقال لی:

هل اخذ من هذا اللحم؟ فقلت: و لم تسألنی عن ذلک؟ فقال اردت هل یصلح للمزورۀ التی اشرت بها؟ فنظرت الیه متعجبا منه، فقال لی: أراک تنظر الی و لا- تجیبنی، قلت: نظری الیک تعجبا منک و انت شیخ لک فوق السبعین سنۀ و لا تعلم ان المزورۀ لا تکون بلحم، و لو صلح ان تکون بلحم هل کان یجوز أن یکون من هذا اللحم، لیس العجب منک، العجب ممن یدبّر مریضا لک. و لم أعد الی مریضه خوفا ان یجبنی ما هو أعظم من هذا فینسب الیّ. و مثل ذلک ایضا جری لی مع آخر من السوقۀ بحلب کان به إسهال دفعت الیه سفوفا و أشرت علیه ان یغتذی بمزورۀ (نیرباخ)[۴۵۴] فلما جاءنی فی الغد شکا وقوف حاله فأمرته بمعاودۀ تدبیره بعینه فأخذ یذم المزورۀ و یحلف انه لا عاودها، فقلت لأی سبب؟ فقال لانها لم تکن طیبۀ، فعلمت انه لم یهتد[۴۵۵] الی جودۀ عملها لانه لم یکن خبیرا بالطبیخ و کان عازبا،

أدب الطبیب، ص: ۱۶۲

فقلت: صف لی کیف عملتها؟ فقال أ ترانی لا أحسن اصلح مزورۀ؟ فقلت و ما یضرک ان تعرض علیّ ما عملته، قال: دققت الزبیب و الحب رمان و عزلتهما ثم وضعت الماء علی النار و ثردت الخبز و قطعت البصلۀ و طرحتها مع قلیل ملح و ذلک الزبیب و الحب رمان علی الخبز المثرود، و صببت علیه الماء الحار و غطیته قلیلا و أکلته[۴۵۶]، فما کان طیّب أحب الا تصف لی شیئا آخر مزورۀ فانی ما أصبر علی عملها. و لقد حکی الثقات من افاضل من بالرقۀ عن طبیب کان یقال له موسی انه أمر یوما لعلیل شکا الیه مرضا وجده فأمره ان یحبس ماءه و یجیء به باکرا، فلما کان فی السحر و اذا بصائح من باب داره یصیح یا ابا عمرو ان الحقنی اللّه اللّه فی اغثنی. فقال لغلامه: بادر فان بعض الاهل استقضی و خرج و تبع هو غلامه فاذا بذلک الانسان أحلیله فی یدیه و هو یصیح و یضج، فقال له موسی الطبیب: یا هذا الرجل ما شأنک؟ قال: قلت لی إحبس الماء ولی من الثلث الأخیر حابسه و هو ذا أموت، فقال له:

بادر یا هذا بل، فلما بال و فرج عنه و استراح قال یا هذا انما قلت تبول فی اناء و تحبس ماءک لیس هکذا. فقال: ما علمت، أجیک غدا به، فلما کان من الغد جاء بالماء فی کوز من خزف. فمن هذه مقادیر (افهامهم) هل یجوز للطبیب ان یعوّل علی تحصیلهم فی أمور أدویۀ المرضی و تدابیرهم. و اعجب ما ذکرته ما جری لیهودا بن ابی البقاء[۴۵۷] الطبیب مع امرأۀ جاءته بماء فی قدح فنظر الیه فأشار بما رأی فی الوقت فانحرفت المرأۀ الی ورائه قلیلا ثم اخرجت القدح ثانیۀ فانکر أمرها، ثم قال أ لیس قد رأیت هذا و اشرت؟ فقالت لیس هذا ذاک، فأشار بما رأی ایضا. ثم انتظرت قلیلا و عاودته بالقدح فزاد انکاره فی الأمور و أخذ فی تقضی أمرها، فقالت: یا سیدی لا- تنکر امری فان لی جماعۀ من جیرانی أعلام فلما علموا أنی ارید ان ابکر الی الطبیب حمّلونی قواریرهم فلم أطق حملها فجعلتها کلها فی هذه القنینۀ و منها هو ذا أصب من القدح و أریک ایاه، فلما سمع ذلک قال لمن حضر عنده یلومنی اذا امتنعت من الوصف لکل من جاءنی و لعله ان ینسب ذلک منی الی بخل او اسف، ا یجوز للطبیب مع ما هو ذا یرون ان یصف لکل واحد؟ و

حکی فی الوقت انه امتحن فهم انسان جاءه یتشکی فی الوقت وجعا[۴۵۸] به فأشار علیه بقرص یأخذ منه یومه ذلک نصفه، و لغده

أدب الطبیب، ص: ۱۶۳

نصفه، و یعد غده نصفه، فسمع ذلک الانسان قوله و لم ینکر منه شیئا[۴۵۹] و مضی فقال یا قوم کیف اشیر علی من لا یعلم ان القرص لا یجوز یکون له ثلاثهٔ انصاف. و من النوادر التی جرت لبعض الاطباء ببغداد مع بعض الناس انه جاء ذلک الانسان الی الطبیب فشکا الیه انه یجد مغسا فسأله الطبیب ای شیء اکلت فقال أکلت خبزا محترقا، فاخرج الطبیب من (داوروانه) مکحلهٔ و میلا و تقدم لیکحله فقال له یا هذا و ما الذی ینفع الکحل للمغس؟ قال قصدی اعالج عینیک. قال عینی صحیحهٔ لا علهٔ بها قال له الطبیب لو کان الأمر کما ذکرت لکنت حین رأیت الخبز محترقا لم تأکله. و من طرائف ما یجری علی الاطباء من العامهٔ الجهال مع کثرتها و امتناع أحصائها ما حکاه لی من أثق بقوله انه جری بالموصل لرجل من المیاسیر مع طبیب کان له، قال: أصلح له طبیبه شربه مطبوخهٔ و وجه بها الیه فی قدح مسدودهٔ و تقدم الیه ان یشربها نصف اللیل و لا یتحرک بعد شربها بل یضطجع علی فراشه، فتقدم الی جاریته.

ان تضع القدح فی کوهٔ فی البیت الذی هو نائم فیه لیقوم نصف اللیل و یشرب الدواء. فاتفق انه قام و تشاغل و نسی ان یشربها و عاد الی نومه و أصبح و هو یظن انه قد شربها، فلما أصبح النهار و لم یقم شیء[۴۶۰] وجه الی الطبیب ان الشربهٔ لم تعمل شیئا فما الذی تراه؟ فأمره بالمشی و الانتظار، فلما انتصف النهار جاءه الطبیب فوجده عاتبا علیه و یقول انک قد قصرت فی إصلاح الشربهٔ، فحلف له الطبیب انه لم یقصر فیها، و لکن أدفعوا الی الغلام (قدحا لاوجد فیه ما یحرک فعل الدواء)، فلما طلبوا القدح وجدوه و الشربهٔ فیه بحالتها فقال: أنسیت شربها. فهذه الاشیاء و أمثالها مما تدل علی قلهٔ التحصیل و هی توجب علی الطبیب التوقی و التحرز، و لذلک ذکرناها هاهنا، فیجب ان یتأدب بها و بامثالها[۴۶۱] عقلاء الاطباء و لا یستهینوا بها.

أدب الطبیب، ص: ۱۶۴

الباب الخامس عشر فی ان صناعهٔ الطب لا یصلح ان یعملها کل من التمسها لکن اللائقهٔ بهم فی خلقهم و اخلاقهم

و کما ان الخمرهٔ الفائقهٔ فی الجودهٔ ایها الحبیب لا یصلح ان تحفظ فی أی أناء اتفق لکن الحافظ علیها لذیذ مذاقها و صفاء لونها و طیب رائحتها و بالجملهٔ سائر حالاتها المحمودهٔ انما هو أناء موافق محمود و کذلک الحال فی سائر العلوم و اصناف الحکم فانه لیس یصلح ان تودع فی سائر النفوس لکن من النفوس الموافقهٔ لها. و لأن النفوس فی قواها و افعالها تتبع امزجهٔ ابدانها، فلذلک ینبغی للمعلم ان یختبر من المتعلم حالات نفسه قبل ان یعلّمه فان وجدها موافقهٔ للتعلیم أخذ فی تعلیمه و أن وجدها غیر موافقهٔ رام أصلاحها فان تهیأ

صلاحها و الا صان العلم کالذی یعلمه الزراع الحاذق الشفقهٔ علی الحب فانه متی لم یجد الأرض نقیهٔ و لم یطمع فی تنقیتها حفظ حبه و لم یضیعه. و لان الاسباب التی تعوق المعلم عن التعلیم خاصهٔ لصناعهٔ الطب هی عدهٔ اسباب و العلم بها ضروری، فلذلک ینبغی ان تضم الی الأصول التی هی ضامهٔ لها لکی تسهل معرفتها و هذه الأصول هی ثلاثهٔ احدها خروج مزاج البدن عن الاعتدال و اعنی بخروج المزاج عن الاعتدال الی الخروج الذی معه تتغیر افعال النفس و اخلاقها. و الثانی ألف العادات المذمومهٔ فی مصاحبهٔ الأشرار و مؤانسهٔ الجهال و اتباع افعالهم و استحسان اخلاقهم. و الثالث هو اجتماع الأمرین جمیعا و ذلک هو اعظم فسادا و أعسر صلاحا و ان ینضاف الی ذلک ان یکون طالب تعلم صناعهٔ الطب خاصهٔ لیس قصده تعلمها لشرفها من نفسها و لا حلاوهٔ منافعها لذاته و لجسمه و لأجسام ابناء نوعه لکن

أدب الطبیب، ص: ۱۶۵

قصده لتعلمها انما هو لاسباب دنیائیهٔ من مال و سلطان او غیر ذلک فانه فی الاحری الا ینال منها کثیر منال و لا یحظی بما رجاه. بل لا یؤمن علیه ضد ذلک مما أقل لانه دائما یخجل بین العلماء و یفتضح فی اعماله عند الأدباء و الرؤساء و اذا علم منه انه معرض لما لا

یقوم به تیقن علمه کان تحت اخطار تقوده الی الهلاک. و من المشهور ان الیسیر من علم صناعة الطب تضر و لا تنفع، و ذلک لان أصغر فروعها متشبث باعظم اصولها بل مشتبک بجملة أصولها و لیست کسائر الصنائع التی من تعلق عنها بأصل او فرع لم یتعلق ذلک بغیره، فهو لذلک ینتفع و ینفع الناس بما تعلمه و لا یلحقهم مما جهله ضررا، و مثال ذلک صائغ علم من الصیاغة عمل خاتم فهو دائما یعمل خواتیم و لا یضره و لغیره جهله بعمل الأسوره و الخانات مثلا فلذلک قال بقراط الصناعة طویلة[۴۶۲]. و لذلک یجب ان یکون الملتمس علی هذه الصناعة من اولاد أهلها قد عنی ابویه بتقویم مزاجه و أخذه بالعادات المحمودة فی تدابیره و أصلاح أخلاقه و بتلقینه و تبصره لیکون بذلک معدا للتعلیم بأیسر سعی.

فأما ملتمس هذه الصناعة من ابناء اهل الصنایع الأخر فیکد و ما ینجح من تعلمها لان النجار و الحداد و الدباغ و الحائک مثلا کل واحد منهم منصرفا الی صناعته لا خبرة له بصناعة الطب فیلقن ولده من اصولها ما یلقنه الطبیب لولده لیله و نهاره، فاذا المقومین الذین قد راضهم آباؤهم من اهل صناعة الطب هم الذین یصلحون لتعلمها لاکل من التمس تعلمها کما قال جالینوس فانه قال کما لا یصلح اتخاذ التمثال من کل حجر و لا ینتفع بکل کلب فی محاربة السباع کذلک ایضا لا یجد کل انسان یصلح لقبول صناعة الطب لکنه ینبغی ان یکون البدن و النفس ملائمین لقبولهما.

و ایضا فقد بین ابقراط کیف ینبغی ان یکون البدن من ذلک قوله فی شکل الأصابع فأن شکل الأصابع ممن یعنی بصناعة الطب یجب ان یکون الذی فیما بینهما واسعة و ان یکون الابهام مقابلة للسبابة. و اما النفس التی لا تلیق بقبول الطب فانه جعل المحنة لها بما أمر به من الایمان فمتی وجد الانسان تمکنه حفظ ما أمر به من کتاب الایمان علم أنه ملائم لقبول الصناعة و متی کان ممن لا یمکنه حفظ وافی ذلک الکتاب لم یدنو الی تعلمها. قال جالینوس ان أحد الاسباب التی وضع أبقراط کتاب الایمان[۴۶۳] هو ما ذکرناه من امتحان الانسان

أدب الطبیب، ص: ۱۶۶

المرید تعلم صناعة الطب فی جسمه و فی نفسه و لأنا قد قدمنا فی الباب الأول من کتابنا هذا اوصاف الجسم المحمود و النفس الفاضلة فلذلک یستغنی عن اعادته هاهنا. و اما السبب الثانی فهو ان کثیرا من الصناعات لا یمکن فیها أشیاء یمکن ان تضر من یستعملها و اما صناعة الطب فممکن فیها تلک الاشیاء بأعیانها التی ینتفع بها ان تضرّ ایضا و الی الطبیب فی اکثر الأمراض التی تخلص المرضی ان شاء او تقتلهم. فلان لا یدنی الطبیب فی وقت من الاوقات فسبب منفعة من المنافع ینالها علی غیر الواجب مکان الأشیاء التی ینتفع بها اشیاء تضر، تقدم بقراط فعقد فی عنقه هذه الایمان فاحلفه ان یکون دخوله الی المرضی طلبا لمنفعتهم لا الاضرار بهم. من ذلک انه قال بهذا السبب فی ذلک الکتاب هذا القول قال بقراط و جمیع المنازل التی أدخلها لمنفعة المرضی و انا بحال خارجه عن کل جور و فساد. ثم ذکر جالینوس سببا ثالثا لوضع بقراط لکتاب العهود و الأیمان و هو هذا یقول، قال جالینوس ان الذی قد کان فیما تقدم من معلم الطب الی اسقلیوس عهود و أیمان یمنعهم من تعلیم صناعة الطب أحدا خلا أولادهم و کانت المواضع التی یتعلم فیها الطب ثلاثة أحدها فی مدینة رودس و الآخر بمدینة قو و الثالث بمدینة قندس[۴۶۴] الا ان التعلیم الذی کان بمدینة رودس و بمدینة قندس باد بسرعة لأنه لم یکن لابنائهم نظر و ذلک لان الوارثین له کانوا نفرا یسیرا و اما الذی بمدینة قو تمت منه بقایا یسیره لبنات الوارثین له فلما نظر بقراط الی صناعة الطب قد قربت من التلف بسبب هذه الاجناس الثلاثة و نقصاتهم، أحب ان یذیعها فی جمیع الناس کیلا تبدو و لئلا یظن انه قد اخطأ فیما بینه و بین ربه جعل المتعلمین للطب أمانة بما عقد فی رقابهم من الأیمان و بیان ذلک فی قوله فی کتاب الایمان هذا القول. قال بقراط: و اری ان المعلم لهذه الصناعة بمنزله أبای و الجنس المتناسل منه مساوی لأخوتی[۴۶۵] قال جالینوس فبعد ان جعل المعلمین للصناعة انما علمهم أیاها من غیر ان یکون فی ذلک علی ذم و خطأ فیما بینه و بین اللّه تعالی ..

و اذ قد أتضح بما حکیناه عن القدماء کیف کان شرف صناعة الطب فی الدهور السالفة

أدب الطبیب، ص: ۱۶۷

فلنقل بعد ذلک ما الاسباب التی قد اوجبت فی هذا الزمان سقوطها فنقول لذلک اسباب نذکر جملتها احدها هو ما قد تداخل الداخل فیها من الطمع و الثقة بانه لا یفتقد علیهم منها علما و لا عملا فسهلوا علی نفوسهم فترکوا النظر و القراءة و الخدمة و مالوا الی الملق و المخرقة و التغلغل فی انواع الحیل فضاعت الحقائق اوقف الناس علی علاج ذلک الملوک و من لهم القدر علی افتقاد ذلک و صلاحه. و السبب الثانی استهانة الناس بحقوق الأطباء فی ضروب الاکرام و المکافأة فاحتاج الاطباء أن یحتالون لهم مع الطب معاش آخر من تجارة و دکان و حیلة فعرض من ذلک استهانة بالصنائع لما حسب ثمرتها و لما فعلوا ذلک خسوا و اسقطوا الصناعة فکان الأمر فی ذلک شبیه بالشیء الدائر علی ذاته بالعکس أعنی أنهم کلما هربوا هانوا و کلما هانوا هربوا. و السبب الثالث دخول من لا یلیق بها و لیس من أهلها فیها فلقلة معرفتهم باصولها و یقدرها و حقوقها افسدوا محاسنها فخست بهم و لطمع اهل السره فی صنعتهم ما انصرفوا الیهم رغبة فی استخدامهم مجانا و أخذ حوائجهم بأیسر ثمن و لما علم أولئک الاطباء المحتالون ان ذلک یجر الیهم من غیر أولئک نفع و یوقع فی شباکهم المرأة و الضعیف و القریب سمحوا لهم لیتخذونهم باب الحیلة و محوی للصید فکان ذلک سببا لهلاک الضعفاء و سقوط أهل هذا الشأن و ترکهم الاهتمام بقراءة او تعلیم و ایضا فلألف الناس لهذا الطمع صار من خرج عن هذه الطبقة المحتالة و قصد لتوفیه الصناعة حقها مذموما مسبوبا اذا لم یواتی الجهال الی ما یریدونه و السبب الأعظم الذی قد سهل فی هذا الوقت علی کل أحد الدخول فی صناعة الطب الجسارة علیها هو الرأی الذایع المشهور ان کل ما یفعله الانسان من الافعال المحموده و المذمومه فذلک الفعل عن اللّه تبارک لا عن الانسان فلما سمع الاشرار و اصحاب الحیل ان من سرق او قتل او زنا او فعل أی فعل کان ذلک منسوبا الی اللّه تعالی اذ هو فاعل وداع لذلک وثق الداخلون فی صناعة الطب بذلک و اطمأنوا فجسر کل أحد علی الدخول فیها و التعرض لسقی الأدویة و الفصد و البزل و غیر ذلک بغیر معرفة لعلمهم بأن الناس عند هلاک من یهلک علی ایدی الأطباء یقدرونهم و یردون ذلک الی قضاء الباری. و لو کان الأمر جاز علی القوانین المتقدمة من قدیم فی زمان الیونانین بأن لا یطلق لاحد الدخول فی صناعة الطب الا علی ما قدمنا ذکره اذا دخل فیها داخل لم یؤذن له فی التصرف بها الا بعد محنته[۴۶۶] بطرق المحن التی نذکر جملها فی الباب

أدب الطبیب، ص: ۱۶۸

الذی یلی هذه الباب و هو الذی یصف فیه محنة الأطباء لما جسر علی الدخول فیها الا من یصلح لها و بعد ایضا محنة الطبیب و معرفة ما قرأه و مقدار خدمته فقد کان یوضع له قانونا یعمله مع المرض بین منه صوابه من خطائه عظم قدره و نفعه انت تعلمه من الباب الذی بعد هذا فتدبره و اکتف فی هذا الباب بما قد اثبتناه ففیه کفایة لمن تدبره

أدب الطبیب، ص: ۱۶۹

الباب السادس عشر فی امتحان الأطباء

أما بعد ما قدمته من الأقاویل النافعة للاطباء و لسائر الناس فأنی قائل فی محنة الطبیب قولا لیس بدون نفع الاقاویل المتقدمة و ذلک ان محنة الطبیب واجبة لاسباب أقدمها شرف الموضوع لصناعة الطب و الموضوع هو الانسان المحتاج الی استعمال الطب فان الغلط من الطبیب اذا وقع بالانسان کان اعظم کثیرا من أغلاط اصحاب الصنائع الأخر لان النجار و الصائغ و غیرهما من اهل الصنایع و المهن لا تبلغ مقادیر اغلاطهم مقدار غلط الطبیب، کما لا یبلغ قدر موضوعاتهم قدر موضوعه و هو نفس الانسان و جسمه و ایضا فان الصائغ مثلا متی غلط فی صناعة الخاتم امکنه کسره و أعادته و کذلک النجار فی عمل السریر و الاسکافی فی عمل الخف. فأما غلط الطبیب فلیس کذلک و خاصة ان کان غلطه مهلکا فالیأس من الصلاح واقع. فلذلک وجب تمییز الأطباء بالمحنة و انتقادهم بالنظر و البحث لیظهر فضل الافاضل فتسلم الیهم النفوس و یظهر جهل المدعین لها فیحذر علی النفوس منهم، و من الاسباب الموجبة لمحنة الطبیب

صعوبة الصناعة و طولها، اما صعوبتها فلكثرة اصولها و من الأحرى ان تكون فروعها اكبر كثيرا و ايضا فلاشتباك أصولها و فروعها بعضها ببعض فلذلك أتسعت الاقاويل فيها و وضع أهلها فى علمها اصنافا من الكتب فاستصعب لذلك دركها و خاصة على أهل الكسل و التوانى و على من غلظت قريحته و قنع منها بالتكسب بأسمها و بالحيل التى قد نصبها الاشرار و اصحاب الحيل للناس كالشباك و الافخاخ لصيد الحيوانات فلذلك يجب ان يفتش عمن أدعاها لينظر هل هو من اهلها بالحقيقة لانه قد افنى زمانه فى درس كتبها و فى صحبة أهلها و فى خدمة المرضى و عانى من امرها ما يستحق معه ان

أدب الطبيب، ص: ۱۷۰

يوثق معه فى تدبير الأبدان و النفوس او هو ممن ينبغى ان يحذر على النفوس منه و ايضا فان من اسباب المحنة للأطباء ما يظهر من نفعها للاطباء خاصة و لسائر الناس عامة، اما للاطباء فلينبه من كان ساهيا و يحث من كان متشاغلا بغيرها و يحركة على اقتنائها.

و اما لمن كان قاصدا للحيلة فيها على الناس فيما يفضحه المحنة و يظهر خزيه فيكون بذلك النفع لسائر الناس شاملا عاما و لو لا ان محنة الأطباء واجبة و نفعها ظاهر لم يضع القدماء فيها كتبا يحثون فيها اهل القدر و السلاطين على الناس و افاضلهم على تعليم اولادهم هذه الصناعة ليقدروا ان يفرقوا بين أهلها و المدعين لها لكى لا يسلموا نفوسهم الى من لا يستحق ذلك كالذى وضعه جالينوس من طرق محنته للاطباء فى كتابه الذى ألفه و قد الف غير جالينوس فى ذلك كتبا لو لا أنى قد تضمنت اثبات حمل ذلك فى باب من هذا الكتاب لقد كان ارشادى الى تلك الكتب أعنى من التمس ذلك و خاصة و قد كتبت انا رسالة الى بعض من تولى أمور بلد الرقة بألزام الزاميته فى ذلك وصفت له فيها كيف ينبغى ان يمتحن الطبيب غير انى أذكر من ذلك هاهنا جملا ليكون ما تضمنته قد وفيت به و ليكون غرضى تاما كاملا.

فأقول اما بعد ما قد وضح من الاسباب الموجبه لامتحان الاطباء فانه ينبغى ان ينظر كيف ينبغى ان يمتحن الاطباء و اول ما ينبغى ان يمتحن به المدعى لصناعة الطب هو ان يسأل على رأى اى فرقة هو من فرق الأطباء[۴۶۷] فان من جوابه يبين هل يعلم كم اجناس فرق الاطباء أم لا و ما الذى تراه كل فرقة و ما الفرق التى بين الفرق و من ذلك يبين ايضا منه هل علم الى كم نوع ينقسم كل جنس من اجناس الفرق و فيما اتفقت الفرق و فيما ذا اختلفت و لان الطبيب لا يسعه جهل ذلك و لا يجوز له الخروج عنه فلذلك صنف جميع ذلك الفاضل جالينوس فى كتاب عنونه بكتاب فرق الأطباء و جعلها أول ما يقرأ من كتبه ثم اذا وقع الجواب منه بتحصيل و انفرد برأى فرقة من الفرق اما برأى اصحاب التجارب و بمذهب من مذاهبهم الخمسة و اما برأى اصحاب الحيل. و اما برأى اصحاب القياس فيجب ان يسأل لأى اجزاء الصناعة ينتحل اذ كانت الصناعة اعظم مقدارا من ان ينالها الانسان فى مدة عمره كما قال الجليل بقراط العمر قصير و الصناعة طويلة و لذلك يكون من ادعى جملها

أدب الطبيب، ص: ۱۷۱

من الجهل بحيث لا يحتاج ان يمتحن لا يفتش عن عمله. فاما اذا أدعى جزءا منها فيجب ان يسأل عنه اى جزء و هو الذى احكمته و قرأت كتبه و خدمت فيه و لان لصناعة الطب جز آن اولان احدهما علمى و الآخر عملى فلذلك ينبغى ان يعلم هل توفره على احدهما فى الجزء الذى يدعيه من صناعة الطب ام يوفره عليها. و لان صناعة الطب بعد هذين الجزئين الكبيرين أجزاء أصغر منهما و لتلك الأجزاء أخرى هى أصغر يحتاج الطبيب الى علمها و احكامها فلذلك وضع جالينوس فى اجزاء الطب مقالة مفردة ليحكم على ذلك منتحل هذه الصناعة فليعلم من ذلك اجزاء الجزء الذى يدعيه من صناعة الطب و مثال ذلك: ان علاج الطبائعى هو جزء علمى و علاج العين جزء عملى، و كذلك علاج الجبر و علاج الشق و علاج جميع اعمال الحديد من بطّ و كىّ و بزل و حقن و فصد و جميع ذلك هى اجزاء عملية مرتبطة بعلم يتقدمها يلزم من أدعى احدها ان يعلم موضوع عمله اى جزء هو من اجزاء الجسم و مما ذا هو مركب و وضع اجزائه و اتصالها و كم اجناس الامراض العارضة لذلك الجزء، و كم الأسباب المحدثة لتلك الامراض و العلامات الدالة عليها و اجناس الأدوية الموافقة فى امراض ذلك العضو و بالجملة يلزمه معرفة سائر التدابير التى تلائم علاج امراضه و حفظ

صحته و اوقات ذلک و ما اشبهه مما لا بد من علمه فلذلک اجمع یجب ان یمتحن منتحل کل جزء من الصناعة بمساءلته عما یخصه و غیره من اجزاء أخر اذا کان لهم بأسرهم امورا تعمهم ثم یسائل کل واحد منهم عما یخصه عمله و مثال ذلک انه حضر من یدعی علاج العین فیجب ان یسأل من ای الاعضاء البسیطة رکبت العین و لم احتیج الی جزء جزء من اجزائها فی ترکیبها فانه ان لم یعلم ذلک لم یعلم بای الاجزاء یکون الابصار و لا بأی الأجزاء تکون الصورة و الستر و لا بأیها یکون الحفظ و التغذیة و بالجملة ساير الافعال و المنافع و من لم یعلم مزاج عضو عضو من اجزاء العین البسیطة مع ما ذکرنا، و کیف وضع تلک الاجزاء و اتصالها لم یمکنه ان یعلم انواع جنس جنس من اجناس امراضها و اذا لم یعلم ذلک لم یعلم العلامات الدالة علی نوع نوع. و اذا فاته علم العلامات فاته ایضا علم الاسباب، و اذا فاته علم الأسباب لم یعلم الدالة علی نوع نوع، و اذا فاته علم العلامات فاته ما ذا یعالج و لا بماذا یعالج. و بعد ما ذکرناه و احکام عمله فیجب ان یعلم فی معالجتها قوی الأدویة المفردة و المرکبة المستعملة فی علاج امراض العین و ما یبلغ قوی الدواء الواحد اذ کانت کل قوة تفعل فعلا فیصیر بذلک للدواء الواحد المفرد أفعالا مختلفة، و لذلک یکون الدواء المرکب

أدب الطبیب، ص: ۱۷۲

افعالا اکثر کثیرا من ذلک و ذلک بحسب ما فیه من الأدویة المفردة و الکثرة و القلة، و مع ان معالج العین لا یسعه جهل شیء من ذلک فانه مضطر ایضا الی علم اصلاح الأدویة المعدنیة منها و النباتیة و الحیوانیة، ما منها یصلح بالغسل، و ما منها یصلح بالخرق، و ما منها یصلح بخلطه بعضه مع بعض و بالجملة فهو شدید الحاجة الی معرفة تراکیب أدویة العین، ما عمل منها شیافا و ما عمل[۴۶۸] منها کحلا و ما عمل منها عطورا و ضمادا و غیر ذلک من ادویتها.

و اذا کان معالجا بالحدید لعلل العین المحتاجه الی ذلک فیلزمه ان یعلم صور الآلات التی یعالج بها و لم صوّرت، و اختبر ذلک الشکل کالمهت[۴۶۹] المستعمل فی قدح العین من الماء النازل الیها، فانه مع علمه بذلک فقد علم موضع الماء و کیف یسهل نقیه لجهة[۴۷۰] الثلاثة و نفوذه فی الطبقة القرنیه، و کیف ینحدر بتلک القرنیة الماء و یستقصی أحداره ما لم یتم ذلک بما له قرنین أو أربعة أو أکثر من ذلک و هکذا ینبغی ان یعلم ذلک فی آلة آلة فلیکف[۴۷۱] ذو الفطنة بما ذکرته من ذکر هذه الجمل و المسائل.

و لیعلم ان بمثل هذه الطرق یقدر علی محنة صنف صنف من اصناف الاطباء، و من ذلک ان المجبّر یلزمه ان یعلم ما فی کل عضو من العظام، و شکل عظم عظم و وضعه و بأی صنف من اصناف الترکیب هو مقارن لقرینه او لقرنائه من عظام ذلک العضو، و ما الذی یحیط بتلک العظام من العضل، و لأی الحرکات هی محرکة، و کم مبلغ عددها و کیفیة اشکالها، فان المجبّر اذا فاته معرفة ما ذکرناه عجز عن أمر علاج الجبر بحسب ما فاته من ذلک. و کذلک ان جهل صورة شد کل عضو و انواع رفائده[۴۷۲] و اضمدته و لطوخاته[۴۷۳] لم یتم له علاجه و کذلک ما سوی ذلک مما ذکرناه. و کذلک القول فی الفصد[۴۷۴] فانه من اجزاء

أدب الطبیب، ص: ۱۷۳

الطب جزء قد اکثر الناس استعماله و تعاطاه کل احد من اهل صناعة الطب حتی أحداثهم و من لیس له خبرة بواجباته قد اعدوا لهم مواضعا یقصدهم الیها کل أحد من صلح له و من لا یصلح، فیفصد کل من أتاه بغیر توقف و لا حذر بسبب العوض الحقیر، و لو کان الفاصد[۴۷۵] بغیر علم یعرف قدر ما یستخرجه من جسم الانسان من الدم و عظم نفعه.

و یعلم ان قوام بدن الانسان هو بالدم اکثر من ساير اخلاطه، و ان الطبیعة لم تعمل ما علیه من الدم الذی قد استخرجه هو فی ساعة واحدة الا فی زمان طویل و بعمل طویل لشفق من أخراجه، و لم یسارع الی اخراج مثل هذا الجوهر النفیس بذلک العوض الخسیس، لان النفع بالفصد اذا وضع موضعه عظیما جدا حتی انه یخلّص من التلف و من الوقوع فی امراض طویلة، فلذلک یجب ان یکون الفاصد عارفا بعدة أمور: اولها هل یفصد الفاصد ام لا، و الثانی ما المرض الذی یصلح فیه الفصد، و الثالث کیف ینبغی ان یکون، و الرابع لم یفصد الفاصد؟ .. و هذه الأصول الاربعة هی مسائل تتفرع عنها مسائل کثیرة، و یلزم الفاصد معرفة جملتها و متی لم یکن عارفا بجملتها فینبغی له ان لا یفصد احدا الا برأی من هو خبیر بها، من ذلک ان الفاصد اذا علم هل یصلح الفصد لمرض ام لا یقنعه

ذلک دون ان یعلم من حال السن و المزاج و البلد و حال الهواء فی الوقت الحاضر، و حال الفصل من السنهٔ، و حال العمل و العادهٔ و التدبیر و السحنهٔ هل یوجب کل واحد من هذه الأمور الفصد. کما اوجب ذلک المرض ام یمنعه. و بعلم هذه الامور یقدر ان یغلب بعضها، و یتبع الاغلب من هذه الفروع. و اما ما یضطره الأمر الی عمله من فروع الأصل الثانی. و هو العلم بما الحالهٔ التی توجب الفصد، فان من فروعها ان یعلم ما الحال الطبیعیهٔ للبدن، و ما حال حال من الحالات غیر الطبیعیهٔ، و ما الحالات منها التی توجب الفصد، و ما المقدار الذی ینبغی ان یخرجه الفاصد من الدم، و ما تبع ذلک من فروع هذه الأصل الثانی.

فأما فروع الاصل الثالث فیلزمه ان یعلم منها کیف ینبغی ان یکون الفصد عند شق العرق طولا ام عرضا ام ورابا و کیف ینبغی ان یخرج الدم ادفعهٔ ام اثنین ام ثلاثهٔ و کیف ینبغی ان یدبر و یساس من فصد بحسب مرض مرض. و یجب ان یعلم کیف الدم من لونه و کیف هو فی قوامه، و کیف هو فی رائحته، و کیف حرکته فی خروجه، فانه متی تیقن علم

أدب الطبیب، ص: ۱۷۴

ما ذکرناه لم یقدر ان یفرق بین ما یخرج من الدم من عرق الی ما یخرج من (شریان)[۴۷۶] و اذا کان ما یخرج من (الشریان)[۴۷۷] یخرج بحرکهٔ مختلفهٔ تشبه حرکهٔ (الشریان) فی الانبساط و الانقباض و دم (الشریان)[۴۷۸] اصفی و اشرق و ارق و احمی من دم العروق. و اما فروع المسألهٔ الرابعهٔ و هی معرفهٔ کمیات الفصد فهی کثیرهٔ جدا لتعلق هذه الفروع بجمیع المسائل المقدم ذکرها. و لئلا یطول هذا الکتاب و الباب، نحن نذکر منها جملا لا تغنی معرفتها عن احضار الکل لان من علم أجوبهٔ ما یحضره من المسائل الآن و أقام بشرحها، علم بذلک منه انه یقوم بفروعها و اول هذه المسألهٔ، لم إحتیج الی الفصد فی صناعهٔ الطب، ثم لم صار الفصد مخصوصا بعروق و شرایین دون أخر، و لم صار علم (...) اشیاء المقدم ذکرها ضروری فی استعمال الفصد، و لم أمر القدماء باخراج الدم من بعض الناس فی أعلی البدن و فی بعضهم من أسفله، و فی بعضهم من ناحیهٔ الیسار، و فی بعضهم من ناحیهٔ الیمین. ثم لم صارت العروق النوابض[۴۷۹] التی فی الرأس دون التی فی البدن تفصد و هی عرق الیافوخ[۴۸۰] و عرق الجبههٔ و عرقا الصدغین[۴۸۱] و عرقا الماقین[۴۸۲]، و عرق الارنبهٔ، و عرق الشفهٔ السفلی، و عرق الشفهٔ العلیا، و عرقا اللسان و عرقا الوداجین[۴۸۳]، و مما (یبین) به فضل الفاصد هو ان یعلم لم صار فصد هذه العروق تشفی من امراض باعیانها، و ایما هی الامراض، و لم صار الخطأ اذا وقع بها احدث مضار مختلفهٔ و امراض متباینهٔ کالذی یحدث من الخطأ فی فصد عرق الجبهٔ، فانه یحدث تارهٔ دوار[۴۸۴] و تارهٔ شقیقهٔ، و تارهٔ غشاوهٔ البصر و ضعف الأجفان و تارهٔ الصمم. و مثل ذلک نجد اذا وقعت ضربهٔ الفاصد لعرقی الصدغین فی غیر موضعها من الامراض المختلفهٔ فانه ان أصاب الحدید العصب بطل بذلک حرکهٔ

أدب الطبیب، ص: ۱۷۵

الشفتین، و ان اصاب العظم اورث ورم الوجه، و ان اصاب اللیت[۴۸۵] اضر ذلک بالسمع، فان اصاب العضل احدث الخدر و قلهٔ الصیاح و هکذا ینبغی ان یعلم ما یحدث خطأه فی عرق عرق، و فی ای الأجسام المجاورهٔ للعروق وقعت الضربهٔ لیعلم بماذا یصلح ذلک الخطأ و یتلافاه، و ایّ المواضع یفصد. و لو ذهبت الی ذکر ما یحدث من اصناف المضار عند الخطأ فی جملهٔ العروق المفصودهٔ و مبلغها خمسهٔ عشر زوجا و ثلاثهٔ مفردهٔ لطال بذلک الکلام، لکنه شدید الاضطرار الی ان یعلم لم یفصد هذه الخمسهٔ عشر زوجا، و فی ای الامراض، و فی ای المواضع یجذب اذ کانت هی التی یقع الفصد دائما باکثرها و یجب ان تعدها لتکون معروفهٔ عند من قصد لمحنهٔ الفصّاد لیسألهم عن موضع واحد منها، و موضعه و مبلغ منافعه، و لان قد تقدم تعدید الشرایین المقصودهٔ التی فی الرأس و هی جملهٔ ما یفصد فلنذکر الآن الباقیهٔ و هی القفالین[۴۸۶] و الباسلیقین[۴۸۷] و الأبطین و الاکحلین[۴۸۸] و الحبینین و الأسیلمین[۴۸۹] و المأبضین[۴۹۰] و الصافنین[۴۹۱] و النسائین[۴۹۲]. فاذا کان ما قد ذکرناه من هذه المسائل کاف فی هذا الباب فقد ینبغی ان یتبع ذلک بالوصایا التی ذکرها قدماء الأطباء لیستوصی بها الفاصد و ینبغی ان یتفقد علیه، و یجعل بعض محنه فأن التزمها وثق به و بعلمه و ان أطرحها لم یوثق بعلمه. فأولها ان یکون خبیرا لمعرفهٔ التشریح و خاصهٔ تشریح العروق الضوارب و غیر الضوارب لیعلم من علم

التشریح ما حول کل عرق من العظام و الغضاریف و الأعصاب و الاوتار و العضل، و یجب ان یکون قد درس کتب التشریح و کتاب الأسطقسات[۴۹۳] و کتاب المزاج[۴۹۴] و کتاب الفصد[۴۹۵] و أشیر بذلک الی کتب جالینوس

أدب الطبیب، ص: ۱۷۶

خاصهٔ فیما ذکرته، و ان یکون قد شاهد أسلافه یعانون الفصد، و ان یکون ورعا عن الکسب الا فی حقه، و عن النظر لا یجوز له النظر (الیه) الا لمقدار ما یحتاج الیه عمله. و ان یکون حافظا للأسرار. متعاهدا لحدید[۴۹۶] بالسقی و السّن. لا یفصد فی موضع مظلم و لا موضع ریح، و لا لمملوک الا عن رأی مولاه و لا لغیره بالغ الا عن أذن والدیه[۴۹۷] و یتجنب الاغذیهٔ المبخرهٔ بخارا ردیئا و المضعفهٔ لنور البصر کأکل البصل و الاکثار من شرب الشراب، متفقدا[۴۹۸] بعض بدنه من فضوله و فی اوقات (التنقیهٔ) فبهذه الاشیاء و ما جانسها یمتحن الفاصد. و ایضا من تعاطی الشق و البزل و الکی و سایر اعمال الحدید[۴۹۹] فبمثل هذه المسائل یمتحن و بمثل المسائل له عن الآلات المصنوعهٔ لاعمال العلاج کالقثاطیر[۵۰۰] و کیف یبول به، و المهبت و (الفانهان) و المراود[۵۰۱] و الفأس و غیر ذلک من آلات الاعمال.

و یسأل عن مواضع الکی لمرض مرض و اشباه ذلک. فاکتف بما ذکرته ففیه غنی و مقنع[۵۰۲] و قد تبقی علی ذکر ما به یمتحن من ادعی علم الطبائع اذ ذلک أشرف أجزاء صناعهٔ الطب و بکمال ذلک یکمل هذا الباب بعون اللّه تعالی. فأقول: ان أول ما یسأل عنه الطبائعی[۵۰۳] من الاطباء ما المعنی الذی یقع علیه اسم الطبیعهٔ ان کان واحد و ان کان یقع علی اکثر من واحد فکم هی و ما هی فأنا نجدک ایها الطبیعی تسأل دائما عن افعال الطبیعهٔ فتقول: کیف طبع هذا المریض و ما الذی کان منه و ما ذا فعل، و تقول ایضا طبع بهذا الغذاء و طبع بهذا الدواء و من المعلوم ان من جهل من الاطباء ما الطبیعهٔ فاحری ان یجهل قواها و لذلک یکون بافعالها أجهل، و من جهل افعالها لم یقدر ان ینذر بشیء منها قبل حدوثه لانه لا یعلم العلامات المنذرهٔ بافعالها. و من کان کذلک لم یستحق ان یسمی باسم الطبیعهٔ و لا یجب ان

أدب الطبیب، ص: ۱۷۷

یوثق به فی علاج المرضی و لذلک قال بقراط ان الطبیب اذا تقدم فعلم و سبق فأخبر المرضی بالشیء الحاضر مما بهم، و ما مضی و غیره عن المریض کلما تصیر عن صفته وثق منه بخبره و بصیرته فی امر المرض و دعی ذلک المرضی الی سکون انفسهم الی الاستسلام فی یدیه، و کان علاجه لهم علی أفضل الوجوه اذ کان یتقدم فیعلم من العلل الحاضرهٔ و ما سیکون من امرهم[۵۰۴]. قال جالینوس و لیس یشک أحد أن الذی یعلم امور المرضی علی ما ینبغی هو اولی الناس بأن یثق به المرضی و لیس بأمورهم فقط لکن لانه مع ذلک ایضا حری ان یستعد للشیء المزمع بأن یحدث بهم قبل وقت حدوثه بزمان طویل. و کما ان الحاذق بتدبیر السفن فی البحر عندنا لیس الذی یجهد نفسه فی تدبیر السفینهٔ اذا عرض للبحر اضطراب و ذلک انه لا یؤمن علیه ان تغلبه شدهٔ قوهٔ الریاح و حرکهٔ البحر، یکون حاذقا عندنا القادر علی ان یعلم کون تلک الحرکهٔ قبل وقت حدوثها بمدهٔ طویلهٔ بالمحایل الدالهٔ علیه، فان وجد مرسی قریب بادر فارسی الیه، و ان منعه من ذلک عظم اللجهٔ احتال بکل حیلهٔ لا جرار سفینته و حیاطتها من الآفات و هو فی مهلهٔ قبل ان یقع الهول و الاضطراب. کذلک افضل الأطباء من علم ما سیحدث بالمریض فاستعد له قبل ذلک بمدهٔ طویلهٔ و تأهب و هیأ ما یحتاج الیه لشیء شیء مما یحدث. فقد أتضح مما قاله جالینوس و مما قاله بقراط انه لا یتم للطبیب التقدم بالانذار الا من بعد علمه بطبیعهٔ المرض و لا یتم له ذلک الا بعلم کم اجناس الأمراض و انواع کل جنس و فصوله و علاماته و اسبابه، و لا یتم له احکام علم ذلک او یعلم ما الامور الطبیعیهٔ و کم هی و یقسمها بفصولها و یخصها بخواصها لان بعلم هذه الامور الطبیعیهٔ یعلم الامور الخارجهٔ عن الطبیعهٔ اذا علم الضدین معا من المضاف، فلذلک من جهل احدهما جهل الآخر و بغیر شک ان المرض ضد الصحهٔ، و الصحهٔ طبیعیهٔ[۵۰۵] و کذلک اسبابها و علاماتها فالمرض و أسبابه و علاماته اذن[۵۰۶] غیر طبیعیهٔ و لیس عمل الطبائعی خاصهٔ غیر حفظ الصحهٔ اذا وجدها لبدن الانسان، و التماسها اذا وجد المرض قد نفاها و أعدمها، و لذلک قال جالینوس ان قصد الطب التماس الصحهٔ

و غایته احرازها، و اذا کان الأمر علی

أدب الطبیب، ص: ۱۷۸

هذا فقد بان ان من لم یعلم قوی الطبیعة و افعالها علی الاطلاق لم یکن طبیعیا[۵۰۷] لانه لا یعلم امزجة انواع الحیوان و النبات و الجماد[۵۰۸] و کیف یستحیل و یغتذی بعضه ببعض. و اذا کان ذلک عند الطبیعی مجهولا فاحذر ان تکون هذه الاجناس من الاسطقسات و استحالة بعض الاسطقسات الی بعض، و تولد ما تولد من امتزاجها من الأجسام و ما یعرض لجواهرها من الأمراض. و اذا جهل ذلک کان من الواجب الا یعلم هذه الاشیاء المقدم ذکرها فی بدن الانسان لان الانسان جزئی لهذه الکائنات، و الجزئیات المتشابهة الأجزاء ابدا تابعة لکلیاتها. و لما علم معلمنا الفاضل جالینوس ان ذلک واجب ضرورة و ان بقراط و سائر قدماء الاطباء بهذه الاصول تمسکوا، و علیها بنوا کتبهم، و بفروعها تعلقوا فی حفظ الصحة و فی شفاء الأمراض اللذین هما غرض صناعة الطب و مقصده، عمد جالینوس الی أصل من هذه الاصول الطبیعیة التی لا قوام لعلم حالات بدن الانسان الا بعلمها فمیّزها و وضع من کل اصل منها کتابا و نسبه الی ذلک الأصل و سماه لانه یشتمل علی ذلک الاصل و فروعه و لم یزل یفعل فی اصل اصل کذلک حتی اتی علی اصول الطب باسرها و لما رأی الاسکندرانیون و هم افاضل علماء من اهل هذه الصناعة حین کانوا یجتمعون و یجمعون المتعلمین لصناعة الطب ان احداث زمانهم لا تبلغ بأکثرهم هممهم الی قراءة جمیع تلک الکتب و خاصة التی وضعها جالینوس، و أرادوا تقریب صناعة الطب من المتعلمین لها رتبوا من کتب جالینوس ستة عشر کتابا و جمعوهم ایضا معا لاکثرها طلبا منهم للأیجاز و الاختصار و کانوا یقرؤنها فی الاسکول[۵۰۹] أعنی موضعا کان لهم للتعلیم و لذلک یجب الآن علی من ادعی علم طبیعة بدن الانسان و انه قیم بحفظ صحته و بعلاج إسقامه ان یکون خبیرا بهذه الکتب علی ترتیبها، و ان یکون قد قرأها علی استاذ عالم بها، و من ادعی علم ذلک فیجب ان یبدأ معه بالبحث و المساءلة من اولها و اولها کتاب فرق الاطباء لجالینوس[۵۱۰] فیسأل عن غرض جالینوس فی هذا الکتاب الذی یدعی قراءته و عن عنوانه و عن مرتبته و عن منفعته و عن قسمته و عن صحة نسبته و عن ای أجزاء علم صناعة الطب منه و ای انحاء التعالیم

أدب الطبیب، ص: ۱۷۹

سلک فیه فأنه ان أجاب عن هذه الثمانیة الأوجه بالصواب علم منه أنه قد قرأ ذلک الکتاب، و ان لم یعلم ذلک لم یتعب معه فی السؤال عمّا داخل الکتاب و أحری و أجدر الا یعلم ما بعده من الکتب. و کذلک یجب ان یمتحن من أدعی قراءة باقی الکتب فی واحد واحد منها فلیسمی هذه الکتب و یعددها اذا کانت الضرورة قائده الی ذلک فیقول ان اولها کتاب الفرق لجالینوس و الثانی کتابه الذی عنونه الصناعة الصغیرة[۵۱۱] و الثالث کتابه فی النبض الی طوثرن[۵۱۲] و الرابع کتابه الی غلوقن[۵۱۳] فی جمل علاج الامراض. و لأن هذه الاربعة کتب تشتمل علی کثیر من أصول صناعة الطب رأیت جمیعها نافعا جدا علی الطریق الذی سلکته فی جمعها لی اولا ثم لبعض الراغبین فی علم هذه الصناعة فجعلتها فصولا بدأت فی أول کل فصل من فصول الکتاب الأول بحرف ألف، و فی فصول الکتاب الثانی بحرف باء، و فی فصول الکتاب الثالث بحرف جیم، و فی فصول الکتاب الرابع بحرف دال لئلا تختلط فصول الکتاب الأول بالثانی اذا لم افصلها مقالات. و ایضا لئلا تختلط بغیرها من جوامع هذه الکتب فأن الاسکندرانیین قد جمعوها بطریق سلکوه غیر هذا و قد جمعها ایضا حنین[۵۱۴] و ثابت[۵۱۵] فلکی یسهل حفظها فیکون للمتعلمین اصولا باعثة و مشوقة لهم الی قراءة الکتب، و لیکون للعلماء و لمن قرأ الأصول مذکرة جعلتها فصولا، فمن احب ان یمتحن طبیبا بشیء من فصولها فهو یستغنی عن کل محنه لان کل فصل مسألة بنفسها، و لذلک ذکرتها فی هذا الباب. و الکتاب الخامس من کتب جالینوس الستة عشر

أدب الطبیب، ص: ۱۸۰

کتاب الاسطقسات[۵۱۶] و السادس من کتابه فی المزاج[۵۱۷] و السابع من کتابه فی القوی الطبیعیة و الثامن کتابه فی التشریح[۵۱۸] و التاسع کتابه فی منافع الأعضاء[۵۱۹] و العاشر کتابه فی البحران[۵۲۰] و الحادی عشر کتابه فی أیام البحران[۵۲۱] و الثانی عشر کتابه

فی النبض الکبیر[۵۲۲] و الثالث عشر کتابه فی الادویة المفردة[۵۲۳]، و الرابع عشر کتابه فی الادویة المرکبة[۵۲۴]، و الخامس عشر کتابه فی حیلة البرء[۵۲۵] و السادس عشر کتابه فی البرهان[۵۲۶] و قد رأی قوم تقدیم بعض هذه الأدویة لاسباب لیس هذا موضع ذکرها، فمن أراد محنة طبیب فلیخبر امره هل قرأ هذه الکتب ان کان فاضلا فیلسوفا او جلها او اکثرها؛ بل لا غنی له بتة

أدب الطبیب، ص: ۱۸۱

عن علم الخمسة عشر ان کان طبیبا طبیعیا بالحقیقة، و انما فردنا کتاب البرهان من جملة الستة عشر لانه لا یقوم بقراءته و لا یفهم جل ما فیه الا من قد تفلسف و قرأ المنطق و الهندسة[۵۲۷]، و اذا علم منه القیام بفهم اصول صناعة الطب التی تتضمنها هذه الکتب فقد صح انه عالم باصوله و بقی علیه القیام بالخدمة و المحنة له فی ذلک هو ان یسأل کیف ترکّب الأدویة المرکبة، و أی شیء یدق مع أی شیء، و ای شیء یخلط بأی شیء، و کیف تعجن؟ و ما یعجن؟ و کیف تحبب و تقرّص ما رسم عمله کذلک و لم عجن بعض المرکبات بمیاه و بعضها بعسل، و لم عمل بعض الحبوب کبارا و بعضها صغارا، و لم عملت بعض الجوارشنات جریشة و بعضها دقیقة ناعمة. و لم لتّ بعض الأدویة بدهن و بعضها لا و أمثال هذه الاعمال التی یضطر الطبائعی الی عملها فانه متی جهل علم ذلک و عمل مثلا الحب الکبار صغارا و الجریش من الجوارشنات ناعما ضر ضررا عظیما. و لجهله بذلک ایضا لا یقدر علی إصلاح ما أفسده، فهذه الاشیاء التی ذکرناها فی هذا الباب انما ینبغی ان یمتحن بها من التبس امره فان الحال فیمن أدعی علم صناعة الطب و لیس من اهلها کحال الدرهم المزیف الذی لا یمکن صاحبه ان یظهره بین النقاد و لا ینفقه الا لیلا او علی من ضعف بصره عن النقد و اما ان جهل و تجاسر و اظهره و خلطه بالدراهم الجیاد النقیة فانه سریعا یطهره النقاد و یبین فضیحته. و فیما ذکرته من هذا المثال کفایة لمن لم یقدر ان یمتحن من تزیّا بزی الاطباء و لیس منهم لکنه جعل زیّه و زینته کالشبکة للصیاد بما اذکره من ظاهر أمره فانها محنة کافیة و ذلک بأن ینظر فی افعاله بنفسه و بجسمه و بافعاله مع غیره، فان ذلک کاف و الدلالة علی عقله و فهمه، فاما فی نفسه فهل أخذ لنفسه منذ صباه بالتأدب و التعلّم و مجالسة الأدباء و العلماء ام هو متشاغل بالأکل و الشرب و اللعب بالشطرنج مثلا و غیرها من الأمور الشاغلة عن العلم و قراءة الکتب، و بمصاحبة الجهال و السفهاء و الرعاع، و هل تراه کثیر الدرس للکتب مذاکرا لأهل العلم و مجالستهم ام همته التجارة و الاهتمام بکسب الدراهم و طلب اللذات[۵۲۸] من

أدب الطبیب، ص: ۱۸۲

حیث اتجه ذلک فان من کان کذلک فلا خیر فیه فی هذه الصناعة و لا نفع عنده. و اما فی امر جسمه فانک تعلم ذلک من أغذیته فی اوقاتها و فی توسطها و فی اتخاذه لنفسه الجید من الأطعمة و الأشربة و من تعاهده لجسمه بتنقیته و غسله و اصلاحه و طیبه فان من لم یقدر علی صلاح جسمه و نفسه فأجدر أ لا یقدر علی ذلک فی غیره. و اما من افعاله مع الناس. ففی وطأة اخلاقه و قلة رغبته فی التقدم و الترأس و طلب الغلبة و استعمال (المحک) و اللجاج.

و ایضا ففی استعماله العدل فی معاملاته و ان یرید للناس ما یرید لنفسه، کثیر الرحمة و المعروف لا علی طریق البذخ بذلک و التصیّد به لکن یرید الخیرات لذات الخیر فیما ذکرناه و امثاله و یجب ان یفرق بین الافاضل و ابناء العلم و بین اضدادهم فأن الأفاضل علی الاکثر للناس کالغذاء و احیانا کالدواء. و الجهال الأدنیاء دائما کالداء و احیانا کالسم فمن وهب اللّه له سعادة نافعة فقد وجب علیه اخلاص المحبة للواهب له تبارک، و الشکر دائما جعلنا اللّه و أیاکم من الشاکرین النافعین بجوده و احسانه فاذا قد اخذ هذا الباب بحقه فیکمل هاهنا و لیتبعه بما بعده بمعونة اللّه تعالی.

أدب الطبیب، ص: ۱۸۳

الباب السابع عشر فی الوجه الذی به یقدر الملوک علی ازالة الفساد الداخل علی الأطباء و المرشد الی صلاح سایر الناس من جهة الطب و کیف کان ذلک قدیما

و اما علی أثر ما تقدم من القول علی شرف صناعة الطب و انتقاد أهلها و تمییزهم بالطرق المنبهة للحق منهم من المبطل، فانه یجب ان یذکر الذی یلزمه من الناس الزام کل واحد من المحقین مرتبته لئلا یدخل علی الناس الفساد من بعد بعض المتفطرسین الی غیر مرتبته و هم[۵۲۹] المدعین لها محالا- لیظهر بذلک العدل و یتبین به الحق و یکون النفع عاما، و الصلاح شاملا و باللّه أستعین؛ فنقول ان الخالق تعالی شرف الانسان بالجزء الألهی و هو العقل علی ساير ما فی عالم الکون لینال بعقله اذا علم العلوم و رتّب الامور جرایتها علی نظام مستقیم الشرف الأکمل، و الرئاسة العالیة. و لما کان الانسان مخلوقا من اسطقسات متعادیة و کیفیات متضادة، لم یجز بقائه بشخصه مدة بقاء العالم فاوجبت حکمة الصانع تعالی بقائه بنوعه و جعل ذلک بالتناسل و لم یکن التناسل یتم الا بما فرقه البارى تبارک من اللذة بالحرکة الیه، و لان الحکمة ایضا اوجبت بقاء الانسان بشخصه مدة ما و کان الانسان دائما یتحلل من جسمه ما کان یهلکه بسرعة لو لا ما لطف له الخالق تقدست اسماؤه من الغذاء فلذلک جعل مغتذیا و لم یکن لیشتاق الی الغذاء لو لا لذته، و لهذین السببین العظیمین جعلت اللذة فی الحیوان، فصار الحیوان بطبعه لاجل اللذة، یغتذی و یجامع. و لما لم یکن له عقلا صار

أدب الطبیب، ص: ۱۸۴

یأخذ من ذلک بطبعه حسب الکفایة تارة و حسب ما تهیأ اخری، و بین الحیوان فی ذلک اختلاف و تفاضل. فاما الانسان الفاضل فلا یأخذ من الغذاء و لا من الجماع الا بحسب حاجته فقط، و المقدر لذلک هو العقل، و لاجل ان الطبع یعتبر باللذات فیزید من الامور اللذیذة اکثر من حاجة الجسم فی بقائه و صلاحه و العقل یریه قبح ذلک و فساده وقعت بینهما محادثة و مناظرة (و ضرب) لا یقدر الانسان العاقل الفاضل علی توسطه و تعدیله و طفی ناره الا بقوة عظیمة ثالثة جعلها البارى تعالی کالالة للحرب لیقدر بها المحارب علی مقارعة محاربه، فان بادر العقل الیها و استعان بها علی محاربة الطبع قهره و ظهرت ریاسته و قدر علی اظهار عدله و امکنه وضع الأمور مواضعها، لان الملک و الرئاسة قد حصلت له وحده و الحمل الطبع الذی هو ضده و هذه الآلة هی القوة الغضبیة التی جعلت کالسیف للمحارب فمن قوی علی خصمه استعان بها فی حربة. و لما کانت حکمة البارى تعالی واحدة لا اختلاف فیها شابهت بعضها بعضا و لذلک یوجد فی الانسان من الحکم و النظر مثل ما فی العالم بأسره، و لهذه العلة قالت القدماء ان الانسان هو العالم الأصغر[۵۳۰] و لذلک یجد العاقل من الناس من قدرة البارى تعالی و لطفه بخلقه وجوده علیهم ما لا یجده الجاهل، فیکون العاقل بذلک فی نور دائم و لذة لا- تنقطع و نعمة لا- تفارقه من فردوس الحکمة التی هو دائما لها فی سره و الجاهل فی ظلمات و شقاء. فالعاقل لذلک یعلم ان الملک فی ملکه و الرئیس فی رئاسته و العالم فی علمه لم یمیزهم البارى تعالی من سائر خلقه الا بقوة و سعادة من عنده، خصّهم بها لنفع الرعیة[۵۳۱] و صلاح الکل کما میّز العقل من الطبع، و لذلک وجب علیهم ان یقومون للعالم بما نصبوا له فکما ان العقل یجتهد فی تقویم الطبع کذلک علی الملک ان یجهد نفسه فی صلاح رعیته. و کما ان العقل اذا خالفه الطبع یستعین علی مقاومته بالقوة الغضبیة کذلک ینبغی للملک ان یستعین بهذه القوة بعینها عند الخلاف علیه اذا کان سالکا فی تدابیره طرق العدل. و کما ان المحارب لا یصلح له تجریده سیفه عند الخوف من العدو و کذلک الملک لا یصلح له استعمال الغضب الا عند خوفه علی فساد ملکه، لان له قوی نافذة یمکنه بها تدابیره بغیر غضب فأذن أعظم ما أحتیج الی الملک فیه هو حفظ ملکه و استجلاب المنافع له و لرعیته، و لا یتم ذلک للملک او یکون متیقظا مستضیء بنور العقل

أدب الطبیب، ص: ۱۸۵

و الشریعة، مستمد الرأی و التدابیر من أهلها و بذلک یظهر شرفه و یزین ملکه فیکون اهل العلم و الدین فی ملکه مشرفین أعزاء و اهل الشر و الجهل مرذولین اذلاء. و اذا کان الأمر علی ما قلناه فمن البین ان التوانی فی کثیر من الصغائر و اهمال أمرها ربما ادخل الفساد علی الامور العظام فان الحقیر من شرار الناس أهلک الخطیر من المنازل و المدن، فلذلک یجب علی القیم برعایة عامة، و المدبر ملک او مدینة الا- یهمل من مصالحهم حقیرها فکیف شریفها و عظیمها. و من المعلوم ان لا شیء من المکونات اشرف من نفس الانسان و من جسمه، و اذا کانت المنافع لهما بطلت و لا شیء انفع من حفظها و اصلاحها فالملک اولی الناس بأختیار من عنده هذه

المنافع و المصالح الشاملة و العامة ليس فى نفسه و جسمه ثم لسائر الناس. و بغير ان الحافظ لصحة الاصحاء و المعالج للمرضى حتى تعود اليهم صحتهم هم الذين وهب اللّه تبارك و تعالى لهم من حكمته علما يقدرون به على ذلك مع ارادته و هؤلاء هم الأطباء و لما كان (قوم) قد تغطرسوا على هذه الصناعة فادعوها بغير معرفة بها وجب لذلك على الملك خاصة ازالتهم مما غصبوه اولا ثم ثانيا لاجل ما يدخل على الخاص و العام منهم من الضرر اذا تميز لهم فعل عدوهم فلا يمكن المرأة و السوقى و الغريب تمييزهم من غيرهم فيتجنبهم، فلذلك يكون الضرر بل القتل بينهم شائع، و هو بالحقيقة خفى فالملك الى دفع هذه البليّة عن جنده و رعيته عن نفسه ايضا واجب اذ كان فى احايين قد يصير الملك الى من لا خبرة عنده بامور الطب فربما اضطره الأمر الى احضار طبيب[۵۳۲] و لا يعلم بأنه غير موثوق به فيخطئ عليه و يهلك، فيكون اغفاله اعتقاد ذلك فى حال صحته سبب هلاكه. و كذلك يتسبب دائما على خواصه و عوامه. فقد أتضح بما قلناه ان النظر من أمر الطب خاصة و الزام الأطباء بعد محنتهم و اختبار امورهم واجب على الملوك اولا ثم على الرؤساء و من اليهم النظر فى مصالح الناس و العلماء و اهل العقول. و لما كان من ذكرناهم بعد الملك هم اكثر مشاهدة للأطباء و غيرهم من الملك، و يسمعون من اخبارهم ما لا يسمعه الملك و كان فى انهاء ذلك و شرحه للملك مصلحة للملك اولا و لهم و لسائر الناس، وجب عليهم تعريف الملك و حثه على القيام بصلاحه، و بخطر ما ذكرنا و شدة الاهتمام به. كان قدماء اليونانيين يسلكون مع الاطباء طرق الاحتياط و شدة التفقد، فلذلك كان اطباؤهم[۵۳۳] على شدة حذر و توق[۵۳۴]

أدب الطبيب، ص: ۱۸۶

من الخطأ و توق شاف. من ذلك ما حكاه عنهم الثقات، و ذلك ان الطبيب لم يكن ليتمكن من الجلوس للطب الا بعد ما ذكرنا جملة من المحنة و الاختبار، فاذا كان اطلق له ذلك فقد كان يحمل قدماء الأطباء لهم كرسى يسمى كرسى الحكمة، لما فيه من المنافع و حسن الشكل، فكان لا يجلس عليه الا طبيب[۵۳۵] و الى الآن ذلك الكرسى ينصبه قوم من الاطباء بالشام و يجلسون عليه، فكان قديما من جلس فى ذلك المجلس فقد علم منه انه مرض ممتحن. و كان الطبيب اذا دخل الى مريض ليعوده و يطبه يستدعى اول (وصوله) عليه ورقا ابيضا فيكتب فيه بعد تأمل حال المريض: دخلت الى المريض الفلانى فى اليوم الفلانى و هو اليوم الاول من مرضه او الثانى او الثالث بحسب ما تهيأ فوجدت مرضه المرض الفلانى الذى دلنى على ذلك الحالات الفلانية من حالات قارورته و نبضه و العلامة الفلانية و الفلانية، فأشرت عليه من الدواء بكذا و كذا[۵۳۶] و من الغذاء بكذا و كذا. و يدع ما كتبه عند اهل المريض، و عند العودة ينظر ما تغير و حدث فأثبته على ما ذكرناه. و كذلك فى كل دخلة و ان رأى علامة منذرة ببحران ذكرها. و اذا وافى البحران بما انذر به أثبته الى نهاية حال المريض و المرض. فان كان للمريض برؤ أخذ ذلك الدستور[۵۳۷] اليه ليكون تذكرة عنده و واصل كمال اخرى ان حدثت بذلك الانسان، و ان مات المريض و ذكر ذاكر[۵۳۸] طبيبه بانه قد غلط عليه حضر الطبيب مع اهل البصيرة و اظهر ذلك الدستور من عند اهل المريض و افتقد من حضر العلماء بصناعة الطب ما ذكره، فان يكن المرض على ما حكاه و العلامات هى العلامات الخاصة بذلك المرض و بمثلها يعلم، و العلاج و التدبير موافقين، أنصرف مشكورا و ان كان الامر بخلاف ذلك ناله ما يستحقه و لم يعاود الى الصناعة ان كان الغلط اوجب القتل[۵۳۹] و انما حكيت هذه الحكاية[۵۴۰] ليعلم القارئ بها كيف كانت العناية بأمر هذه الصناعة، و كيف كان الأحتياط على النفوس و لعل اللّه تعالى يسبب للناس صلاحا بما

أدب الطبيب، ص: ۱۸۷

ذكرته فأكون قد سقت اليهم خيرا و هو المطلع على سرّى و قصدى، و له اسأل ان يوفقنى الى استعمال ما ذكرته من الحق و يسهل طرق الحق و الخير لعباده أجمعين و ليكمل هذا الباب هنا بمعونة اللّه تعالى.

أدب الطبيب، ص: ۱۸۸

الباب الثامن عشر فى التحذير من خدع المحتالين الذين يتسمون باسم الطب و الفرق بين خدعهم و الحيل الطبية

لیس غرضی فی هذا الباب ایها الحبیب ذم الحیلة علی الاطلاق اذ کان معنی هذا الاسم، انما بلطف الانسان و فطنة العقل فی اصابة ما بعد و اعتاض عن غرضه و بهذا المعنی اعنی (طریق للحیلة) قدر الانسان ان یستخرج دقیق العلوم و الصنائع لأن الموجودات لم یکشفها الباری بأسرها للانسان لئلا یسقط عن الناس کلفة النظر و البحوث و یذهب تفاضلهم بمعرفة العلوم و المهن فتسقط المراتب و الرئاسات بذلک، و هذا هو سلب نوع الانسان ما به شرف و عدم حکمته التی بها فضّل علی انواع الحیوان، فلذلک جعل اللّه تعالی بعض الأمور ظاهرة جلیة و بعضها خفیّة لیتوصل بلطیف حیلة العقل و تدقیق ذهنه من الأمور الظاهرة الی معرفة الأمور الباطنة کالذی فعله اصحاب الریاضات، فان المهندسین انما علموا ان الثلاث زوایا من کل مثلث مساویة لقائمتین من المصادرات التی قدمها اقلیدس[۵۴۱] فی اول کتابه فی الأصول التی علمها ظاهرة عندهم، و من ذلک ترقوا الی علم حالات المقادیر باسرها و السطوح و الأجسام و بذلک امکنهم مساحتها، و من ذلک ترقوا الی علم مقادیر الاقالیم و مساحة جملة الارض ثم الافلاک، و بذلک علموا مواضع ما تهیأ لهم رصده من الکواکب و حرکاتها و ابعادها. و هذا الطریق مسلک اصحاب علم الحساب من استخراج الجذور و غیرها، کذلک جری أمر اصحاب علم النجوم فانهم (قفوا) آثار الأمور

أدب الطبیب، ص: ۱۸۹

الطبیعیة فی کثیر من امورهم و استعملوا التشبیه و المماثلة و الحدس و جمیع ذلک قصد العلم الخفی بالظاهر. و اما اصحاب المهن فامرهم فی استعمال الحیل لاستخراج محاسنها ظاهر حتی ان اکثر الناس یعجبون مما یعمله اصحاب الحرکات و الخیالات، و ما یظهره اصحاب السحر من العجایب التی تدهش کثیرا[۵۴۲] من الناس لاستتار أسبابها و عللها عنهم حتی ان قوما منهم یظنون ان الجن تفعل ذلک، و آخرون یرون ان قوی إلاهیة تخدمهم فی ذلک، فهذه الاشیاء و امثالها لم تتم للناس الا بلطیف حیلة للعقل. الا تری ان صناعة الطب لم تستخرج محاسنها بما فیها من العلاج و الاعمال الا بطریق الحیلة کقدحهم العین حتی تبصر من قد عمی، و کبزلهم الماء من المستسقی، و من اصحاب القیل[۵۴۳] المائیة، و کاستخراجهم الأخلاط الردیة المفسدة بأدویة معلومة و بتقدیر معلوم. و لکی یصیبون الغرض و یستخرجون ذلک الخلط بعینه، و لان لذلک طرق و قوانین قد تفضل اللّه بها علی نوع الانسان وضع العلماء بهذه الطرق فیها کتبا لیعلمها من اراد التعرض لذلک لئلا یسلک غیرها فیهلک الناس کالذی فعله قدماء الأطباء من ذلک ما وصفه الفاضل جالینوس من کتبه (التی) رتبتها ترتیبا طبیعیا. و علی مذهب التعلیم فبدأ من أول ما ینبغی ان یعلمه الطبیب و سار علی نظام حتی بلغ الی نهایة ما فیه صناعة الطب و هو أعوض ما فیها و الطفه و احسنه، فوضع طرق ذلک و ما استخرجه القدماء من الاطباء بتلک الطرق اللطیفة، فوضع جمیع ذلک فی اربعة عشر مقالة و سمی ذلک الکتاب حیلة البرؤ فاذن بهذه الحیلة انتفع الناس و هی نتائج العقول و ثمرات الفضایل التی یستحق بها المدح و التشریف.

و اما من سلک طرق الحیل فی الوصول الی کسب الدراهم علی غیر الواجب و بلوغه لذاته فقط فما مثله الا کذیب قد ستر نفسه لیفترس ما امکنه افتراسه. و لیس الضرر الداخل علی الناس من اصحاب هذه الحیل کالضرر الداخل علیهم من الحیوانات المؤذیة بل اعظم کثیرا، لان الحیوانات لا تقدر علی التقلب من فعل الی فعل لکن لکل واحد واجد منها فعلا طبیعیا خصه به تکون أذیته، فاما الانسان الشریر المؤذی (الحیول) فانه یؤذی بطرق مختلفة و یتقلب فی الافعال المؤذیة بحسب اتساع حیلته فلذلک هذه الطائفة علی نوع الانسان أشر من السبع و الذیب و النمر و الافعی و العقرب و غیره من المؤذیات.

أدب الطبیب، ص: ۱۹۰

و لما کانت صناعة الطب أجل المهن قدرا فی نفع الانسان، و اهلها السالکون طرقها بالحقیقة هم عند الناس من مرتبة شریفة عالیة یکرموهم و یجلونهم و کانت ایضا هذه الصناعة مخصوصة باقوام خواص، فکانت بذلک مصانة لا یمکن کل من التمسها الدخول فیها، فلما وسع لکل من طلبها الدخول فیها و کان الناس بطبعهم یحبون نیل المراتب النسبیة و التشریف و التبجیل، و لم یکن ذلک لیوجد لمهنة من المهن فوق صناعة الطب طلبها غیر أهلها حسدا لهم، و لما لم ینالوا حقیقتها لینالوا[۵۴۴] به العلو و المنزلة الرفیعة

لسوء امزجتهم و غلظ قرایحهم عدلوا الی الحیلة علی الناس بضروب من الخدع و الدهثمة ستروها بما أظهروه من الزی و اللباس و التصنیع لمشابهة اهل الصناعة بالحقیقة فی الفاظهم، و کثیرا من امورهم. و کانوا بذلک و بما جمّلوا به دکاکینهم و اظهروه من آلاتهم لیصیدوا الناس کمن نصب الفخاخ و بسط الشباک لصید الحیوانات. و لان هذه الآفة الداخلة علی هذه الصناعة و علی اهلها حتی اوقعت فی بعضهم الشک و اکسبتهم سوء الظن بهم من کثیر من الناس لما یرونهم علیه من صونها و توفیتها حقوقها، نعم حتی ان جهال الناس و اشرارهم یعتقد فیهم البغضة و یضمرون لهم الشر.

فلذلک وصف جالینوس من خدع هؤلاء و خذلهم التی یعملونها لیتفقون بها علی الناس فاذکر هاهنا بعضه لیعلم به جملة ما قصدت لذکره فتأمل. فأما جالینوس فی کتابه فی نوادر تقدمة المعرفة[۵۴۵] هذا القول اما بحسب ما یراه کثیر من الاطباء (یا افنجانس) فانه غیر ممکن ان یتقدم واحد فینذر بما هو حادث بالمرضی فی کل واحد من امراضهم، و ذلک انه متذکر من غایته ان یظن به ما یقدره من غیر أن یعنی بمعرفة ذلک حق معرفته لا فی الطب فقط لکن فی سائر الصناعات استهمین باحسن ما فی الصناعات و احرفت العنایة الی الاشیاء التی تشتهر و یکبر بها الانسان عند الکبر (فأقصد)[۵۴۶] معرفة الاقاویل و الافعال التی تنحو نحو اللذة و التملق و المساعدة بالقحة و التسلیم فی کل یوم علی ذوی الیسار و المتسلطین فی المدن و تشییع من یرید الشخوص الی ناحیة من النواحی و استقبالهم اذا قدموا من البلدان و الحیلة لطلب الضحک فی المجالس، و منهم قوم لم یقتنعوا بهذه الاشیاء فقط لکنهم راموا ایضا ان یقنعوا العوام انهم یستحقون بسراة لباسهم و کثرة ثمنه و حسن خواتیمهم و سراتها، و کثرة من معهم من التباع و بما یوجد لهم

أدب الطبیب، ص: ۱۹۱

من الاوانی الفضیة، فهذا القول کاف فی التنبیه علی خدع هؤلاء بالاقاویل و الافعال. و لو ذهبت الی احصاء ما قاله جالینوس فی ذلک لکثر و طال به الباب. و اما خدع صنف آخر من هؤلاء بالاعمال فانها کثیرة ایضا و قصدهم فی جملتها ان یعملوا اعمالا تشبه فی الظاهر الاعمال الصحیحة من اعمال الطب لیقتنع بها الناس و یشهدون لهم بالخدمة فی الصناعة مع ما[۵۴۷] ینالونه من الکسب.

و اذا تأمل المتأمل باطن تلک الاعمال وجدها مخرقة و حیلة و باطل لا حقیقة له، لا فی علاج المرضی و لا فی حفظ الاصحاء، بل علی اکثر الأمر انما تکون اعمالهم سببا[۵۴۸] لمرض الاصحاء و ذلک بما یقدم علیه قوم منهم من شق و کی و غیرهما من البطش بالید لاعضاء لا تحتاج الی ذلک، فیحدثون بالصحیح علة تحتاج لتعالج و تدبر مدة من الزمان ربما آل أمرها الی الهلاک. و کذلک قال عنهم یرکّب قوم اصنافا[۵۴۹] من الأدویة لعلاج العین و غیرها من علل الجسم تراکیب من اکحال و اقراص و سفوفات یدفعونها الی المرضی لیستریحون بها الفائدة لیست مما یصلح لعللهم لکنها من الظاهر تشبه الادویة المرکبة بالحقیقة للعلاج، فکم من عمی من اکحالهم، و کم من هلک من سفوفاتهم و اقراصهم. و لأنی لا اری وصف کیفیة اعمالهم و حیلهم لئلا یتعلمها الاشرار فاکون من حیث قصدت النفع اوقعت الضرر و ایضا فأنی ارجو ممن له ادنی دین و عقل اذا رآنی قد عدلت عن اظهار العیوب و کشف القبائح یغار من قبحها و یزهد فی دناياها فیکون ذلک سببا لمصلحته و انتقاله الی التعلم و التأدب، فلذلک ترکت کشفها. و لاکون علی الوجهین جمیعا مشکورا و لکنی لرغبتی فی ان یکون التحذیر ابلغ و الحذر ابلغ، فانی (معما) لأکشف کیفیات الحیل فی عملها و استعمالها أری ان اذکر من اسمائها ما به یلوح المحتالون بها، اننی عن علم بها ترکتها و یکون مع ذلک مفتاحا و بابا[۵۵۰] ینفتح لأهل الفطنة لیدخلوا الی معرفتها منه ان اخبر ذلک و لیکون له بذلک من حیلهم منها أتم حذر، فأقول ان اخلاط البدن الاربعة اذا کثرت و انصبت الی بعض الاعضاء البدن و لم یمکن تلک الاعضاء احالتها بالنضج لیغتذی احالتها أحالة لا تصلح للغذاء فتعفنت و احدثت ضروبا من الاورام و النزل و السلع

أدب الطبیب، ص: ۱۹۲

بحسب جواهرها و لا بد من ان یکون لها الوانا بحسب الوان الاخلاط الطبیعیة و المناسبة لها و العلاج الصحیح لهذه هو اخراجها من الاعضاء بطرق مختلفة من انضاج و تلیین لیتمکن الطبع فتحها أو لیتهیأ للمعالج[۵۵۱] بالید فتحها او شقها و بطها و اخراج المواد و

استنظافها، فلعلم اهل الحیل المموهة و هم الذین یسمون الدستکاریة[۵۵۲] بذلک احتالوا بلطف حیلة لعمل اجسام تشبه تلک المواد و الاجسام التی تکون فی النزلات و الاورام، و احتالوا ایضا فی اخفائها فی افواههم و فی ایدیهم و بین آلاتهم لیدکونها و یظهرون انهم یستخرجونها اذا شاؤوا و بعد شق العضو الذی یقصدون لعلاجه و یعملون الحیلة فی اظهار ذلک المستور المشابه للخلط بمصه بآله لهم تسمی (المأذوقة)[۵۵۳] فیخرجون ما یشبه المادة السوداویة، و یسمون ذلک (السورل)[۵۵۴] و یستخرجون من آخرین ما یشبه فی قوامه البلغم و المدة المتغیرة، و کذلک ما یماثل الخام فی بیاضه و یسمون ذلک (الرکاب).[۵۵۵]

و لعلمهم بأن الاورام الصلبة و السلع قد تکون داخل مواد صلبة و عصبیة و قد یتکون فیها دود ایضا، و تتکون اورام تشبه السراطین فی شکلها، فلذلک احتالوا فی عمل ما شابه ذلک و اخفائه ثم استخراجه بعد الدلک من حیث اخفوه کأنه من العضو قد استخرج و اسموه ذلک (القدسان)[۵۵۶] و اما الدود المستخرج من الاذان و غیرها خاصة فاسمه عندهم (الهقمان)[۵۵۷] و اما ما یستخرجونه من امثال هذه الاشیاء بالقی فیسمونه (اللوی)[۵۵۸] و کذلک ایضا قد یستخرجون من أناف الصبیان شیء من جنس الاغذیة یسمون (بلعا[۵۵۹] و لیس احتاج ان اعدد تسمیات هؤلاء لاعمالهم هذه التی یسمونها (التحریر[۵۶۰] مثل (الارول)[۵۶۱] الذی

أدب الطبیب، ص: ۱۹۳

یستخرج به النواصیر، (و کردارول) الذی یظهر من حیلته استخراج مدة من اجفان العین من الجرب العارض لها و غیره و قد یستعین هؤلاء فی حیلهم باعطاء ادویة قد اتخذوها معهم مخدرة و منومة لیظهر لأهل المریض و من حضره الراحة للمریض و سکونه من مرضه، و برؤه بعلاجهم فیستریحون للفائدة بذلک، و کذلک قد یفعلون فی اعطائهم ادویة مسهلة حارة کالشبرم[۵۶۲] و لبنه و المازریون[۵۶۳] و اشباه هذه بغیر علم منهم باصلاحها، فیقتلون بذلک عاجلا و آجلا. و لست اقول ان جمیع الدستکاریة یستعملون ما ذکرته بغیر علم و بطریق المحال لکنی أشرت الی المموهین منهم. فاما حذاقهم الفره اصحاب البطش بالاعمال الصحیحة فانهم و ان استعملوا حینا شیئا مما ذکرته لم یستعملوه علی طریق المحرفة لکن بحیلة طبیة نافعة یکون بها برؤ المریض من طریق الوهم کالذی فعله جالینوس من هذه الاعمال بعینها، فکان بها برؤ المریض. و ذلک ان جالینوس حکی ان انسانا توهم انه (بلع) حیّة (فعولج) بکل دواء فلم ینجح فیه فلما وقف جالینوس علی خبره سأله هل تعرف لون تلک الحیة فقال هو اللون الفلانی، و مقدارها المقدار الفلانی، فأمر سرا من العلیل بمن صاد له حیّة بتلک الصورة و اخفاها بلطف الحیلة مسقی المریض دواء قذفه و شدّ عینیه حین أخذ یقذف و سرّح الحیة المذکورة مع القذف و امر من حضر ان تعلو اصواتهم بالتباشیر بخروج الحیة، فحین فضّ عن عینی المریض قال هذه الحیة التی ابتلعتها و قد وجدت الراحة، فبرأ برأ تاما من توهمه. و قد جری له و لغیره امثال ذلک کثیر من اصحاب المالنخولیا و غیرهم ممن تداخلهم الرعب و الفزع من اشیاء فذابت ابدانهم و اصفرت الوانهم فلم یقدر فیهم علی علاقة تدل علی مرض، فلما علم من أمرهم ان ذلک لفزع عملت الحیلة لادخال السرور علی قلوبهم فبرأوا. و ذلک لا یکون بصنف واحد فی التدبیر و الحیلة لانه منه ما یکون من جهة الاخبار المسموعة و الکتب التی ترد منه، و من جهة المنظورات و کذلک من باقی الحواس فیحتاج ان یکون الطبیب لذلک ذکیا لاستخراج السبب و لمقابلته بالحیلة کالذی استخرجه جالینوس سبب ذلک المملوک

أدب الطبیب، ص: ۱۹۴

؟؟؟ بذلک قلب مولاه، فلما بحث جالینوس عن سببه لم یجد علامة لمرض بجسمه فیقضی امره، فعلم ان سببه خوف الفضیحة من نقصان ذلک المال، فأعلم مولاه بذلک و قال له اظهر انه ثقة و انه (لا) یحاسب فلما وثق الغلام بانه لا یحاسب عاد بدنه و قوی و بری فی ثلاثة ایام.

و قد حکی جالینوس من امثال هذه الحیل النافعة حکایات کثیرة فی کتابه من نوادر تقدمة المعرفة، و فی کتابه فی حیلة البرؤ و فی غیرهما من اقاویله من التمس ذلک وجده. و أما هاهنا ففی ما کتبناه فی هذا الباب کفایة و قد بقی ان اقول قولا نافعا اختتم بذکره هذا الباب، و هو نافع من التفرقة بین الدستکاریة الحذاق و المتشبهین بهم فأقول: انک تجد الصنفین جمیعا اذا دخلوا المدن قصدوا اظهار

ما یدعونه من اعمالهم بضروب من الحیل فمنهم من یلاطف سلطان ذلک البلد بمعاجین (او أبحاث) حسنة فی منظرها و فی فعلها علی ما یدعونه من المنافع التی یرغب کثیر من الناس فیها فیدعی فی بعضها انها تقوی و تجوّد الهضم و تحسن اللون و فی اخری تحفظ سواد الشعر و آخر یسوده و آخر یحرک شهوة الباه و یزید فی الانعاض من المعلوم ان فیما ذکرناه و امثاله یرغب کثیر من الناس فبهذه و اشباهها یتوصلون الی ذوی الرئاسات و الیسار لیتوسطوا[۵۶۴] بذلک مجالسهم و یقربون منهم و یفاوضونهم لیشهدوا[۵۶۵] لهم بالتقدم و خاصة مع ما[۵۶۶] یسمعون منهم من الدعاوی و احری و أجدر ان عملوا عملا من اعمال الید بحضرة بعضهم کالبطش بخنزیر[۵۶۷] یقلع او قدح عین او بزل ماء او ما جانس ذلک فانهم بذلک تتم لهم الحیلة علی باقی من فی البلد. و ایضا فان لهم اقاویل ینادون بها فی المدن یسمونها (التقربة) فاذا ترتب لواحد منهم مع من فی البلد من السلطان او القاضی او من له التقدم بما تقدم ذکره من الملاطفة و الحیلة استعار حینئذ منه مرکوبا و نادی بقوة قلب و ثقة بتلک التقربة و اکثر ما ینتفعوا بالتقربة فی المدن الصغار لانه علیهم اسهل مراما و اقرب مأخذا، و لذلک صار اکثرهم یسلک بهذه الحیلة و بهذه التقربة من العلاج و غیره مما یدعیه لنفسه. و لیس

أدب الطبیب، ص: ۱۹۵

تنکشف هذه الحیلة و بهذه التقربة من العلاج و غیره مما یدعیه لنفسه و لیس تنکشف هنا الحیلة و تظهر الا عند الاعمال[۵۶۸] فان کثیرا منهم مع ما یعمل[۵۶۹] اعماله فیشف و یقدح و یسقی ادویة و غیر ذلک من البطش (یستریح) الفائدة و یخاف کشف عیوب اعماله و فضیحته من (یکربک عین او رواح هلاک) بعض المعاجین بادر الی الهرب، فهو فی کل یوم فی ضیعة او مدینة لانه لا یقدر یقیم فی مدینة واحدة منذ زمان طویل فیکشف علیه ما یهلکه ایضا، فان کثیرا منهم یضیف الی بدعته من اعمال الطب دعاوی اخر یسرق بها عقول النساء و من یطمع فیه من (قریائی)[۵۷۰] و بدوی و غیرهما و لا ممن لا تحصل له فیستلبون منهم ما یتهیأ لهم اختطافه. و هذه الدعاوی هی اصناف فمنهم من یدعی العزائم و الرقی و کتب الکتب التی یهیجون بها و یحلون و یجلبون الغائب و یسمون هذه الکتب (سرامیط)[۵۷۱] و منهم من یدعی انه یخرج الکنوز بصنوف من الدلک. ترک شرحها اولی.

و کثیر من هذه الحیل لا أطیل بذکرها و هؤلاء الذین یجب امتحان دعاویهم و اختبار امرهم و الحذر منهم قبل ان تمکنهم الفرصة لانهم یسیرون نفوسهم کالذباب، و یدورون السکک و الشوارع، و یطلبون خلو المنازل من رجالها، فیستعرضون ذلک لاعمالهم الشنیعة فعلی من الیه حفظ العوام و الرعایا و بالجملة ساير من فی المدینة ان یحفظها من هؤلاء الذباب و اللصوص الذین قد استتروا عن عیون الناس بظاهر زیهم و عظیم دعواهم، و المقدم ذکره من الاشیاء التی یمتحن بها المدعون لهذه الصناعة هی فی هؤلاء نافعة جدا و هی المخلصة من بلایاهم و بها یقدر السلطان علی التفرقة بینهم و بین الحذاق من الدستکاریة ان احب ذلک هو او غیره.

أدب الطبیب، ص: ۱۹۶

[الباب التاسع عشر] فی العادات[۵۷۲] المذمومة التی قد اعتادها کثیر من الناس فهی تضر بالمرضی و الأطباء

و لما کان الطبع یمیل الی اللذات، و کانت اللذات کثیرة اصنافها مختلفة انواعها صار الطبع یحب اجتماع اصنافها له، و یؤثر الا یفوته نوع من انواعها و لذلک وقعت الالفة بین الناس و المحبة بین المتصادقین لاجل ما یجده احدهما عند صاحبه من اللذة او اللذات. و لما کان اهل المروءة و الیسار و اصحاب الریاسات قد وهب لهم من السعادات الدنیا ما حرمه من سواهم من الناس، و کانت تلک السعادات اعظم اللذات عند الطبع و اجلها قدرا طلبت لذلک من فاته تلک السعادات للوصول الیها بضروب من الحیل و الخدع فسلک کل من التمس السعادات بالعلوم و الآداب و الصنایع الجلیلة القدر العظیمة النفع و هؤلاء هم الذین یلتمسون سعادة بسعادة و هی اشرف منها، لان سعادة العلم و الادب هی للنفس و سعادة المال حابسه للجسم. و کما ان النفس اشرف من الجسم کذلک سعادة النفس اشرف من سعادة الجسم. و اما طالبوا السعادات الدنائیة بغیر العلم و الأدب کطالبی المال و غیره من المقتنیات الجسمانیة من

المهن و الصنایع فهم طالبو سعادة بما جانسها، و اذا کان ذلک کذلک فقد بقی من القسمة طلب شیء شریف و سعادة نافعة بما هو لیس شریف و لا نافع، و الطالبون للشیء الشریف بالشیء الحقیر هم الذین یداخلون اهل المروءة و الیسار و الرؤساء باللعب و اللهو و الأمور المضحکة و اصناف

أدب الطبیب، ص: ۱۹۷

الحیل المقدم ذکرها فی الباب الذی قبل هذا لینالوا من رتبهم و اموالهم ما یحبونه، و لذلک نجد الکثیر من الاطباء یداخلون المیاسیر، و کثیر من السلاطین یلعب الشطرنج و النرد و قوم یداخلون قوّاد اعاجم بما یعرفونه من لغتهم لکی یأنسوا بهم، و قوما یساعدون المیاسیر و الرؤساء بتبلیغهم و ایصالهم الی لذاتهم و شهواتهم فی ضروب من الامور الضارة لهم فی حال المرض فلذلک یکون هؤلاء مقدمین عندهم موثوق بآرائهم مسموعة اقاویلهم و بغیر شک انه اذا مرض احد هؤلاء المیاسیر فانه لا بأس الا بمن قد الفه و اعتاده من هؤلاء المحتالین. و لان ذلک الطبیب یجب ان یؤثر اثرا یصل الیه منه فائدة رابحة فهو یبادر الی فصد ذلک المریض و الی سقیه دواء مسهلا بغیر علم منه، و بما اتاه لانه لا یعلم ان للامراض اوقاتا اربعة فان الاستفراغ لا یصلح ان یکون فی ایها اتفق، و لانه لا یعلم ایضا ان اخلاط الابدان لا یصلح استفراغها الا بعد نضجها و بعد اصلاح الطرق لنفوذها و بعد معرفة اشیاء کثیر قد تقدم القول فیها بما یغنی عن اعادته، فلذلک یکون ما اقدم علیه ذلک الطبیب من الفصد او الاستفراغ بالدواء لمریضه و صاحبه سببا لزیادة مرضه و وقوعه فی مکروه هو اعظم من المرض و ربما کان سابقه بجهله و حیلته الی تلفه، و لأجل افراط أنس المریض بطبیبه ذلک لا یتهمه فیما دبره فیه و لو بان له الضرر و ظهرت له الزیادة لکن تدبیره له یتابع یوم بعد یوم، و المریض فی زیادة من سوء الحال الی ان یعظم جهد المریض فتکثر علیه الاقاویل و یشیر علیه و علی اهله و عوّاده و اصدقائه باحضار طبیب موثوق به یعرف مرضه و یقوم بعلاجه. فبغیر شک ان ذلک یدعوهم الی احضار طبیب آخر و لا یقنعهم ایضا ان یکون مرتهنا لکن افضل من فی بلدهم، فعند حضور الطبیب و نظره الی المریض لتفقده لجمیع ما امکنه من حالاته و مسائلته لمن یصلح عن جمیع ما دبّر به و ما جری من أمره، و وجوده لجمیع ذلک قد جری علی غیر نظام و لا ترتیب، و قد وصل المریض من المرض و سوء الحال الی فساد یعسر علیه اصلاحه او لعله لا یمکنه ذلک، فحینئذ یفکر الطبیب فیما قد انساق الیه من وجوه المکروه، و ذلک انه یصادف المریض لطول مرضه و کثرة ما قد سقاه طبیبه الأول من الادویة قد عظم ضجره و ضجر من یخدمه من کثرة التعب (و المرؤد) التی قد کانوا التزموا لذلک الطبیب الاول و لادویته و تدابیره، و لعمری ان الفائدة من جمیع ذلک لم تکن الا لذلک الطبیب. و ایضا فأن جمیع ما کان المریض و اهله یتکفلونه من ذلک الطبیب الاول کانوا فیه بنشاط لان

أدب الطبیب، ص: ۱۹۸

المریض فی ابتداء مرضه، ثم لما تطاول الامر و ساءت حال المریض و علموا ان جمیع ما تعبوه و انفقوه ضائع صاروا یحذرون علی اکثر الحالات من الطبیب الثانی و ان لم یکن عندهم بصورة ذلک فهم یتوقون الاقدام علی دوائه بسرعة و یتوقفون بالجملة فی جمیع ما کانوا یعملونه من مصالح المریض و توفیة الطبیب حقه انتظارا لما یکون من اثره لئلا یجری امره کما جری مع الاول. فلعلم الطبیب الاول الفاضل بهذه البلایا التی قد انساقت الیه و ما یقع فیه من التعب و التهمة و لو بری المریض بعد التعب الشدید لقد کان فی (لجة) ذلک الطبیب الاول ما یحمله علی ان یقول ان البرؤ انما حصل له بتدبیری الاول فیکون ما عمله الثانی تحت الشک. و اما ان مات المریض فقد کان انساق الیه من البلایا الشدیدة و اعظم لان ذلک الطبیب الاول قد فاز بالفائدة و تخلص من الورطة التی کان فیها و التی یخشاها فیما بعد من سوء الذکر و غیره، و وقع ذلک الطبیب الثانی فی جمیع ذلک و تبشم به و لعل من له من الحساد و الاعداء یجدون الفرصة من التشنیع علیه بأنه اخطأ علیه و قتله. و یقول ایضا الاول الا کانوا ترکونی و تدبیری لقد کان برأ، و مع جمیع ذلک یذهب تعب الثانی، و ان کان اعطی ادویة من عنده لم یحصل علی شیء من ثمنها فلجمیع هذه الاسباب یری الطبیب ان الصواب له و خاصة ان رأی ان المریض لا برؤ له الا یعود الی ذلک المریض فاذا هو انصرف من عنده و لم یعد جاءته الرسل لتعلق مکث المریض

و اهله به فحینئذ یقع من المکروه الداعی لانه ان کان ذلک المریض سلطان او من حاشیته اخذ قهرا، و ربما سیق الی حتفه و ان کان المریض من متقدمی البلد و مشایخه لم یتهیأ له الامتناع علیه لئلا یتسبب علیه انواع المکاره بذم ذلک الشیخ و اصدقاؤه له، فاذا تتابع علیه مثل ذلک الذم مرة بعد مرة لم یمکنه المقام معهم فی بلدهم هذا ان سلم من رائجی المکاره، و ان کان ذلک المریض من اشرار الناس کان الفزع اشد و اروع. لان الاشرار لا یفکرون فیما یأتوا به من القبیح و لا یتوقفون ان یعملوه. و ان کان ذلک المریض من ضعفاء الناس و فقرائهم قیل عنه انه لم یعنی به لفقره و لأنه لا یرجو منه فائدة فتأمل ایها الحبیب هذه البلایا الردیئة و المکاره العظیمة التی تنساق و تنسب علی الاطباء، و خاصة الافاضل من سوء عادات الناس و تدابیرهم الردیئة لنفوسهم فکیف تسببت ایضا علی المریض فاهلکته، بل کیف تتسبب امثالها علی الصحیح حتی تمرضه و تهلکه و انما کان مبدأ جمیع ذلک الاطمنانیة الی غیر الثقة و القبول منه و الانبساط الیه و الی ملقه و حلاوة حدیثه و مسارعته فی الخدمة و اظهاره النصیحة

أدب الطبیب، ص: ۱۹۹

و المحبة و انما کان جمیع ذلک حیلة لفائدة ینالها. فلذلک یجب علی عقلاء الناس الا یرکنوا[۵۷۳] الی ظاهر الناس و لا یوثقوا کل من داخلهم کما لا ینبغی لهم ان یأکلوا الطعام من ید کل واحد و لو کان حسنا جدیدا لذیذا، فان الحیلة فی مثل ذلک تتم و السم فی لذاذاته خفی، و ایضا فلو سلم الملوک و الرؤساء من الامور المتلفة من اتباع الاشرار لما أمنوا من جهلهم و شرهم سوء الذکر، فاذا قد وجب مما قد اتضح الا یرکن العاقل من الناس فی حال صحته الا الی طبیب فاضل ثقة یکون له عدة، و کما ان صاحب السیف اکثر و اوفر بصون سیفه المرهف سائر زمانه لیوم الحاجة. کذلک ینبغی للانسان ان یصون ذلک الطبیب الفاضل بأوجه الصون لوقت الحاجة الیه، و علی انه لا غنی له عنه فی وقت من الاوقات اذ کان لحفظ صحته احوج منه الی علاج مرضه، اذ زمان الصحة اطول من زمان المرض، و الصحة اشرف و ما کان ادوم و اشرف فتدبیره ینبغی ان یکون اکثر و اوفر. فأما من حقن سیفه و رذله و لم یصنه فانه عند حاجته الیه یجده صدیا کالحا لا ینتفع به. و لذلک یتمکن منه عدوّه فیهکله. فاذا کان الامر علی ما قلناه فقد اتضح عذر الطبیب فی هربه فی هذه الاوقات و لم یلمه علی صونه لنفسه و لصناعته الا جاهلا غبیا.

أدب الطبیب، ص: ۲۰۰

الباب العشرین فیما ینبغی للطبیب ان یدّخره و یعدّه من وقت صحته لوقت مرضه و من زمان شبابه الی زمان شیخوخته[۵۷۴]

..... فضیلة الانسان علی سائر الحیوان و وجب لفضله ان یجتهد فی اصابة منافعة و مصالحه و اعدادها اکثر مما یفعله الحیوان فان وجد من هو ناقص العقل قلیل الادب و الفضیلة فلا أقل من ان یتخذ له مصالحه و یعدها کما یعمل احقر الحیوان و أصغر المواشی اعنی النمل، و لا بأس بأن یتعلم العاجز منه فانه علی صغر جسمه و قلة قوته یعد من بعد احکام بیوته فی زمان الصیف و الشتاء قوتا کثیرا و یخدم قوته فی بیوته من تکسیر ما کان حبا لما یخاف نباته و نشر ما قد ندی فی الشمس و ما أشبه ذلک، فان تفقد هذه الاعمال من الحیوان تحرک العاقل الی اتخاذ مصالحه فی اوقات امکانها قبل فوتها، و یبعثه ایضا علی فکره بعقله من تعرف عللها و فی ذلک یترقی الی حکمة العلة الاولی التی هی فوق کل حکمة، و عند ثورة وجوده یسکن العقل حینئذ الذی یمده بالفضائل و هو فوق کل وجود. و اذا کان العقل هو اتم المخلوقات و اکمل المکونات فعلی العاقل من الناس ان یتبع اوامره و ینتهی عما نهاه لان البارئ تعالی جعله السراج لخلقه فیه یستضیؤن و بنوره یهتدون الی توحید وجوده و حکمته و شرائعه و بالجملة الی جمیع ما یصلحهم فی دنیاهم و آخرتهم. فبواجب أذن اذ کان العاقل یجد جمیع حالات الجسم تتغیر و تنتقل من

أدب الطبیب، ص: ۲۰۱

محمود الی مذموم، کالذی نجد من ضعف القوة عند الشیخوخة بعد قوة الشباب، و من سوء حال المرض بعد حال الصحة، و من قبح الفقر بعد جمال الیسار، و من کثرة الحاجة مع العیلة بعد قلتها مع الوحدة و نظایر هذه الانتقالات و ما جانسها مثل الفاقه الی مصالح

الشتاء و ما يرد من برده بعد الغنى عن ذلك مجيء الصيف، فلذلك و أمثاله ينبغى للعقلاء كافة ان يعدوا مصالحهم و يدخرون منافعهم من صيفهم لشتائهم و من صحتهم لوقت مرضهم و من وقت شبابهم لوقت شيخوختهم. و اذا كان ذلك واجبا على سائر الناس نافعا لهم بأسرهم فذلك للطبيب انفع و عليه الاهتمام بذلك اوجب، لان المقصر فى ذلك من سائر الناس انما يدخل الضرر عليه و على عائلته فقط. فاما الطبيب فانه اذا عدم مصالحه عدم صواب رأيه ينقسم فكره لطلب حاجته فدخل من ذلك ضرر على تدبيره من الاصحاء و المرضى، و لذلك ينبغى لمن احتاج الى تدبيره ان يعينه على مصالحه و يجتهد له فى كفايته لتكون نفسه هادية ساكنة و عقلة منصرف الى مصالح الناس، و لأجل ذلك ينبغى للطبيب الا يدبر صحيحا و لا مريضا الا بعد خلوّ فكره و إعطائه لنفسه و جسمه ما يحتاجان اليه من مصالحهما فاما نفسه فسكونها هو بما قدمناه من الامن من الفاقة و الامور المفزعة.

و اما جسمه فبأن تكون سائر حواسه قد اخذت بحظها النافع لها من محسوساتها، و ذلك بأن لا يكون جائعا و لا عطشانا و قد استعمل من الطيب ما يوافقه و لا يشتاق معه الى ما يشتمه من الطيب فى منازل الناس. و مثل ذلك القول فى باقى حواسه لتكون بذلك نفسه مسرورة و عقله صافيا و حواسه نقية من كل كدر فيصفو له بذلك رأيه و تصح مشورته اذا كان قد اتضح لك بما قيل ايها الطبيب السعيد وجود حفظ (مصالحك) و اعدادك لجميع منافعك كوجوب ذلك على مديرى السفينة من أعداد مراسيه و قلوعه و حباله و رجالهم و تيقظهم قبل سيرهم و قبل هجوم الريح عليهم، فقد لزمك ان تعلم ما تعده لنفسك و لغيرك ممن تريد حفظه و علاجه اذ كانت الامور النافعة فى ذلك لا يمكن اتخاذها بأسرها فى وقت الحاجة اليها كما لا يمكن عمل الدرياق[۵۷۵] وقت حاجة الملسوع اليه فبالواجب ان تكون الدرياقات و غيرها من الادوية معدة للمرضى و الاغذية و الاشربة و غيرها من المصالح معدة

أدب الطبيب، ص: ۲۰۲

للاصحاء و المرضى ففيما ذكرته من هذه الامثلة (الجزئية) الدالة على المعانى الكلية كفاية لذوى الفطن و القرائح. فاما من لم يكتف[۵۷۶] بهذه الجمل فالتمس تشخيص جميع ما بعده فان ذلك ممتنع لأجل إختلاف امزجة المحتاجين، و لكنى اخذته فى تعريفه انواع تلك الجمل التى لم يكتف بها فانها ابسط و هى جامعة لما التمسه من علم الاشخاص، فاقول ان جميع ما ينبغى ان يدخر و يقتنى قبل فوت وجوده نوعان: احدهما تحته جميع مصالح النفس و آدابها و ذلك مأخوذ من معدنين، احدهما الكتب الشرعية فانها جامعة لآداب النفوس و مصالح الاخلاق و مقدمة للانسان فعليك بها اولا و خذ نفسك و ولدك بحفظها بعد درسها على العلماء بها، ثم تأمل لغتها و تدبر معانيها فانك تظفر بما انا حاثك عليه من آداب النفس، و النوع الثانى هو الشامل لجميع مصالح جسم ما يقوم عضو عضو[۵۷۷] من اعضائه و معرفة ذلك مأخوذة من علم صناعة الطب، و وصولك الى ذلك يتم بدرس كتبها على اهلها فى حال الشبيبة و زمان الحداثة ثم الخدمة لهم فى اعمال الصناعة لتهيئتها قينة صحيحة فان منها يترقى الى صلاح نفسك ايضا ان كان قد فاتتك الدربة الشافية بكتب الشرائع، و لان اهلها لما علموا ان الانسان مؤلف من شيئين هما النفس و الجسم و ارادوا اصلاح الانسان اثبتوا فى كتبهم من مصالح الجسم مصالح النفس و الاخلاق ايضا.

و لذلك لما رمت فى هذا الكتاب جميع ما ذكروه فى مواضع متفرقة عن آداب النفس و تقويم الاخلاق مع مصالح الجسم قفوت[۵۷۸] آثارهم و سرت فى طريقهم لكى ينساق القليل الرياضة بما قالوه فى طرقهم، و تسلك سبلهم فتصل بذلك الى عملهم، فأن تكن ممن ترقى على نظام و قد شوّقه بما قرأه من هذه الجمل الى معرفة اصولها و من اين هى مأخوذة، فانى ارشدك الى ذكر ذلك من حيث انت (طبيعى)[۵۷۹] فعليك من كتب معلمنا الفاضل جالينوس بكتابه فى الأخلاق[۵۸۰] و هى اربعة مقالات، و بمقالته فى ان قوى النفس تابعة[۵۸۱]

أدب الطبيب ؛ ص۲۰۲

أدب الطبيب، ص: ۲۰۳

لمزاج البدن[۵۸۲] و بمقالته فی تعرف المرء عیوب نفسه[۵۸۳] و مقالته فی ان الاخیار ینتفعون بأعدائهم[۵۸۴] و بما شاکل هذه المعانی من اقاویله.

و اما ان علوت منزلة الأطباء و اردت ان تکون طبیبا فاضلا فعلیک بمقالته التی فیها ان الطبیب الفاضل فیلسوف[۵۸۵] ثم بکتابه فی آراء بقراط و فلاطن[۵۸۶] ثم بکتابه فی البرهان[۵۸۷] کأنک تبلغ المراد من اداب النفس و مصالحها. و لست اقول لک انک لا تجد هذه الاداب فقط لکن جمیع اهل العقول فی الملل المختلفة و الأمم السالفة، قد قالوا فی ذلک اقاویل کثیرة و وضعوا اصولها و فروعها لانها عقلیة، و انما ارشدتک من کتب الآداب الی کتب معلمیک و خاصة منهم الی کتب جالینوس اذ کنت طبیبا. و بکتب هذا الفاضل تعنی فلک منها غنی عن غیرها. و من کتبه ایضا تعلم ما تفده لجسمک من مصالحه ان کنت قد تنبهت الی ذلک مما اوجب به لک فی الباب الاول من کتابی هذا، فان اول کتبه التی منها تعلم ما لا بد لک من علمه من حفظ الصحة هو کتابه فی تدبیر الاصحاء، و له جزئیات ذلک مقالات تقف علیها من ذلک الکتاب و من کتابه فی مراتب قراءة کتبه[۵۸۸] و من مقالته فی الحث علی تعلم صناعة الطب[۵۸۹] و من مقالته فی اجزاء الطب[۵۹۰] فی غیر هذه من أقاویله و من قرائتک (لأقاویله) هذه تعلم ان بقائک بنوعک لا یتم الا بالزوجة لتنسل، و الزوجة و النسل لا یتم بقائهم الا بمثل ما به تبقی بشخصک من قوت و کسوة و منزل و سایر ما به یتم البقاء و تحفظ الصحة. و بغیر شک انه یجب ان تعنی باکتساب جمیع ذلک و حفظه لوقت الحاجة الیه، و لاکتساب ذلک طریقان: احدهما بمباشرتک الأعمال التی منها تعنی و توصل الیه بجسمک کالذی یعمله ملتمس ذلک من الارض لیعد له من الحبوب قوتا و من

أدب الطبیب، ص: ۲۰۴

القطن مثلا کسوة و ما اشبه ذلک، و ذلک لا یتم الا بفلاحتها و العنایة بتنقیتها و سایر مصالحها و زراعتها و سقیها و ما لا یتم له عرض الا به من اعمالها فبذلک تکتسب قوتا و سترا و کنا له و لمن سواه. و من کان من الاطباء یحتاج ان یعافی تدابیر اهل المدن و یعدوا الی عیادة مرضاهم مع کثرتهم و ترفهم فبغیر شک انه لا یمکنه اقتناء مصالحه بجسمه، و لا بمعاناة صناعة اخری غیر صناعة الطب فیکتسب منها أقواته لانه بذلک ینقطع عن علمه و صناعته فیصیر ضارا قتالا اکثر من ضرر الامراض فقد بقی اذا ان یکون للطبیب مادة یکتسبها من جهة صناعته و ممن یدبرهم بها فی حفظ صحة اصحائهم و فی معالجة مرضائهم، و من المعلوم ان من الناس فقراء و منهم میاسیر، و قد اوجب المنعم تبارک و تعالی علی اهل النعم الاحسان و الافضال علی الفقراء و المساکین بما غرس فی قلوبهم و عقولهم من العدل و الرحمة، فلذلک یجب علی الموسر الذی قد اسبغ اللّه علیه نعمه، و علی الطبیب الذی قد شرفه اللّه بفضل علمه ان یستعملا العدل مع الفقراء و الضعفاء لیکون نفع صناعة الطب عاما شاملا للقویّ و الضعیف. و وجه العدل و ابتدائه ینبغی ان یکون من الطبیب اولا و ذلک بأن یروض نفسه و یأخذها دائما باستعمال الاخلاق المحمودة و الافعال المرضیة من الرحمة و الرأفة و الرفق و العفة و القناعة و الشجاعة و السخاء و الصدق و کتمان السر و جمیع ما جانس ذلک من فضایل النفس و آدابها مع الاجتهاد و فی اقتناء صناعته و درس کتبها و المعاناة لاعمالها و بذلها للناس کافة، و لا یفرق فی ذلک بین صدیقه و عدوه، و لا بین موافقه و مخالفه. و اما وجه العدل من الموسر فهو ان یستعمل النصفة مع طبیبه و اذا کان یعلم ان اجتهاده فی اضاعة المال و سایر مصالحه انما هو لاجل حاجته و حاجة عائلته الیه، و یعلم ایضا ان الطبیب محتاج[۵۹۱] الی مثل ذلک. و قد انتفع الموسر بما یملکه الطبیب فی صناعته فی نفسه و نفوس اهله، فمن الواجب اذن[۵۹۲] ان یقوم الموسر للطبیب بمصالحه من قوته و کسوته و دراهمه التی بها یصل الی مصالح نفسه و جسمه.

و متی لم یستعمل الموسر ما ذکرناه من العدل اضطر الامر للطبیب الی ان یستعین علی إصابته مصالحه من أوجه أخر، فان تشاغل بصناعة اخری لیکتسب منها و بها الدراهم عدل عن صناعة الطب فقلّ فهمه و علمه بها و دخل الضرر علی الموسر و الضعیف فی

أدب الطبیب، ص: ۲۰۵

نفوسهما و اجسامهما. و ان التمس کسب الدراهم من الضعفاء، و تعذر ذلک من جهتهم لفقرهم ثم امتنع عنهم کان فی ذلک إضرارا بهم، فتأمل ایها الموسر ما یدخل علی الضعیف و الطبیب و علیک فی نفسک من الضرر الذی لا یتلافی من استعمال الشح و الجور، و احذره فأن هلاک النفوس مقرون (بهذا)[۵۹۳] فأحذر ایها الطبیب من الشح بصناعتک ان شح ذوو الیسار بمالهم علیک و علی ضعفائهم، فان ما لهم ینفد و مالک باق[۵۹۴] فأبقیت، فلذلک یکون یسارک و عزّک و الحاجة الیک مبقیة دائما علیک. فأحذر من استعمال الجور فأنه عن جنبتی العدل فان اصبت المال و مصالحک فلا تفرط فی ذلک فتستعمل التبذیر بل صن الدرهم و احفظه لوقت حاجتک الیه اذ کنت انما تصل الی مصالحک به، فانک ان احتجت فی وقت الشیخوخة و وقت المرض الیه و لم تجده مذخورا عندک، ثم التمسته من الناس و خاصة من اشحائهم حل بک ما هو اعظم من الم الشیخوخة المرض.

ففی الخروج عن الاعتدال الی التبذیر من المضار ما ذکرته، و حسبک به وبالا- و اما الخروج عن العدل الی الضبط و الشح علی النفس و الاهل بما کسبته ایها الطبیب من الدرهم ففیه من المضار ما لا یحصی کثرة، فاولها انک تکون فقیرا من مصالحک انت و اهلک و ولدک مدة حیاتک، و من تخلّف له مالک و ما تعبت فیه فانه یصفک بشحک و یذمک دائما.

و ایضا فانک متی کنت للمال جامعا عرضت نفسک للمکاره بل للتلف اذ کان طالبوه کثیر فلعلمهم بشحک علیه یهلکونک مع أخذه، فصن نفسک و جسمک بلزوم العدل و استعمال الاعتدال من تکسبک للمال، و من نفقته، بل فی ساير افعالک تنج بذلک من الآثام و تکون منزلتک منزلة الکرام. و اللّه بجوده و کرمه یبلغنا و أیاک افضل الرتب الشریفة عنده و هو حسبنا وحده.

تمّ الکتاب بمعونة اللّه تعالی و حسن توفیقه و له الحمد دائما سرمدا. کتبه لنفسه و لمن شاء اللّه تعالی بعده.

العبد الراجی رحمة ربه و غفرانه عبد اللّه بن المکین.

عبد اللّه بن عبد السلام بن ربیع الاسرائیلی اللاوی عفی اللّه عنه و عن والدیه و غمر الرحمة علیه و ذلک فی مدة عشرین یوما فی ساعات مفرقة منها آخرهن لیلة الجمعة ثانی عشر شعبان سنة ثمان و اربعین و سبعمائة.

أدب الطبیب، ص: ۲۰۶

الملاحق

(۱) فهرس باسماء الاعلام

(۲) بعض المصطلحات الواردة فی الکتاب

(۳) مصادر التحقیق

(۲) بعض المصطلحات الواردة فی الکتاب

فی الکتاب تعابیر و مصطلحات لها معنی خاص قد یختلف عن ظاهر معانیها اللغویة، و فی ما یلی نوضح بعضا منها دفعا للالتباس.

(۱) ادب الطبیب- ای سلوکه المهنی و تصرفاته الاخلاقیة مع المرضی و من له علاقة بهم.

(۲) الادویة المفردة- ای البسیطة، و ای منهما ذات جنس و مصد واحد و ذات مفعول واحد.

(۳) الادویة المرکبة هی خلیط او مزیج من الادویة المفردة، و تعمل علی شکل ذرورات او سفوفات او لطوخات او اشربه و ما علی جنس ذلک.

(۴) اصلاح الادویة- ای ترکیبها بحسب الاوزان و المکاییل الصیدلانیة.

(۵) التداوی بالحیلة- و هی احدی طرق التداوی: (بالتجربة او بالقیاس او بالحیلة)، و یهدف المعالج بها الی ارضاء المریض اکثر بما

یهدف الی علاج مرضه. و قد یکون المصطلح الانکلیزیPlacebo قریبا من معناها.

(۶) التداوی بالقیاس- ای تداوی المریض قیاسا علی معالجة ناجحة لحالة مرضیة مماثلة بالعلامات و الاعراض.

(۷) تدبیر المریض- ای تمریضه.

(۸) تقدمة المعرفة- ای الوقوف علی العلاقات، و الاعراض المرضیة و التکهن بواسطتها علی ما ستؤده الیه حالة المریض من تحسن او ترد.

(۹) شرف صناعة الطب- ای مرتبتها العالیة بین الصناعات. و قد اعتبر المسلمون الطب اشرف الصناعات جمیعا.

(۱۰) سحنة البدن- لونه، باهتا او وردیا او محتقنا.

(۱۱) صفة- هی الوصفة التی یکتبها الطبیب المعالج الی الصیدلانی، و فیها اسم الدواء او الادویة التی یستطبها للمریض، کما تسمی الصفة احیانا نسخة.

(۱۲) عواد المریض- من یزوره لیتفقدوا عافیته و یتمنون له الشفاء.

(۱۳) القارورة- هی الاناء او الدورق الذی یجمع فیه بول المریض لتحلیله و معرفة قوامه و رائحته و ما فیه من الرسوبات، کما یستعمل مصطلح القارورة کنایة عن البول. و یسمی فحصة (التفسرة).

(۱۴) محنة الطبیب- امتحانه.

(۱۵) هیئة العضو- ترکیبه التشریحی الظاهری و الباطن.

أدب الطبیب، ص: ۲۰۷

(۳) مصادر التحقیق

(۱) ابقراط.

الاهویة و المیاه و البلدان- تحقیق شبلی شمیّل ۱۸۸۵.

(۲) ابقراط.

تقدمه المعرفة- ت. صادق کمونة، النجف ۱۹۳۸.

(۳) ابقراط.

حبل علی حبل- ت. کلیون، کمبرج، بلا تاریخ.

(۴) ابقراط،

الاپدیمیا- لیون و معتوق. کمبرج، بلا تاریخ.

(۵) ابن ابی اصیبعة- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ت. نزار رضا. بیروت ۱۹۶۵

(۶) ابن الاخوة، محمد بن محمد القرشی.

معالم القربة فی احکام الحسبة- ت. روبن لیوی، کمبرج ۱۹۳۴.

(۷) ابن جلجل، ابو داود سلیمان.

طبقات الاطباء و الحکماء- ت. فؤاد سید القاهرة ۱۹۵۵

(۸) ابن خلکان، شمس الدین احمد

وفیات الاعیان- ت. احسان عباس، بیروت ۱۹۶۸.

(۹) ابن رضوان المصری.

النافع فی کیفیة تعلیم صناعة الطب- ت. کمال السامرائی.

(۱۰) ابن سینا، ابو علی الحسین

القانون فی الطب، اوفست مکتبة المثنی.

(۱۱) ابن القفطی، جمال الدین

تاریخ الحکماء- ت. لیبرت، لیبسک ۱۹۰۲.

(۱۲) ابن الندیم- ابو الفرج بن ابی یعقوب

الفهرست- ت. رضا تجدد، طهران ۱۹۷۱

(۱۳) ابن هبل البغدادی، علی ابن احمد

المختارات فی الطب- حیدرآباد الدکن ۱۳۶۲ ه

أدب الطبیب، ص: ۲۰۸

(۱۴) ابو بکر الرازی.

اخلاق الطبیب- ت. عبد اللطیف العبد ۱۹۷۷

(۱۵) الفصول او المرشد- مجلة معهد المخطوطات العربیة.

(۱۶) ابو بکر الرازی.

(۱۷) ادور غالب.

الموسوعة فی علوم الطبیعة، بیروت ۱۹۶۵.

(۱۸) اسحاق بن حنین.

تاریخ الاطباء- تحقیق روزنثال، محلة المشرق الامریکیةORIENT ، م ۷، ۱۹۵۴

(۱۹) رضا کحالة.

معجم المؤلفین. دمشق ۱۹۵۷.

(۲۰) داود الانطاکی.

تذکرة اولی الالباب- صبیح و اولاده، بلا تاریخ.

(۲۱) الشهرزوری، شمس الدین محمد

خورشید احمد، حیدر اباد الرکن ج ۲

نزهة الارواح و روضة الافراح- ت.

(۲۲) طاهر الزاوی.

ترتیب القاموس المحیط مطبعة الاستقامة، القاهرة.

(۲۳) مارتن لیقی.

مجلة الجمعیة الفلسفیة (فیلا دلفیا) قسم ۳ سنة ۱۹۶۴.

(۲۴) الموسوعة العربیة المیسرة- محمد شفیق غربالی- القاهرة- ۱۹۶۵

(۲۴) یاقوت الحموی، الرومی البغدادی

معجم الادباء و طبقات الادباء- ت. مرجلیوث ۱۹۷۵.

أدب الطبیب، ص: ۲۰۹

الفهارس

اشاره

(۱) فهرس الاعلام

(۲) فهرس الالفاظ الطبیهٔ/ الامراض/ العقاقیر/ الادوات

[۱] فهرس الاعلام

الالف

الاسکندر ۲۵/ ۳۳/ ۱۴۸

الاسکندراینون ۱۰۲

ابقراط ۲۹/ ۳۰/ ۳۳/ ۵۴/ ۵۹/ ۶۵/ ۶۶/ ۶۷ ۶۸/ ۶۹/ ۷۰/ ۷۴/ ۷۵/ ۷۶/ ۷۷/ ۸۱ ۸۲/ ۸۲/ ۸۳/ ۸۴/ ۸۶/ ۸۷/ ۸۸/ ۹۲ ۱۰۷/ ۱۰۸/ ۱۰۹/ ۱۱۰/ ۱۱۲/ ۱۲۳/ ۱۳۷/ ۱۴۲/ ۱۴۶/ ۱۴۷/ ۱۵۶/ ۱۵۷ ۱۶۲/ ۱۶۳/ ۱۷۴/ ۱۷۵/ ۲۰۰

ابراهیم بن ایوب الابرش ۱۵۰/ ۱۵۱

ابن المدثر (ابراهیم بن محمد) ۱۵۰

ارسطوطالیس ۲۲/ ۲۵/ ۲۶/ ۳۳/ ۳۴/ ۳۵/ ۶۲/ ۱۴۸

ارشیجانوس ۲۸

اسحق بن حینن ۳۲

اسرائیل بن زکریا الطیفوری ۱۵۰

اسرائیل الکبیر (ابو قریش) ۱۵۱/ ۱۵۲

اسقبلیوس ۲۹

افیدیروس ۳۲

اوفروطسی ۱۴۸

اومیروس ۱۴۷

الباء

بختیشوع بن جبرائیل ۱۵۰

برزجمهر ۳۲

الثاء

ثابت بن قرهٔ ۱۷۶

أدب الطبیب، ص: ۲۱۰

الجیم

جالینوس ۲۹/ ۳۰/ ۳۱/ ۳۳/ ۴۹/ ۵۰ ۵۲/ ۵۳/ ۵۸/ ۶۲/ ۶۳/ ۶۴ ۶۵/ ۷۵/ ۷۶/ ۷۷/ ۷۸/ ۷۹/ ۸۰ ۸۱/ ۹۰/ ۹۶/ ۱۰۲/ ۱۰۸/ ۱۰۹/ ۱۱۴
۱۱۸/ ۱۱۹/ ۱۳۷/ ۱۴۲/ ۱۴۳/ ۱۴۴ ۱۴۶/ ۱۴۸/ ۱۶۲/ ۱۶۳/ ۱۶۷/ ۱۶۸ ۱۷۲/ ۱۷۴/ ۱۷۵/ ۱۷۶/ ۱۸۶/ ۱۸۷ ۱۹۰/ ۱۹۱/ ۱۹۹/ ۲۰۰
جبرائیل بن بختیشوع ۱۴۴/ ۱۴۹
جبرائیل بن جورجس ۱۵۲/ ۱۵۳/ ۱۵۴
جورجس بن جبرائیل ۱۵۲

الحاء

حنین بن اسحق ۳۲/ ۱۷۶

الخاء

الخیزران (جاریة الخلیفة المهدی) ۱۵۱/ ۱۵۲

الدال

دیموقراطیس ۳۲
دیوقلیس ۶۳

الزای

زینون ۳۲

السین

سعید بن صالح (حاجب الخلیفة المتوکل) ۱۵۰
سقراط/ سقراطیس ۲۷/ ۲۸/ ۳۱/ ۳۴/ ۱۴۷
سمانه (خادم الرشید) ۱۵۰
سلمویه بن بنان ۱۵۰

العین

عبد الله بن المکین ۲۰۲
عیسی بن ماسة ۱۴۹

الغین

غلوقن ۱۴۳/ ۱۷۶

الطاء

طوثرن ۱۷۶

طیلاس ۲۸

الکاف

الکندی ۳۲

المیم

ماسویه ۱۵۲/ ۱۵۳/ ۱۵۴

مالیقس ۱۴۸

المأمون (الخلیفة) ۱۴۴/ ۱۵۵

المتوکل (الخلیفة) ۱۵۰/ ۱۵۱

المعتز (الخلیفة) ۱۵۰

المعتصم (الخلیفة) ۱۵۰

المهدی (الخلیفة) ۱۵۱/ ۱۵۲

موسی (النبی) ع ۳۱

موسی بن عبد الملک (کاتب المتوکل) ۱۵۰

موسی الهادی (الخلیفة) ۱۵۱

الهاء

هارون الرشید ۱۴۹/ ۱۵۱/ ۱۵۲/ ۱۵۴

هومیروس ۳۴

الیاء

یهودا بن ابی البقاء ۱۵۹

یوحنا بن ماسویه ۱۴۹/ ۱۵۰/ ۱۵۱/ ۱۵۴/ ۱۵۵

– العقاقیر و الامراض (المصطلحات الطبیة)

الالف

الاثمد ۵۵

الاحتقان ۴۷/ ۷۳/ ۷۵/ ۸۱/ ۹۸

الادویة المفردة ۱۱۵/ ۱۱۸/ ۱۱۹/ ۱۲۰/ ۱۶۸/ ۱۷۷/ ۱۷۸

الادویهٔ المرکبهٔ ۱۱۵/ ۱۱۹/ ۱۲۰/ ۱۶۸/ ۱۷۷

الاذخر ۱۰۳

الارول ۱۸۹

أدب الطبیب، ص: ۲۱۲

الاستحمام ۷۰/ ۷۵/ ۱۰۷

الاستفراغ ۴۷/ ۷۳/ ۷۴/ ۷۷/ ۸۱/ ۹۸/ ۱۱۰/ ۱۹۴

الاسهال ۷۵/ ۹۸/ ۱۰۳/ ۱۱۳/ ۱۲۴/ ۱۲۵/ ۱۴۰

الاطیان ۱۱۶

الافربیون ۱۲۱

الافیون ۱۱۶/ ۱۲۱/ ۱۳۲

الاقلوبیهٔ ۱۲۰

الاملاح ۱۱۶

الاورام ۱۸۸/ ۱۸۹

الایارج ۱۱۸

ارق ۱۵۳

افتیمون ۱۳۲

افنجاس ۱۸۷

اقرباذین ۲۳

الباء

البخور ۵۸/ ۱۱۲

البرسام ۱۱۲

بزر الخس ۱۱۷

بزر الخشخاش ۱۱۶

بزر الکتان ۱۱۶

بزل الماء ۱۱۰/ ۱۶۴/ ۱۶۸/ ۱۷۳/ ۱۸۶/ ۱۸۹/ ۱۹۱

البط (جراحهٔ) ۱۶۸/ ۱۸۹

البلغم ۹۸/ ۱۰۰/ ۱۳۹/ ۱۸۹

التاء

التحریر ۱۸۹

التشریح ۱۷۲

التناسل ۱۸۰

التوتیا ۱۰۳

أدب الطبیب، ص: ۲۱۳

الجیم

الجراحات ۱۵۲

الجرب ۱۹

الجوارشن ۹۵/ ۱۱۸/ ۱۷۸

الحاء

حب الاسطمحنون ۱۱۸

حب الایارج ۱۵۳

حب البان ۱۱۷

حب الذهب ۱۱۸

حب الشنبار ۱۱۸

حب القوقایا ۱۱۸

حب المفاضل ۱۱۸

الحجامة ۱۵۴

حشیشة السقمونیا ۱۴۱

الحقن ۱۶۸

الحمی ۷۷/ ۱۲۳/ ۱۲۵/ ۱۳۹/ ۱۴۳

حمی سنوخس ۱۳۹

الخاء

الخدر ۱۷۲

الخراجات ۶۱

خریق ۱۴۸

الخطیمة ۱۰۰

الخمر ۷۰/ ۷۱/ ۷۲/ ۷۹/ ۸۶/ ۹۸/ ۱۰۰/ ۱۰۶/ ۱۶۱

الخل ۱۰۰/ ۱۲۰

الدال

الدارصینی ۹۹

دریاق (الترياق) ۱۲۰/ ۱۴۳/ ۱۹۸

الدهن ۱۰۷/ ۱۷۸

الدلک ۱۰۷

الدوار ۱۷۱

أدب الطبیب، ص: ۲۱۴

الذال

ذات الجنب ۱۲۳/ ۱۳۶

الذراریح ۱۲۱

الراء

راوند ۱۳۲

الرکاب ۱۸۹

الریاحین ۱۱۲

الزای

الزاجات ۱۱۶

زراوند ۱۳۲

الزعفران ۱۱۷

الزنجبیل ۹۹

الزیت ۱۰۰

السین

السرسام ۷۷

السعال ۶۹/ ۱۲۳

السعد ۱۰۳

السفوف ۱۱۸/ ۱۸۸

السقمونیا ۱۲۱

السکتهٔ ۱۱۲/ ۱۱۳

السلع ۱۸۸/ ۱۸۹

السواک ۶۱/ ۱۰۳

السوداء ۱۱۳

السورل ۱۸۹

الشین

الشب ۱۱۷

الشبرم ۱۱۸

شحم الحنظل ۱۱۸

الشق (الجراحة) ۱۶۸/ ۱۶۹/ ۱۷۳/ ۱۸۸/ ۱۸۹/ ۱۹۲

الشقیقة ۱۴۰/ ۱۷۱

الشنان ۱۰۳

أدب الطبیب، ص: ۲۱۵

الصاد

الصبر ۱۱۹

الصداع ۱۴۰

الصمم ۱۷۱

الصموغ ۱۱۷

الضاد

الضمادات ۱۶۹

ضیق النفس ۸۴/ ۱۲۳

الطاء

الطباشیر ۱۱۷

الطریفل ۱۱۹

العین

العدس ۶۴

العرق المدینی ۸۵

عرق النسا ۸۵

العسل ۶۱/ ۷۲/ ۹۸/ ۹۹/ ۱۰۰/ ۱۱۸/ ۱۲۰

العصارات ۱۱۶/ ۱۱۷

العفص ۶۳

العنزروت ۱۱۷

العود ۱۰۳

الغین

غشاوة البصر ۱۷۱

الفاء

الفانهان ۱۷۳

الفجل ۱۱۶

فرزجات ۱۰۸

الفصد ۲۳/ ۸۷/ ۸۸/ ۱۴۲/ ۱۶۴/ ۱۶۸/ ۱۶۹ ۱۷۰/ ۱۷۱/ ۱۷۲/ ۱۷۳/ ۱۹۴

الفلفل ۹۹/ ۱۱۸

الفلفل الابیض ۱۱۷

القاف

قادماطا ۸۷

أدب الطبیب، ص: ۲۱۶

قاطالیسی ۱۷۳

القثاطیر ۱۷۷

قدح العین ۱۱۰/ ۱۶۹/ ۱۸۶/ ۱۹۱/ ۱۹۲

القدسان ۱۸۹

القرنفل ۱۱۷

قشور الرمان ۱۱۹

قطر اسالیون ۱۱۷

قلع الخنزیر (الغدد) ۱۹۱

القیء ۱۰۳

القیل المائیة ۱۸۶

الکاف

الکافور ۱۱۷

الکحل/ کحال ۱۵۲/ ۱۵۳/ ۱۵۴/ ۱۶۰/ ۱۸۸

الکراویا ۹۹

کرد ارول ۱۹۰

الکرتب ۶۴

الکمون ۹۹/ ۱۱۸

الکمون کرمانی ۱۱۷
الکی ۱۶۸/ ۱۷۳/ ۱۸۸

اللام

لبن الشبرم ۱۲۱/ ۱۹۰
اللطوخات ۱۶۹
اللوی ۱۸۹
الیثرغس ۷۷

المیم

ماء الرازیانج ۱۳۲
ماء الشعیر ۱۱۱/ ۱۱۲/ ۱۳۳
الماذوقة ۱۸۹
المازریون ۱۹۰
المالنخولیا ۱۱۳/ ۱۹۰
المثانة ۱۰۹
مخدر ۱۹۰
أدب الطبیب، ص: ۲۱۷
المرود ۱۷۳
مزورة ۱۵۸
المسک ۱۱۷
المعاجین ۹۵
مغس/ مغص ۱۶۰
المصصکی ۱۰۳
المنی ۸۷
المهبت ۱۷۳
المهن ۱۶۹
میویزج ۱۱۷

النون

النبیذ ۱۰۵/ ۱۰۶
النزل ۱۸۸
النواصیر ۱۹۰

الهاء

الهقمان ۱۸۹
الهلیلج ۱۱۹

الواو

الوسواس ۱۱۳
أدب الطبیب، ص: ۲۱۸

الفهرست

المقدمهٔ ۵
المقالهٔ الاولی ۲۱
الباب الاول فی الأمانهٔ و الاعتقاد الذی ینبغی أن یکون الطبیب علیه و الاداب التی یصلح بها نفسه و أخلاقه ۲۲
الباب الثانی فی التدابیر المصلحهٔ الابدان و بها یصلح الطبیب جسمه و اعضاءه ۳۷
الباب الثالث فیما ینبغی للطبیب ان یتوقاه و یحذره ۱۰۷
الباب الرابع فیما یجب علی الطبیب ان یوصی به خدم المریض ۱۱۱
الباب الخامس فی أداب عواد المریض ۱۱۳
الباب السادس فیما ینبغی للطبیب ان ینظر فیه من أمر الأدویهٔ المفردهٔ و المرکبهٔ و فسادها ۱۱۵
الباب السابع فیما ینبغی للطبیب أن یسأل عنه المریض و غیره ممن یتولی خدمته ۱۲۲
المقالهٔ الثانیهٔ ۱۲۷
الباب الثامن فیما للاصحاء و المرضی جمیعا یفتقده و یضمروه للطبیب فی وقت الصحهٔ و وقت المرض ۱۲۸
الباب التاسع فی ان الصحیح و المریض یجب علیهما القبول من الطبیب ۱۳۱
الباب العاشر فیما ینبغی للمریض ان یتقدم به الی أهله و خدمه ۱۳۵
أدب الطبیب، ص: ۲۱۹
الباب الحادی عشر فیما ینبغی ان یعمله المریض مع عواده ۱۳۸
الباب الثانی عشر فی شرف صناعهٔ الطب ۱۴۱
الباب الثالث عشر فی ان الطبیب یجب له التشریف بحسب مرتبته من صناعهٔ الطب من الناس کافهٔ و لکن تشریفه من الملوک و افاضل الناس ینبغی ان یکون اکثر ۱۴۵
الباب الرابع عشر فی نوادر جرت لبعض الاطباء بعضها من جنس تقدمه المعرفهٔ و هی تحث الطبیب علی تعرف طرق الانذار و بعضها مستطرقهٔ تحث الطبیب علی اختیار تحصیل مستطبه لئلا ینسب الفساد الی الطبیب ۱۵۶
الباب الخامس عشر فی ان صناعهٔ الطب لا یصلح ان یعملها کل من التمسها لکن اللائقهٔ بهم فی خلقهم و اخلاقهم ۱۶۱
الباب السادس عشر فی أمتحان الأطباء ۱۶۶
الباب السابع عشر فی الوجه الذی به یقدر الملوک علی ازالهٔ الفساد الداخل علی الاطباء و المرشد الی صلاح ساير الناس من جهة

الطب و کیف کان ذلک قدیما ۱۸۰
الباب الثامن عشر فی التحذیر من خدع المحتالین اللذین یتسمون باسم الطب و الفرق بین خدعهم و الحیل الطبیة ۱۸۶
الباب التاسع عشر فی العادات المذمومة التی قد اعتادها کثیر من الناس فهی تضر بالمرضی و الاطباء ۱۹۳
أدب الطبیب، ص: ۲۲۰
الباب العشرون فیما ینبغی للطبیب ان یدخره و یعده من وقت صحته لوقت مرضه و من زمان شبابه الی زمان شیخوخته ۱۹۷
الملاحق ۲۰۳
مصادر التحقیق
[۵۹۵]۲۰۴

(۱) [۱] ----------

المواضع السبعة التی وردت فی کتاب عیون الانباء فی الصفحات ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۲. [۲] (۲) عیون الانباء ص ۲۰۷. ۲۱۵. [۳] (۳) المصدر السابق ص ۲۲۵. [۴] (۱) المصدر السابق. [۵] (۲) المصدر السابق. [۶] (۱) المصدر السابق ص ۱۰۴. [۷] (۷) عیون الانباء ص ۳۰۲. [۸] (۸) أدب الطبیب الباب السادس عشر. [۹] (۹) ادب الطبیب الباب الثامن عشر و عیون الانباء ص ۲۵۵. [۱۰] (+) نشر روزنثال کتاب تاریخ الاطباء لاسحاق بن حنین مع ترجمته الی الانکلیزیة فی مجلة(اورینت) مجلد ۷ ص ۵۵- ۸۰. ۱۹۵۴. [۱۱] (۱۰) اسم المجلة بالانکلیزیة Transaltions of the American philosophial Socicty, Vol. ۷۵. Part ۱۱) [۱۲] .Philadellphia. ۷۶۹۱. ۳) الترجمة الانکلیزیة ص ۱ و ص ۸ [۱۳] (*) عبد اللّه بن المکین یرجح ان یکون ناسخ الکتاب. [۱۴] (۱) لیس لهذه المقدمة عنوان فی المخطوط، و ما اثبتناه کان من وضعنا. [۱۵] (۲) اول من عدّ مهنة الطب(صناعة) هو ابقراط القوصی المتوفی سنة ۳۷۷ ق. م(ابن ابی اصیبعة(ص ۴۳- ۴۴). [۱۶] (۱) الصیدلة و الصیدنة بمعنی واحد، و النسبة الیهما صیدلانی و صیدنانی. [۱۷] (۱) وردت فی الأصل(یسئل) و الصحیح ما ثبتناه. [۱۸] (۱) وردت فی الأصل(اللذین) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۹] (۱) وردت فی الأصل(مسئلتک) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰] (۲) وردت فی الأصل(معانیا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱] (۳) ارسطو طالیس. و یسمیه العرب ارسطو اختصارا، و هو مقدونی الاصل، درس علی افلاطون و صار اشهر فلاسفة الیونان عند العرب. و کانت وفاته سنة ۳۲۲ ق. م بعمر ۶۲ سنة و له مؤلفات کثیرة أغلبها فی الفلسفة و بعضها فی الطب. [۲۲] (۴) فی الاصل مسئلة و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳] (۵) الکناش، او الکناشة و جمعها کنانیش و هو فی الاصل دفترا یسجل فیه الوارد و الصادر، ثم استعمل هذا المصطلح فی الطب عنوانا للمؤلفات الموسوعیة، و الکلمة سریانیة. [۲۴] (۶) اقرباذین او قراباذین و جمعها اقرباذینات، و هو تعبیر یونانی یعنی الادویة المرکبة او دستور الادویة او ترکیب الادویة المفردة. و قد استعملها السریان باسم جرافادین عن الیونانیة اگرپیاتبون و تقابلها باللاتینیة(ماتیریامادیکا). [۲۵] (۷) وردت فی الاصل(مشفا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶] (۸) وردت فی الاصل(کلما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷] (۹) وردت فی الاصل(الرسالة) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸] (۱۰) وردت فی الاصل الرسالة و الصحیح ما اثبتناه. [۲۹] (۱۰ ب) وردت فی الاصل(یفنا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۰] (۱۱) وردت فی الاصل(صحی) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱] (۱۲) اسطقسات و مفرده إسطقس و هی العناصر الاول(الارکان الاول) او جوهرها الذی تتکون منه الکائنات من حیوان و نبات و جماد بما فی ذلک الانسان، و العناصر الاول هی الهواء و النار و الماء و التراب. [۳۲] (۱۳) الاخلاط- من سوائل الجسم و مصدرها العناصر الاول من الاغذیة، و هی اربعة انواع: خلط الدم و خلط الصفراء و خلط السوداء و خلط البلغم. [۳۳] (۱۴) ارسطو طالیس، و یذکره العرب باسم ارسطو اختصارا، فیلسوف و عالم بالاحجار و الحیوان و النبات و له مؤلفات اکثرها فی الفلسفة و قلیل جدا فی

الطب، شیخه افلاطون و من تلامیذه الاسکندر المقدونی، و کانت وفاته سنهٔ ۳۷۲ ق. م. [۳۴] (۱۵) الاسکندر- من مقدونیا و ینسب الیها، و هو ملک و ابن الملک فیلیب المقدونی و تلمیذ ارسطو طالیس. و قد حکم مصر ثم دیار بابل ثم دیار الفرس و توفی بمدینهٔ بابل سنهٔ ۳۲۴ ق. م و عمره ۳۲ سنهٔ. [۳۵] (۱۶) کتاب ما بعد الطبیعهٔ- من مؤلفات ارسطو طالیس و هو بثلاث عشرهٔ مقالهٔ. و قد فسره الاسکندر الافرودیسی الدمشقی فی القرن الثانی للمیلاد(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۰۶). [۳۶] (۱۷) فی الأصل منه. [۳۷] (۱۸) فی الأصل یتکلمون و الصحیح ما أثبتناه. [۳۸] (۱۹) کتاب سمع الکیان- من مؤلفات ارسطو طالیس بثمان مقالات، و قد فسّره الاسکندر الفرودیسی الدمشقی(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۰۴). [۳۹] (۲۰) افلاطن- افلاطون و فلاطن- من مشاهیر فلاسفهٔ الیونان، معلم أرسطو و فلسفته فی نظریهٔ الأنکار و له مؤلفات کثیرهٔ فیها. و کانت وفاته باثینا سنهٔ ۳۴۷ قبل المیلاد بعمر یناهز الثمانین عاما. [۴۰] (۲۱) سقراط- من اوائل فلاسفهٔ الیونان باثینا، و فیها علم تلمیذه افلاطون و آخرون بطریقهٔ السؤال و الجواب لیکشفوا عن المعرفهٔ بانفسهم. و قد حکم علیه بالاعدام بتهمهٔ إفساد عقول الشباب سنهٔ ۳۹۹ ق. م. [۴۱] (۲۲) فانس- فیلسوف یونانی و کان بینه و بین سقراط تواصل فی تناقل المعرفهٔ. [۴۲] (۲۳) اوشیجانوس- فیلسوف و طبیب و ابن طبیب، مارس الطب ایام الامبراطور تراجان(۵۳- ۱۱۷ م) و له مؤلفات فی الطب و علوم الطبیعهٔ یثنی علیها سوارنس و جالینوس، و ذکره ابن القفطی باسم ارستیجانس(ابن القفطی) ص ۷۳. [۴۳] (۲۴) طیلاس- من الفلاسفهٔ الیونانیین فی القرن الاول للمیلاد. [۴۴] (۲۵) وردت فی الاصل الخیرهٔ و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵] (۲۶) وردت فی الاصل(اطوارا) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۶] (۲۷) بقراط- ابقراط و هو ابن إیراقلیدس بن بقراط من اهل جزیرهٔ قوص(قو) القریبهٔ من شواطئ آسیا الصغری، و هو اشهر الاطباء الیونانیین قبل المیلاد، و اب لثلاثهٔ أطباء و حفید لثلاثهٔ اطباء کل واحد منهم باسم بقراط. و کانت وفاته سنهٔ ۳۷۷ ق. م بعمر ثلاثهٔ و ثمانین سنهٔ. و هو صاحب القسم المشهور. [۴۷] (۲۸) جالینوس- اشهر طبیب یونانی بعد ابقراط. و هو مفسر کتبه. و اصله من برغامون بآسیا الصغری و ینسب الیها. و قد درس الطب و علمه فی الاسکندریهٔ، و له زهاء مائهٔ و ثلاثین کتابا ترجمت اکثرها الی اللغهٔ العربیهٔ. و کانت وفاته سنهٔ ۲۰۱ بعد المیلاد لعمر یناهز السادسهٔ و الستین. [۴۸] (۲۹) کتاب کون الجنین- من مؤلفات ابقراط، و یذکره ابن ابی اصیبعهٔ بعنوان کتاب الاجنهٔ و هو ثلاث مقالات، فی کون المنی و کون الجنین و تکون اعضائه. [۴۹] (۳۰) کتاب حبل علی حبل- من مؤلفات ابقراط و قد نشره المستشرق لیون فی کمبرج مع ترجمته بالانکلیزیهٔ بکمبرج سنهٔ ۱۹۶۸. [۵۰] (۳۱) کتاب الوصایا- و هو لإبقراط ایضا، و یقال انه منحول علیه(ابن ابی اصیبعه ص ۵۵). [۵۱] (۳۲) کتاب الایمان- لابقراط، و قد وضعه للمعلمین و المتعلمین و قیل انه منحول(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۵۵). [۵۲] (۳۳) نبی اطباء الیونان، و تاریخه اشبه بالخرافهٔ(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۲۹- ۳۳). [۵۳] (۳۴) کتاب منافع الاعضاء- من مؤلفات جالینوس. و یبحث فی وظائف الاعضاء الغریزیهٔ. و قد ترجمه حنین بن اسحق الی العربیهٔ(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۱۷). [۵۴] (۳۵) وردت فی الاصل(لکیلا). و الصحیح ما اثبتناه. [۵۵] (۳۶) وردت فی الاصل(کذی) و کذی و الصحیح ما اثبتناه. [۵۶] (۳۷) یقصد المؤلف بذلک المقالهٔ الحادیهٔ عشر من کتاب منافع الاعضاء. [۵۷] (۳۸) یقصد المؤلف بذلک المقالهٔ السابعهٔ عشر و هی المقالهٔ الاخیرهٔ من کتاب منافع الاعضاء. [۵۸] (۳۹) سقراطیس- و هو سقراط. [۵۹] (۴۰) فیراغورس- و یقصد به فیثاغورس الفیلسوف و الریاضی الیونانی فی القرن السادس ق. م صاحب الاعتقاد بتتابع الارواح و اعتماد الکون علی الارقام. و تنسب الیه جداول الضرب. [۶۰] (۴۱) افیغروس- و یقصد به افیدیروس من فلاسفهٔ الیونان الاوائل. [۶۱] (۴۲) دیموقریطس من فلاسفهٔ الیونان فی القرن الخامس ق. م و فلسفته ان الانسان یحقق السعادهٔ بضبط النفس. [۶۲] (۴۳) زینون- فیلسوف یونانی من مواليد مدینهٔ صیدا القرن الاول ق. م و الیها ینسب. [۶۳] (۴۴) الکندی- ابو یوسف یعقوب بن اسحق، و یعد کبیر فلاسفهٔ العرب فی المشرق الاسلامی و له مؤلفات کثیرهٔ فی الفلسفهٔ و الفلک و الفیزیاء و الطب. و کانت وفاته سنهٔ ۲۵۷ ه/ ۸۷۰ م. [۶۴] (۴۵) الثنویهٔ هی المذاهب الفارسیهٔ التی تؤمن بالقوی المتضادهٔ، مثل النور و الظلام و الخیر و الشر، و من اشهر هذه المذاهب المانویهٔ و المزدکیهٔ. [۶۵] (۴۶) حنین بن اسحق- شیخ المترجمین العرب ایام العباسیین فی القرنین الثانی و الثالث للهجرهٔ. و اصله من قبیلهٔ العباد العربیهٔ بدیار الحیرهٔ. درس العربیهٔ علی تلامیذ الفراهیدی، و

الیونانیهٔ فی مصر، ثم عاد الی بغداد و درس الطب علی یوحنا بن ماسویه. و توفی ایام فی الخلیفهٔ المعتمد سنهٔ ۲۶۴ ه/ ۸۷۳(ابن القفطی ص ۱۷۱- ۱۷۷) [۶۶] (۴۷) برزجمهر- من حکماء الفرس ایام کسری انوشروان المتوفی سنهٔ ۵۷۹ للمیلاد. [۶۷] (۴۸) قد تکون هذه العبارهٔ اصح لو وضعت هکذا(اذا صح ایمانک). [۶۸] (۴۹) کتاب آراء بقراط و افلاطون- من مؤلفات جالینوس بعشر مقالات و هو فی التوفیق بین الطب و الفلسفهٔ، و قد ترجم حنین هذا الکتاب الی اللغهٔ العربیهٔ(ابن أبی اصیبعهٔ ص ۲۷۲). [۶۹] (۵۰) کتاب فی الاخلاق- و هو لجالینوس باربع مقالات(المصدر المتقدم و الصحفهٔ). [۷۰] (۵۱) اومیروس أو هومیروس- شاعر یونانی فی القرن التاسع ق. م، و تنسب الیه ملحمتا« الالیاذهٔ» و« الاودیسهٔ»، و یقال انه کان مکفوفا. [۷۱] (۵۲) وردت فی الاصل(کبرالهم) و الصحیح ما أثبتناه. [۷۲] (۵۳) وردت فی الاصل(یاتیه) و الصحیح ما أثبتناه. [۷۳] (۵۴) کتاب المزاج- من مؤلفات جالینوس و یبحث فی مزاج الابدان و الادویهٔ و الاطعمهٔ. و قد ترجم حنین هذا الکتاب الی اللغهٔ العربیهٔ(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۲۷۳). [۷۴] (۵۵) وردت فی الأصل(مراتبا) و الصحیح ما أثبتناه. [۷۵] (۵۶) وردت فی الاصل(الملاومهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۷۶] (۵۷) وردت فی الاصل(جسما) و الصحیح ما اثبتناه. [۷۷] (۵۷ ب) وردت فی الاصل(المخالیب) و الصحیح ما اثبتناه. [۷۸] (۵۸) وردت فی الاصل(ما یصلحه) و الصحیح ما اثبتناه. [۷۹] (۵۹) وردت فی الاصل(لم یبقی) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۰] (۶۰) وردت فی الاصل(حال) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۱] (۶۱) وردت فی الاصل(المادیهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۲] (۶۲) وردت فی الاصل(صبایه) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۳] (۶۳) وردت فی الاصل(یوقعه) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۴] (۶۴) وردت فی الاصل(استمارت) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۵] (۶۵) وردت فی الاصل(استعاد) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۶] (۶۶) طریقهٔ ممارسهٔ الطب بالقیاس هی احدی ثلاثهٔ طرق لهذه الغایهٔ، و الطرق الثلاثهٔ هی القیاس و التجربهٔ و الحیلهٔ، و لجالینوس کتاب باسم(فرق الطب) خصصه لهذه الطرق الثلاثهٔ. و یقصد بالقیاس الوصول الی تشخیص المرض اعتمادا علی تاریخ المریض و اعراضه و علاماته فیکون علاجه(قیاسا) علی ذلک. [۸۷] (۶۷) طریقهٔ التجربهٔ- ای ممارسهٔ العلاج بالتجربهٔ علی الخطا و الصواب حتی یستقیم عمل الطبیب الممارس. [۸۸] (+) وردت فی الاصل(مساوی) و الصحیح ما اثبتناه. [۸۹] (۶۹) وردت فی الاصل(معانی) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۰] (۷۰) وردت فی الاصل(مزاواجات) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۱] (۷۱) وردت فی الاصل(لیسره) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۲] (۷۲) وردت فی(الاصل تغدوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۳] (۷۳) وردت فی الاصل(مواضعا) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۴] (۷۴) وردت فی الاصل(الجواین) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۵] (۷۵) وردت فی الاصل(إذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۶] (۷۶) وردت فی الاصل(المساریقی) و الصحیح ما اثبتناه. و هی اوعیهٔ دمویهٔ بین المعدهٔ و الکبد. [۹۷] (۷۷) وردت فی الاصل(معا) و الصحیح ما اثبتناه. [۹۸] (۷۸)(الاعور) هو الزائدهٔ الدودیهٔ و تکون عند اتصال الامعاء الدقیقهٔ بالامعاء الغلیظهٔ. [۹۹] (۷۹) وردت فی الاصل(ینبغی) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۰] (۸۰) وردت فی الاصل(بالریاطهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۱] (۸۱) کتاب تدبیر الاصحاء من مؤلفات ابقراط و قد فسره جالینوس، و ترجمه حنین ابن اسحاق الی اللغهٔ العربیهٔ(عیون الانباء ص ۲۷۳). [۱۰۲] (۸۲)(الانثیان) هما الخصیتان. [۱۰۳] (۸۳) وردت فی الاصل(التمیز) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۴] (۸۴) وردت فی الاصل(سات) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۵] (۸۵) وردت فی الاصل(بجزءه) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۶] (۸۶) وردت فی الاصل(رداءته) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۷] (۸۷) وردت فی الاصل(توزن) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۸] (۸۸) وردت فی الاصل(معتدل) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۰۹] (۸۹) وردت فی الاصل(یبدوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۱۰] (۹۰) الصحیح: الوجنتان. [۱۱۱] (۹۱) الصحیح: معتدلتان. [۱۱۲] (۹۲) الصحیح: التمییز. [۱۱۳] (۹۳) الصحیح: فاعن. [۱۱۴] (۹۴) و هذه ما عبّر عنها الاطباء العرب باسم الاسباب الستهٔ. [۱۱۵] (۹۵) وردت فی الاصل(ما یغیّر) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۱۶] (۹۶) وردت فی الاصل(صفی) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۱۷] (۹۷) وردت فی الاصل(امزجها) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۱۸] (۹۷ ب) وردت فی الاصل(حاکی) و الصحیح ما أثبتناه. [۱۱۹] (۹۸) وردت فی الاصل(لم) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۲۰] (۹۸ ب) وردت فی الاصل(إذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۲۱] (۹۹) وردت فی الاصل(کالذی) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۲۲] (۱۰۰) وردت فی الاصل(ادنیا) و الصحیح ما اثبتناه.

[۱۲۳] (۱۰۱) وردت فی الاصل(الصداع) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۲۴] (۱۰۲) الدهن هو اللعب بالعصی او الضرب بها. [۱۲۵] (۱۰۳)(و حدّ) الریاضة اکثر إتساقاً بهذا المعنی. [۱۲۶] (۱۰۴) اول من کتب فی الریاضة من العرب هو ابو بکر الرازی(المرشد او الفصول ص ۳۶- ۳۷، المنصوری ص ۲۰۳) ثم تناول موضوعها کثیرون من الاطباء العرب. [۱۲۷] (۱۰۵) یقصد کتاب الفصول لا بقراط. و قد فسره جالینوس و ترجمه الی العربیة حنین بن اسحاق. [۱۲۸] (۱۰۶) وردت فی الاصل(قرائته) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۲۹] (۱۰۷) هذا یؤید ما قاله الرازی من ان صور المرئیات تدخل العین. لتبصرها لا ان النور الباصر یخرج من العین لتبصر المرئیات. اما ابن الهیثم المتوفی ۴۲۱ ه/ ۱۰۳۹ م فقد توسع فی هذه الحقیقة و اثبتها بالتطبیق و التجارب. [۱۳۰] (۱۰۸) وردت فی الاصل(یقضة) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۳۱] (۱۰۹) وردت فی الاصل(قراة) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۳۲] (۱۱۰) وردت فی الاصل(الموضوع) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۳۳] (۱۱۱) وردت فی الاصل(اذأ) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۳۴] (۱۱۲) وردت فی الاصل(الاعتدل) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۳۵] (۱۱۳)(قال) لا ضرورة لها و الارجح انها من خط الناسخ. [۱۳۶] (۱۱۴) اسطاذیون تعبیر یونانی فی الابعاد. [۱۳۷] (۱۱۵) وردت فی الاصل(سبع میل) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۳۸] (۱۱۶) الاثمد هو نوع من الکحل و معدنه الانتیمون. یقوّی عصب العین و ینشف قروحها و یقوّی الاجفان خاصة. (ابن هبل- المختارات ۲/ ۲۴). [۱۳۹] (۱۱۷) وردت فی الاصل(قراؤک) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۰] (۱۱۸) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۱] (۱۱۹) الدبادب- و مفردها دبّابة و هی آلة تتخذ للحروب فتندفع من اصل الحمسون فینقبون و هم فی جوفها(الفیروزبادی ج ۲ ص ۱۳۴- ۱۳۵). [۱۴۲] (۱۲۰) وردت فی الاصل(اذناک) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۳] (۱۲۱) وردت فی الاصل(مطلبین) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۴] (۱۲۲) وردت فی الاصل(لتصفو) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۵] (۱۲۳) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۶] (۱۲۴) کتاب جالینوس فی التشریح ربما یقصد بذلک کتابه(علاج التشریح) او ما عرف باسم(کتاب التشریح الکبیر) و هو بخمس عشرة مقالة. و فیه وصف لجمیع اجهزة الجسم کما له کتاب آخر باسم التشریح الصغیر(ابن ابی اصیبعة ص ۱۳۸). [۱۴۷] (۱۲۵) فی الاصل و لا(تعلمه) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۸] (۱۲۶) وردت فی الاصل(فهکذی) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۴۹] (۱۲۷) وردت فی الاصل(یترقی) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۰] (۱۲۸) وردت فی الاصل(احدارک) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۱] (۱۲۹) کتاب الغذاء لا بقراط، و هو باربع مقالات فی معرفة علل الاخلاط التی تتکون من الاغذیة، و قد فسره جالینوس و ترجم هذا التفسیر حنین بن اسحاق الی العربیة(ابن ابی اصیبعة ص ۲۷۲). [۱۵۲] (۱۳۰) وردت فی الاصل(کسر) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۳] (۱۳۱) وردت فی الاصل(صوته) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۴] (۱۳۲) هذا المقطع لا یتسق مع موضوع الفصل و لعل الناسخ قد اقحمه من فصل او کتاب آخر دون وعی منه. [۱۵۵] (۱۳۳) وردت فی الاصل(إذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۶] (۱۳۴) وردت فی الاصل(بالمنطق المستقیم) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۷] (۱۳۵) وردت فی الاصل(باسره) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۸] (۱۳۶) وردت فی الاصل(محصّلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۵۹] (۱۳۷) افلاطن- هو افلاطون و قد مر التعریف به. [۱۶۰] (۱۳۸) وردت فی الاصل(واحد) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۶۱] (۱۳۹) کتاب الاغذیة لجالینوس- لعله کتاب قوی الاغذیة و هو بثلاث مقالات نقلها الی العربیة إسحاق بن حنین(ابن القفطی ص ۱۳۱). [۱۶۲] (۱۴۰) العفوصة مصدر عفص، و العفص ثمرة تجفف و تشد الاعضاء الرخوة الضعیفة(الفیروزبادی ج ۳ ص ۲۳۰). [۱۶۳] (۱۴۱) دیوقلیس- من الاطباء الیونانیین ایام ارسطو طالیس، و له مشارکات فی الادویة الطبیة. [۱۶۴] (۱۴۲) العدس- و مروق، و طبیخه یعقل البطن بیسر، و هو عسرالهظم و یقلل البول و الطمث(ابن البیطار ج ۳/ ص ۱۱۸). [۱۶۵] (۱۴۳) الکرنب- نبت بری و بستانی و بحری، طبیخه ینفع من علل المفاصل و الخوانیق و یقتل الدیدان المعویة و یدر البول و الطمث(ابن هبل ج ۲/ ۱۱۴). [۱۶۶] (۱۴۴) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۶۷] (۱۴۵) وردت فی الاصل(ما یغذوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۶۸] (۱۴۶) وردت فی الاصل(یغدوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۶۹] (۱۴۶ ب) وردت فی الاصل(کثر) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۷۰] (۱۴۷) کتاب الابیدیمیا- من مؤلفات ابقراط. و یعرف عند العرب باسم کتاب الامراض الوافدة، و هو بسبع مقالات فی امراضها و بخاصة منها مرض النکاف و مرض حمی النفاس. قد فسره

جالینوس و ترجمه حنین بن اسحاق(ابن أبی اصیبعه ص ۲۷۴). [۱۷۱] (۱۴۸) وردت فی الاصل(مغتذی) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۷۲] (۱۴۹) للاطباء العرب کتب و مؤشرات فی ترتیب تناول الاطعمهٔ بما یطابق ما اورده الرهاوی فی هذا الباب، و کذلک بما هو متبع فی کثیر من البلاد المتقدمهٔ فی الزمن الراهن حیث یکون تناول بعض الفاکههٔ قبل تناول وجبات الطعام الرئیسهٔ. [۱۷۳] (۱۵۰) هذه العبارهٔ مضطربهٔ فنقلناها کما هی. [۱۷۴] (۱۵۱) وردت فی الاصل(یعدوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۷۵] (۱۵۱ ب) وردت فی الاصل(امرا واحدا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۷۶] (۱۵۲) هذه الکلمهٔ من وضعنا. [۱۷۷] (۱۵۳) وردت فی الاصل(لنفسک) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۷۸] (۱۵۴) وردت فی الاصل(حامیا) و(غائصا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۷۹] (۱۵۵) وردت فی الاصل(مدربهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۸۰] (۱۵۶) وردت فی الاصل(فاردئها) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۸۱] (۱۵۷) وردت فی الاصل(ما یضره) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۸۲] (۱۵۸) وردت فی الاصل(أحفاه) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۸۳] (۱۵۹) وردت فی الاصل(بارزا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۸۴] (۱۶۰) وردت فی الاصل(تبیده) و قد یکون الاصح ما اثبتناه. [۱۸۵] (۱۶۱) وردت فی الاصل(اورا) و الصحیح ما اوردناه. [۱۸۶] (۱۶۲) وردت فی الاصل(سعالا) و الصحیح ما اوردناه. [۱۸۷] (۱۶۳) وردت فی الاصل(الماء) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۸۸] (۱۶۴) اقرا فی المیاه(ابن هبل ج ۱/ ص ۱۶۴- ۱۶۷ و الرازی فی الفصول ص ۳۰- ۳۳) و فی ثلاثهٔ من هذا المصادر عن المیاه بعض الاختلافات المهمهٔ [۱۸۹] (۱۶۵) اقرا فی الحمّام فی الفصول ص ۳۸- ۴۰ [۱۹۰] (۱۶۶) اقرا فی العادات فی المختارات لابن هبل ج ۱/ ۲۷۲ [۱۹۱] (۱۶۷) وردت فی الاصل(عظیما) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۹۲] (۱۶۸) وردت فی الاصل(نافعا) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۹۳] (۱۶۹) اقرا فی الشراب(الخمر) الرازی فی الفصول ص ۵۷- ۵۹ [۱۹۴] (۱۷۰) وردت فی الاصل(ما) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۹۵] (۱۷۰ ب) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۹۶] (۱۷۱) وردت فی الاصل(اری) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۹۷] (۱۷۲) وردت فی الاصل(افعالها) و الصحیح ما اثبتناه. [۱۹۸] (۱۷۲ ب) اقرا فی الاستفراغ للرازی فی کتابه الفصول ص ۹۰- ۹۹ و فی الاستفراغ و الاحتقان لابن هبل ج ۱- ۱۱۹. [۱۹۹] (۱۷۳) وردت فی الاصل(یبقا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۰] (۱۷۴) وردت فی الاصل(علی ضرب) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۱] (۱۷۵) وردت فی الاصل(العادهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۲] (۱۷۶) وردت فی الاصل(یدفعها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۳] (۱۷۷) وردت فی الاصل(یخرجها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۴] (۱۷۸) وردت فی الاصل(فضلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۵] (۱۷۹) وردت فی الاصل(مائع) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۶] (۱۸۰) وردت فی الاصل(منبهه) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۷] (۱۸۱) کتاب الفصول لابقراط- و هو بسبع مقالات ضمنها تعریف جمل الطب لتکون قوانین لنفس الطبیب، و قد تکون هذه مجمل ما ورد فی کتبه الاخری(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۵۴، و قد فسره جالینوس و ترجمه الی العربیهٔ فریق حنین بن اسحاق(ابن ابی اصیبعه ص ۲۷۲). [۲۰۸] (۱۸۲) وردت فی الاصل(مسهلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۰۹] (۱۸۳) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱۰] (۱۸۴) وردت فی الاصل(قال) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱۱] (۱۸۵) وردت فی الاصل(الرضایات) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱۲] (۱۸۶) وردت فی الاصل(ستهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱۳] (۱۸۷) وردت فی الاصل(الیقضهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱۴] (۱۸۸) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱۵] (۱۸۹) وردت فی الاصل(احدهما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۱۶] (۱۹۰) السرسام- مرض عقلی و سببه ورم حاد(التهاب) فی الدماغ(الحاوی ج ۱/ ص ۳۴۰- ۳۷۴). [۲۱۷] (۱۹۱) لیثرغس- تعبیر یونانی بمعنی السبات المرضی، و یکون خطیرا اذا خالطته حمی(الحاوی ج ۱/ ص ۳۱۷- ۳۴۰) و قد یکون اول من کتب عن هذا و غیره من الامراض العقلیهٔ هو الاسکندر الافرودیسی فی القرن الأول للمیلاد(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۰۶). [۲۱۸] (۱۹۲) قاطالیسی- تعبیر یونانی بمعنی الجمود و التشنج. [۲۱۹] (۱۹۳) وردت فی الاصل(النابتهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۰] (۱۹۴) وردت فی الاصل(بتمیز) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۱] (۱۹۵) وردت فی الاصل(یریدونه) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۲] (۱۹۶) وردت فی الاصل(اوقات) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۳] (۱۹۷) وردت فی الاصل(الاخرایین) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۴] (۱۹۸) وردت فی الاصل(تکن) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۵] (۱۹۹) وردت فی الاصل(ضاری) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۶] (۲۰۱) وردت فی الاصل(

مرتاض) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۷] (۲۰۲) وردت فی الاصل(جبنا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۸] (۲۰۳) وردت فی الاصل(ذی الفطنة) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۲۹] (۲۰۴) وردت فی الاصل(ماوسی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۰] (۲۰۵) وردت فی الاصل(مواسی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۱] (۲۰۶) وردت فی الاصل(کان) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۲] (۲۰۷) وردت فی الاصل(الثلاثة) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۳] (۲۰۸) وردت فی الاصل(سموها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۴] (۲۰۹) وردت فی الاصل(لهذه) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۵] (۲۱۰) وردت فی الاصل(ضروریة) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۶] (۲۱۱) لا بقراط کتاب فی البلدان و الامواه و الاهویة، و هو مصدر لکثیر مما یرد فی هذا الباب من هذا الکتاب. فسّر الکتاب لجالینوس و ترجمه. الی العربیة حنین بن اسحاق(ابن ابی اصیبعة ص ۲۷۲) و حققه بشارة شمیل و نشره فی الإسکندریة سنة ۱۹۰۲ [۲۳۷] (۲۱۲) الاهویة و المیاه و البلدان ص ۲۳- ۲۴ [۲۳۸] (۲۱۲ ب) وردت فی الاصل(اری) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۳۹] (۲۱۳) العرق المدینی- انتفاخ دودی الشکل یطول فی الرجلین، و ینسب الی سکان المدینة لکثرته فی دیارها، کما یکثر فی بلاد اخری من المشرق و سببه دویبه تعیش تحت الجلد. [۲۴۰] (۲۱۳ ب) وردت فی الاصل(انسا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۴۱] (۲۱۴) یقول ابن هبل ان العادة اذا استحکمت فی تدابیر الابدان صارت طبیعة ملازمة له فلا تتغیر بسهولة و لها تاثیر فی علاج المریض و هذا ینطبق علی الأکل و المشرب و النوم و الیقظة و ما الی ذلک(المختارات ج ۱/ ص ۲۷۲) [۲۴۲] (۲۱۵) وردت فی الاصل(إضطراب) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۴۳] (۲۱۶) وردت فی الاصل(بکثیر) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۴۴] (۲۱۷) وردت فی الاصل(رادو) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۴۵] (۲۱۸) وردت فی الاصل(اقاویلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۴۶] (۲۱۹) وردت فی الاصل(توفی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۴۷] (۲۲۰) وردت فی الاصل(کافی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۴۸] (۲۲۱) ماء الشعیر- صالح لقمع حدة الفضول و خشونة قصبة الرئة و تقرحها، و لیونانیین و العرب کتب فیه(ابن البیطار ج ۴/ ص ۱۳۴) [۲۴۹] (۲۲۲) القسی جمع قوس. [۲۵۰] (۲۲۳) المزاریق- مفردها مزارق، و هو الرمح القصیر(ترتیب القاموس ج ۲/ ص ۴۱۷) [۲۵۱] (۲۲۴) وردت فی الاصل(الذکورة) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۲] (۲۲۵) وردت فی الاصل(قعودا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۳] (۲۲۶) وردت فی الاصل(برأ) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۴] (۲۲۷) وردت فی الاصل(یکسبونهها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۵] (۲۲۸) وردت فی الاصل(طبیعیا او حیوانیا او نفسانیا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۶] (۲۲۹) فی الاصل(مجاری) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۷] (۲۳۰) وردت فی الاصل(فاقضی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۸] (۲۳۱) وردت فی الاصل(التروس) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۵۹] (۲۳۲) وردت فی الاصل(یتید) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۰] (۲۳۳) وردت فی الاصل(خمسة) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۱] (۲۳۴) وردت فی الاصل(موجودا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۲] (۲۳۵) وردت فی الاصل(بتشابهتما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۳] (۲۳۶) وردت فی الاصل(من هذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۴] (۲۳۷) وردت فی الاصل(عهودها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۵] (۲۳۸) وردت فی الاصل(تطفا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۶] (۲۳۹) وردت فی الاصل(باره) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۷] (۲۴۰) وردت فی الاصل(صبی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۶۸] (۲۴۱) یملأ المستشرق لیفی هذا الفراغ فی الترجمة الانکلیزیة ص ۴۸ بعبارة(صلابة الجسم و فی هذا انواع). [۲۶۹] (۲۴۱ ب) وردت فی الاصل(من) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۰] رهاوی، اسحق بن علی، أدب الطبیب، ۱جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷ ه.ش. [۲۷۱] (۲۴۲) وردت فی الاصل(فاذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۲] (۲۴۳) وردت فی الاصل(فاذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۳] (۲۴۳ ب) وردت فی الاصل(واجب) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۴] (۲۴۴) وردت فی الاصل(قرؤه) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۵] (۲۴۵) وردت فی الاصل(فلنکتفی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۶] (۲۴۶) وردت فی الاصل(اعضاء) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۷] (۲۴۷) وردت فی الاصل(هو) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۸] (۲۴۸) وردت فی الاصل(من) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۷۹] (۲۴۹) المعاجین- کثیرة منها المعجون الرومی و ینفع من السموم، و معجون الفلاسفة المعروف باسم مادة الحیاة و ینفع للحفظ و المذاکرة، و المعجون المقرح و ینفع لامراض القلب. [۲۸۰] (۲۵۰) الجوارشنات- خلیط من الادویة تؤخذ اثناء تناول الطعام او بعیدة لأثارة الشهیة للأکل و تسهیل الهضم فی المعدة. [۲۸۱] (۲۵۱) وردت فی الاصل(یصفوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۲] (

۲۵۲) وردت فی الاصل(مغتذی) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۳] (۲۵۳) وردت فی الاصل(احتواها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۴] (۲۵۴) وردت فی الاصل(نقاها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۵] (۲۵۵) وردت فی الاصل(کیفیتها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۶] (۲۵۶) وردت فی الاصل(دما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۷] (۲۵۷) وردت فی الاصل(فهما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۸] (۲۵۸) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۸۹] (۲۵۹) الکمون- ثمرة نبت، شمّه یقطع الرعاف، و النبطی منه یسهل البطن، و الکرمانی یعقل البطن(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۱۲). [۲۹۰] (۲۶۰) کراویا- نبت مفید للمعدة و طرد الریاح. و للهضم و للشهیة، و یستعمل فی الطبخ(ابن البیطار ج ۴/ ص ۶۴). [۲۹۱] (۲۶۱) الدارصینی- قشور معروفة، مفتح للمسام، و مصلح للاخلاط، و یقوی المعدة، و ینشف رطوبتها(ابن هبل ج ۲/ ۵۶- ۵۷). [۲۹۲] (۲۶۲) زنجبیل- معروف. حار الرائحة و الطعم. مفید للمعدة و الکبد، و یلین الطبع و ینفع من اللقوة و الفالج(ابن هبل ج ۲/ ص ۷۵). [۲۹۳] (۲۶۳) الخطمی- نبت نقیعه یلین الامعاء و الاورام و الخنازیر و صلابة الغدد(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۹۷). [۲۹۴] (۲۶۴) الحلبة- نبات مفید فی علاج الکلف و نتن رائحة البدن، و نقیعه یحلل البلغم و الاورام، و یصفی الصوت، و نافع من الطحال الجاسی و الاسهال(ابن البیطار ج ۲/ ص ۲۵). [۲۹۵] (۲۶۵) سکنجبین شراب من السکر او العسل و الخل، یفید الاریاح و یفتح السدد. [۲۹۶] (۲۶۶) وردت فی الاصل(یخلوها) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۹۷] (۲۶۶ ب) وردت فی الاصل(یعنا) و الصحیح ما اثبتناه. [۲۹۸] (۲۶۷) الاسکندرانیون- حکماء ظهروا فی الاسکندریة بعد المسیح بخمسة قرون تقریبا. و علی رأسهم انقلاووس و جاسیوس. و قد اختصروا اربعة کتب من مؤلفات ابقراط و ستة عشر کتابا من مؤلفات جالینوس و جعلوها الکتب المدرسیة المقرر تدریسها فی المدرسة التی استحدثوها لتعلیم الطب(النافع فی کیفیة تعلیم صناعة الطب لابن رضوان المصری(المقالة الثانیة) و ابن ابی اصیبعة ص ۱۵۱- ۱۵۷). [۲۹۹] (۲۶۷ ب) السعد- جذور نبات عشبی مفید لریاح البطن و سخن الکبد و الرحم و یکسب الفم رائحة طیبة(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۳۹- ۱۴۰). [۳۰۰] (۲۶۸) الأذخر- عشبة مفیدة للاوجاع الباطنة، و دهنها نافع من الحکة، و یقطع النزف، و یقوی الاسنان المتخلخلة(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۶- ۱۷). [۳۰۱] (۲۶۹) العود- عروق اشجار تفید حالات المعدة و القلب و تقویة الحواس و تزکی رائحة الفم(ابن البیطار ج ۳/ ص ۱۵۲). [۳۰۲] (۲۷۰) المصطکی- صمغ نباتی ینفع من البثور و الاورام و القروح و الخراجات و مقو للمعدة و اعضاء النفس و الارحام(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۲۱). [۳۰۳] (۲۷۱) التوتیا- هو ما یفصل الزنجار عن النحاس، و توصف لصنان الجسم(ابن البیطار ۱/ ۱۴۳). [۳۰۴] (۲۷۲) وردت فی الاصل(نفع) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۰۵] (۲۷۳) وردت فی الاصل(ضرر) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۰۶] (۲۷۴) وردت فی الاصل(المکروة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۰۷] (۲۷۵) وردت فی الاصل(اقسام) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۰۸] (۲۷۶) وردت فی الاصل(نائم) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۰۹] (۲۷۷) وردت فی الاصل(معافا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۰] (۲۷۸) وردت فی الاصل(یعنی) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۱] (۲۷۹) مسائلة المریض ای الاستعلام منه عن عمره و نوع عمله، و شکواه و مدتها، و مکانتها من الجسم و ما الی ذلک للوصول الی تشخیص المرض ثم علاجه. [۳۱۲] (۲۸۰) وردت فی الاصل(ما یمضغ) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۳] (۲۸۱) وردت فی الاصل(لثلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۴] (۲۸۲) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۵] (۲۸۳) وردت فی الاصل(موضوعة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۶] (۲۸۴) ابیدیمیا- کتاب لا بقراط بسبع مقالات و یعرف عند العرب باسم کتاب الامراض الوافدة، و بعضه منحول علیه(ابن أبی اصیبعة ص ۵۴). [۳۱۷] (۲۸۵) وردت فی الاصل(ثابتة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۸] (۲۸۶) وردت فی الاصل(عارف) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۱۹] (۲۸۷) وردت فی الاصل(لین) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۰] (۲۸۸) وردت فی الاصل(مسارع) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۱] (۲۸۹) وردت فی الاصل(محتالا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۲] (۲۹۰) وردت فی الاصل(اجرا عظیما) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۳] (۲۹۱) وردت فی الاصل(للرحمة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۴] (۲۹۱ ب) وردت فی الاصل(توقی) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۵] (۲۹۲) وردت فی الاصل(مکروها) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۶] (۲۹۳) وردت فی الاصل(للمریض) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۷] (۲۹۴) وردت فی الاصل(دوامة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۲۸] (۲۹۵) المالیخولیا- مرض نفسی یتخیل من یصاب به انه مطارد،

فیقدم علی الانتحار او قتل غریمه و اول من کتب فی هذا المرض من الأطباء و العرب هو یوحنا بن ماسویه. و ربما کان أحسن من کتب فیه هو اسحاق بن عمران البغدادی- القیروانی(ابن أبی اصیبعة ص ۲۵۵، ۴۷۹). [۳۲۹] (۲۹۵ ب) وردت فی الاصل(متقصی) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۳۰] (۲۹۶) اصول الشجر جذورها. [۳۳۱] (۲۹۶ ب) الخشخاش- نبت ینفع طبیخه من عرق النسا، و السعال و نفث الدم، و یقطع الاسهال، و الحقنة بطبیخه تنفع للدسانطریا(ابن هبل ج ۲/ ص ۲۰۱). [۳۳۲] (۲۹۷) بزر الکتان- منضج للاورام، یعقل البطن، و الجلوس فی ابخرته نافع من قروح الامعاء. و دخانه من الزکام(ابن هبل ج ۲/ ص ۴۶). [۳۳۳] (۲۹۸) الفجل- محل للاریاح. و ورقه یحد البصر و تریاق من اکل الفطر. و مجشی(ابن هیل ج ۲/ ۱۶۲). [۳۳۴] (۲۹۹) العنزوت(الانزروت)- صمغ ملصق للجراحات و ینقی القروح و یدملها و شربه یسهل البلغم و ینفع من وجع الورک و المفاصل(ابن هبل ج ۲/ ص ۲۳). [۳۳۵] (۳۰۰) الطباشیر- هو اصل(جذور) القصب حین یتخلل عند نشره، ینفع من القلاع و یقوی القلب، کما ینفع من الحمیات(ابن هبل ج ۲/ ۱۰۲). [۳۳۶] (۳۰۱) المسک- هو المادة الدمویة فی سرة نوع من الظباء تعرف بظباء المسک، و هو من الادویة المقویة(ابن بیطار ج ۱/ ص ۱۵۵). [۳۳۷] (۳۰۲) الفلفل- مضغه یفید السعال و نفخ البطن، و امساک البطن، و آلام الامعاء(ابن البیطار ج ۳/ ص ۱۲۷). [۳۳۸] (۳۰۳) میویزج- نبت له خاصیة سامة و یسمیه ابن البیطار زبیب الجبل(ابن سینا ج ۳/ ج ۲۵). [۳۳۹] (۳۰۴) قطرسالیون- لم اجد تعریفا بهذه المادة. [۳۴۰] (۳۰۵) وردت فی الاصل(حوبا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۴۱] (۳۰۶) وردت فی الاصل(شیئا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۴۲] (۳۰۷) حب الاسطمنحون- لم أجد تعریفا بهذه المادة. [۳۴۳] (۳۰۸) حب القوقایا- لم أجد تعریفا بهذه المادة. [۳۴۴] (۳۰۹) حب المفاصل- لم أجد تعریفا بهذه المادة. [۳۴۵] (۳۱۰) الحنظل- نبت صحراوی زاحف مسهل قوی للبلغم نافع من امراض المفاصل و القولنج و الطنین(ابن هبل ج ۲/ ۸۶). [۳۴۶] (۳۱۲) الأیارج دواء مرکبة مسهلة. [۳۴۷] (۳۱۳) الجوارشن أدویة مرکبة تفید لاضطراب المعدة و تعدیل الهضم منها الجوارشن الکمونی. [۳۴۸] (۳۱۴) طریفل- لم اجد تعریفا بهذه المادة. [۳۴۹] (۳۱۵) هلیلج- او إهلیلج، أجوده الکابلی و ینفع من الحمیات المزمنة و الخفقان و وجع الطحال و اسهال المرة السوداء(ابن هبل ج ۲/ ص ۶۷). [۳۵۰] (۳۱۶) وردت فی الاصل(نوعا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۵۱] (۳۱۷) الاقلوبیة- لم أقف علی ماهیة هذه المادة. [۳۵۲] (۳۱۸) وردت فی الاصل(اولا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۵۳] (۳۱۹) الدرواق- و الاصح دریاق، و هو دواء مرکب من أدویة کثیرة، و له انواع منها الدریاق الکبیر(الفاروقی) و الدریاق الخمسینی، و دریاق الملح و غیرها، و فی کثیر منها لحم الافعی، و اول من رکبها اندروماخوس الیونانی. و تستعمل مضادة للسموم. [۳۵۴] (۳۱۹ ب) الذراریح- حشرات شبیهة بالخنفساء، لونها احمر، و المسحوق منها سام ممیت(ابن سینا ج ۲/ ۲۳۱ ادوارد غالب ج ۳/ ص ۴۳۲). [۳۵۵] (۳۲۰) فربیون- مادة سامة و توصف بمقدار لحالات القولنج و اوجاع الظهر و عرق النسا و الفالج و الخدر(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۶۰). [۳۵۶] (۳۲۱) سقمونیا- و هی المحمودة، عصارة نبت تسهل الصفراء بقوة، و زیادتها قاتلة، و طلاؤها نافع من وجع المفاصل، و مع العسل ضمادا للجراحات(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۳۹). [۳۵۷] (۳۲۲) وردت فی الاصل(عجزا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۵۸] (۳۲۳) وردت فی الاصل(جهلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۵۹] (۳۲۴) وردت فی الاصل(ظاهرا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۰] (۳۲۵) وردت فی الاصل(بینا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۱] (۳۲۶) وردت فی الاصل(مسائلة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۲] (۳۲۷) وردت فی الاصل(محموما) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۳] (۳۲۸) ذات الجنب- هو التهاب غلاف الرئة، و السعال اهم اعراضه. [۳۶۴] (۳۲۹) وردت فی الاصل(بالمسائلة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۵] (۳۳۰) وردت فی الاصل(شکلانه) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۶] (۳۳۱) وردت فی الاصل(مسائلة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۷] (*) وردت فی الاصل(عضو عضو) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۸] (۱) وردت فی الاصل(عاقلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۶۹] (۲) وردت فی الاصل(یئس) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۷۰] (۳) وردت فی الاصل(ابنا لوعه) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۷۱] (۴) وردت فی الاصل(فاذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۷۲] (۵) وردت فی الاصل(صدیقا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۷۳] (۶) وردت فی الاصل(معلما) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۷۴] (۷) وردت فی الاصل(إذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۷۵] (۷ ب) وردت فی الاصل(ینظرون) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۷۶]

(۸) راوند- دواء نباتی، الاصفر منه هو الجید، ینفع من امراض الکبد و الیرقان(الانطاکی ج ۱/ ص ۱۵۱)،(ابن هبل ج ۲/ ص ۱۷۷). [۳۷۷] (۹) الرازیانج- نبت عطری، ینفع من الخفقان و الفتی(الانطاکی ج ۱/ ص ۱۵۱). [۳۷۸] (۱۰) زراوند- او ارسطو لوخیا. نبت نافع للنفساء. طیب الرائحة کما ینفع حالات الربو(ابن هبل ج ۱/ ص ۷۴). [۳۷۹] (۱۱) افتیمون- نبات یشبه الجزر، نافع من حالات المانیخولیا و الجنون(الانطاکی ج ۱/ ص ۲۴۸). [۳۸۰] (۱۲) وردت فی الاصل(لیبحثون) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۸۱] (۱۳) وردت فی الاصل(یشیرون) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۸۲] (۱۴) وردت فی الاصل(انواعا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۸۳] (۱۴ ب) وردت فی الاصل(یصنعون) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۸۴] (۱۵) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۸۵] (۱۶) وردت فی الاصل(اصنافا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۸۶] (۱۷) ابن أبی اصیبعة ص ۵۱. [۳۸۷] (۱۸) وردت فی الاصل(المسائلة) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۸۸] (۱۹) حمی سنوخس. [۳۸۹] (۲۰) وردت فی الاصل(مسائلتهم) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۰] (۲۱) وردت فی الاصل(یتشاغلون) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۱] (۲۲) وردت فی الاصل(یکشفون) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۲] (۲۳) وردت فی الاصل(فیمن) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۳] (۲۴) وردت فی الاصل(فلنکتفی) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۴] (۲۵) وردت فی الاصل(تعلیما) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۵] (۲۶) وردت فی الاصل(تفضیلا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۶] (۲۷) وردت فی الاصل(شافی معافی) و الصحیح اثبتناه. [۳۹۷] (۲۸) وردت فی الاصل(انه له خالقا واحد قادر) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۸] (۲۹) وردت فی الاصل(معینا) و الصحیح ما اثبتناه. [۳۹۹] (۳۰) أیام البحارین- مفردها بحران، و هی الحالة التی یتطور بها المرض من سیء الی افضل، و بالعکس. و اول من کتب فی هذا الموضوع جالینوس، و کتابه بثلاث مقالات ایضا(ابن أبی اصیبعة ص ۱۳۷). [۴۰۰] (۳۱) اغلوقن- فیلسوف یونانی عاصر جالینوس المتوفی سنة ۲۰۱ م و طلب منه ان یصنف له کتابا فی الطب فکتب له کتاب(الی اغلوقن فی التاتی لشفاء الامراض) و هو بمقالتین ابن ابی اصیبعة ص ۱۳۴). [۴۰۱] (۳۲) هو جبرائیل بن بختیشوع بن جورجیوس، طبیب هارون الرشید و الامین و المامون، و قد حصل من عطایا الرشید ما لم یحصل علی مثله طبیب آخر و کانت وفاته سنة ۲۱۳ للهجریة. [۴۰۲] (۳۳) وردت فی الاصل(یستحیزون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۰۳] (۳۴) وردت فی الاصل(اذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۰۴] (۳۵) هذا السطر مشطوب فی المخطوطة. [۴۰۵] (۳۶) وردت فی الاصل(خدع) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۰۶] (۳۷) وردت فی الاصل(یجهدون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۰۷] (۳۸) وردت فی الاصل(المتحققون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۰۸] (۳۹) وردت فی الاصل(قاصدوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۰۹] (۴۰) وردت فی الاصل(یری) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۱۰] (۴۱) وردت فی الاصل(التابعون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۱۱] (۴۲) وردت فی الاصل(طالبی) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۱۲] (۴۳) مالیقس- لعله یقصد لوقس. و هو طبیب عاصر جالینوس و قد الف له جالینوس کتابا فی التشریح(ابن ابی اصیبعة ص ۱۳۸). [۴۱۳] (۴۴) افروطس- لم اقف له علی ترجمة. [۴۱۴] (۴۵) الخریق- نبت تستعمل عصارته لعلاج الامراض العقلیة و العصبیة(ابن هبل ج ۲/ ۹۴، ابن البیطار ج ۱/ ص ۱۵۴). [۴۱۵] (۴۶) عیسی بن ماسة- من اطباء بغداد فی القرن الثالث للهجرة/ التاسع للمیلاد، و له اکثر من ثمانیة مؤلفات جمیعها فی الطب سوی واحدا فی الفلک و النجامة(ابن الندیم ص ۲۹۶، ابن ابی اصیبعة ص ۲۵۷، القفطی ص ۲۴۶). [۴۱۶] (۴۷) یوحنا بن ماسویه- اشهر اطباء جندیسابور، و دخل بغداد بخدمة المامون و المعتصم و المتوکل بالتعاقب و توفی سنة ۲۴۳ للهجرة، و له زهاء خمسة و خمسین کتابا(الفهرست لابن للندیم ص ۲۹۵- ۲۹۶، ابن جلجوء ص ۶۵- ۶۶، و ابن ابی اصیبعة ص ۲۴۶- ۲۵۴). [۴۱۷] (۴۸) جبرائیل- سبقت ترجمته فی الباب المتقدم. [۴۱۸] (۴۹) ابن ابی اصیبعة ص ۱۹۲. [۴۱۹] (۵۰) المصدر المتقدم ص ۱۹۴- ۱۹۵. [۴۲۰] (۵۱) وردت فی الاصل(دعی) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۲۱] (۵۲) ابن ابی اصیبعة ص ۲۴۶. [۴۲۲] (۵۳) سلمویة بن بنان- طبیب الخلیفة المعتصم بسامراء. و کان اعلم زمانه فی الطب و اکثرهم خطوة من لدن المعتصم. توفی سنة ۲۰۷ ه-(ابن ابی اصیبعة ص ۲۳۴- ۲۴۱). [۴۲۳] (۵۴) ابن ابی اصیبعة ص ۲۳۴. [۴۲۴] (۵۵) اسرائیل بن زکریا الطیفوری- طبیب الخلیفة المتوکل و الفتح بن خاقان(ابن ابی اصیبعة ص ۲۲۵). [۴۲۵] (۵۶) ابن ابی اصیبعة ص ۲۲۵. [۴۲۶] (۵۷) ابراهیم بن ایوب الابرش- طبیب اسماعیل اخی المعتز، و قد حصل من

ابیه الخلیفهٔ المهدی و امه قبیحهٔ علی هدایا سنیهٔ ضخمهٔ(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۲۴۱). [۴۲۷] (۵۷) ابراهیم بن ایوب الابرش- طبیب اسماعیل اخی المعتز، و قد حصل من ابیه الخلیفهٔ المهدی و امه قبیحهٔ علی هدایا سنیهٔ ضخمهٔ(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۲۴۱). [۴۲۸] (۵۸) فی عیون الانباء لابن ابی اصیبعهٔ ان ابا قریش اسمه عیسی لا إسرائیل کما هو وارد فی هذا الکتاب، و إذ ان اسحاق بن علی الرهاوی هو مصدر لابن ابی اصیبعهٔ فی هذه الاخبار فقد یکون الاصح ان اسم ابا قریش هو اسرائیل لا عیسی. [۴۲۹] (۵۹) الماء فی هذا التعبیر هو البول. [۴۳۰] (۶۰) وردت هذه الحکایهٔ فی کتاب عیون الانباء لابن ابی اصیبعهٔ ص ۲۱۵. [۴۳۱] (۶۱) موسی- هو موسی الهادی کبیر ابنی هارون الرشید، و کنیته ابو محمد، ولی الخلافهٔ سنهٔ و بضعهٔ اشهر و توفی سنهٔ ۱۷۰ للهجرهٔ. [۴۳۲] (۶۲) جورجس بن جبرائیل- لا نعلم ان لجبرائیل ولد باسم جورجیس، و لکن ذلک لا ینفی روایهٔ اسحاق بن علی الرهاوی، و جورجیس علی ای حال هو اسم جده الاعلی الذی دخل بغداد لیطب الخلیفهٔ المنصور فلا یستبعد ان یکون لجبرائیل ولد باسم جورجیس. [۴۳۳] (۶۳) جبرائیل الذی خدم هارون الرشید اثنتین و عشرین سنهٔ هو ابن بختیشوع بن جورجیوس، فلا بد ان یکون ثمهٔ خطا فی هذه الروایهٔ. [۴۳۴] (۶۴) ماسویه هو ابو یوحنا، و قد خدم هارون الرشید و المامون، و لم یکن عالما بالطب کابنه یوحنا(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۲۴۲- ۲۴۶). [۴۳۵] (۶۵) البیمارستان- تعبیر فارسی معناه(مرضی/ دار) دار المرضی ای مستشفی. [۴۳۶] (۶۶) ابو عیسی هو جبرائیل بن بختیشوع. [۴۳۷] (۶۷) الفضل بن الربیع- وزیر هارون الرشید ثم ابنه الامین ثم اخیه المامون توفی سنهٔ ۲۰۹ للهجرهٔ. [۴۳۸] (۶۸) وردت فی الاصل(رجلا- طیبا) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۳۹] (۶۹) الاکّار- هو التابع فی الخدمهٔ. [۴۴۰] (۷۰) وردت فی الاصل(للأکارون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۴۱] (۷۱) وردت فی الاصل(درهما) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۴۲] (۷۲) جندیسابور- هی العاصمهٔ العلمیهٔ للساسانیین بالاهواز، و قد بناها سابور الاول و اسس فیها کسری انو شروان مستشفی و مدرسهٔ طبیهٔ [۴۴۳] (۷۳) وردت فی الاصل(بانوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۴۴] (۷۴) وردت فی الاصل(مستوی) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۴۵] (۷۵) نقل ابن ابی اصیبعهٔ هذه الحکایهٔ الی کتابه العیون ص ۲۴۴. [۴۴۶] (۷۶) وردت فی الاصل(قلیلی) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۴۷] (۷۷) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۴۸] (۷۸) وردت فی الاصل(مسرورون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۴۹] (۷۹) وردت فی الاصل(جائهم) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵۰] (۸۰) وردت فی الاصل(یجتمعون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵۱] (۸۱) وردت فی الاصل(یتادبون) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵۲] (۸۲) وردت فی الاصل(ادب و علم) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵۳] (۸۳) الطعام المزوّر هو الذی یخلو من اللحم، و یزوّر لیظهر فیه و کانه یحتوی علیه. [۴۵۴] (۸۴) مزوّرهٔ نیرباج- لم اقف علی تعریف هذه المزورهٔ. [۴۵۵] (۸۵) وردت فی الاصل(یهتدی) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵۶] (۸۶) وردت فی الاصل(قلیل) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵۷] (۸۷) یهودا بن ابی البقاء. [۴۵۸] (۸۸) وردت فی الاصل(وجع) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۵۹] (۸۹) وردت فی الاصل(شیء) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۶۰] (۹۰) وردت فی الاصل(شیئا) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۶۱] (۹۱) وردت فی الاصل(عقالا) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۶۲] (۹۱ ب) ابن ابی اصیبعهٔ ص ۵۱. [۴۶۳] (۹۲) کتاب الایمان لابقراط- و یعرف ایضا بکتاب العهد(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۵۵) و قد یکون منحولا علیه. [۴۶۴] (۹۲ ب) رودس، قو، قندیس- اسماء جزر صغیرهٔ یونانیهٔ قریبهٔ من ساحل آسیا الصغری من جهتها الغربیهٔ الجنوبیهٔ، و لکل منهما تاریخ فی الطب الیونانی. [۴۶۵] (۹۳) هذه فقرهٔ صغیرهٔ من قسم ابقراط الذی نشره ابن ابی اصیبعهٔ(عیون الانباء ص ۴۵). [۴۶۶] (۹۳ ب) محنته ای امتحانه. [۴۶۷] (۹۴) فرق الطب ثلاثهٔ: من یعمل بالتجربهٔ، و من یعمل بالقیاس، و من یعمل بالحیلهٔ. [۴۶۸] (۹۴ ب) الشیاف: نوع من الأدویهٔ علی شکل مراهم تستعمل فی علاج امراض العیون. [۴۶۹] (۹۵) المهن- هو المقداح الذی یستعمل لقدح العین فی مرض الساد(الکاتاراکت). [۴۷۰] (۹۶) وردت فی الاصل نقیا و الصحیح ما اثبتناه. [۴۷۱] (۹۷) وردت فی الاصل(فلیکتفی) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۷۲] (۹۸) الرفائد- الضمادات و الاربطهٔ. [۴۷۳] (۹۹) اللطوخات- هی المواد التی یطلی بها جلد المریض. [۴۷۴] (۱۰۰) الفصد- هو قطع متعمد فی احد اوردهٔ الجسم لیهدر منه قدر من الدم یقدر مقداره الطبیب المعالج. و کان احدی العلاجات الشائعهٔ و فیه مصنفات کثیرهٔ. [۴۷۵] (۱۰۱) فی الأصل(الفاضل) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۷۶] (۱۰۲) فی الاصل(

شاریان) و الصحیح ما اثبتناه. [۴۷۷] (۱۰۳) کما فی الفقرة المتقدمة. [۴۷۸] (۱۰۴) کما فی الفقرة المتقدمة. [۴۷۹] (۱۰۵) العروق النوابض و تسمی ایضا الضوارب و هی الشرایین. [۴۸۰] (۱۰۶) الیاخوخ- الحیز فی الرأس الذی بین عظامه العلیا قبل تکلسها التام. [۴۸۱] (۱۰۷) الصدغ- هو القسم الجانبی من الرأس بین العین و الجبهة و الاذن و الخد. [۴۸۲] (۱۰۸) المآق- هو طرف العین مما یلی الانف، و هو مجری الدمع منها. [۴۸۳] (۱۰۹) الوداجان- هما عرق الرقبة یقطعها الذابح. [۴۸۴] (۱۱۰) فی الاصل(دوران) و الأصح ما اثبتناه. [۴۸۵] (۱۱۱) فی الأصل(اللیف) و الصحیح ما اثبتناه. و اللیت صفحة العنق. [۴۸۶] (۱۱۲) القفالین- عرقان فی الرأس. [۴۸۷] (۱۱۳) الباسلیقین- عرقان فی العضد [۴۸۸] (۱۱۴) الاکحلین- عرقان فی الرقبة [۴۸۹] (۱۱۵) الاسیلمین- عرقان فی الذراع [۴۹۰] (۱۱۶) المابضین- عرقان فی الوجه الخلفی لمفصل الرکبة. [۴۹۱] (۱۱۷) الصافنین- عرقان فی الوجه الراسی للفخذین. [۴۹۲] (۱۱۸) النسائین- عرقان بمحاذاة عرق النسا [۴۹۳] (۱۱۹) و یقصد به کتاب جالینوس، و قد سبق التعریف به [۴۹۴] (۱۲۰) و یقصد به کتاب جالینوس، و قد سبق التعریف به [۴۹۵] (۱۲۱) و یقصد به کتاب جالینوس، و قد سبق التعریف به [۴۹۶] (۱۲۲) یقصد بذلک آلات الحدید [۴۹۷] (۱۲۳) وردت هذه الشروط فی کتب الحسبة فی الفصل الخاص بالحسبة علی الفصّادین، و مصدرها علی اکثر الاحتمال هذا الکتاب الذی بین ایدینا(الشیزری ص ۸۹، ابن الأخوة ص ۱۵۹) [۴۹۸] (۱۲۴) فی الأصل(متفقد) و الصحیح ما اثبتناه [۴۹۹] (۱۲۵) اعمال الحدید هی العملیات الجراحیة [۵۰۰] (۱۲۶) القناطیر- و مفردها قنطرة: و هی آلة معدنیة مطاطیة مجوفة تستعمل لتبویل المریض اذا عسر او انحبس بوله [۵۰۱] (۱۲۷) المراود- أداة لسبر الجروح، و کذلک الآلة التی تستعمل فی کحل العین. [۵۰۲] (۱۲۸) فی الأصل(مقنعا) و الصحیح ما اثبتناه [۵۰۳] (۱۲۹) الطبائعی- هو الطبیب الذی یمارس الامراض الباطنة [۵۰۴] (۱۲۹ ب) یقصد المؤلف بذلک تقدمة المعرفة. و التکهن بما ستؤل الیه حالة المریض. و اول من کتب فی هذا الموضوع هو ابقراط. و کتابه بثلاث مقالات(ابن اصیبعة ص ۲۵۴ و فسّر جالینوس هذا الکتاب باسم مقدمة الانذار لجالینوس، و ترجم فریق حنین بن اسحاق الکتاب الاصل الی العربیة(ابن ابی اصیبعه ص ۲۷۲). [۵۰۵] (۱۳۰) یقصد بذلک ان الصحة هی الحالة الطبیعیة. و ان المرض حالة طارئة غیر طبیعیة. [۵۰۶] (۱۳۱) فی الأصل(إذا) و الصحیح ما اثبتناه [۵۰۷] (۱۳۲) فی الأصل(طبیعی) و الصحیح ما اثبتناه [۵۰۸] (۱۳۳) فی الأصل(بالجماد) و الصحیح ما اثبتناه [۵۰۹] (۱۳۴) الاسکول- تعبیر لاـ تبنی و معناه و کان الدراسة، ای المدرسة [۵۱۰] (۱۳۵) کتاب فرق الاطباء- او کتاب الفرق اختصارا، و هو بمقالة واحدة، و قد فسّره یحیی النحوی(ابن ابی اصیبعة ص ۱۳۴، ۱۵۴) و ترجمة الی العربیة حنین بن اسحاق، و حققه و علق علیه محمد سلیم سالم سنة ۱۹۷۷ [۵۱۱] (۱۳۶) کتاب الصناعة الصغیرة- من مؤلفات جالینوس، و هو بمقالة واحدة لخصّ فیها ما ضمن کتبه الأخری(ابن ابی اصیبعة ص ۱۳۴). [۵۱۲] (۱۳۷) کتاب النبض الصغیر- و قد کتبه الی طوشرل و سماه باسمه، و هو بمقالة واحدة ضمنها ما یحتاجه الطبیب عن معرفة نبض المریض،(ابن أبی اصیبعة ص ۱۵۴) و قد حققه و علق علیه محمد سلیم سالم سنة ۱۹۸۵ [۵۱۳] (۱۳۸) کتاب الی إغلوقن- و اغلوقن فیلسوف یونانی زامن جالینوس و طلب منه ان یصنع له کتاب فی الطب فوضع له کتاب(التاتی لشفاء الامراض) و هو بمقالتین فی علاج الحمیات و الاروام(ابن ابی اصیبعة ص ۱۳۴) و قد ترجم الکتاب و شرحه محمد سلیم سالم سنة ۱۹۸۵ [۵۱۴] (۱۳۹) حنین- یقصد به حنینا بن اسحاق العبادی، طبیب المتوکل و شیخ المترجمین من الیونانیة الی العربیة و السریانیة. و کانت وفاته حوالی سنة ۲۶۰ للهجرة [۵۱۵] (۱۴۰) ثابت- یقصد به ثابت بن قرة الحرانی، فلکی و حکیم و طبیب الخلیفة المعتضد بالله، و کانت وفاته بحدود سنة ۲۸۸ للهجرة(ابن ابی اصیبعه ص ۲۹۵- ۳۰۴) [۵۱۶] (۱۴۱) کتاب الاسطقسات- بمقالة واحدة علی رآی ایقراط، و فیه یذکر بان المخلوقات ذوات الدم و النباتات مرکبة من الارکان(الاسطقسات) الاربعة التی هی الهواء و النار و الماء و التراب التی تتحول موادها فی داخل الجسم الی الاخلاط الاربعة؛ و هی الدم و البلغم و المرتین الصفراء و السوداء(ابن ابی اصیبعة ص ۱۳۹) [۵۱۷] (۱۴۲) کتاب المزاج- لجالینوس ایضا و هو بثلاث مقالات فی مزاج ابدان الحیوان و فی مزاج الادویة(ابن أبی اصیبعة ص ۱۳۳- ۱۳۳). [۵۱۸] (۱۴۳) کتاب التشریح- و یقصد به التشریح الکبیر او علاج التشریح، و هو بخمس عشرة مقالة ضمنها کل ما

یحتاج الیه الطبیب من أمر التشریح(ابن أبی اصیبعهٔ ص ۱۳۸). [۵۱۹] (۱۴۴) کتاب فی منافع الاعضاء- لجالینوس، بسبع عشرهٔ مقالهٔ فی فسلجهٔ اعضاء الجسم بما فی ذلک اعضاء التولید(ابن أبی اصیبعهٔ ص ۱۴۰- ۱۴۱). [۵۲۰] (۱۴۵) کتاب البحران- لجالینوس و هو بثلاث مقالات فی توقع ما یتطور الیه المرض(ابن أبی اصیبعهٔ ص ۱۳۷) [۵۲۱] (۱۴۶) کتاب ایام البحران- لجالینوس، بثلاث مقالات تبحث فی ما یحدث ایام تطور حالهٔ المریض الی الافضل أو الی الأسوا(ابن أبی اصیبعهٔ ص ۱۳۷) [۵۲۲] (۱۴۷) کتاب النبض الکبیر- لجالینوس بست عشرهٔ مقالهٔ فی اصناف النبض و تعریف کل نوع منه و تفریقه بجس النبض(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۳۶- ۱۳۷) [۵۲۳] (۱۴۸) کتاب الادویهٔ المفردهٔ- لجالینوس باحدی عشرهٔ مقالهٔ، ضمنها قوی الادویهٔ و افاعیلها فی البدن، و مصادرها من النبات و الحیوان(ابن أبی اصیبعهٔ ص ۱۴۱) [۵۲۴] (۱۴۹) کتاب الادویهٔ المرکبهٔ- یذکره ابن ابی اصیبعهٔ باسم کتاب ترکیب الادویهٔ، و هو بسبع عشرهٔ مقالهٔ ضمنها اجناس الادویهٔ المرکبهٔ بانواعها التی تحلل و الادویهٔ التی تدمل و طرق ترکیبها(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۴۳- ۱۴۴) [۵۲۵] (۱۵۰) کتاب حیلهٔ البرء- لجالینوس، به اربع عشرهٔ مقالهٔ، و فیه یصف معالجهٔ واحد من الامراض بطریقهٔ القیاس(ابن ابی اصیبعهٔ ۱۳۷) [۵۲۶] (۱۵۱) کتاب البرهان- لجالینوس فی خمس عشرهٔ مقالهٔ، و هو من الکتب النادرهٔ حتی القرن الثالث عشر الهجری، و جله فی المنطق(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۴۶- ۱۴۷). [۵۲۷] (۱۵۲) کان من المبادئ عند الاطباء القدماء ان من یبتغی تعلم صناعهٔ الطب علیه ان یتعلم اولا المنطق و الهندسهٔ لیفهم الطب علی حقیقته(ابن رضوان المصری- النافع فی کیفیهٔ تعلم الطب، المقالهٔ الثانیهٔ). [۵۲۸] (۱۵۲ ب) تناول هذا الموضوع ابو بکر الرازی المتوفی بحدود ۳۲۰ للهجرهٔ. فی کتابه المنصوری فی الطب ص ۲۳۵- ۲۳۶ تحت عنوان محنهٔ الطبیب(امتحان الطبیب)، و قد یکون اسحاق بن علی الرهاوی المتوفی فی آخر القرن الثالث للهجرهٔ فی کتابه ادب الطبیب أسبق من الرازی الی تناول هذا الموضوع. [۵۲۹] (۱۵۳) وردت فی الاصل(و هم) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۳۰] (۱۵۳ ب) هذا هو قول افلاطون و ارسطو فی کلامهما عن الکواکب و عوالمها. [۵۳۱] (۱۵۴) وردت فی الاصل(الریهٔ) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۳۲] (۱۵۵) وردت فی الاصل(طبیبا) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۳۳] (۱۵۶) وردت فی الاصل(اطباءهم) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۳۴] (۱۵۷) وردت فی الاصل(توقی) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۳۵] (۱۵۸) وردت فی الاصل(طبیبا) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۳۶] (۱۵۹) وردت فی الاصل(بکذی) و الصحیح ما اثبتناه، و قد تکرر هذا الخطأ فی هذا السطر الرابع مرات فاصلحناها جمیعا. [۵۳۷] (۱۶۰) یقصد المؤلف بالدستور ما یسجله الطبیب فی احوال المریض و تشخیص مرضه و العلاجات التی اوصی بها. [۵۳۸] (۱۶۱) وردت فی الاصل(ذاکرا) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۳۹] (۱۶۲) ای وفاهٔ المریض. [۵۴۰] (۱۶۳) هذه الحکایهٔ اخذتها کتب الحسبهٔ علی الاطباء(الشیزری ص ۹۷ و ابن الاخوهٔ ص ۱۶۷). [۵۴۱] (۱۶۴) اقلیدس- عالم ریاضی یونانی نشأ فی الاسکندریهٔ، و اشتهر بکتابه المعروف بالأصول فی مبادئ الهندسهٔ، و هو اشهر کتبه و قد یکون عاصر الملک بطلیموس الاول(۳۲۳- ۲۸۵ ق م) [۵۴۲] (۱۶۵) وردت فی الاصل(کثیر) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۴۳] (۱۶۶) القیلهٔ- هی الأدرهٔ ای الخصبهٔ المنتفخهٔ بالماء. [۵۴۴] (۱۶۶ ب) وردت فی الاصل(لینالون) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۴۵] (۱۶۷) کتاب نوادر تقدمه المعرفهٔ- مقالهٔ واحدهٔ(ابن ابی اصیبعهٔ ص ۱۴۳). [۵۴۶] (۱۶۸) وردت فی الاصل(قاصد) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۴۷] (۱۶۹) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۴۸] (۱۷۰) وردت فی الاصل(سبب) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۴۹] (۱۷۱) وردت فی الاصل(اصناف) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۵۰] (۱۷۲) وردت فی الاصل(باب) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۵۱] (۱۷۳) المعالج بالید هو الجراح. [۵۵۲] (۱۷۴) المستکاریهٔ- کلمهٔ اعجمیهٔ تعنی الحاذق بعمل الید. [۵۵۳] (۱۷۵) الماذوقهٔ- مصطلح طبی غیر شائع الا بین منتحلی الطب و المشعوذین. [۵۵۴] (۱۷۶) السورل- کما فی الفقرهٔ المتقدمهٔ. [۵۵۵] (۱۷۷) الرکاب- کما فی الفقرهٔ المتقدمهٔ. [۵۵۶] (۱۷۸) القدسان- کما فی الفقرهٔ المتقدمهٔ. [۵۵۷] (۱۷۹) الهقمان- کما فی الفقرهٔ المتقدمهٔ. [۵۵۸] (۱۸۰) اللوّی- کما فی الفقرهٔ المتقدمهٔ. [۵۵۹] (۱۸۱) بلعا- کما فی الفقرهٔ المتقدمهٔ. [۵۶۰] (۱۸۲) التحریر- لم اقف علی معنی هذا التعبیر فی الطب. [۵۶۱] (۱۸۳) الارول- اداهٔ طبیهٔ لم اقف علی وصفها. [۵۶۲] (۱۸۴) الشبرم- قصب دقیق، ثقیل علی المعدهٔ و یضر بالکبد. یستعمل فی حالات الاستسقاء و لدره مع البول(ابن سینا ۱/ ۳۶۲). [۵۶۳] (۱۸۵) المازریون- نبت،

خلاصته مسهل قوی و یستعمل فی حالۀ السوداء و الکثیر منه قاتل. و طلاؤه نافع من النمش و البرص و الکلف(ابن سینا ۱/ ۳۶۲). [۵۶۴] (۱۸۶) وردت فی الاصل(یتوسطون) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۶۵] (۱۸۷) وردت فی الاصل(لیشهدون) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۶۶] (۱۸۸) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۶۷] (۱۸۹) خنزیر و جمعها خنازیر، و هی الغدد التی تضخم و خاصۀ منها التی فی الرقبۀ. [۵۶۸] (۱۹۰) وردت فی الاصل(کثیر) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۶۹] (۱۹۱) وردت فی الاصل(معما) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۷۰] (۱۹۲) قریائی، نسبۀ الی القریۀ کما ترد فی هذا المتن. [۵۷۱] (۱۹۳) السرامیط- لم اقف علی تفسیر هذا المصطلح. [۵۷۲] (۱۹۳ ب) اول من کتب فی العادات هو جالینوس، و کتابه فیها مقالۀ واحدۀ، و فیها یقول ان العادۀ عرض یجب ان ینظر فیها کجانب من احوال المریض عند اعتبار علاجه(ابن الندیم ص ۳۴۹، ابن ابی اصیبعۀ ص ۱۴۰. [۵۷۳] (۱۹۳ ج) هذه الصفحۀ هی آخر ما یدخل فی سیاق الباب التاسع عشر و لا یمکن الجزم علی انها النهایۀ للباب المذکور او ان الباب یستفر فی صفحۀ تالیۀ علی ورقۀ مفقودۀ. اذ ان الکلام علی الصفحۀ التالیۀ یدل علی انه من الباب الآخر من الکتاب(الباب العشرون) کما هو مذکور فی محتویات الکتاب المعروفۀ فی اوله. و من المخطوطۀ. و علیه سنجعل للصفحۀ التالیۀ عنوان(الباب العشرون). [۵۷۴] (۱۹۳ د) بدایۀ هذا الباب فی ورقۀ مفقودۀ و قد وضعنا العنوان إعتمادا علی ما جاء فی تبویب الکتاب و محتویات ابوابه کما هو مدون فی بدایتۀ. و لا یمکن معرفۀ عدد الأسطر المفقودۀ. الا ان معنی الکلام الوارد فی الصفحۀ اعلاء یدل علی انه فی بدایۀ الباب. [۵۷۵] (۱۹۴) الدریاق- و تکتب ایضا الترياق و هو دواء مرکب من عدد کبیر من الادویۀ یستعمل ضد السموم و نهش الحیات و اول من قلم بترکیبه الطبیب الیونانی اندروماخس و یوجد منه عدۀ انواع حسب الادویۀ الداخلۀ فی ترکیبه و عددها اذ یبلغ فی بعضها ۷۰ نوعا من الدواء. [۵۷۶] (۱۹۵) وردت فی الاصل(یکتفی) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۷۷] (۱۹۶) وردت فی الاصل(عضوا عضوا) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۷۸] (۱۹۷) وردت فی الاصل(قفا) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۷۹] (۱۹۸) یقصد بذلک الطبائعی. [۵۸۰] (۱۹۹) هذا الکتاب باربع مقالات فی انواع الاخلاق و اسبابها و علاماتها(ابن ابی اصیبعۀ ص ۱۴۷). [۵۸۱] رهاوی، اسحق بن علی، أدب الطبیب، ۱جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷ ه.ش. [۵۸۲] (۲۰۰) ابن ابی اصیبعۀ ص ۱۴۷. [۵۸۳] (۲۰۱) المصدر المتقدم و الصفحۀ. [۵۸۴] (۲۰۲) المصدر المتقدم و الصفحۀ. [۵۸۵] (۲۰۳) المصدر المتقدم ص ۱۴۶. [۵۸۶] (۲۰۴) و الکتاب بعشر مقالات، و فیها ان افلاطن اخذ عن ابقراط فهو موافق له، و ان ارسطو طالیس قد اخطأ اذ خالفهما(المصدر المتقدم ص ۱۴۰). [۵۸۷] (۲۰۵) کتاب البرهان- سبق التعریف به. [۵۸۸] (۲۰۶) مقالۀ واحدۀ فی تسلسل قراءۀ کتب جالینوس(المصدر المتقدم ص ۱۳۴). [۵۸۹] (۲۰۷) المصدر المتقدم ص ۱۴۱. [۵۹۰] (۲۰۸) المصدر المتقدم ص ۱۴۳). [۵۹۱] (۲۰۹) وردت فی الاصل(محتاجا) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۹۲] (۲۱۰) وردت فی الاصل(اذا) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۹۳] (۲۱۱) کلمۀ(بهذا) من عندنا، اضفناها لیستقیم المعنی. [۵۹۴] (۲۱۱ ب) وردت فی الاصل(باقی) و الصحیح ما اثبتناه. [۵۹۵] رهاوی، اسحق بن علی، أدب الطبیب، ۱جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷ ه.ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹